

انتشارات
دانشگاه قم
۳۶

امام علی(ع)

در اشعار عربی معاصر



دکتر مصطفی شیروی خوزانی



36

Imam Ali (AS)

in contemporary Arabic poetry

Dr.Mostafa shiravi khouzani

Qom 2002

قیمت: ۱۴۰۰۰ ریال

ISBN 964-94122-1-2





انتشارات دانشگاه قم

۳۶

امام علی ع در اشعار عربی معاصر

دکتر مصطفی شیروی خوزانی

۱۳۸۱

امام علی علیه‌السلام

در اشعار عربی معاصر





تألیف: دکتر مصطفی شیروی خوزانی

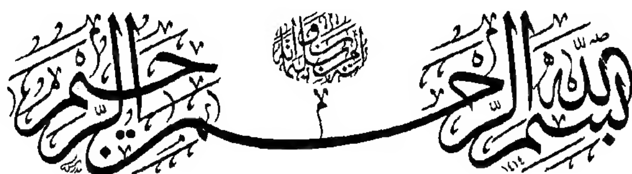
عضو هیأت علمی دانشگاه قم

شیروی خوزانی، مصطفی، ۱۳۳۹ -
امام علی (ع) در اشعار عربی معاصر / مصطفی شیروی خوزانی. ـ قم: دانشگاه قم، ۱۳۸۱.
د، ۲۵۶ص. ـ (انتشارات دانشگاه قم؛ ۳۴)
بها: ۱۴۰۰۰ ریال
ص.ع. به انگلیسی:
Mostafa Shiravi. IMAM Ali (AS) in ARABIC CONTEMPORARY Poetry
ISBN: 964-94122-1-2
فهرست نویسی بر اساس فیپا (فهرست نویسی پیش از انتشار)
کتابنامه: ص ۲۴۶ - ۲۵۶؛ همچنین به صورت زیرنویس
۱. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ ق. ـ شعر. ۲. شعر مذهبی ـ قرن ۱۴. ۳. شعر عربی ـ مجموعه‌ها. الف. دانشگاه قم. ب. عنوان.
۹ش ۴۸/PJA۲۶۰۲ ۸۹۲/۷۱۰۰۸
فهرست نویسی پیش از انتشار از کتابخانه مرکزی دانشگاه قم

انتشارات دانشگاه قم
۳۶

● **امام علی علیه‌السلام در اشعار عربی معاصر**
مؤلف: **دکتر مصطفی شیروانی خوزانی**
صفحه‌آرا: **محمدعلی محمدی**
طرح جلد: **مؤسسه الزهرا**
چاپ و صحافی: **چاپخانه سپهر**
نوبت چاپ: **اوّل/ پاییز ۱۳۸۱**
شمارگان: **۲۰۰۰**
بهاء: **۱۴۰۰۰ ریال**
شابک: **۹۶۴-۹۴۱۲۲-۱-۲** ISBN: 964-94122-1-2

قم، بلوار امین، بعد از شهرک قدس، دانشگاه قم، تلفن ۳-۲۹۳۱۷۷۱



سپاس حق

سپاسِ بی حد و بی چون، حضرت حق را کـه توفیق داد از گلستان ادب گلی برگیرم و از عطر باصفایش پهنهٔ جان، خوشبو سازم و فرازی از عمر خویش را در بیان موضوعی از وصف مولا نثار سازم، تا از شوق آن همواره به خود بنازم.

یاعلی مدد

فهرست مطالب

بخش دوم: تصویر علی علیه‌السلام در اشعار عربی معاصر

[۸۹-۲۳۴]

* * *

پیشگفتار

نظر به تنوع و کثرت دوره‌های گوناگون ادبی، در بیشتر مواقع لازم است که یک پژوهش ادبی، در دورهٔ معینی باشد تا بازده مناسبتری در برداشته باشد. اما از آنجایی که دورهٔ معاصر از تنوع و نوآوری بیشتری برخوردار است و توجه دانشجویان و پژوهشگران را بیشتر به خود جلب می‌کند و زبان آن، زبان روز جهان عرب به شمار می‌رود، بر آن شدم که موضوعی از موضوعات ادبیات معاصر را مورد بررسی و کنکاش قرار دهم؛ لذا مدتی به بررسی و مطالعه دیوانهای شاعران معاصر عرب مشغول شدم که در خلال آن، موضوعات متنوع زیادی جهت پژوهش از نظر گذشت که ناگهان از لابلای دیوانها و اشعار گوناگون، نوری جلوه گر شد و موضوعی در پهنه ذهن نمودار گردید. و آن اینکه علی علیه‌السلام چه بازتابی در ادبیات معاصر و به ویژه در اشعار عربی معاصر دارد؟ و این شاعران تا چه حد از موهبت ادبی خویش در بیان فضائل و مناقب حضرت بهره گرفته‌اند؟ لذا مدتی با تلاشِ شبانه روزی، تمامی منابع مورد نظر را که در دسترس بودند مورد مطالعه قرار دادم که بیان مسأله آن به شرح زیر است:

علی علیه‌السلام شخصیتی است استثنایی و بی‌نظیر که منحصر به یک گروه یا عقیده و مرام

خاصی نیست و از نخستین روزهای طلوع پر فروغ اسلام تاکنون، پیروان ادیان و مذاهب گوناگون و حتی کسانی که از مذهب خاصی پیروی نمی‌کنند، مجذوب ابعاد و شخصیت والای ایشان شده‌اند و هر یک در بارهٔ جنبه‌ای از جنبه‌های زندگی پربار ایشان به اظهار نظر پرداخته‌اند.

ادیبان و شاعران نیز از این امر مستثنی نبوده و هر یک به فراخور دانش، استعداد، گرایش و ذوق خویش در توصیف ایشان قلم زده‌اند و شعر سروده‌اند که در این نوشته، اشعار شاعران معاصر عرب مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته و سؤالهایی دراین زمینه بر پهنه ذهن نقش بسته است:

- آیا شاعران معاصر اعم از شیعه و سنی و مسیحی و... همچون شاعران سده‌های پیشین، تحت تأثیر ابعاد شخصیتی علی علیه‌السلام قرار داشته و در این زمینه اثری از خود بر جای گذاشته‌اند یا خیر؟

- اگر اثری در این زمینه دارند، بیشتر به چه جنبه‌ای از ابعاد شخصیتی علی علیه‌السلام پرداخته‌اند و کدامیک در بیان ادبی و عاطفی آن شایستگی بیشتری از خود نشان داده‌اند؟

- شاعران عرب زبان معاصر بیشتر شیفته کدامین ویژگیهای حضرت بوده‌اند و چه صفاتی از ایشان را پررنگ‌تر مورد مدح و ستایش قرار داده‌اند؟

- آیا این شاعران آنچه را سخن سرایانِ سده‌های پیشین در باره امام علی علیه‌السلام سروده‌اند، تکرار و تقلید کرده‌اند یا از خود نیز ابتکاراتی نشان داده‌اند؟

- شاعران شیعه مذهب اغلب روی چه موضوعاتی تکیه نموده‌اند و شاعران اهل سنت از چه زاویه‌ای بدان پرداخته‌اند؟

- آیا شاعری هست که به دیده انتقاد به ایشان نگریسته باشد؟

بنابراین در تدوین این کتاب، اهداف زیادی مورد نظر بوده است که در چند هدف عمده خلاصه می‌شود:

۱-بیان میزان تأثیر پذیری شاعران معاصر عرب از شخصیت پر جاذبهٔ علی علیه‌السلام، و ارائهٔ نمونه هایی از اشعار آنها، در یک مجموعهٔ منظم تا پژوهشگران و به ویژه دانشجویان رشته زبان و ادبیات عربی بتوانند به آسانی، هر موضوعی از موضوعات آن را مبنای یک پژوهش جداگانه‌ای قرار دهند و با دسترسی آسان و سریع به منابع آن، به نتایج سودمندی دست یابند.

۲- دانشجویان زبان و ادبیات عربی و همچنین دوستداران زبان عربی در ایران بتوانند از نحوه برگردان اشعار به فارسی بهره‌مند شوند و در ترجمه، از برخی از مزایای آن سود جویند.

۳- قدمی است در راستای خدمت به زبان کهن فارسی؛ تا فارسی زبانها از اعماق اندیشه تازیان در بیان اشعارشان آگاهی یابند و از این رهگذر نیز دریای معارف و ادب خود را پرمایه‌تر و جذاب‌تر نمایند.

۴- جمع‌آوری اسامی شاعران معاصری که در باره امام علی علیه‌السلام شعر سروده‌اند، همراه با ذکر منابع و نمونه هایی از اشعارشان تا جویندگان این چنین موضوعات، به آسانی به هدف مورد نظرشان دست یابند.

۵-زنده نگاهداشتن یاد علی علیه‌السلام و ارائهٔ نمونه‌ای از یک دورهٔ ادبی در باره حضرت تا پیش درآمدی باشد برای شیفتگانی که می‌خواهند همین موضوع را در دوره‌های دیگر نیز مورد بررسی قرار دهند.

در راستای انجام این اثر ادبی، مراحل زیر صورت گرفته است:

- ابتدا لیستی از شاعران معاصرعرب که آثارشان بالغ بر هفتصد دفتر و دیوان اشعار می‌باشدتهیه گردید و یکایک آنها مورد ملاحظه و بررسی قرار گرفت و هر گاه شعری یا اشعاری در ارتباط با موضوع موردنظر جلب توجه می‌نمود، استخراج و فیش‌برداری گردید.

- مجموعه‌های شعری دیگری همچون «**شعراء الغري**» و... وجود دارند که افزون بر

دیوانهای مذکور، اشعاری در راستای موضوع در آنها به چشم می‌خورد که آنها نیز گردآوری و فیش‌برداری شد.

مراحل فوق، بسیار دشوار و زمان سوز بودند؛ چون بسا دیوانهایی که با بیش از هزار بیت، مورد ملاحظه قرار می‌گرفتند و جز خستگی چشم، حاصلی دربر نداشتند.

- پس از مطالعه دقیق اشعار جمع‌آوری شده، هر مجموعه اشعاری تحت عنوانی نامگذاری گردید که در نهایت، به دو بخش کلی تقسیم گردید. بخش اول «**زندگی علی علیه‌السلام در آیینه ادبیات**» که در ضمن سه فصل، اشعاری درآن گردآوری شد که بیانگر زندگی حضرت از آغاز ولادت تا شهادت در محراب عبادت می‌باشد.افزون برآن، به خلاصه‌ای از وقایع تاریخی آنهااشاره شده‌است که صرف نظر از مزایای دیگر، نفس جمع‌آوری ودسته بندی این اشعار در نوع خود کم‌نظیر و سودمند است.

در بخش دوم «**تصویر علی علیه‌السلام در شعر عربی معاصر**» مورد بررسی قرار گرفته که در ضمن پنج فصل، چگونگی انعکاس مقام علمی و ادبی علی علیه‌السلام و فضایل و سجایای اخلاقی ایشان و ویژگیهای سیاسی - اجتماعی و سیمای ملکوتی حضرت و پژواک غدیر مورد ارزیابی واقع شده است. در این بخش حتی ترسیم پاره‌ای از سخنان حضرت در شعر عربی معاصر مورد بررسی قرار گرفته که خود می‌تواند موضوع یک پژوهش جدید قرار گیرد.

- در ضمنِ بیان مطالب، اشعار عربی به بیانی آهنگین و ادبی به فارسی برگردانده شده و در حد توان نسبت به قوت و ضعف اشعار اظهارنظر گردیده است. همچنین واژه‌های مشکل ابیات در پی‌نوشت‌ها توضیح داده شده است.

- هر شاعری که برای اولین بار نامی از ایشان به میان آمده، درصورت امکان شرح مختصری از زندگیش در پی‌نوشت آورده شده و برای مراجعهٔ آسان‌تر، در پایانِ کتاب نام‌وی،و صفحه مورد نظر به ترتیب الفبا ذکر شده است.

درنهایت می‌توان گفت که این اثر در نوع خودیک کارجدیداست و ان شاءالله

قدمی باشد تا همین روند در دوره‌های صدر اسلام، عباسی، و دورهٔ انحطاط دنبال شود؛ گرچه در بارهٔ سده‌های پیشین کتابهایی مانند «**مناقب ابن شهر آشوب**» و «**نَسمةُ السَّحر في شعرمَن تشيّع وشعَرَ**» و «**أعيان الشّيعه**» و «**الغدير**» و... اشعاری رادرخود ذخیره کرده‌اند ولی آنهانیز موضوعی وبه زبان فارسی نبوده و لازم است پژوهشی در این زمینه صورت گیرد.

در هر حال این اثر نیز همچون مقتضای هر اثرجدیدی، خالی از کاستی و ضعف نیست؛ لذا هر گونه پیشنهاد، تذکر و اشکال منصفانه را به دیده منت می‌پذیرم. واز همهٔ کسانی که مرا دراین زمینه یاری کردند به ویژه از استاد گرانقدر جناب‌آقای «دکترمحمودشکیب» تشکر و قدردانی می‌نمایم.

بارالها به «علی» بر من مسکین نظری
تا بگیرم من از این شرح و بیان برگ و بری
عشق مولاست که بر خامه دمی جلوه نمود
اینک ای مظهر حق! در دل و جان جلوه گری
وصف اسرار وجودت نتوان قصه نمود
زانکه در پهنهٔ گیتی تو جهانِ دگری
شیروی! شیر خدا شربت فیضت نوشاند
تا که در دشت صفایش بنمایی گذری

بخش اول

زندگی علی ﷺ در آیینه ادبیات عربی معاصر

فصل اوّل

شرحی از گلستان زندگی علی علیه السلام تا پیش از بعثت در اشعار عربی معاصر

جامعه‌ای که علی علیه السلام در آن دیده به جهان گشود

گرچه در باره امت و جامعه‌ای که علی علیه السلام در آن پا به عرصه وجود نهاده اشعار فراوانی یافت می‌شود، اما اشعاری که همراه با نام علی علیه السلام در این زمینه سروده شده باشد بسیار اندک است که از میان آنها یک شاعر مسیحی به نام «**عبدالمسیح الأنطاكي**»[1] به چشم می‌خورد که بیش از هفتاد بیت در خصوص این موضوع سروده است.

وی در این ابیات، ابتدا به تعریف و تمجید قوم عرب می‌پردازد و می‌گوید: تازیان یکی از قدیمترین امتهایی هستند که بسیار به گذشته و حَسب و نَسب خود اهتمام ورزیده‌اند تا جایی که نسب خود را به حضرت آدم رسانده‌اند[2] سپس تقسیمات جغرافیایی جزیرة العرب را مورد نظر قرار می‌دهد و ضمن اشاره به نحوه زندگی خشن آنها، به بیان برخی از صفات نیک آنان همچون میهمان‌نوازی و بخشش و

---

1. عبدالمسیح انطاکی، ادیب، نویسنده و شاعر یونانی تبار که اجدادش در انطاکیه می زیستند. ولی در حلب متولد شد و پرورش یافت، با مسلمانان أنس و الفت گرفت، نزد عبدالرحمن کواکبی، صاحب أم القری تتلمذ کرد و چندین نشریه منتشر ساخت، سپس در مصر اقامت گزید و پس از آن به عدن و کویت مهاجرت کرد و نزد شیخ خزعل که معروف به محبّ أهل بیت بود رفت و نزد وی جایگاه بلندی یافت، سپس به نظم قصیده علویه پرداخت که بیش از پنج هزار بیت دارد (عمر رضا کحالة، معجم المؤلفین، ج ۲، ص ۳۱۲).
2. ر. ک. به: محمد بن أمین السویدي، سبائك الذّهَب في معرفة انساب العرب، ص ۱۰.

جوانمردی می‌پردازد و شعر را جزء جدایی‌ناپذیر زندگی عرب جاهلی قلمداد نموده، قریش را سرآمد عرب در شیوهٔ حکومت داری به سبک شورایی معرفی می‌کند! و بر آزادی عقیده در میان پیروان آیین ابراهیم، موسی، عیسی، و مشرکان و بت‌پرستان جاهلی تأکید می‌ورزد تا جایی که این امت را از بهترین و برگزیده‌ترین امتها قلمداد نموده که قرآن مجید در توصیف آنها فرموده است: ﴿**كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ**﴾(۱) و در ضمن قصیده علویه، مضمون آیه را چنین به نظم می‌کشد:

وَ غَـايَةُ القَـوْلِ أَنَّ اللهَ وَاصِـفُها ... بخَيرِ مَا فِي البَـرايـا مِـنْ أنـاسِيهَا
فَـتَامُرُ النَّـاسَ بـالمَعْروفِ تُـوجِبُهُ ... كَما عنِ المُـنكَرِ المَـتلُوفِ تُـنْهِيهَا
وآمـنَتْ بـإلِهِ العَـرشِ قَـدْ عَـرفَتْـ ... ـهُ الواحدَ الاحد القهّارَ ذارِيْـهَا(۲)

سپس گوید: این همان امت بلند پایه‌ای است که نور احمدی در آن جلوه‌گر شد و مفتخر به نشر اسلام در پهنه گیتی گردید. از میان این امت، قریشیان هستند که ارزشمندترین و شریفترینند و از میان قریشیان، هاشمیان هستند که برگزیده و بهترینند و از میان هاشمیان این محمد است که سرآمد روزگار و باعث افتخار آدمیان است. و علی همتا و پیرو او، بهترین خلق عالم است. زهی! سعادت و سربلندی این امت که به داشتن محمد مصطفی و علی مرتضی بنازد.

هـذِي هِـيَ الأمّـةُ العُـليا الّـتي بَـزَغَـتْ ... أنـوارُ أحْـمَدَ مِـنْ أقْـصَى فَـيافِيها
و اخـتصَّها اللهُ بـالإسلامِ تَـنشُر فـي الآ ... فَـاقِ دَعـوَتَه الحَسْـنَا و تُـزْكِـيها
وكـانَ أشـرَفَها جَـاهاً و أعْـظَمَها ... قـدراً قُـريشٌ فـلانِدٌ يُـدانـيها

---

۱. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۱۱۰.

۲. عبدالمسيح الأنطاكي؛ ملحمة الإمام عليّ، ص ۴۲.

البرايا: جمع البريّة: مردم، خلق. المَتلُوف: تباه شده. الذّاري: خالق و آفريننده.

وإنَّـــها لبُـــطونٌ والوَجَـاهةُ فـي الــــ ـــتَّخصيصِ مَـا ابـتَعدَتْ عَـنْ هَـاشمِيّها
وخيرُ هَاشمَ بَـلْ خـيرُ الخـليفةِ أحــــ ـــمَدُ الذي شَـرَّفَ الدُّنـيا و أهـلِيها
وبــعدَهُ المــرتضَى صِـنوُالنـبيّ رسُـو لِ اللهِ أفــضلُ خَـــلقِ اللهِ تَـــقْفِيها
وحَسْبُ أُمَّــتِنا بــالمُصْطفَى و عَــلِــ ـــيِ المُرتَضىأن تُكاسِي مَن يُكـاسِيهَا(۱)

تبار علی ؑ

شناخت و آگاهی از تبار علی در گرو شناخت اصل و نسب نبی است؛ چراکه این دو پارهٔ نور، دو شاخه از شجرهٔ طیّبهٔ سیادت و شرفند و هر دو از برگزیدگان فرزندان اسماعیل و گل سرسبد قریش از خاندان هاشمند. و این همه را عبدالمسیح بـه نـظم کشیده است:

ونِســبَةُ المُـرتَضَى كـالمُصْطفَى وَهُـما في ذروَةِ المَجدِ فـي أعـلَى أعـالِيْها
هُــما خِـيارُ بـني اسـماعيلَ نـازلِ أرْ جـاءِ الحـجاز الأولى بـاتُّوا مَـوالِـيْها
وإنَّــها عِـتْرةٌ مَـا فِـي الخَـلائقِ مَـن يَـدنُو لِسُـؤدَدِهَا أو مَـن يُـدانِـيْها(۲)

سپس به این واقعیت زیبا اشاره می‌کند که محمد و علی هـر دو از یک آبشـخور مجد نوشیده‌اند؛ چـرا کـه مـحمد ﷺ دست پـروردهٔ ابـوطالب، پـدر عـلی است و علی ؑ پرورش یافته دامان پرمهر و محبت محمد است.

---

۱. همان ص ۴۲.

بَزَغ: طلوع کرد، درخشید. الفَيافِي: جمع الفَيفاء: بیابان فراخ. أزكى الشيء: آن را افزون کرد، رشد داد. النِّد: شریک و همتا. دانَى يُداني: به او نزدیک شد. البُطُون: قبایل. الصِّنو: برادر، مانند، نظیر. قَفا يَقفُو: أثرَهُ: در پی او رفت. كَاسَى يُكاسِي: افتخار کرد، مفاخره کرد.

۲. همان، ص ۴۳.

الذّروة: اوج و بلندی، قله، نوک کوه، کمال. أرجَاء: ناحية، طرف، محلّه. المَوالي: جمع المَولى: مهتر، ارباب، دوستدار، بنده.

کِــلاهُما نَــهلا مِــنْ مَــوْرِدٍ عَــذِبٍ جَرَی بِهِ مِنْ مـیاهِ المَـجْدِ صَـافِیْهَا
نَعَمْ أبُوطالبٍ رَبَّــی الرَّسُــولَ وحـا جَاتُ الرَّسُولِ المُفدَّی کانَ قَـاضِیْهَا
والمُصْطفَی کَرَماً رَبَّی الوصيَّ عَلَی یَـدَیْهِ تَـرْبیَةً مَـاانـفَکّ فَـائیْهَا[1]

پدر علی علیه‌السلام

علی علیه‌السلام فرزند ابوطالب، عموی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است، ابوطالب کسی است که پس از درگذشت عبدالمطلب، بزرگ سرزمین بطحاء شناخته شد و سیادت و ریاست بنی‌هاشم بر عهده او نهاده شد و باید از او با عزت و نیکی یاد کرد.

لَدَی أبِـي طـالبٍ قِـفْ صَاحِ مُحترماً غـرّ الأیـادي الّـتي قـد کـان یُسـدیها
قَدْ کَانَ أفضلَ شیخٍ فِـي قُـرَیْشَ جـمیـ ــعَاً بـالمَحامِدِ لا فِـي هَـاشِمِیِّهَا
مِـنْ بَـعْدِ مُـطَّلِبٍ دانَتْ لِسـؤدَدِهِ طَـوْعاً فَکـانَ إلی الإسـعَادِ مُـنْشِیْهَا
وحَسْـبُهُ کـفَلَ الهَـادِي الأمـینَ کَـفَا لَـةً جـمیعُ عِـبَادِاللهِ تُـطْرِیهَا[2]

ابوطالب دریای جود و بخشش و کانون مهر و محبت و فداکاری بود. و ارزشمندتر از همه آنکه بیش از چهل سال به یاری و حفاظت پیامبر خدا مفتخر گشت که این امر را با سیاست و کیاست و با بیانی سرشار از فصاحت و بلاغت به انجام رسانید و در راه پیشبرد هدف مقدس پیامبر اسلام، گامهای شایسته‌ای برداشت و رنج

۱. همان، ص ۴۳.
نهلَ: آب نوشید و سیراب گردید. المَوْرِد: آبشخور. العَذب: گوارا و دلنشین. الفَـائي: از فـاءَ یَـفيءُ: سـایه‌گستر، سـایه، بازگشت‌کننده.

۲. همان، ص ۴۴.
الغُرّ: الأغرّ: اسب پیشانی سفید، بزرگوار، مهتر. غرّالأیادي: بخشنده. أسدي إلیه مـعروفاً: بـه او سـود رسـاند، در حـق او احسان کرد. طوعاً: با طیب خاطر. کفَل یکفُلُ: سرپرستی او را عهده‌دار شد، ضامن شد. أطری: هُ: او را بـه نـیکی سـتود، در ستایش او زیاده‌روی کرد.

بسیاری را متحمل شد که در دیوانش منعکس و در اشعار «عبدالمنعم الفرطوسي»[۱] و «عبدالمسیح الأنطاكي»[۲] به تفصیل از آنها یاد شده است. برای نمونه به چند بیت از اشعار فرطوسی اشاره می‌کنیم:

یــانَصِیرَالدِّیــنِ الحــنیفِ بـصِدْقٍ — وَالمُــحَامِي عَــنْ خَــاتِمِ الأَصْـفِیَاء
قَدْ نصرتَ الإسلامَ فِـي خَـیْرِ سَـیفٍ — ولِسَــــانٍ مِــــنْ أَبــلغِ الفُــصَحَاء
وتَــــحمَّلْتَ صَــابراً مِــنْ قُــریشٍ — ودُعـــــاةِ الإلحَـــــاد کــلَّ عَــنَاء
ولَــقَدْ کُــنتَ جُــنَّةً مِــنْ عِـداهَـا — وأذاهَــــا لَــــهُ وخــیر وِقَــاء[۳]

یکی از مباحثی که در باره ابوطالب بسیار از آن سخن به میان آمده است، مسأله ایمان ایشان است که مورد تشکیک برخی قرار گرفته و بسیاری نیز بدان پاسخ گفته‌اند. در این باره «عبدالمنعم الفرطوسي» از جمله کسانی است که با بیش از یکصد بیت، مفاد ومضمون سخنان امامان معصوم را در مورد ایمان ابوطالب به نظم آورده که در بیت آغازین آن خطاب به ابوطالب می‌گوید: شگفتا! چگونه پس از آن همه تلاش و فداکاری در راه دین حنیف باز به کفر نسبت داده می‌شوی؟

---

۱. عبدالمنعم الفرطوسي؛ملحمة أهل البیت،ج ۱،ص ۱۴۴تا ۱۵۱.
این شاعر گرانقدر و دانشمند، در سال ۱۳۳۵ هق در یکی از توابع «العماره» عراق دیده به جهان گشود. پس از گذر از ایام کودکی به فراگیری زبان عربی و علوم انسانی در نجف اشرف پرداخت و نزد استادانی همچون آیة‌الله خویی افتخار شاگردی یافت. وی در علم معانی و بیان تخصص یافت و به نظم شعر پرداخت که افزون بر دو جلد دیوان، ملحمه‌ای در بارهٔ اهل بیت دارد که بالغ بر هشت جلد می‌باشد. وی در سال ۱۹۸۳ م دیده از جهان فرو بست. (حیدر محلاتي، الشیخ عبدالمنعم الفرطوسي، حیاته وأدبه ص ۵۳. و جعفر صادق حمودي التمیمي، معجم الشعراء العراقیین المتوفین في العصر الحدیث، ص ۲۵۹).
۲. عبدالمسیح الأنطاکي؛ملحمة الإمام علي، ص ۴۲تا ۴۸.
۳. عبدالمنعم الفرطوسي؛ملحمة أهل البیت،ج ۱،ص ۱۴۴.

كَيْفَ تُرْمَى بالكُفْرِ بَعْدَ جَهادٍ مُسْتَمِيتٌ عَنْ مِلَّة الحُنَفَاء(۱)

همچنین «عبدالمسیح انطاکی» که یک شاعر مسیحی است پس از سفارشهای ارزنده ابوطالب که مردم را به گفتار نیک و کردار نیک و به پیروی از «محمد» فرا می‌خواند، با تعجب می‌پرسد:

و عَمْرَكَ اللهَ هَلْ هذِي وصيّةُ مُشْـ ـرِكٍ لأُمَّتِهِ قد راحَ يُوصِيهَا
مُمَدَّدٍ فِي فِراشِ المَوْتِ فِي دَنِفٍ ونَفْسُهُ بَلَغَتْ مِنْهُ تَراقِيهَا
وَهَلْ يُوَصِّي بطَه ذِي الوصيَّةَ إلاّ مُؤْمِنٌ شِرْعَةُ الإِسْلامِ راضِيهَا؟!
كذا أبوطالبٍ قَدْ كانَ اوّلَ أنْـ ـصَارِ الشريعةِ بَلْ أوفَى مُحبِّيها(۲)

سوگند به خدا! آیا کسی که در بستر مرگ آرمیده و آخرین لحظات عمر خویش را به عیان دیده، سپس چنین جانانه از پیامبر دفاع می‌کند و مردم را به پیروی از وی فرا می‌خواند، می‌تواند سفارش یک فرد مشرک باشد؟! آیا چنین سفارشی جز از یک مؤمن به راه اسلام متصور است؟ آیا این امر نمی‌فهماند که ابوطالب اولین یاور دین و باوفاترین دوستدار شریعت بوده است؟!

آنگاه در برابر جسارت و لجاجت برخی که نمی‌خواهند بدین واقعیت گردن نهند، بر اساس اعتقاد خود به آنها پاسخ دیگری می‌دهد و می‌گوید:

فَإنْ يَمُتْ مُشْرِكاً مَا الشِّرْكُ مُهْلِكُهُ لِلْمَحمدَاتِ الَّتي قَدْ رَاحَ آتِيهَا

---

۱. همان، ص ۱۴۶.

المُستميت: کسی که تا پای جان بجنگد و از مرگ نهراسد، دست از جان شسته. الملّة: کیش، آیین. الحُنفاء: جمع الحَنيف: مسلمان خالص و با ایمان، آن که در جاهلیت بر مذهب «ابراهیم» می بود، الدين الحنيف: دين اسلام.

۲. عبدالمسيح الأنطاكي؛ ملحمة الإمام علي، ص ۴۹.

عَمرَكَ الله: خدا تو را عمر دهاد! و نصب آن از باب نصب قائم مقام مصدر به فعل محذوف است. الدَّنف: بیماری، مبتلا به بیماری سخت و طولانی. التَّراقي: جمع الترقُوة: گلو، استخوانی در بالای قفسه سینه میان استخوان جناق و شانه. الشِّرعة: راه، قانون، آیین.

وَإِنْ یَمُتْ مُؤمِناً فَاللهُ مُؤجِرُهُ أَجرَ الصَّحَابَةِ مُثْوِیهِ مَثَاوِیْهَا

کَمْ مِنْ نُفوسٍ أَقَرَّتْ بالشَّهَادَةِ والا سْلامِ سِرّاً وَکَانَ اللهُ دَارِیْهَا

وَکَمْ نُفوسٍ لَقَدْ أَبَدتْ شَهَادَتَها زُوراً وَکِذباً وکَانَ الکُفْرُغَاوِیهَا

واللهُ یَعْلَمُ ما تُخْفِي الصُّدورُ و بالـ ـعَدْلِ الإلَهِيّ یَوْمَ الدِّینِ یُجزیْهَا[۱]

یعنی این امر از دو حال خارج نیست، یا مؤمن از دنیا رفته است یا مشرک، اگر مشرک از دنیا رفته باشد، شرک نمی‌تواند کارهای ستایش برانگیز ایشان را بی رنگ سازد و اگر مؤمن از دنیا رفته باشد، اجرش با خدا و پاداشش همچون پاداش اصحاب خاص پیامبر باد. ولی آنچه مهم است این است که بسا افرادی که در نهان مسلمان واقعی‌اند و خداوند از کار آنها آگاه است. و بسا افرادی که به دروغ ادّعای مسلمانی می‌کنند ولی کفر آنها را از راه راست منحرف ساخته است، و این خداوند است که از درون انسانها آگاه است و روز قیامت بر اساس آن پاداش و کیفر می‌دهد.

مادر علی علیه‌السلام

مادر علی «فاطمه» دختر اسد فرزند هاشم بن عبد مناف است.[۲] زنی پاکدامن و اصیل و از خاندان نجیب و شریف که خداوند، وی را بهترین و شایسته‌ترین ظرف تکوین و پرورش حیدر کرار قرار داد. شاعر توانای سعودی «حسین الجامع»[۳] وی

---

۱. همان، ص ۴۹.

المَحمَدة: مایهٔ ستایش، آنچه شخص را بدان سبب بستایند. المُثوي: میهمان کننده، اقامت دهنده. المَثاوي: جمع المَثوی: جایگاه، منزل. الدّاري: العالِم، آگاه و دانا. الزُّور: دروغ، ناحق، باطل. الغَاوي: گمراه‌کننده، گمراه.

۲. ابن عبدربه الأندلسي، العقدالفريد، ج ۳، ص ۳۱۱.

۳. استاد حسین بن حسن الجامع القطیفي، شاعر و ادیب در سال ۱۳۸۴ هق / ۱۹۶۴ م در شهر «القطیف» عربستان سعودی دیده به جهان گشود. به کسب دانش پرداخت تا به دانشگاه راه یافت و پس از مدتی در رشته کشاورزی به تدریس مشغول شد. از کودکی به سرایيدن شعر پرداخت و هم اکنون دیوان او به نام «دنیا القداسة» در دسترس خوانندگان است و ایشان همچنان در زمینه‌های ادبی فعالیت دارند. (عبدالله حسن آل عبدالمحسن، شعراء القطیف المعاصرون، ص ۲۴۹).

را چنین تصویر نموده است:

هذِي العَرِيقةُ فِي الطَّهارَةِ فاطِمُ صِنْوُالعفافِ، سَلِيلَةُ النُّبَلاءِ
طَهُرَتْ فَأَصفَاهَا إلالهُ لِنُورِهِ لتكُونَ لِلكرّارِ خيرَ وِعَاءِ[1]

وی اولین زن هاشمی است که از خاندان هاشم دیده به جهان گشود و از برگزیده‌ترین زنانی است که فرزندی بسیار شایسته به دنیا آورد و به تربیت آن همت گمارد و از نخستین زنان عالم است که با پیامبر عزیز اسلام بیعت نمود و «محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله» در وصفش لب به ستایش باز کرد و در احترام و تکریمش چیزی فروگذار نکرد، و بر قدر و شرافتش همین بس که نبی گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله «مادر» خطابش کرد و هنگام مرگش به شدت بر او گریست و پیراهن مبارکش را زیور تکفین او قرار داد و پیش از دفن، ابتدا خود در قبر او دراز کشید، فیضی که تا آن زمان نصیب و بهرهٔ هیچ کس نگشته بود. چه زیبا این همه را «عبدالمسیح انطاکی» به نظم کشیده است.

فَتِلكَ فاطِمةُ أوْلى كَرائِمِهَا شِمٍ لَقَدْ وَلدَتْ فِي هَاشِمِيّها
وَخَيرُهُنَّ بمَنْ رَبَّتْ ومَن وَلَدَتْ وَحَقُّها بِهما تُبدِي تباهِيهَا
وكانَ يُثني عَلَيْها المُصطفَى ولَهَا يَدْعُو بامِّي إذا مَاراحَ داعِيهَا
وكانَ يُكْرِمُ مَثْواهَا ويَحفظُ مَا لَها عليهِ قَديماً مِنْ أيادِيهَا
وظَلَّ يَحْمدُهَا حَتى إذا رحَلَتْ إلى الخُلودِ انْثَنَى يَبكي وَمرثِيهَا
وكانَ كافِنَها فِي ثَوبِهِ كَرَماً و نَامَ فِي القَبْرِ مَعْهَا وهوَ باكِيهَا[2]

همچنین در بارهٔ مادر علی علیه‌السلام مطالب و اشعار ارزشمندی وجود دارد که برای آگاهی از آن به بخش ولادت علی علیه‌السلام در خانه کعبه مراجعه شود.

---

۱. حسین الجامع؛ دنیا القداسة، ص ۱۸.

۲. عبدالمسیح الانطاکی؛ ملحمة الإمام علي، ص ۵۰ و ۵۱.

المَثوی: منزل، جایگاه اقامت، الأیادي: جمع الید: بخشش، احسان، قدرت.

ولادت علی علیه‌السلام (۱)

روشن است که هر کس را زادگاه و ولادتی است، و چند صباحی وی را در پهنهٔ گیتی اقامتی است؛ ولی «علی» را نیز در این خصوص سعادتی است، که زادگاهش بیت شرافت و خانه عبادت، و قبلهٔ آمال اهل حاجت است، و زاد روزش نیز:

سیزده بگذشته از ماه رجب، در جمعه باشد

اندر او این مکرمتها بی‌گمان آکنده باشد(۲)

و اشعار عربی در شرح و بیان این فضیلت فزون از شمار است که به بیان برخی از آن می‌پردازیم: «حسین برکة»(۳) ماه رجب را مخاطب قرار داده و می‌گوید:

رجبَ الخیرِ! أَوقدِ الأَنْوارا وانثُرِ الحبَّ فِي دُروبِ الحَیارَی

وَامْسَحِ الحُزنَ عَن وُجُوهِ الیَتَامَی و اکسِر القَیدَ مِن أکفِّ الأُسارَی

وَارْسُم الفَرْحةَ البَریئةَ فِي مکّـ ـةَ طُهراً و لَوِّنِ الأَستارَا

ثمَّ أذِّن فِي البَیتِ یَاشَیبةَ الحَمـ ـدِ! بَلغتَ المُنَی ونِلتَ الفَخارَا(۴)

یک شاعر عراقی نیز به نام «عباس شبّر»(۵) نسیم دل‌انگیز و الهام‌بخش سپیده‌دم

---

۱. درباره تاریخ ولادت حضرت که سیزده رجب سال سی‌ام عام‌الفیل است و اخبار متواتری که دلالت دارد ایشان در کعبه متولد شده‌اند و هیچ کس جز او در کعبه زاده نشده، به منابع ذیل مراجعه کنید:
محمدبن نعمان المفید، الإرشاد. والحاکم النیسابوری، مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۵.

۲. شعر از نگارنده است.

۳. السید حسین بن برکة الموسوی الشامی، دانشمند، ادیب و شاعر در سال ۱۳۷۴ هق در «الشامیة - الدیوانیة» متولد شد. همانجا پرورش یافت و پس از اتمام دروس ابتدایی به نجف اشرف هجرت کرد و به فراگیری علوم انسانی پرداخت. در سال ۱۴۰۰ هق به ایران و سپس به لبنان مهاجرت نمود. و پس از آن در انگلستان اقامت گزید. (کاظم عبّود الفتلاوی، المنتخب مِن أعلام الفکر والأدب، ص ۱۲۱).

۴. حسین برکة الشامی، مناجاة قلب، ص ۱۲۲.

۵. عباس شبّر؛ عالم، ادیب و شاعر معروف عراقی در سال ۱۹۰۳ م در بصره متولد شد. در حوزه علمیه نجف اشرف به فراگیری زبان عربی، علوم اسلامی، منطق و کلام پرداخت. اشعار و مقالات ادبی خود را در روزنامه‌ها و مجلات منتشر

←

میلاد را استشمام می‌کند که از دیار قداست و پاکی می‌وزد، و روح و جان آدمی را حیاتی دوباره می‌بخشد؛ چرا که فرخنده میلاد مرتضی از آن اوست و خجسته مبعث مصطفی به نام اوست. و همین است که چهرهٔ رجب را چنان تابناك ساخته است که زیبایی شبهای زمان،همه وامدار این شکوه و عظمت ماندگارند.

نَفَسُ الفَجرِ أم نَسِيمُ الخُزَامَى — أم هُو اللُّطفُ يَبعَثُ الإلهَامَا
نَفَحاتٌ تَهبُّ مِن جَانبِ القُدسِ — فَتُحيي النُّفوسَ والإلهَامَا
عَظُمَتْ لَيلةٌ مِنَ الدّهرِ جَاءَتْ — بِعَليٍّ لتُنعِشَ الإسَلامَا
رجبَ الفَردِ جِئْتَ بالعَلَمِ الفردِ — تَبُذُّ الافرادَ والأَعلامَا
بَيَّضَتْ أوجهَ اللّيالِي لَيالِيكَ — وَسَادَتْ أيّامُك الأَيَّامَا
مَولِدُ المُرتَضَى وَمَبْعَثُ طَه — ألبَساكَ الإجْلالَ والإعْظَامَا(۱)

یک شاعر هندی به نام «علي نقي اللكهنوي»(۲) به سبک قصیده معروف «ایلیا ابوماضي» در تبریک میلاد علی علیه‌السلام اشعار زیبایی سروده است که در بخشی از آن می‌گوید: قمری ترانه سرای شکوفه ها گشته و پرندگان بر شاخه بلند درختان چهچه زنان، سرود تهنیت سر داده‌اند. شگفتا! این همه بشارت برای چیست؟! و این همه تهنیت زبهر کیست؟ من نمی‌دانم!

← ساخت. دیوان او به نام «الموشور» به چاپ رسیده است. در سال ۱۹۴۳م به عنوان قاضی شرع در بصره منصوب شد و همانجا از دنیا رفت (جعفر صادق الحمودي، معجم الشّعراء العراقيين المتوفيين في العصر الحديث، ص ۱۸۶).

۱. عباس شبّر، الموشور، ص ۲۴۳.

الخزامی: گلی رنگارنگ و خوشبو، خیری دشتی. أنعش: او را بلند کرد، برخیزاند، از تنگدستی باز داشت. البذّ: غلبه، چیرگی، برتری، پیشی جستن. الأعلام: جمع العَلَم: پرچم، بیرق، پیشوا و بزرگ قوم.

۲. علي نقي اللكهنوي، عالم و ادیب، در سال ۱۳۲۵هـ ق / ۱۹۰۷م در هند دیده به جهان گشود. برای کسب دانش به نجف اشرف مهاجرت کرد و پس از رسیدن به درجه اجتهاد به هند بازگشت. تا کنون چندین کتاب از وی در نجف اشرف به چاپ رسیده است. (علي الخاقاني، شعراء الغريّ، ج ۶، ص ۴۳۵).

طَرِبَ الكونُ مِنَ البِشْـرِ وَقَـدْ عـمَّ السُّـرورْ
وَغَدا القُمريّ يَشـدُو فـي ابْـتسَام لِـلزّهُورْ
وَتَهانَتْ سَاجعاتٍ فـي ذُرَى الأيكِ الطُّـيُورْ
لِـمَ ذَا البِشْـرُ؟ وَمَـا هَـذِي التَّـهاني؟
لستُ أدري[۱]

وی در بخش دیگری از این اشعار گوید: پس از آن همه تحیر و سرگشتگی هر گاه عاطفه عشق پنهان در وجودم بانک هوشیاری زند دریابم: که به به! روز میلادامیرالمؤمنین است امروز.

پس به خود گویم رها کن جاهل نادان به حال خود.
و دیگر دائماً انشا مکن، چیزی نمی‌دانم.

و اذا نـبّهني عَـاطِفُ فـي الحُبّ الدَّفـين
و تـظَنَّنتُ و ظَـنُّ الأَلْـمَعي عـينُ اليَـقِينْ
إنَّـــهُ مِـيلادُ مَـوْلاَنا أَمِــيرِالمُـؤمنِينْ
فَـــدعِ الجـــاهلَ والقَـــولَ بأنّـــي
لست أدري[۲]

«سید حسین بحرالعلوم»[۳] نیز میلاد علی عليه السلام را طلوع سعادت بر جامعه بشری دانسته که قرنها درخت خیر و برکت را در آن سبز و خرم نگاه داشته است. آنگاه این

۱. همان، ص ۴۳۸. شدا یَشدُو: بصوته: زدزیرآواز، چهچه زد. سَاجعات: کبوترانی که صدا ایشان را درگلو بگردانند. الأیك: درخت انبوه و پرشاخ و برگ.

۲. همان، ص ۴۴۰. الألمعي: بااستعداد، باهوش، دانا.

۳. سید حسین بحرالعلوم، عالم، أدیب و شاعر در سال ۱۲۲۱ هق / ۱۹۲۸م در نجف اشرف متولد شد. در حوزه علمیه نجف به کسب دانش مشغول گشت تا به درجه اجتهاد رسید. وی در مجالس فرهنگی وادبی شرکت می جست. ایشان در زمینه های علمی آثار زیادی دارند. دیوان او به نام «زورق الخیال» منتشر شده که حاکی از ذوق ادبی و شاعریت ممتاز ایشان است وی در سال ۱۳۰۶ هق وفات یافت. (همان، ج ۳ ص ۲۱۶).

درخت را عطرِ دانایی پاشید. تا غنچه برآورده و با دانش و آگاهی، آبیاریش نموده تا رونقش افزون گردد. ولی غرب با تلاش خویش میوه این بستان را به غنیمت می‌برد و توانگر می‌شود و ما مسلمانان با سستی و بی‌حالی، تهی‌دست می‌مانیم، و بیماری و نادانی دامن‌گیرمان می‌گردد.

إنَّ مِـيلادَكَ فـجرٌ زاحِـفٌ ... بِـقُرونٍ تُـخصِبُ الخـيرَ نـماءَا
رَشَّـها بـالوَعْيِ حـتَّى بَـرعَمَتْ ... و سَـقاهَا العـلمَ فَـازْدَادَتْ بَـهاءَا
واجـتَناهَا «الغـربُ» روضاً مُـعْشِباً ... بِـمسَاعِيه فأثْـرَى و أَفَـاءا
واجـتَنيْناها «كسـولين» خَـواء ... تُـثمرُ الخَـيْبَةَ جَـهْلاً وَ وَبَـاءا[1]

ملاحظه می‌شود که این شاعر از قالب تقلید به در آمده و در بیان میلاد علی علیه‌السلام گوشه‌ای از واقعیت تأسف‌بار مسلمانان را به تصویر کشیده است.

شاعر دیگری به نام «محمدحسین الصغیر»[2] گوید: مولای من! میلاد مبارکت تپش حیاتی است که در آن محرومیت و تیره‌بختی راه ندارد. نشان دلپسند یادت زمانهٔ مست و غافل را هوشیار نمود. همه جا را درک و فهم فراگرفته، فکر و اندیشه شکوفا شده، پهنه قلب آدمی خرم و سرسبز گشته و ذهن بشر جلوه دیگری یافته است و افق آکنده از بوی خوش گل و ریحان است.

مولايَ مـيلادُكَ المـيمُونُ قـد نَـبضَتْ ... بِـهِ الحَـياةُ، فَـلا بُـؤسٌ و حِـرمَانُ

---

۱. حسین الشاکري، علي في الکتاب والسنة والأدب، ج ۵ص ۲۹۷.
الزاحف: پیش‌رونده، خزنده. أخصبَ المکانَ: آن را سبز و خرم گردانید. رشّ الماءَ: آب را پاشید. الوعي: دانایی، فهم، شعور، فایده. بَرعَمَ الشَّجر: درخت غنچه برآورد، جوانه زد. أثْرَى: توانگر شد. أفاءَ: به غنیمت برد. الخَوى: تهی بودن شکم از طعام، فضای خالی.

۲. دکتور محمدحسین صغیر خاقانی، شاعر و ادیب عراقی در سال ۱۳۵۸هق / ۱۹۳۹م در نجف دیده به جهان گشود. در حوزه و دانشگاه دانش آموخت. و در دانشکده فقه به تدریس مشغول شد. تألیفات زیادی دارد و در طلیعه ادیبان نجف قرار گرفته است. (عليٌّ في الکتاب والسنّة والأدب، ج ۳ص ۳۴۰).

أعــادَ آيــةَ ذِكــرَى مِــنْكَ رائِــعَةً مَشَى بِهَا الدَّهرُ صَحْوَاً وَ هـو سَكْـرانُ
فــالوَعيُ مُــنتَشِرٌ والفكــرُ مُــزْدهِرٌ والقَــلبُ مُـخْضَوضِرٌ والذِّهْـنُ فَـيْنانُ
والأُفُــــقُ تَــغْمُرُهُ الأشــذَاءُ حَــافِلةً بــالطَّيِّباتِ... فَــنَسْرِينٌ وَ ريـحانُ(۱)

«نزار سنبل»(۲) شاعر سعودی عقیده دارد که از سپیده دم مـیلاد عـلی ؑ مـجد و شکوه سرگشته قداست اوست و گلها و ریاحین واله و شیدای قدمهای تابناک او، و شرابِ ناب رسالت، تجلّی بخش جام اوست.

مُـنذُ فَـجْرِ المِـيلاَدِ يَـتبَعُكَ المَـجـ ـدُ هِـياماً فِـي ذاتِ قُـدسِكَ جَـلاَ
والزُّهـورُ البَـيْضاءُ تَـمنَحُكَ العِشـ ـقَ و تَــرنُو إِليكَ ثَـوباً ونَـعْلا
وشَــرابُ الرِّسَــالَةِ الطُّـهرِ يَـملا كأسَكَ الغَــضَّ بـالضِّيَاءِ فَـيُمْلا(۳)

یک شاعر بحرینی به نام «عبدالأمیر منصور»(۴) نیز میلاد علی ؑ را آغاز هدایت و جاودانی، و سرانجام شقاوت و تیره‌بختی و ناتوانی. و راز نهان و پیچیده زندگانی، و روشنی بخش طلوع ماه پیروزی و شادمانی قلمداد می‌کند و می‌گوید:

وُلدَتْ دَوْلةُ الهُــــدَى والخُـــلودِ و قَــضَتْ دَوْلةُ الشَّــقا والجُــحود

۱. همان، ص ۳۴۱. المُزدهر: شکوفا. المخضوضر: سرسبز. الفَینان: دارای موهای بلند وانبوه وزیبا. الأشذاء: جمع الشَّذا: بوی خوش. الحافلة: سرشار، فراوان.

۲. نزارسنبل، شاعر، ادیب و نویسنده جوان سعودی در سال ۱۳۸۰ هق / ۱۹۶۵م در «القطیف» عربستان سعودی متولد شد. پیش از تکمیل دوره دبیرستان به قم مهاجرت کرد و در حوزه علمیه قم به تحصیل مشغول شد. سپس به عربستان سعودی، سوریه و نجف رفت و بار دیگر در سال ۱۴۱۳ به قم بازگشت و همچنان به دروس حوزوی و شرکت در مجالس ادبی مشغول است (همان، ص ۴۰۱).

۳. همان، ص ۴۰۲. الهیام: تشنگی سوزان. رَنا یَرْنُو الیه: آرام و یکسره به او چشم دوخت. الغضّ: نرم و تازه، شاداب، پر آب.

۴. عبدالأمیر منصور، دانشمند، مجاهد، سخنور، ادیب و شاعر بحرینی در سال ۱۳۵۷ هق در «المنامه» بحرین به دنیا آمد. پس از گذراندن دروس مقدماتی، به نجف مهاجرت کرد و به فراگیری علوم اسلامی پرداخت. در سال ۱۳۹۲ به کشور خود بازگشت و به انتشار مقاله‌های ارزشمند در جراید پرداخت. دیوانی دارد به نام «عصارة قلب» و هم اکنون از بزرگان بحرین است (کاظم عبّود الفتلاوي، المنتخب من أعلام الفکر و الأدب، ص ۲۰۷).

أبــرزَتْ سِــرَّهَا الحــياةُ صــرَيحاً مَــــاثِلاً وَاضِــــحاً بِــلا تَــعْقِيد
طَلَعَ البَـدرُ، أَشـرقَ الفـجرُ، جَـاءتْ بُشـريات انـتصارِنا فِـي الوُجُـودِ[۱]

و سپس آن را میلاد شمشیر و قدرت، میلاد مساوات و عدالت، مـیلاد مـحراب و عبادت و قراءت آیهٔ آزادی، و رهایی از جمود و بی‌تحرکی و جـدا شـدن از جـهل و نادانی و گریز از ذلت و خواری بر می‌شمارد:

وُلد الســـيفُ والعَـــدالةُ والمِـــحْ رابُ حـــقّاً و حَـــانَ كَسْـرُ القُـيودِ
جلجَلتْ صَـرْخَةُ الضَّـعيفِ و صَـوْ تُ البائِسِ المُسْتَكِين غَوثُ الشَّرِيدِ
قُــرءتْ آيَــةُ التــحرّرِ مِـنْ جَـهْ لٍ و ظُـــلْمٍ و ذِلَّـــةٍ و جُــمودِ[۲]

ولادت در کعبه

سعادت ولادت در خانه کعبه را موهبتی است که هر کس را نشاید، و ایـن جـامهٔ عزت را زیبندهٔ هر تن نباید، و این امر در نظر همگان فضیلتی است که همتا و نظیری برایش در تصور نیاید:

لَم يَكُنْ فِي كَـعْبَةِ الرَّحـمنِ مَـولُودٌ سِـواه إذْ تَعالَى فِي البَرَايَا عَنْ مثيلٍ في عُـلاه[۳]

با این همه «محمدصادق بحرالعلوم»[۴] در یک تعلیل ظریف می‌گوید: این کـعبه

---

۱. عبدالأمير منصور الجمري، عصارة قلب، ص ۴۴.

۲. همان، ص ۴۴. وی در همین زمینه اشعار دیگری نیز از صفحه ۴۴ تا ۴۷ دارد که می توان بدان مـراجـعه کـرد. در مـوضوع میلاد علی علیه‌السلام اسماعیل الشیرازی نیز اشعار زیبایی دارد که می توان بدان مراجعه نمود (علي الخاقاني، شعراء الغـري، ج ۱، ص ۳۲۱).

جلجلَ: بلند فریاد کشید، غرید. الغوث: یاری، دستگیری. الشّرید: آواره، دربدر.

۳. همان، ج ۶ ص ۴۳۸.

۴. محمد صادق بحر العلوم پژوهشگر و ادیب در سال ۱۳۱۵ هق / ۱۸۹۷ در نجف متولد شد. به دروس حوزوی روی آورد و به مقام والایی رسید. در سال ۱۳۵۳ هق به سوریه رفت و با دانشمندان آن بـه مـناظره عـلمی - ادبـی پـرداخت. مـدتی قاضی شرع در «العماره و بصره» بود و در سال ۱۳۹۷ هق / ۱۹۷۷ م. درگذشت (همان، ج ۹، ص ۲۰۶)

است که باید بر خویش ببالد و به پاس این افتخاری که نصیبش شد بر خود بنازد؛ چرا که گوهر پربهای صدفش زیبنده تعالی هدفش می‌باشد:

فَهَلْ غيرُهُ بالبَيْتِ كانَ وِلادُهُ   و ذَلِكَ فَضْلٌ فِي «عليٍّ» لَهُ قَصْرُ
و لَسْنَا نَرَى فَخْراً بذاكَ لِحَيدَرٍ   بَل الكَعْبَةُ العلياءُ حَلَّ بَها الفَخْرُ
هَل الدّرُّ بالأَصْدافِ يَكسِبُ مَفْخراً؟   أَمِ الفَخْرُ للأَصْدافِ حيثُ بِها الدُّرُّ؟[۱]

از همین روست که ملاحظه می‌شود شاعران در بیان عظمت و شکوه این موهبت، شعرها گفته‌اند و ترانه‌ها سروده‌اند، و دیوانهای خود را سرشار از قصیده و غزل نموده‌اند؛ که در این میان شاعران عرب زبان معاصر گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند و دریچه‌های جدیدی رو بدان سوی گشوده‌اند.

برخی آن را طلوع سپیده‌ای دانسته‌اند که پیکر ظلمت و تاریکی را از هم گسسته، و شرف و بزرگی آن از بُرجها و پهنهٔ بیکران آسمانها گذشته است.

فِي الكَعْبةِ الشَّمَّاءِ كانَ بُزوغُه   فَجراً يُبدِّد هيكلَ الظَّلْمَاءِ
وَ عَلَى الرُّخَامةِ مَولِدٌ لأبي الهُدَى   تاهَتْ بِه شَرَفاً عَلى الجَوْزاءِ
تَتناقَل الرّكبانُ قِصّتَهُ الّتي   يَشدُو بِها الآباءُ لِلأبْنَاءِ
و كَأنّها أنشودَةٌ رَنَّانَةٌ   تَنْسَابُ فِي تَرَفٍ وَ فِي إغراءِ
فاذا القُلُوبُ وقَدْ تَزايَدَ نَبْضُها   طَرَباً، تَكادُ تَذُوبُ فِي الأَعْضَاءِ[۲]

و برخی را عقیده بر آن است که خانه کعبه از آن رو سینهٔ خود را گشود، تا کسی را

---

۱. همان، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

۲. حسین الجامع، دنیا القداسة، ص ۱۸.

الشّماء: مؤنث الأشمّ: والا و بزرگوار، بلند و بر آمده. البّزوغ: طلوع، ظهور. الرّخامة: یک پارچه سنگ مرمر. شدا یشدو: خواند، نغمه سرایی کرد. إنساب: به شتاب رفت، بدون درنگ سخن گفت. التّرف: ناز و تنعّم. رفاه. الإغراء: تحریك، فریبندگی.

در آغوش کشد که روزی آن مکان مقدس را از حاکمیت بت های گوناگون خالی سازد و همچون پتك بر سر آنان بتازد.

فَتَحَ البيتُ صَدْرَهُ و تَلَقَّى   مَنْ عَلَيْه يُكسِّرُ الأَصْنَامَا(۱)

ترسیم ورود مادر علی علیه‌السلام به خانهٔ کعبه

این رخداد شگفت‌انگیز که همانا ورود معجزه‌آسای «فاطمه» مادر علی بـه خـانه کعبه است، در منابع شیعه و سنی جایگاهی دارد بس شایان، و بسیاری را در تأیید و ستایش آن گفتنی‌هایی است فراوان، و شاعران را در ترسیم این امر سهمی است بارز و نمایان، که شرح و بیان تمامی آنها در خور صفحاتی است هزاران، و اشارهٔ ما به برخی از آنها همچون قطره‌ای است در برابر ابر بهاران.

«حسین‌الجامع» شاعر توانمندی است که این رویداد مهم تـاریخی را بـا کـلماتی جذاب و گـویا و بـا نـغمه‌ای دل‌انگـیز و زیـبا، تـرسیم مـی‌کند و ولادت امـامت را موضوعی می‌داند که همواره اندیشمندان را مات و مبهوت خویش ساخته است. وی دراین‌باره می‌گوید:

و كَما تَمرُّ عَلى الغُصُونِ نَسَائمٌ   زُجَّت إلى كَنَفٍ مِنَ الأَضواءِ
والبيْتُ عادَ- وَقَدْ تَوارَتْ فاطمٌ   فيه- كأحسنِ مَا يَراهُ الرّائي
و يُحَاوِلُ الأهلونَ أن يَجِدُوا لَها   سُبُلاً تُعينُ عَلى دُخُولِ نِسَاء
لِتَلِينَ مِنْهَا في الولادةِ أمرُها   - و هي الوريثةُ رِفْعَةَ الآباءِ-
لكنَّما هِيَ حكْمةٌ و مَشِيْئةٌ   قَدْ أَدْرَكُوهَا بَعدَ طولِ عِنَاءِ
لِمَ لا؟! و ميلادُ الإِمَامَةِ لم يَزلْ   أمراً يُحَيِّرُ مَعْشرَ العُقَلاءِ
فأَبُوه مُرتَقِبٌ خُرُوجَ وَليدِه   و مُحمّدٌ يَرنُو لِخَيرِ لِقَاءِ

---

۱. عباش شبّر، الموشور، ص ۲۴۴.

وَضَعَتْهُ فَانْطَلَقَتْ تُسَبِّح ربَّها   زُمَرُ المَلائِكِ في رَفيعِ سَمَاءِ(۱)

از سوی دیگر «عبدالمنعم الفرطوسي» هم در دیوان ارزشمند خود و هم در ملحمه‌اش به ترسیم این حادثه تاریخی می‌پردازد و آن را پرتو هدایت و یکتاپرستی می‌داند که تومار تاریکی و الحاد را در هم می‌پیچد، و رخدادی بر می شمارد که تردید و شک را از دلها می زداید، و آن را بوی خوش امامتی می‌داند که تداعی‌بخش ویژگیها و سجایای پیامبران است. و این همه امانتی است که مادری پاکدامن و ارزشمند که شأن و مقامش بیش از مریم عذرا است، وی را در خود می‌پروراند و به پاس آن دیوار کعبه می‌شکافد و قریش انگشت حیرت به دهان می‌گیرد، و این درّ گرانمایه در بهترین مکانها که همانا خانه کعبه است چشم به جهان می‌گشاید و همچون ماهِ تمام می‌درخشد و فضای بیکران انسانیت را رونق و بها می‌بخشد:

قَبسَاتٌ مِنَ الهدايةِ شَقَّتْ   ظُلُماتِ العَمَى بِصُبحٍ مُضاء
ولواءُ التوحيدِ رَفّ فَلفَّت   عَذَباتُ الإلحَادِ والكِبرياء
و يقينٌ أهَابَ بِالشَّكِّ حتّى   أذهبَ الريبَ مِنْ ضَميرِ الرِّياء
نَفحاتٌ مِنَ الإمامةِ أَوْحَتْ   بشذَاهَا شَمائلَ الأنبيَاء
حَمَلَتْها أمانة ورعَتْها   حين أدَّتْ ما عِندَها بِوَفَاء
خيرُ أمّ عَذراء قُدساً و طُهراً   هي أسمَى قَدْراً مِنَ العَذراء
وَضعتْهَا يُمناً بأزكى مَكانٍ   فتجَلّتْ كالدُرّةِ البَيْضاء
حين شُقّ البيتُ الحرامُ جَلالاً   يَومَ ميلادِ سَيّدِ الأَوصِياء
فأقامَتْ بِهِ ثلاثاً بأمنٍ   و ثمارُ الجنانِ خيرُ غذاء

---

۱. حسين الجامع، دنيا القداسة، ص ۱۹.

زُجّ: افکنده شد. زَجّ يزُجّ: دوید، او را در سختی انداخت. توارَی: از دیدها نهان گشت. العناء: رنج، سختی. المُرتقب: منتظر. رنا يَرنُو: چشم دوخت، نگریست. الزُّمر: جمع الزّمرة: گروه، جماعت.

و قــريشٌ فــي حَــيرةٍ تَـتَقَرَّى غَامضَ السرّ في ضميرِ الخفاء
و إذا بـــالفَضاءِ يَــزهُو بَــهاء مِـــن مُــحيّاً مُــبارَكٍ وَضّـــاء
و عَــليٌّ كــالبَدرِ يُشـرِق نـوراً و هي بشراً تُضيء كالجَوزاء[۱]

همچنین «محمدعلي الناصري»[۲] در غدیریات خود به ترسیم واقعهٔ زایمان مادر «علی» می‌پردازد و می‌گوید: هنگامی که این زن نیکو خصال و پاکدامن، همسر بهترین پیشوای آزادگان دلاور «فاطمه» دختر اسد، نشانه های زایمان بدو عارض شد، آهنگ خانهٔ کعبه نمود و خود را نزدیک دیوار کعبه رساند و دست به دعا بلند کرد و گفت: ای پناه بی پناهان! و ای صاحب اختیار همگان! سوگند به کودکی که در رحم من است و تو از راز و سرّ او آگاهی، تولد این کودک را بر من آسان نما. ناگاه دیوار شکافته شد و کعبه، او را با آغوش باز پذیرفت و وی با اطمینان خاطر بدان گام نهاد و در آنجا نوزاد خود را به دنیا آورد،و کعبهٔ باعظمت، از یُمن ولادت این فرزند والاگهر سرشار از نور و سرور شد.

غَــمرَالكَــعبةَ الشَــريفةَ نُــورٌ مِـــن عَـــليٍّ وليـــدِهَا الكَــرَّارِ
ذَاكَ لَـــمَّا تَشـــرَّفَتْ بــعِفَافٍ مِـــنْ حَـصَانٍ مِـنْ حـرَّةٍ مِـعْطَارِ
فـاطمُ الطُّـهرِ زوجُ خـيرِ زعِـيمِ والدِ الشُّـــهم عُــمدَةِ الأَحْــرَارِ
أمَّتِ البــــيتَ تَشــتَغيثُ بــظلٍّ كَـــتَبَ اللهُ أمْـــنَهُ لِـــلجَارِ
تَـــنثُرُ الدُّرَّ فـــي الدّعـاءِ كـلاَمَاً أنتَ يـا ربُّ مَـوْئلي واختِيَاري

---

۱. عبدالمنعم الفرطوسي؛ملحمة أهل البيت،ج ۲،ص ۷.
این شاعر، مستند کلام خود را کتابهای ذیل معرفی می‌کند: کفاية الطالب، ص ۲۶۰ والمستدرك ج ۳ والفصول المهمة لابن الصباغ، ص ۱۲ والصفوري في نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۰۴.
رَفَّ يَرِفّ: اللواء: پرچم به اهتزاز درآمد، به جنبش درآمد. العَذَبات: شاخه‌ها، رشته‌ها. الشّذا: بوی خوش. الشمائل: جمع شميلة: خوی و سرشت. العَذراء: دوشیزه، دست نخورده، لقب حضرت مریم. تقرّی: جستجو کرد و آگاهی یافت. زَها يَزهُو: درخشید. المُحيّا: صورت، چهره. الجَوزاء: یکی از برجهای آسمان، دو پیکر.

۲. درشرح حال زندگیش منبعی به دست نیامد.

حَـلَفَتْ بـالجَنينِ تُـقْسِمُ صِـدْقا أنتَ يـــا ربٌّ عـــالمُ الأسْـــرارِ
رَحَّبَ البــيتُ بـالكَريمةِ أصـلاً ولَها البَـابُ فـاتِحاً فـي الجِـدَارِ
دَخَــــلت مُـــطمَئنّةً بِســـلام بِأمـــــانٍ مـــحفُوفَةًبِقَرارِ
لم يُـــرِعهَا مِـنَ الجِـدارِانشِـقاقاً وآلتِــــئامًاحِكمَةُ الجَـــبَّارِ(۱)

هنگام مقایسهٔ اشعار مختلف در بیان این موضوع، به نظر می‌رسد که سروده‌های «حسين الجامع» اسلوب آن جذاب‌تر، موسیقی‌اش دلنوازتـر و عـاطفهٔ آن صـادق‌تر است اگر چه شعر «عبدالمنعم الفرطوسي» نیز از امتیازات خوبی برخوردار است.

نام علی علیه‌السلام

نام مشهور ایشان «علی» است ولی «أسد و حیدر» نیز نامیده شده‌اند و حـضرتش فرموده‌اند: «أناالذي سَمَّتِني أُمِّي حيدَرَه»(۲) من همان کسی هستم که مادرم مرا «حیدر» نام گذاشت. «بولس سلامة»(۳) شاعر مسیحی این موضوع را به نظم کشیده است:

دَعَتِ الشِّــبلَ حـيدراً و تـمنَّتْ و أكـبَّتْ عـلى الرّجَـاء المَـديد
أســـدأَسَــمّتِ ابــنهَا كأبِــيهَا لُــبدَةَ الجــدُّ أُهــديَتْ لِـلحَفيد

---

۱. محمدعلي الناصري، ديوان غديريات الناصري، ص ۷۶ و ۷۷. البته در موضوع فوق، اشعار دیگری از «جعفر الهلالي» و «فخر الدين الحيدري» و «بولس سلامة» و... موجود است که چون سیاق و مضمونشان یکی است از آوردن آنها خودداری شد.

الحَصان: زن پاکدامن. المِعطار: بسیار خوشبو، کسی که به خود عطر بسیار زند. الشَّهم: باهوش، بزرگ و دارای اندیشه صائب، نجیب. المؤئل: پناهگاه. القَرار: آرامش، آرامگاه. الإلتئام: مقابل انشقاق، انضمام و به هم چسبیدن.

۲. الخوارزمي، المناقب، ص ۳۷ و ۳۸.

۳. بولس سلامه، ادیب، شاعر و نویسنده مسیحی، در سال ۱۹۰۳ م در لبنان متولد شد. نزد ادیبان زمانش و به ویژه ادبای مسیحی تلمذ کرد. مدتی قاضی مسیحی بیروت بود. آثار زیادی از خود بر جای گذاشته که از جمله آن «ملحمة عيدالغدير» درباره فضایل امام علی است. وی در سال ۱۹۷۹ م درگذشت. (یوسف اسعد داغر، مصادر الدراسة الأدبية، ج ۴، ص ۳۴۸).

بَـلْ عَـليّاً نـدعُوهُ قـالَ أبـوهُ		فـاشتَفَزَّ السَّـماءَ للـتأكـيد
ذلكَ اسـمٌ تَـناقَلَتْهُ الفَـيافِي		و رَواه الجُـلمود لِـلجُلمود[1]

از سوی دیگر «محمد سعید الخنیزي»[2] داستان نامگذاری حضرت را این‌گونه بیان می‌کند که پس از تولد این ستارهٔ درخشان هدایت، به پاس میلاد مبارکش شترها قربانی شد و سفره‌ها گسترده گشت و فقیران و تهید ستان از یُمن قدومش طعامی فراوان نصیبشان شد. آنگاه ندایی از غیب به گوش رسید که نامش چیست؟ بی‌درنگ پیامبر پاسخ داد: نامش «علی» است و این نام در آسمانها برگزیده شده است:

أشْـرَقَ الفـجرُ مِـن كُـوى الظَّـلْمَاء		فَـإذَا الكـونُ رِفـقَةٌ مِـنْ ضِـيَاء
يَنحرُونَ الجَـزورَ فـداءً عَـن الطِّـفْل		طَـعَامَ الضُّـيوفِ والفُـقَراء
مَـن تـرى اسْـمه فـردَّد صَوْتٌ		كَـصَدَى الغَـيْبِ شَـيِّقَ الإيـحَاء
فأجَـابَ النَـبيُّ ذاكَ عَـليٌّ		إسْـمُهُ كـالأثير فِـيالأجْـواء[3]

«محمودمهدي» می‌گوید: جبرئیل به نام «علی» مباهات می‌کند:

إنَّ جِـبريلاً تَـباهَى بِـاسْمِه		و لَهُ رُدَّت مِنَ الغَرِبِ ذُكاء[4]

---

۱. بولس سلامة، عیدالغدیر، ص ۳۷.
الشِّبل: بچه شیر. أكبَّ على...: بدان کار روی آورد، بدان پرداخت. اللّبدة: یال شیر، موی و پشم به هم چسبیده به صورت نمد. الحَفید: نواده. استفزّ: برانگیخت، تحریک کرد. الفَيافِي: جمع الفَيفاء: بیابان فراخ. الجُلمود: تخته سنگ، صخره.

۲. «محمدسعیدالخنیزي» ادیب و شاعر، درسال ۱۹۳۴م در «القطیف» عربستان سعودی دیده به جهان گشود. در خانوادهٔ فرهنگی، مذهبی رشد و نمو کرد. وی همچنان در مجالس و محافل ادبی شرکت فعالانه دارد و در روزنامه‌ها و مجلات آثار ادبی خود را منتشر می‌سازد و چندین مجموعه شعری دارد که هنوز منتشر نشده است. (عبدالله حسن آل عبدالمحسن؛ شعراءالقطیف المعاصرون، ص ۸۲).

۳. محمدسعیدالخنیزي، أضواء من الشمس، ص ۱۲.
الكُوى: جمع الكُوّة، روزنه، سوراخ. الرِّفقة: گروه همسفر. الشَّيِّق: آرزومند، مشتاق. الأثير: هوا، سایلی بی‌وزن. قابل انقباض و انبساط، که دانشمندان طبیعی آن را ناقل نور و برق می‌دانستند، اِتر.

۴. محمودمهدي، نفحات عطرة، ص ۳۵. الذكاء: خورشید.

شاعر دیگری[۱] سروده است که: در نام علی گنج موفقیت نهفته است و خداوند از فضل و کرمش نام خود را بر وی نهاده است. نامی که همچون خورشید در میان ستارگان می‌درخشد و موجب دفع بلا و تحکیم بخش امر قضاء است، نامی که درخت‌ها از او برگ و بار می‌گیرند و حضرت آدم با نام او برگزیده شد، و نوح از غرق شدن نجات یافت و آتش بر ابراهیم سرد و خاموش گردید و موسی، کلیم گشت. و عیسی به آسمان عروج یافت. و محمد به نامش استغاثه کرد و به طور کلی تمامی پیامبران به نام او از بلاها رهایی یافتند:

وَ فِي اسْمِهِ كَنزُ النَّجاحِ والفَرَج حدِّثْ بمَا شئتَ هُنا ولا حَرَج
سَمَّاهُ بِاسْمِهِ العَلِيِّ الأَعْلَى تَكَرُّماً مِنهُ لَهُ وَ فَضلا
إِسمٌ سَمافِي عَالمِ الأَسْمَاء كَالشَّمسِ فِي كَواكبِ السَّماء
إِسمٌ بِهِ أُورَقَتِ الأَشْجارُ اسمٌ بِهِ أَينَعَتِ الثِمارُ
إِسمٌ بِه آدَمُ نالَ الصَّفْوَه مِنْ ربِّهِ و نالَ مِنه عَفوَه
و بِاسْمِه نوحُ نَجامِنَ الغَرَقْ و فُلكُه جَرى عَلى خيرِنَسَقْ
و بِاسْمِهِ نالَ الخليلُ الخُلَّه شَرَّفَهُ اللهُ بِتِلكَ الحُلَّه
و نالَ مِنه البَردَوالسَّلامَه بل مِنه نالَ مَنصبَ الإمَامَه
و بِاسْمِهِ موسَى غَدا كَليما و نالَ مِنهُ مَنزِلاً كَرِيمَا
بِيُمنِهِ أفاقَ لَمّا صَعِقا مِن التَّجَلِّي حينَ حَاوَل اللِّقا
و بِاسْمِهِ سَماالمَسيحُ ذوالعُلا إلى السَّماء آمِناً مِن البَلا
و بِاسْمِهِ استَغاثَ سَيدُالوَرى حينَ الذي جرَى عَليه مَاجَرى

۱. شیخ محمد حسین اصفهانی، عالم، فیلسوف و شاعر در سال ۱۲۹۶هق / ۱۸۷۹م متولد شد. به کسب دانش حوزوی پرداخت و آثار مهمی از خود بر جای گذاشت. آثار شعری او عبارتند از «الانوار القدسیة» و ارجوزه‌ای در مدح و ثناء اهل بیت. وی در سال ۱۳۶۱هق ۱۹۴۲م درگذشت. (عمر رضا کحالة، معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۲۴۳).

و بِــاسْمِهِ كــلُّ نــبِيٍ و وَلِــيْ ‌ ‌ ‌ نَــجامِن الشـرّالذِي بـهِ ابـتُلِي[۱]

کُنیه و القاب علی علیه‌السلام

در مورد کنیه و القاب حضرت باید گفت، پیامبر بزرگوار اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله کنیه ایشان را «**ابو تراب، و ابوالحسن، و ابومحمد**» قرار داد.[۲] و در نزد علی علیه‌السلام نامی محبوب‌تر و خوشایندتر از ابوتراب نبود. و لقبهایش بسیاراست که مشهورترین آنها: «**أمیرالمؤمنین و الوصّی و سیدالعرب و العَجم و مرتضی**» می‌باشد.[۳]

«عبدالمسیح انطاکی» داستان نهادن نام «ابوتراب» بر علی علیه‌السلام را اینگونه به نظم کشیده، که درسالهای اول هجرت روزی ایشان پس از خستگی زیاد روی زمین دراز کشیده بودند تا کمی بیاسایند که ناگاه وی را خواب فرا می‌گیرد و گرد و غبار راه بر قامت مبارکش می‌نشیند. درهمان حال پیامبراسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله از آنجامی‌گذرند واین منظره را مشاهده می‌کنند. آنگاه خم می‌شوند و گرد و غبار از قامت علی علیه‌السلام پاک می‌کنند و وی را «**ابوتراب**» خطاب می‌نمایند. و علی علیه‌السلام نیز از انتساب به این کنیه بسیار خوشحال و خوشنود می‌شوند تا حدی که گفته‌اند نامی خوشایندتر از این نام نزد وی نبوده‌است؛زیرا یاد لطف و محبت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به‌ایشان رادرنزدش زنده ساخته‌است.

فَــقَدْ رَأَيْـنَا رَسُـوْلَ ٱللهِ يَـنْظُرُهُ ‌ ‌ ‌ وَنَـظْرَةُ ٱلْـحُبِّ لاَتَـخْفَى مَـعَانِيْهَا
ثُـمَّ ثَـوَى قُـرْبَهُ فِـيْ خَـيْرِ عَـاطِفَةٍ ‌ ‌ ‌ رَاحَ ٱلْمُحِبُّ إِلَـى ٱلْـمَحْبُوْبِ يُشْـدِيْهَا
وَآضَ يَـمْسَحُ ظَـهْرَ ٱلْـبَرِّ حَـيْدَرَةٍ ‌ ‌ ‌ مِـنَ ٱلتُّـرَابِ وَآيُ ٱلْـعَطْفِ يُـبْدِيْهَا

---

۱. محمد حسین الإصفهاني،الانوار القدسیة، ص ۲۷و ۲۸.

أَیْنَعَ:الثَمرُ:میوه رسید وچیدنی شد. الصَفوَة:دوست صمیمی. برگزیده.

النَّسَق:نظم، ترتیب، قاعده. الخُلَّة:دوستی و مهربانی. الحُلَّة:جامهٔ گرانبها. صَعِقَ:ازهوش رفت.

۲. الخوارزمي،المناقب، ص ۳۸.

۳. همان ص ۴۰ وتاریخ الخمیس ج ۲ ص ۲۷۵.

وَصَاحَ فِيْهِ اَنْتَبِهْ يٰاصَاحِ أَنْتَ «أَبُوْ تُرَابٍ» اَنْهَضْ فَحَسْبُ اَلنَّفْسِ تُشْقِيْهَا
صَحَا اَلْعَلِيُّ وَخَيْرُ اَلأَنْبِيَاءِ عَلَى حَالٍ مِنَ اَلْودِّ مَا أَحْلَى تَجَلِّيْهَا
فَازْدَادَ فِيْهِ هَوَىً وَاَلْحَمْدُ فِيْ فَمِهِ حَمْدُ اَلرِّيَاضِ لِمَاءِ اَلْمُزْنِ يُرْوِيْهَا
وَسُرَّ مِنْ كُنْيَةٍ طَابَتْ لِمَسْمَعِهِ وَكَانَ يَصْبُوْ إِلَى زَاهِيْ تَكَنِّيْهَا
وَكَانَ آخِذَهَا ذِكْرَى مُخَلَّدَةً لِعَطْفَةِ اَلْمُصْطَفَى اَلْهَادِيْ مُكَنِّيْهَا(۱)

سرایندگان اشعار عربی معاصر گر چه به مناسبتهای گوناگون به لقبها و کنیه‌های حضرت اشاره کرده‌اند اما «أحمد الوائلي»(۲) به کنیه «ابوالحسین» اشاره کرده و آن را زیباترین کُنیه آن حضرت دانسته است.

أ أبالحُسَين و تلكَ أروعُ كُنيةٍ و كِلاكُما بالرّائِعاتِ قَمِينُ
لكَ في خيال الدّهر أيُّ رُؤىً لها يروي السَّنا ويُترجِمُ النِّسرينُ(۳)

و شاعر دیگری(۴) «حیدر» را برگزیده و می‌گوید:

سَمَّوْكَ حيدرةً وَ أنتَ أشَدُّ مِن لَيثِ الوَغَى بالجزِّ فِيالأَعناقِ
لَكَ فيالضَّمائِر صُورةٌ مَطبُوعَةٌ طُبِعَتْ عَلَى اَلأجْفَانِ وَاَلأحْداقِ(۵)

---

۱. عبدالمسيح الأنطاكي؛ ملحمة الإمام علي، ص ۹۷.
أسدَى إليه: به او احسان کرد، فایده رساند. آضَ: گردید، برگشت. المُزن: ابر بارانی، ماءُ المُزن: آب باران. صَبا يَصبُو إليه: آرزومند او شد، شیفته او گردید. الزّاهِي: چهره درخشان، هر چیز درخشان.

۲. دکتر احمد الوائلي، خطیب، متکلم و شاعر زبردست، معروف به داشتن بیان شیوا و اطلاعات گسترده در سال ۱۹۱۳م در نجف اشرف متولد شد. در دانشکده حقوق درس خواند و مدرک دکترای خود را از قاهره گرفت. وی چندین سال است که در شام زندگی می‌کند (علي الخاقاني، شعراء الغري، ج ۱، ص ۲۹۳).

۳. أحمد الوائلي، ايقاع الفكر، ص ۲۳.
القَمين: شایسته، أهل. الرُّؤاء: خوش منظر. السَّنا: روشنایی ماه، آذرخش، برق.

۴. سعيد العسيلي، ادیب و شاعر نامی، در سال ۱۳۴۸ هق در بنت جُبیل متولد شد و همان جا پرورش یافت و به آموختن ادبیات پرداخت. وی نوشته های ادبی گرانقدری دارد و حدود سال ۱۴۱۴ هق چشم از جهان فرو بست (کاظم عبود الفتلاوي، المنتخب من أعلام الفكر والأدب، ص ۱۶۰).

۵. سعيد العسيلي، كربلا، ملحمة ادبيّة، تاريخيّة، اسلاميّة، ص ۵۶.

اما عنوان «ابوتراب» همانگونه که برای علی علیه‌السلام عنوانی خوشایند و محبوب بوده است، توجه پاره‌ای از شاعران را نیز به خود جلب کرده است و هر یک با فرا رسیدن کمترین مناسبتی، آن را چاشنی کلام خود ساخته‌اند و از سرّ و راز نهان خاک سخنها گفته‌اند و دُرها سفته‌اند.

یکی از آنها سروده است: ای خداوندگار خاک! ای ابوتراب! خاک اگر گِلش با تو عجین شود بر خود می‌بالد و می‌نازد، گرچه آدمیان همه از خاکند و اصل و ریشه آنها گِل بدبویی؛ اما بعضی از خاکها لگدکوب سُم ستورانند و بعضی زینت‌بخش چشم و ابروی آدمیان. پس اگر خاک خودی نشان دهد و عرض اندامی نماید، معذور است؛ زیراکه تو سیمای آنی! واگر بدان اندرشوی نمرده‌ای چون ریشه‌در زیرخاک نمی‌میرد بلکه ریشه می‌کند و بالا می‌آید و از آن شاخه‌ها و غنچه‌ها به جنبش در می‌آیند.

أَ أبـــا تُـــرابٌ! و للـــتُّرابِ تَـــفاخرٌ   إن كَـــانَ مِـــن أَمشَـــاجِه لكَ طِـــينُ
والنَّـــاسُ مِـــنْ هـــذا التُّـرابِ وكـلُّهم   فـــــي أَصـلِهِ حَـــمَأٌ بِـــهِ مَسـنُونُ
لكـــنَّ مِـــن هـــذا التُّـــرابِ حَـوافـرٌ   و مِـــنَ التُّـــرابِ حَـــواجبٌ و عـيونُ
فـــإذا اســـتطالَ بكَ التُّـــرابُ فـــعاذرٌ   فـــلأنتَ مِـــن هـــذا التُّـــرابِ جَـبِينُ
و لئِن رَجعتَ إلى التُّـرابِ فـلم تَـمُتْ   فـــالجَذرُ ليسَ يَـــمُوتُ وَ هـوَ دَفـينُ
لكـــــنَّه يَـــــنمُو و يَـفتَرِعُ الثَّـــرى   و تَـــرفُّ مِـــنهُ بَـراعـمٌ و غُـصونُ[۱]

آموزش و پرورش علی علیه‌السلام

تعلیم و تربیت بویژه در دوران کودکی و خردسالی نقش تعیین کننده‌ای در سرنوشت انسان بازی می‌کند، و علی علیه‌السلام در این خصوص نیز از امتیازات بی مانندی

---

۱. احمدالوائلي، ايقاع الفكر، ص ۲۲. البته صفحه ۷۶ این دیوان نیز شایسته ملاحظه است.

الأمشَاج: جمع المشج: آمیخته، مخلوط. حَمَأٌ مَسنون: گِل بدبو، متغیّر. الحَوافِر: جمع الحافِر: سُم چهارپا. الجَذر: ریشه. افترعَ: شکافت. البَراعِم: غنچه ها و جوانه ها.

برخوردار گشته‌اند؛ زیرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از همان روزهای نخستین زندگی علی علیه السلام وی را به خانه خود می‌برند و تحت سرپرستی و تربیت خویش قرار می‌دهند.(۱)
علی علیه السلام خود در این زمینه می‌فرمایند: «ای یاران پیامبر! شما کاملاً آگاهید که من در آغوش پرمهر و محبت رسول خدا بزرگ شده‌ام و هنگامی که نوزاد بودم حضرت مرا به سینه می‌چسباند و مرا در جوار بستر خود قرار می‌داد و من بوی خوش او را استشمام می‌کردم و ایشان مرا نوازش می‌داد و غذا در دهانم می‌گذاشت».(۲)
«جعفرالنقدي»(۳) در این زمینه سروده است:

ربّاه خيرُ الوَرى طِفلاً فهل أحَـدٌ   في الدَّهرِ يُشبه مِن طه مُربيّه(۴)

همچنین حضرت در نهج‌البلاغه در خصوص آموزش خود توسط پیامبر بزرگوار اسلام می‌فرمایند: «من همچون بچه ناقه‌ای که به دنبال مادر خود می‌رود، در پی رسول گرامی اسلام می‌رفتم و ایشان هر روز که می‌گذشت یکی از فضایل اخلاقی خود را به من می‌آموخت و از من می‌خواست که بدان عمل کنم».(۵)

شاعران معاصر عرب نیز در این خصوص سروده‌های فراوانی دارند که هریک از زاویه خاصی بدان پرداخته‌اند که به دو نمونه از مهمترین آنها اشاره می‌شود.
«عبدالمنعم الفرطوسي» چکیده مطالب فوق را این چنین به نظم کشیده است:

قَدْ تغذّى مِـنْ رُوحِـه و هُـداه   بـلبُانِ الإخـا و دَرِّ الصَّـفاء(۶)

---

۱. ابن هشام، السيرة النبوّية، ج ۱، ص ۲۳۶ و الخوارزمي، المناقب، ص ۳۰.
۲. نهج البلاغه، خطبهٔ قاصعه، صبحي الصالح، ص ۳۰۰.
۳. جعفر النقدی شاعر، ادیب و خطیب توانا در سال ۱۸۸۶ در «العماره» عراق دیده به جهان گشود. برای کسب معارف به حوزه علمیه نجف رفت. مدتی در دادگستری مشغول بود. بیشتر در منطقه خود نقش تبلیغی داشت، و سرانجام در سال ۱۹۴۹م در کاظمین درگذشت (علي الخاقاني، شعراء الغري، ج ۲، ص ۷۲).
۴. همان، ص ۱۰۶.
۵. نهج البلاغه، خطبه قاصعه، صبحي الصالح، ص ۳۰۰.
۶. شاعر مطالب خود را به این منابع استناد داده است: الخوارزمي في المناقب، ص ۳۰ و الشبلنجي في نور الأبصار، ص ۷۰ و القندوزي في ينابيع المودّة، ص ۸۵.

حَيثُ صَدرُ النبيِّ مَهدٌ وَثير و يَداهُ لِلحِفظِ خَيرُ وِقاء
كانَ يُدني فِراشَه مِنه حَتّى لا يَنامَ النَّبيُّ والمَهدُ نائي
و يَهزُّ المَهدَ الذي هو فِيه بِحنوٍّ في سَاعةِ الإغفَاء
و يُناغِيه و هو فِي المَهدِ مُلقىً بِحنَانٍ في ضِحكةٍ والبُكاء
و تَربّى في حِجْرِهِ و هو طِفلٌ مستظلاً مِن عِطفِهِ بِرداء
حِينَ آوَى إليه في عامِ عُسرٍ عَمَّ شيخ البطاح بالبأساء
فرَعاهُ حتّى تَرعَرعَ منه فهو غَرسٌ من خُلقِهِ في النَّماء
و تَلقيَّ الآدابَ مِنه دُروساً فدُروساً مِنْ حِكْمةٍ و ذَكاء
فهو صِنوٌ لَهُ و احمدُ صِنوٌ لِعليٍّ في دَوحَةِ العلياء[1]

«محمود مهدی» نیز علی علیه السلام را خطاب قرار داده و می‌گوید: ای علی! ای برادر محمد مصطفی و ای وصیّ نبی تو همان کسی هستی که در خانهٔ زهد و تقوی پرورش یافتی و در مقابل دیدگانت وحی الهی نازل گردید:

أنتَ العَليُّ، ومَا بذاكَ مِراء مِن صَفْوَةٍ حُفَّت بها الأَضْواء
و أَخُو النبيِّ المُصطَفَى و وصيُّه أفضَتْ بصحّةِ ذلك، الأَنْباء
و نشأتَ في بَيتِ ٱلزَّهَادَةِ وَٱلتُّقَى وَ أمامَ عينكَ أُنزِلُ الإيحَاء
غذّاكَ طَه مِنْ لُبانِ صِفَاتِه فَغَدَتْ عليكَ لذاتِه سِيَماء[2]

---

۱. عبدالمنعم الفرطوسي؛ملحمة أهل البيت، ج ۲، ص ۸.
الدَّر: شیر بسیار. الوَثیر: نرم و صاف. فراشٌ وَثیر: بستر نرم و صاف. الحُنّو: دلسوزی و عاطفه. الإغفاء: چرت، خواب. ناغَى يُناغِي الوَلَد: باکودک با سخنان دلنشین و مهر آمیز سخن گفت. شیخ البطحاء: ابوطالب. تَرَعْرعَ: پرورش یافت. الصِّنو: برادر، نظیر، همتا.

۲. محمود مهدي، نفحات عطرة، ص ۳۱ و ۳۲. همچنین «عبدالمسيح الأنطاكي» در ملحمه‌اش ص ۱۵۳ اشعار زیادی در این باره سروده است.
أَفضى: فاش کرد، منتهی شد. السيماء: نشان، علامت.

فصل دوم

بیانی از بوستان زندگی علی علیه‌السلام از بعثت تا رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در اشعار عربی معاصر

پیشگام شدن علی علیه‌السلام در پذیرش اسلام

یکی از مهمترین ویژگیها و افتخارات زندگی علی علیه‌السلام پیشگامی حضرت در پذیرش اسلام و اظهار آن است که در آغاز پیدایش دین اسلام، عملی جسورانه و عاشقانه و فضیلتی جاودانه و ماندگار جلوه می‌کند و در قرآن کریم ارزشی قابل مدح و ستایش معرفی می‌شود.(۱) و احادیث بسیار در تأیید و تثبیت آن در دسترس ما قرار می‌گیرد.(۲) که بیان آنها مجال دیگری می‌طلبد.

اما انعکاس این فضیلت بی‌نظیر در اشعار عربی معاصر گرچه کم نیست؛ ولی در مقایسه با اشعار پیشینیان مقداری کم‌رنگ‌تر به نظر می‌رسد، و شاعران شیعه بیش از دیگران به مدح و ستایش آن پرداخته‌اند که می‌توان حساسیت موضوع را یکی از انگیزه‌های آن قلمداد نمود، ولی به هر حال این موضوع توجه برخی از شاعران عرب

---

۱. «والسّابقونَ السّابِقُونَ اُولئكَ الْمُقَرَّبُون». سوره واقعه، آیه ۱۰ و ۱۱.

۲. بسیاری از این احادیث در کتاب «الغدیر» علامه امینی گردآوری شده است.

زبان معاصر را به خود جلب کرده است که بدان اشاره می‌شود. شاعری در این موضوع چنین سروده است:

سَبَق المُسْلمينَ سَبْقاً بَعيداً — لَم يَفُزْ فيهِ سَائِرُ الأَوْلياء
بِصُنوفٍ مِن طيِّباتِ المَزايَا — كَانَ فيها مِنْ أكرَمِ الأَوْصياء
أوّلُ المُؤمنينَ باللهِ صِدْقاً — فَهو صِدِّيقُ خَاتمِ الأَنْبياء
والمُصلّي ولم يَكُنْ مِنْ مُصَلٍّ — غيرُه خاشِعٌ لرَبِّ السّماء[1]

«محمود مهدي» شاعر دیگری است که علی علیه‌السلام را مخاطب قرار داده و می‌گوید:

آمنتَ باللهِ في سِنٍّ مُبَكِّرَةٍ — و قلبُكَ الحرُّ للدّينِ الحَنيفِ صبَا[2]

وی در قصیده دیگر می‌گوید: یا علی! تو همان دست پرورده و بزرگ شده خانه زهد و تقوی هستی که در برابر دیدگانت پیک الهی نازل می‌شد، و از جام فضیلت با دیدگانی هوشیار و بیدار، پیاله‌ها نوشیدی و با قلبی سرشار از یقین و راستی پرورش یافتی، و کسی تو را پرورش داد که تمامی درستکاران و حق طلبان افتخار سرسپردگی وی را دارند. و گذشت تا زمان دعوت آشکار فرا رسید و آیه **﴿وأَنْذِرْ عَشِيرتكَ الأَقْرَبينَ﴾**[3] نازل گشت و مجلس بزرگان هاشم برپا گردید، و این تو بودی که با وجود مخالفت بی‌خردان برخاستی و به دعوت رسول خدا پاسخ مثبت دادی و با صدای بلند و رسا، یقین خویش را آشکار نمودی. و هنگامی که پیامبر خواست حجّت را تمام کند تا از ارزش جان باختهٔ حق، بیش از پیش روشن شود، برای بار دوم و سوم دعوت خود را تکرار نمود ولی گوش شنوایی وجود نداشت و همچنان بر

---

۱. عبدالمنعم الفرطوسي، ملحمة أهل البيت، ص ۱۳.
مقصود از «لم يكن من مصلّ غيره خاشع لربّ السماء» این است که اولین نمازگزار مرد پس از پیامبر «علی» علیه‌السلام است.
۲. محمود مهدي، نفحات عطرة، ص ۲۴.
۳. سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

گمراهی خویش پافشاری کردند و مجلس را ترک نمودند و تنها این تو بودی که یار و یاور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ماندی و جامه روشنایی نور را بر قامت دلربای خویش آراستی:

و نشأتَ في بيتِ الزَّهَادَة والتُّقى ... و أمامَ عَينِك أنزلَ الايحَاء
و رَشَفتَ من جامِ الفضيلةِ أكؤُسا ... و لِناظرَيك تَبدَّتِ الأَشياء
فَشببتَ مَملوءً يقيناً صَادِقا ... يَرعاك مَنْ تَعنو لَهُ الأُمَناء
حتى اذا أُمِرَ النَّبيُّ بدَعوةٍ ... لَبَّيتَ إذ قَدْ خَالفَ الجُهَلاء
و رَفعتَ صَوتاً بالإجابَةِ عَالياً ... أنا يَا ابنَ عَمي المُوقنُ الفَدّاء
فأرادَ أنْ يُلقي النَّبي بحُجَّةٍ ... ليُقدّروا مَعنَى القَدا الدَّهمَاء
ثَنَّى و ثَلَّثَ والجَميعُ كأنَّهُم ... عَنْ ذا النِّدا آذانُهم صَمَّاء
الخيرُ يَدعُوهم وهُم في غَيِّهم ... كسَفينَةٍ عَصفَتْ بِها الأَنوَاء
قَامُوا و أبدوا للرَّسول جَفائهم ... تَجتاحُهم عَصبيَّة هَوْجاء
و لبثتَ و حدَك للنَّبي مُؤازِرا ... يَكسوكَ نورٌأبلجٌ وَضَّاء[1]

شاعر دیگری[2] عقیده دارد: حقیقت و ذات «علی» در زمانی موّحد گشت که خداوند پیش از آن کسی را نیافریده بود و جبرئیل امین زمانی اجابت پروردگار را به او آموخت که هنوز سخن گفتن نمی‌دانست و لذا به ایشان یاد داد که هر گاه کلامی تجلی یافت، به سرعت در پاسخ آن گوید: خداوندا! این تو هستی که همیشه آفریننده

۱. محمودمهدي، نفحات عطرة، ص ۳۱.
رَشَفَ الماءَ: آب را نوشید. عَنا يَعْنُو: فروتنی نمود، تسلیم شد. الفَدّاء: بسیار فداکار و جانباز. الدَّهماء: توده مردم، عامه مردم. الأنواء: طوفانهای سخت دریا. اجتاحَ: از ریشه کند، نابود کرد، فراگرفت. الهَوْجاء: مؤنث أهوج، بی فکر و بی پروا. احمق. الأبلج: روشن و آشکار. الوَضّاء: الوَضيء، پاکیزه و نیکو.
۲. ملاعلی آل رمضان، شاعری است که نسبش به دعبل خزاعی شاعر امام رضا علیه‌السلام می رسد و از شاعران سعودی است. وی در سال ۱۲۴۷ هق در «الاحساء» متولد شد و از سخنوران بنام محسوب می شود. دیوانش بیشتر در رثا و مدح ائمه است و می توان او را بحق شاعر اهل بیت نامید. وی در سال ۱۳۲۳ هق درگذشت. (مقدمه دیوان، ص ۷ تا ۱۵).

و بی‌نیاز و جاودانی و جبرئیل بنده تو است و ما همیشه ستایشگر و ثناگوی تو هستیم:

قَـدْ وَحَّـدتْ ذاتُـه لِـلَّهِ فـي زَمَـنٍ   لم يَـخلقِ اللهُ مـنهِ قَـبلَهُ أحَـدا
والرّوحُ عَـلَّمَه رَدَّ الجـوابِ عَـلَى   ربُّ السَّما و هوَ لم يُحسنْ يَـردُّ نِـدا
فَقالَ عِندَ انـبعَاثِ النُّـطقِ: قُـلْ عَـجِلاً   قدْ كُنْتَ، أنتَ، إلا لهَ الخـالقَ الصَّـمَدا
و عَـبدُكَ الرُّوحُ جـبريلُ الأَمـينُ أنـا   لكَ الثَّـنا، يـا الهـي دَائـماً أبَـدا[۱]

جعفر الهلالي[۲] نیز مانند اسلوب شاعران عصر اموی و عباسی همچون سید حِمیَری در این موضوع چنین سروده است:

و سـبقتَ للإسـلام لا متردِّداً   والنَّاسُ ثوب الشِّركِ لمّا تنزعِ[۳]

علی علیه‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

الف - پیوند برادری علی علیه‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

براساس پیام ارزشمند قرآن مجید، همه مؤمنان با یکدیگر برادرند[۴] و شایسته است که هر یک حق برادری را نسبت به دیگری ادا کند؛ ولی پیوند برادری علی و پیامبر علاوه بر آن، یک پیوند برادری ویژه‌ای است که در فرازی از تاریخ، پس از هجرت رسول خدا به مدینه، بطور خصوص صورت گرفته است و از

---

۱. ملاعلي آل‌رمضان، ديوان، ص ۲۴.

۲. شیخ جعفر هلالی، ادیب، شاعر و خطیب مشهور در سال ۱۳۴۵ هق / ۱۹۲۷ م در بصره متولد شد پس از دروس ابتدایی به حوزه نجف رفت و به کسب علم پرداخت. سپس از دانشکده فقه، فوق لیسانس گرفت و پس از آن به تبلیغ و سخنوری پرداخت. وی در مناسبتهای دینی سروده‌های زیادی دارد. وی امروزه در اطراف خلیج فارس از بزرگان خطابه محسوب می‌شود. (حسين الشاكري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵ ص ۲۷۷).

۳. همان، ص ۲۸۱.
همچنین ر.ك به: السيد الحميري، ديوان، ص ۲۴۰ و ۲۹۵.

۴. «إنّما المؤمنونَ إخْوَةٌ»، سورة حجرات، آيه ۱۰.

اهمیت خاصی برخوردار است که در منابع تاریخی، شرح مفصلی را به خود اختصاص داده است.(۱)

اما آنچه منظور نظر ما است میزان توجه شاعران معاصر به این پیوند ویژه است که تا چه حد بدان پرداخته‌اند و چگونه آن را دستمایه اشعار خویش قرار داده‌اند؟

با مطالعه دیوانها و سروده‌های متعدد، روشن و آشکار گردید که تعداد قابل ملاحظه‌ای از شاعران و بویژه شاعران شیعه مذهب نسبت به این موضوع اهتمام خاصی داشته‌اند و حتی بسیاری از آنان این موضوع را یک امر مفروغ عنه دانسته و از آن به عنوان تکیه کلام خویش در جای جای دیوان خود استفاده نموده‌اند و حتی افزون بر پیوند برادری، آن دو را یک روح در دو کالبد بر شمرده‌اند که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود.

«سید حسین بحرالعلوم» گوید: علی و پیامبر از یک صورت آفریده شده‌اند، پیامبر همچون خورشیدی است که افق آن علی علیه‌السلام است و خورشید در این افق جلوه گری می‌کند:

أنتَ مِنْ أحمدَ في روحَيكُما — صُورَةٌ أبدَعَهَا اللهُ سِوَاءا
أحَمدٌ كالشَّمسِ لكن أفقُها — أنتَ والشَّمسُ مِنَ الأفقِ تَرَاءَى
شَمَخَتْ ذاتُك حَتَّى لَمْ تَجِد — غيرَ بيتِ الله بِدءاً و انتِهاءا(۲)

شاعر دیگری در دیوان خود علی علیه‌السلام را روح و جان رسول خدا دانسته و سروده است:

فأنتَ نَفْسُ رسولِ اللهِ و هو بلا — مِراء أَثْمنُ مَخلُوقٍ و مَوْجُود(۳)

---

۱. ر.ک.به: الخوارزمي، المناقب، ص ۱۵۶. و ابن الأثير، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۳، ص ۳۱۷ و ابن الأثير، الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۶۳. و سليمان القندوزي الحنفي، ينابيع المودّة، ص ۵۶.

۲. عليّ في الكتاب و السنّة و الأدب، ج ۵ ص ۲۹۷.

۳. أحمد الوائلي، ايقاع الفكر، ص ۷۵.

«حسین الجامع» نیز در دیوان خود به همین مضمون اشاره کرده و گفته است:

أليسَ حيدرةٌ نَفسَ الرَّسولِ و مَنْ   وَقَّاهُ بالنَّفسِ والأعداء تَزْدَحِمُ؟[1]

اما شاعر سعودی «حسن أبوالرَّحي»[2] علاوه بر مضمون پیشین به پیوند برادری علی علیه‌السلام و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اشاره می‌کند و جایگاه آن دو را نسبت به یکدیگر همچون جایگاه هارون نسبت به موسی می‌داند و می‌افزاید: رسول خدا فرموده است: من و علی پیش از آفرینش آدمیان، یک نور واحد خیره کننده و درخشان بودیم و به ستایش و تسبیح خداوند مشغول، تا اینکه در صلب «شیبه» -جدّمان- به دو نور تقسیم گشتیم و من پیامبر شدم و علی وصیّ من گردید:

هُو نفسُ الرَّسُولِ يَزْهُو لواءُ الـ   ـحَمْدِ في كَفِّهِ بَهيّاً سَنيّا
قالَ فيهِ النبيُّ هَذا أخِي فيـ   ـكُم إمامٌ و هَادِياً مَهْدِيّا
هُو مِنِّي مَكَانهُ مثلَ هَارو   نَ لمُوسى أخَاً وزيراً صَفِيّا
يَحملُ النُّورَ والأمَانَةَ بَعدي   صَابراً بالجَميعِ بَرّاً حَفِيّا
قالَ فيهِ النبيُّ كنتُ وَهذا   حَوْلَ عرشِ الجَليلِ نُوراً بَهيّا
قبلَ خَلقِ الأنامِ يسطع بالتّسـ   ـبيحِ والحَمدِ دائباً سَرْمَدِيّا
وافْترقْنَا فِي صُلبِ شيبةَ نُورَيـ   ـنِ فَكُنتُ النبيَّ و هوَالوَصيّا[3]

---

۱. حسین الجامع، دنیا القداسة، ص ۲۹.

۲. سید حسن ابوالرحي، شاعر و ادیب در سال ۱۳۶۶ هق / ۱۹۴۶ م در شهر «القطیف» عربستان متولد شد. از دانشگاه نفت و معدن فوق لیسانس گرفت و همچنان کارمند آن دانشگاه می‌باشد. وی اشعار زیادی سروده است که برخی از سروده‌های خود را در روزنامه و مجلات منتشر نموده است. (عبدالله حسن آل عبدالمحسن؛ شعراء القطیف المعاصرون، ص ۱۳۹).

۳. همان، ص ۱۴۰.

اما شاعر عراقی «عبّود أحمد النجفي»[۱] علی را در حقیقت امتداد نفس پیامبر بر می‌شمارد و می‌گوید:

عَــليٌّ فِــي حَــقيقتهِ امْـتِدَادٌ   لِنَفْسِ المُصطفَى وَهوَالنَّـجيُّ[۲]

ولی«حسین برکه» معتقد است که صدای علی همان صدای دلنواز و طنین خوش پیامبر است و از آسمانها می‌خواهد که این طنین را از عرشیان به فرشیان برساند.

و عـليٌّ كـانَت له سِـدْرَةُ النُّـو   رِمَـطافاً... و عــندَهُ مُـنتَهَاهَا
ردِّدِي يَــاسَماءُ صـوتَ عـليٍّ   فهو لو تَعرفينَه صَـوتُ طَـه[۳]

اما بسیاری از شاعران، پیوند برادری عـلی و پـیامبر را بـیشتر مـورد تـوجه قـرار داده‌اند و آن را برگرفته از همان «نفس النبی» می‌دانند. مثلاً«عـبدالأمـیر مـنصور» در دیوان خود به نام «عصارة القلب» گوید:

لَـقَدْ كُـنتَ نَـفسَ النَـبيِّ الأَمِـين   و أعْــلَى نَــصيرٍ وَ أقـوى يـدِ
لذلك كُــــنتَ جَــــديراً بِــمَا   حَــبَاكَ مِــنَ الفَضْلِ والسُّـؤدَدِ
فَآخــاك، لم يَكُ يَـرْضَى سِـواكَ   لِــهذي المَكـانةِ مِـن أمـجَدِ[۴]

---

۱. عبود احمد أسد النجفی، شاعر و ادیب در سال ۱۳۶۶هق / ۱۹۴۷م در نـجف اشـرف دیـده بـه جـهان گشـود مـدتی بـه عربستان سعودی رفت، و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران مهاجرت کرد و در «مؤسسة آل البیت لاحیاء التـراث» مشغول به کار شد. از موهبت شعری خوبی برخوردار است و تا کنون یک مجموعه شعری به نام «اهتزاز الذاکره» از ایشان منتشر شده است (همان، ص ۳۵۲).

۲. همان، ص ۳۵۵.

زَها یَزهُو: درخشید. البَهيّ: ظریف، زیبا و طنازی که زیبایی اش خیره کننده باشد. السَّنيّ: والا، ارجمند. الحَفيّ: آن که بـه گرمی و مهربانی از کسی پذیرایی کند. آن که به دیگران بپردازد و زیاد از حالشان سؤال کند. الدّائب: بائبات الدائبان: شب و روز.

۳. حسین برکة، مناجاة قلب، ص ۴۳.

السِّدْرَة: درخت سدر. سِدرةُ المُنتهی: درختی در دورترین جای بهشت. المَطاف: جای طواف، گردشگاه.

۴. عبدالأمیر منصور، عصارة قلب، ص ۴۸. حَبا یَحْبُو: به او بخشید، پیشکش کرد.

و در همین زمینه «بولس سلامه» گوید:

لم يُــؤاخِ النــبيُّ غــيرَ عَــليٍّ حَفنَةُ التِّبرِ أُدمِجَتْ بـالنُّضَار[1]

«محمود مهدي» نیز این پیوند برادری و وصایت را امری غیر قابل خدشه و مستند به اخبار صحیح می‌داند:

أنتَ العَــليُّ، و مَــا بِــذَاكَ مِــرَاء مِــنْ صَــفوةٍ حُــفَّتْ بِـها الأَضْـوَاء
وَ أخـو النَّـبيِّ المُـصْطَفَى و وَصـيُّه أفــضَتْ بِــصِحَّةِ ذلك، الأَنْــباء[2]

«عبدالمنعم الفرطوسي» نیز بر همین امر تکیه نموده‌است و از زبان پیامبر می‌گوید:

هــو مِــنّي و إنَّــني مِــنْ عــليٍّ ولِمُوسى هَارونُ صِنوُالاخاء[3]

در هر حال همان گونه که در آغاز بیان این موضوع اشاره شد، شاعران بسیاری به امر پیوند اخوت و برادری میان علی و پیامبر توجه شایانی نموده‌اند که برجسته‌ترین آنها آورده شد، اما برخی از شاعران نیز اصل ماجرای تاریخی را با مضمون زیر به نظم کشیده‌اند: هنگامی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مدینه مستقر شدند، دستور دادند که یاران و اصحاب او اعم از مهاجر و انصار با یکدیگر دو تا دو تاپیوند برادری ببندند و آنها نیز چنین کردند.

آخَى الصِّحابُ مَـع الأَنـصارِ مُـتَّخذاً لِكُــلِّ ذاتٍ بِــهم ذاتاً تُــصافِيها[4]

---

۱. بولس سلامة، عيدالغدير، ص۵۲.
الحَفْنَة: یک مشت یادو مشت پر از چیزی. التِّبر: طلا، پاره‌ای از طلا یا نقره غیر مسکوک. النُّضار: طلا، طلای خالص و ناگداخته.

۲. محمود مهدی، نفحات عطرة، ص ۳۱.
حَفَّ يحُفُّ: به: دور او را گرفت، احاطه کرد. أفضَى: آشکار کرد، تصریح کرد.

۳. عبدالمنعم الفرطوسي؛ ملحمة أهل البيت، ص ۹.

۴. عبدالمسيح الأنطاكي؛ ملحمة الامام علي، ص ۹۵.

در نهایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام پیمان اخوت بستند و سپس فرمودند: تو در دنیا و آخرت برادر من خواهی بود:

إنّي أخوك بـذِيِ‌الدُّنـيا و أنتَ أخِـي و فِيِ الجنَانِ إذا مـا رُحتُ ثـاوِيهَا(۱)

ب - قرار گرفتن علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال دهم بعثت، بزرگترین پشتیبان و مدافع خود یعنی «ابوطالب» را از دست می‌دهد و اندك زمانی پس از آن، همسر فداکارش «خدیجه» نیز دیده از جهان فرو می‌بندند، که با درگذشت این دو یار و یاور بزرگ، فشار قریش بر مسلمانان افزایش می‌یابد تا اینکه سرانجام در سال سیزدهم بعثت، سران قریش در مجلسی تصمیم می‌گیرند که کار پیامبر را تمام کنند و ایشان را به گونه‌ای از میان بردارند که خونخواهی وی ممکن نباشد لذا از هر قبیله‌ای فردی انتخاب می‌شود تا نیمه شب همگی یکباره بر خانهٔ او بتازند و با کشتن او خود را از دستش آسوده سازند؛ ولی خداوند مکر و حیلهٔ آنها را فاش می‌سازد و رسول خدا را از ماجرا آگاه می‌نماید.(۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم می‌گیرد که به امر خداوند، خانه را ترک کند و برای غافلگیر کردن دشمن از وجود فداکار «علی» علیه السلام بهره جوید؛ لذا علی علیه السلام این خطر بزرگ را به جان می‌پذیرد و در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می‌گیرد تا رسول

---

۱. همان، ص ۹۵.
الثّاوي، مقیم، اقامت‌کننده.
متن کلام پیامبر اکرم چنین است: «أنت أخي في الدُّنیا والآخرة، واللّذي بَعَثني بالحقّ ما أخّرتُك إلّا لِنفسي. أنتَ أخي في الدُّنيا والآخرة» الحاکم النیسابوري؛ المستدرك، ج ۳، ص ۱۴.
۲. ر.ك.به: آیهٔ: «وإذ يَمكُرُ بكَ الذين كَفَرُوا لِيُثبِتُوكَ أو يَقتُلوكَ أو يُخرِجُوكَ ويَمكُرُونَ ويَمكُرُ اللهُ واللهُ خَيرُ المَاكِرين». سورهٔ انفال، آیهٔ ۳۰ و تفسیرهای آن.

خدا به دور از تعقیب دشمنان، خانه را به سلامت ترک نمایند که شرح مفصل آن از موضوع بحث ما خارج و در کتابهای تاریخی معتبر رایج است؛ امّا آنچه مهم است میزان و کیفیت انعکاس این موضوع در اشعار عربی معاصر است که بدان می‌پردازیم.

با نگاه اجمالی به این اشعار، ملاحظه می‌شود که هر جا سخن از فداکاری و جانبازی است و هر جا سخن از ایثار و از خودگذشتگی است، سخن از علی و قرار گرفتن ایشان در بستر پیامبر است. برخی اصل ماجرا را به نظم کشیده‌اند، برخی آن را فضیلتی ماندگار دانسته‌اند و برخی نیز به مناسبتهای مختلف، آن را مصداق بارزی از جانفشانی علی علیه‌السلام در راه پیشبرد اهداف پیامبر دانسته‌اند که به نمونه‌های آن اشاره می‌شود.

«عمرابوریشه» شاعر توانمند معاصر (۱) در قصیده‌ای به نام «محمد»، قرار گرفتن علی در بستر پیامبر را چنین ترسیم نموده است:

جَمَعَتْ شَمْلَها قُرَيشٌ و سَلَّتْ   لِلأذَى كُلَّ صَعْدَةٍ سَمْراء
وَ أرادَتْ أنْ تُنقذَالبَغي مِنْ أحْـ   ـمَدَ في جُنحِ ليلَةٍ لَيلاء
وَ دَرَى سِرَّهَا الرَّهيبَ عَليٌّ   فاشتَهى لو يَكونُ كَبشَ الفِداء
قالَ: يا خاتمَ النبيّنَ أمْسَتْ   مَكَّةُ دارَ طُغمَةٍ سُفَهاء
أنا باقٍ هُنا و لستُ أبالي   مَا أُلاقِي مِن كيدِهَافيالبقَاء
سَيَرَوْني عَلى فِراشكَ والسَّيـ   ـفُ أمامِي و كلُّ دُنيا وَ رَائي

---

۱. عمرابوریشه، ادیب و شاعر سوری، در سال ۱۹۱۲م در حلب متولد شد و بیشتر در لبنان پرورش یافت در دانشگاه آمریکایی بیروت درس خواند و تحصیلات تکمیلی خود را در لندن به اتمام رسانید. از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۰م در امور دیپلماتیک وارد شد و عاطفه و سیاست را در هم آمیخت. وی اندیشه تابناك و عمیقی داشت و بر شش زبان زنده دنیا آگاهی داشت. دیوانش را در سال ۱۹۷۱م منتشر ساخت. (حناالفاخوري، الجامع في تاريخ الأدب العربي، الأدب الحديث، ص ۵۳۱)

حَسبي اللهُ في دُروبِ رضَاهُ   أن يَرَى فيَّ اوّلَ الشُّهَداء[۱]

این شاعر، واقعه یادشده را چنین ترسیم می‌کند که قریش تصمیم بر آزار و اذیت پیامبر گرفتند و خواستند نقشهٔ خود را شبانه به اجرا در آورند. علی از این راز پنهان آگاه شد و خواست خود را فدای این رخداد نماید؛لذا به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت:مکه سرای گروهی‌از نابخردان شده که می‌خواهندبه توآسیب رسانند،من دربستر توقرارمی‌گیرم و ازمکر وحیلهٔ آنهاباکی ندارم،شمشیرم را درپیش‌رو نهاده‌ام و تمامی دنیارا درپشت سر، و مراهمین بس که مشمول رضای خدا باشم و در زمره اولین شهیدان قرارگیرم.

«بولس سلامه» شاعر مسیحی نیز در باره هجرت پیامبر اکرم قصیده‌ای دارد که در آن به ترسیم این رخداد تاریخی می‌پردازد و می‌گوید: پس از درگذشت «ابوطالب» عموی پیامبر، دشمنی ها نسبت به پیامبر افزایش می‌یابد. شامگاهی نقشه قتل حضرت کشیده می‌شود و گروهی مأمور می‌شوند تا با اطمینان خاطر، شبانه بر بستر ایشان یورش برند و کار را یکسره سازند ولی نمی‌دانند که:

لَفَّ بُردُ النبيِّ صَدرَ عليٍّ   فالإطَارُ السَّنِيُّ ضمَّ المَفَاخر
هو مِلءُ الثَّوبِ العَظيم، وطَه   مِلءُ جَفنَيهِ والنُّهَى والمَشَاعِر
هو يُفدِيهِ بالحَياةِ و يَرضَى   ألفَ مَوتٍ بِهِ لَوَاللهُ نَاشِر
كُلّما عاشَ مَرَّةً ماتَ أُخرَى   بَاسِمَ الثَّغرِ بَاسِمَ الوجْهِ شَاكرِ[۲]

---

۱. عمرأبوریشه، دیوان، ص ۵۰۲و۵۰۳.

الشَّمْل: جماعت اندك، اجتماع. الصَّعْدة: نیزه. السَّمْراء: مؤنث الأسمر: نوعی نیزه. البَغی: ستم، گناه، تجاوز. الجُنح: پاره‌ای از شب. اللَّیلاء: مؤنث الألْیَل: سخت تاریک. الرَّهِیب: ترسناک، هراس انگیز. الطُّغْمَة: گروهی از مردم. الدُّرُوب: جمع الدَّرب: آستان، در بزرگ.

۲. بولس سلامه، عیدالغدیر، ص ۴۵.

السَّنيّ: والاوارجمند. المِلْء: گنجایش یک ظرف. هو ملءُ کسائه: او فربه است. مِلءُ الجَفن: بی غم، دوراز اندوه. النُّهَى: جمع النُّهية: عقل، خرد، پایان هرچیزی. المَشَاعِر: حواس. باسِمُ الثَّغر: تبسم کنان، لبخندزنان.

بستر رسول خدا، مظهر افتخار را در آغوش کشید و جامه مقدس نبی اکرم، حافظ سینهٔ با صفای علی گردید. علی صحیح و سالم و سرحال در بستر آرمید و محمد سرشار از خرد و احساس، بساط غم از هم درید. اگر علی هزاران بار در این راه بمیرد باز جان شیرین فدایش نماید. هر بار زنده شود و باز کشته شود، خم به ابرو نیاورد و با چهرهٔ بشاش و خندان، سپاس حق به جای آورد.

بسیاری از شاعران، این رخداد را فضیلتی منحصر به فرد دانسته و در ضمن سروده‌های خویش گفته‌اند:

مَنْ باتَ في مَهْدِ النَّبيِّ مُفدّياً لِيَنَالَ مِنْ بَارِي الأَنَامِ ثَوابا
أكْرِمْ بهِ فَرعاً يَمُتُّ لِهَاشِمٍ أَرَجٌ تَضَوَّعَ لِلعلاء و طَابا[1]

در این زمینه اشعار فراوانی هست که بیشتر، شاعران شیعه مذهب سروده‌اند ولی از آنجایی که مضمون و سیاق آنها مشابه یکدیگراست، از ذکر آنها خودداری شد.

ازدواج علی علیه‌السلام

برگزیدن همسر، یک سنت نیک و شایسته‌ای است که در اسلام و احادیث فراوانی که در دسترس ما قرار گرفته بر آن تأکید بسیار شده است.[2] تا جایی که هیچ بنایی در نزد خداوند محبوب‌تر از ازدواج به شمار نیامده است.[3] از سویی افزون بر ویژگیهای خاصی که دو همسر می باید از آن برخوردار باشند، همشأنی روحی و فکری و اخلاقی از ضروری‌ترین پایه‌های استحکام این بنای شامخ و پسندیده

---

۱. محمود مهدي، نفحات عطرة، ص ۲۷.
الفَرع: بالای هر چیز. فَرعُ القوم: بزرگ و شریف قوم. مَتَّ يَمُتُّ: منسوب بود. پیوند خویشی جست. الأَرَج: خوشبوی. تَضوَّع: المِسك: بوی مشک همه جا پخش شد.

۲. محمد بن الحسن الحرّ العاملي، وسائل الشيعة، ج ۱۴، مقدمات النكاح، ص ۲ تا ۱۹۴.

۳. قالَ رسولُ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: مابُنِيَ بِناءٌ في الاسلامِ أحبّ الى اللّه عزّ و جلّ مِن التزويج (همان ص ۳).

است.[۱] اکنون بر اساس این سنت نیک و شایسته، علی باید همسری برگزینند که در شأن او باشد و فاطمه، دختر پیامبر نیز باید همسری انتخاب کند که جز علی همشأنش نباشد. با نگاهی به اشعار عربی معاصر در می‌یابیم که شاعران بر این امر مهم تکیه فراوان نموده‌اند و آن را از فضایل این دو همسر مهربان به شمار آورده‌اند.

وَالعُرْبُ تَطلبُ أَكفَاءً تُزَوِّجُهُمْ   بَناتِها سُنَّةٌ تَأبَى تَعَدِّيْهَا
و كُلُّ عَقْدٍ بغَير الكُفْءِ تَحْسَبُهُ   عاراً عَليها لدَى الأَقْرانِ يُخزِيْهَا
فَمَن يَليقُ بِبِنتِ المُصْطَفَى حَسَباً   وَ مَنْ مِنَ العَرَبِ الْعَرْباء كافِيهَا
غيرُالعَلِيِّ رَبيبِ المُصْطَفَى وَ لَهُ   سَبْقُ الهِدايَةِ مُذْ نادَى مُنَادِيْهَا
فَإنَّهُ بَعْدَ طَه خَيْرُ مَنْ وَلَدَتْ   قريشُ مُنذُ بَرَا البَارِيْ ذَرارِيْهَا[۲]

«محمود مهدي»، همین مضمون را در قالب دیگری بیان می‌کند و می‌گوید:

وَ أَفَاضَ إِذْ أَوْلاكَ أَنصعَ دُرَّةً   يَكفيكَ فَخراً انَّهَا الزَّهراءُ
و كَذاك يَكفيكَ اعتزازاً أنَّها   لَوْلاكَ لَمْ يُوجَد لَها أَكفاءُ[۳]

همین شاعر با توجه به مضمون حدیث بحارالانوار که بدان اشاره شد در جای دیگری از دیوانش این پیوند را ناشی از دستور خداوند به حساب می‌آورد و می‌گوید:

قِرانٌ لَمْ يَكُنْ فِيهِ اخْتِيَارٌ   سِوَى لِلَّه... تَكْرِيماًوَجَاهَا

---

۱. قالَ رسولُ الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: أنكِحُوا الأكفاء (همان، ص ۲۹)

۲. عبدالمسيح الأنطاكي، ملحمة الإمام علي، ص ۱۰۳.

الكُفء: مانند، همتا، مناسب، شایسته. الأقران: جمع القِرن: جفت، نظیر. العَرْباء: عرب خالص. الرَّبيب: ناپسری، هم پیمان. الذَّراري: جمع الذُّرِيَّة: دودمان، نسل آدمی.

۳. محمود مهدي، نفحات عطرة، ص ۳۱.

عبدالأمير منصور نیز در دیوان خود، ص ۴۸ و بولس سلامه در ص ۶۳ همین مضمون را آورده‌اند و عبدالمنعم الفرطوسي در ج ۲ ملحمه خود ص ۱۲ تمام داستان ازدواج علی علیه‌السلام را به نظم آورده است.

أفاضَ: لبریز کرد. أوْلَى إيلاءً: اعطا کرد، بخشید. الانصَع: روشن و خالص.

أَلا هَنُّوا أَبَا حسنٍ بِزَوْجٍ ... تَخَطَّى الدرَّةُ العُلْيَا مَدَاهَا
وَهَنُّوهَا بِهِ إِذ قَد تَسَاوَتْ ... شَوَامِخُ مُرتَقَاهُ بِمُرْتَقَاهَا[۱]

شاعر دیگری معتقد است که خداوند از کرم خود این پیوند را برقرار ساخت و لذا گوید:

واللهُ زوَّجَكَ البتولَ كرامةً ... مِنْهُ بِرَغْمِ مَعاطِسِ الفُسَّاقِ[۲]

«عبدالمنعم الفرطوسي» همچون «بولس سلامه» داستان ازدواج علی علیه السلام را به نظم کشیده و خاطر نشان ساخته است که پیش از علی علیه السلام افرادی از أشراف قریش همچون «ابوبکر و عمر» خواهان ازدواج با دختر رسول خدا بودند، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ می‌دادند که در انتظار أمر پروردگار خود هستم، تا اینکه جبرئیل نازل می‌شود و از جانب خداوند بشارت ازدواج نور و روشنایی یعنی «علی و زهرا» را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابلاغ می‌نمایند و می‌گوید عقد ازدواج آنان در آسمانها بسته شده است:

وَ إذا بالأمينِ جبريل وَافَى ... بالتَّبَاشِيرِ مِن إلهِ السَّماء
زَوِّجِ النُّورَ يا مُحمَّدُ بالنُّور ... وَ زُفَّ الهِلالَ لِلْجَوزَاء
زوَّجَ اللهُ في السَّماءِ عَلِيّاً ... و حَبَاهُ بالبَضْعةِ الزَّهْراء
هي تُفَّاحَةٌ مِن الخُلدِ جَاءتْ ... وَهي ريحَانةٌ زكَتْ في النّماء
خَصَّهَا اللهُ فِي عليٍّ كما قد ... خَصَّه بالزَكِيّةِ الحَوْراء
و عليٌّ صِدّيقُ أُمَّةِ طَه ... وهي أزكَى صِدّيقةٍ في النّساء[۳]

---

۱. همان، ص ۲۰. القِران: پیوند ازدواج، عروسی. تخَطَّی: پیشی جست، گامی فراتر نهاد. المَدی: برد، مسافت، میدان. الشَّوامِخ: جمع الشامخ: بالا، بلند، بلند پایه. المُرتَقی: بلندی، جای بالا رفتن.

۲. سعید العسیلي، کربلا، ملحمة ادبيّة، تاريخيّة، اسلاميّة، ص ۴۶۹. المَعاطِس: جمع المَعْطَس: بینی.

۳. عبدالمنعم الفرطوسي؛ ملحمة أهل البيت، ج ۲، ص ۱۲.

الجَوزاء: یکی از برجهای آسمان، دو پیکر. حَبا یَحبُو: به او بخشید، اعطا کرد. البَضعَة: پاره‌ای از تن. الرَّیحانة: یک دسته ریحان. زَکا یَزکُو: رشد کرد، نمو نمود، بالید. الحَوراء: زن زیبای سیاه چشم.

همسر و فرزندان علی علیه‌السلام

برخی افراد جامعه از ویژگیها و برجستگی های بسزایی برخوردار بوده و هستند که با آنها معروف و مشهور می‌گردند، و مجال شرح آن جای دیگر است، ولی به دست آوردن این شهرت و معروفیت، گاهی از سوی خانواده و پدر یک فرد است، و گاهی از ناحیهٔ مادر یا همسر انسان حاصل می‌شود، و گاهی فرزندان یک شخص باعث شهرت و سرشناسی وی می‌گردند.

اما در بارهٔ علی علیه‌السلام و همسر و فرزندان او چه باید گفت؟ آیا علی به واسطه همسر و فرزندانش مشهور گشته؟ یا همسر و فرزندانش به واسطهٔ علی شهرهٔ عالم گردیده‌اند؟ در پاسخ باید گفت که علی، علی است و فاطمه، فاطمه و حسن، حسن است و حسین، حسین است و زینب، زینب است!؟ و گرچه همگی مکمل یکدیگرند ولی هر یک را امتیازی است که ویژه او است و بیانگر منش و کردار و دیدهٔ او است. و بر تاکید و اثبات این مدّعا همین بس که گفته‌اند: علی را بیست و هفت فرزند بوده است. اما نام بسیاری از آنها حتی در ذهن پیروان علی نیز خطور نمی‌کند.

به هر حال، هر جا سخن از علی است، سخن از فاطمه و حسن و حسین و زینب نیز به میان می‌آید. شاعران معاصر عرب نیز در بسیاری از موارد هر کجا به مدح و ثنای علی علیه‌السلام می‌پردازند، فضایل و مناقب فرزندانش را هم یادآور می‌گردند. و گرچه برخی به نظم دفتری جداگانه در مورد هر یک همت گمارده‌اند اما بعضی هم در ضمن کلام خود به آنها می‌پردازند که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم.

شاعری فاطمه علیهاالسلام را در دانش، هوش، ذکاوت، اخلاق، ادب و کمال انسانی، در میان سایر زنان، ممتاز و منحصر به فرد ذکر می‌کند و می‌گوید:

تَفَرَّدَتْ بالذّکا والْعِلْمِ واتّخذتْ — مِنَ الخَلائِقِ والآدابِ سَامِیهَا
وَاللهُ کَمَّلَ تَکْمیلاً مَحَاسِنَهَا الـ — زُّهْرَا فسَافِرُهَا زاهٍ و خَافِیهَا

وَ إنَّــها فــذَّةٌ بــينَ النســاءِ فـلا بنتٌ لِحَوَّاءَ تَـدْنُو مِـنْ مـعالِيْهَا[1]

و ادیب دیگری نتیجه و ثمرهٔ پیوند مبارک علی و فاطمه را تولد دو امام معصوم و پاکی بر می‌شمارد که حضرت حوّا نیز از چنین موهبتی بـرخـوردارد نگشت، وی خطاب به علی علیه‌السلام می‌گوید:

وَاللهُ زوَّجَكَ البَــتُولَ كـرامَــةً مِــنْهُ بِــرَغْمِ مَـعاطِسِ الفُسَّــاقِ
أنجبتَ مِـنْهَا سَـيِّدَينِ وَلَـمْ تَـلِدْ حَوّاءُ مَـثلَهُما عَـلَى الإطْـلاَقِ[2]

شاعر توانمند دیگری فرزندان علی را همچون ستارگان روشنی بخشی می‌داند که هرگز تاریکی و أفول ندارند و آنان را پیشوایان صدق و راستی و پرچمداران حـق و حقیقتی بر می‌شمارد که باید به آنها اقتدا کرد. وی نیز خطاب به علی علیه‌السلام می‌گوید:

فَـــوُلْدُكَ أولادُهُ أنْـــجُمٌ تَعالَى ضـيَاهَا وَلَـمْ يَـخْمُدِ
أئــمةُ حــقٍّ بِـهِمْ تَـهتَدِي وقادَةُ صِدْقٍ بِـهِمْ نَقْتَدِي[3]

البته «سعید العسیلي» شجاعت و مردانگی، و شهامت و آزادگی فـرزند عـلی علیه‌السلام یعنی امام حسین را ناشی از پدیده وراثت و تربیت یـافتن ایشـان در دامـن عـلی علیه‌السلام قلمداد می‌کند و می‌گوید:

ناهيكَ تَربيةُ الإمامِ المُرتَضَى تَركَتْ بِـطَابِعِهَا بـه آثـارا[4]

برخی از شاعران در شرح بیان ماجرای بیعت علی علیه‌السلام با ابوبکر، کـیفیت و چگـونگی

---

۱. عبدالمسیح الانطاكي؛ملحمة الإمام علي،ص ۱۰۲.
السّامِي: والا، بلندوارجمند. السّافر والخَافي: آشکار وپنهان. الزّاهي: درخشان وزیبا. الفَذّ: یگانه ویکتا.

۲. سعید العسیلی، کربلا، ملحمة ادبيّة، تاریخيّة، اسلاميّة، ص ۴۶۹.
المَعاطِس: جمع المَعْطَس: بینی. أنْجَبَ: به وجود آورد، پس انداخت.

۳. عبدالأمیر منصور، عصارة قلب، ص ۴۸.

۴. سعید العسیلی؛ کربلا، ص ۳۱.
ناهيك: جمله‌ای است که در مقام تعجب به کار می‌رود. یعنی درشایستگی تو رابس. الطّابع: خوی وسرشت، نشان.

حمایت و دفاع فاطمه از علی علیه السلام را به‌نظم کشیده‌اند که دوبیت ذیل بیانگر ونمونه خوبی از سوز وگداز فاطمه دراین واقعه سیاسی می‌باشد. شاعری از زبان فاطمه علیها السلام می‌گوید:

جَهِلُوا مَقَامِي عِندَ خَـلاّقِ الوَرَى　　و تـقحَّمُوا دَارِي وَقَـادُوا حـيْدَرا
وَ مِنَ الشَّجَا قَـلْبِي عَـليه تَـفَطَّرا　　لمّا به خَرَجُوا وَ زَادَ تَـحَسُّرِي[1]

البته در میان شاعران شیعه مذهب دربارهٔ محاصره خانه علی علیه السلام و... به‌تفصیل سخن رفته است که مناسبتر آن دیدیم تنها به ابیاتی از «حافظ ابراهیم»[2] شاعر معروف معاصر که سنی مذهب است اکتفاکنیم و به مسایل خلافی نپردازیم، وی در این زمینه گوید:

وَ قَـوْلَةٍ لِـعَليٍّ قَـالَها عُـمَرُ　　أكـرِمْ بسَامِعِهَا أعـظِمْ بِـمُلْقِيهَا!
حَرَقْتُ دَارَكَ لا أُبـقِي عـليكَ بِـهَا　　إن لَمْ تُبايِع و بِنتُ المُصْطَفَى فِـيهَا
مَا كَانَ غَيرُ أبِي حَـفْصٍ يَـفُوهُ بِـهَا　　أمامَ فَـارِسِ عَـدْنانٍ وَ حَـامِيْهَا[3]

فداکاری علی علیه السلام در میدانهای نبرد

جهاد خالصانه همراه با علم و معرفت، و فداکاری بی‌باکانه همزمان با بردباری و صبر؛ برای دستیابی به آرمانهای دلپسند و خداپسند، یکی از نشانه‌های اهتمام راستین انسان به باورهای خویش است که نمونهٔ بارز آن علی است. او که در تمامی نبردهای

---

۱. ملاّعلی آل رمضان؛دیوان،ص ۳۱.

۲. محمدحافظ ابراهیم،ملقب به شاعرنیل،درحدودسال ۱۸۷۱م در«ذهبیه نیل» متولدشد. درقاهره پرورش یافت وبه مدرسه نظام رفت. مدتی به سودان فرستاده شدکه درآنجا یک گروه مخفی تشکیل دادکه پس ازکشف آن ازکاربرکنارشد. مدتی درروزنامه «الأهرام» مشغول به‌کارشدومدتی رئیس بخش ادبی «دارالکتب المصریه» گردید. سرانجام درسال ۱۹۳۲م درقاهره درگذشت.(عمررضاکحالة،معجم المؤلفین،ج ۳ص ۲۰۴).

۳. حافظ ابراهیم؛دیوان،ص ۳۸۴.

ابوحفص:کنیه عمر،خلیفه دوم است. فارِس عَدنان: منظورعلی علیه السلام است.

پیامبر جز در نبرد تبوک با میل و رغبت شرکت جست و با رفتار خویش، چهرهٔ مجسم اسلام را با ابعاد مختلف آن به تصویر کشاند؛ تا جایی که سیره نویسان و تاریخ نگاران کتابهای خود را به نگارش آن آراسته‌اند و شاعران و ادیبان دیوانهای خود را با نظم آن، بها و رونق بخشیده‌اند. شاعران عرب زبان معاصر نیز در این زمینه از قافله عقب نمانده‌اند و حتی در بعضی از موارد، گوی سبقت را از پیشینیان ربوده‌اند که به نمونه‌های بارز آن اشاره خواهد شد.

جنگ بدر

علی علیه السلام پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بدر که در سال دوم هجری به وقوع پیوست[۱] نقش اساسی داشتند و از خود آثار برجسته‌ای بر جای گذاشتند که شاعران به بعضی از جوانب آن اشاراتی دارند. «محمود مهدي» در چند بخش از دیوان خود به نقش علی علیه السلام در جنگ بدر اشاره می‌کند که نمونه‌ای از آن چنین است:

أمّا بِوَقْعَةِ بَدْرٍ كُنْتَ مُحْتَبِياً ... بِصَارِمٍ ذِي فِقَارٍ حَدُّهُ ٱلتَهَبَا
عَالَجْتَ فَيهِ رُؤوساً طَالَمَا عَبَدتْ ... جَحْداً بِخَالِقِها، الأوثانَ وَالنُّصبَا
يَعْلُو و يَلْمَعُ فِي يُمناكَ مُضْطَرِماً ... وَحدُّهُ غَصَّ بِالدَّمِ الذي شَرِبَا
لَمّا رأوْكَ تَنَادوا فِي جُموعِهِمُ ... هَذا عليٌّ، و عادوا القَهقَرى هَرَبا
بِاللهِ أُقْسِمُ والتّاريخُ يَشْهَدُلي ... وَسَائِقُ الظُّعنِ يَروِي أَينما ذهَبَا
لَوْلا حُسَامُك فِي بَدْرٍ و فِي أُحدٍ ... لا بَدْرَ، لا أُحدَ، لا قُرآنَ، لا كُتُبا[۲]

هنگام بدر، آتش ذوالفقارت چنان در آسمان به چرخش درآمد و برگردن

---

۱. الواقدي، المغازي، ج ۱، ص ۱۵۲. و محمدبن نعمان الملقب بالمفيد، الإرشاد، ص ۴۱.

۲. محمود مهدي، نفحات عطرة، ص ۲۵. وی در صفحه ۲۹ و ۳۲ و نیز در این باره سروده‌هایی دارد.

المُحَتَبِي: پیچنده، در دست گیرنده. الصّارم: بران، شمشیر تیز. النُّصُب: بت و آنچه جز خدا بپرستند. غَصَّ يَغُصُّ: برید، گلوگیر شد. القَهْقَرى: عقب نشینی. الظُّعن: جمع الظَّعينَة: هودج، کجاوه. الحُسام: شمشیر.

بت‌پرستان و منکران حق فرود آمد که هر گاه از دور، تو را ببینند از ترس فریاد برآورند: بگریزید که این علی است. به خدا سوگند! تاریخ گواه است که اگر شمشیر تو در بدر و اُحُد نبود. نه از بدر و اُحُد اثری می‌ماند و نه از کتاب آسمانی نشان.

«عمر ابوریشه» شاعر توانمند سنی مذهب در قصیده‌ای به نام «محمد» گوید: حق و حقیقت در سرزمین بدر، شمشیر سرنوشت را در عالم غیب تیز و برّان ساخت. هنگامی که کاروان ابوسفیان در پس تپه‌ها قرار داشت، سپاهیان قریش خود را با تجهیزات کامل و با تکبر و غرور، پایکوبان بر سر چاههای بدر رساندند و افزون بر محاصره مسلمانان، به تمسخر و استهزای آنان پرداختند و پیوسته هماورد طلبیدند. در این هنگام علی علیه‌السلام به مصاف آنان رفت و با ضربه‌ای، گردن «شیبه» دلاور سپاه قریش را از تن جدا کرد. این موجب شد که بیم و هراس بر نظامیان قریش سایه افکند و چشمان مبارک رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سرشار از امید به پیروزی و موفقیت گردد:

وَقَفَ الحَقُّ وَقفةً عَندَ بَدْرٍ شَحَذَتْ فِي الغُيُوبِ سيفَ القَضَاء
و أَرَادَتْ أَكْفَاءهَا فَتَلَقَّا هَا عَلِيٌّ ذُؤابَةُ الأكْفَاء
جزَّ بالسَّيْفِ عُنقَ شَيبَةَ وارتدَّ إلى صَحْبِهِ خَضِيب الرَّداء
فطغَى الهَوْلُ والتُّقَى النِّدُّ بِالنِّد وَ مَا جَاء فِي لُجَّةٍ هَوْجَاء
وَعُيونُ النبيِّ شاخِصَةٌ تَر قُصُ في هُدْبِها طُيوفُ الرَّجَاء[۱]

خاطر نشان می‌شود که «بولس سلامه» و «عبدالمنعم الفرطوسي» نیز در بارهٔ فداکاری علی علیه‌السلام در جنگ بدر ابیاتی دارند که از ذکر آن خودداری شد.[۲]

---

۱. عمر ابوریشه، دیوان، ج ۱، ص ۵۰۸. البته در برخی از منابع آمده است که علی علیه‌السلام به مصاف ولید بن عتبه رفت.
شَحَذَ یَشحَذُ: تیز کرد. الأکفَاء: جمع الکُفء: مانند، همتا. الذُّؤابَة: موی جلوی سر، زلف، شریفتر و ارجمندتر. الخَضیب: حنابسته، رنگین. النّدّ: همتا، مانند. اللُّجّة: میانجای دریا، پهناب. الهَوجَاء: عمیق، ضَربة هَوجاء: ضربتی که به ژرفا و درون برسد. الطُّیوف: جمع الطَّیف: خیال، خواب. الهُدب: مژه، پرز جامه و ریشه آن.

۲. ر.ک.به: بولس سلامة، عید الغدیر، ص ۵۸. و عبدالمنعم الفرطوسي، ملحمة أهل البیت، ج ۲، ص ۲۲۶.

جنگ اُحد

در سال سوم هجرت، سپاهیان قریش برای جبران شکست بدر، با تجهیزات و ساز و برگ کامل نظامی به سوی مدینه حرکت کردند. پس از باخبر شدن مسلمانان، سپاه اسلام نیز برای رویارویی، شهر مدینه را ترک کردند و در دامنه کوه اُحد مستقر گردیدند و در برابر هم صف آرایی نمودند که شرح آن در کتابهای سیره و تاریخ مذکور است.[۱] ولی آنچه در اینجا مد نظر است دلاوریها و جانفشانیهای علی علیه‌السلام در این جنگ و نحوهٔ انعکاس آن در شعر عربی معاصر است که با مروری بر بیش از پانصد دیوان و دفتر شعر، ملاحظه شد فقط تعداد انگشت نمایی مانند «عبدالمنعم الفرطوسي»[۲] و «بولس سلامه»[۳] و «عبدالمسیح انطاکی»[۴] و «محمود مهدی» هستند که به نظم اینگونه وقایع تاریخی پرداخته‌اند، که به عنوان نمونه به ذکر چند بیت از اشعار «محمود مهدی» بسنده می‌کنیم.

أمَّـا بأُحـدٍ لِسَـانُ الحَـقِّ أَنْـبأنَا   لَـوْلاكَ فِـيهِ لِـطَه النَّصْرُ ما كُتِبَا
هُـناكْ دارَتْ رَحَى الهَيَجاء طاحِنةً   وَ هَـوْلُها أَرجـفَ الأَوصَـالَ والرُّكَبا
والمُسـلمون أدارَ الخـوفُ أعـينَهم   والدّينُ في حَمزةٍ حَامِي اللِّوا نَكَبَا
لم يـبقَ فِـي السَّـاحِ إلاّ أنتَ مُـحْتمِلاً   عَنِ الرّسُولِ عَـوادِي الشـرِّ والكَـرَبا
فَكُـنتَ تَـنْقَضُّ فِـي المـيدَانِ صَـاعِقةً   غَضبَى،و مَنْ يَتَّقِ الإعصَارَ إن غَضبا؟[۵]

---

۱. محمد بن نعمان المفيد، الإرشاد، ص ۴۳.

۲. عبدالمنعم الفرطوسي؛ ملحمة أهل البيت، ج ۱، ص ۲۷۰.

۳. بولس سلامة، عيدالغدير، ص ۶۷ تا ۷۶.

۴. عبدالمسيح الأنطاكي؛ ملحمة الإمام علي، ص ۱۰۵.

۵. محمود مهدي، نفحات عطرة، ص ۲۵.

الرَّحَى: آسیا، سنگ آسیا، جنگ سخت و آتش افروز. الهَیْجاء: جنگ. الطَّاحِنَة: آردکننده، خردکننده. الأوصَال: جمع الوُصْل: هریک از اعضا و اندام بدن. بند استخوان. نَکَبَ یَنکُبُ: سختی و نکبت رسانید. العَوادي: جمع العَادیَة: گرفتاری سخت. عَوادِي الدّهر: مصایب روزگار. إنقَضَّ: فرود آمد، یورش برد. الإعصَار: گردباد.

حضرت حق خبر داد که اگر تو در جنگ اُحد نبودی، پیروزی مقدور نبود. تنور جنگ داغ بود و ترس و وحشت آن، بند بند سپاهیان اسلام را به لرزه در آورده بود. بیم و هراس بر دیدگان مسلمانان سایه افکنده بود، و با از پای درآمدن «حمزه» پرچمدار سپاه اسلام، دین خدا در سراشیب سقوط قرار گرفته بود و در میدان کارزار، جز تو کسی باقی نمانده بود تا با تحمل سختی و مشقت از جان رسول خدا حفاظت کند. این تو بودی که همچون صاعقه خشمناك در میدان نبرد فرود آمدی و طومار سپاهیان شرک را در هم پیچیدی.

البته این شاعر در ادامه اشعارش به سبک زیبایی، جنگاوری و دلاوری حضرت را به تصویر می‌کشد که از ذکر آن خودداری شد و طالب آن می‌تواند به دیوان ایشان مراجعه نماید.[۱]

جنگ خندق

در سال پنجم هجرت دشمنان اسلام مرکّب از احزاب گوناگون و گروههای مختلف، دست به دست یکدیگر دادند و برای از پای در آوردن مسلمانان، مدینه را به محاصره خویش درآورند که منجر به پیدایش جنگ خندق (احزاب) شد.[۲] داستان رویارویی علی علیه السلام با «عمروبن عبدود» جنگجوی نامی عرب و نحوهٔ رفتار علی با او در این نبرد، زبانزد عالَم است و بر همگان واضح و روشن است، و در تأثیر آن بر پیروزی سپاه اسلام همین بس که پیامبر بزرگوار اسلام فرمودند: «ضَربةُ عليٍّ يَومَ الخَندقِ أفضلُ من عبادةِ الثقَلَين»[۳] همین مضمون در شعر

---

۱. همان، ص ۲۵ و ۲۶.
۲. ر.ک.به: محمدبن جریر الطبري، تاریخ الامم والملوك، ج ۲، ص ۲۳۳. و محمدبن نعمان المفيد، الإرشاد، ص ۵۱.
۳. الحاکم النیسابوري، مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۳۲.

«سید محمد حسین فضل الله»[۱] آمده است:

إنَّــها ضَــربَةُ الرِّسَــالَةِ فِـي كَـفـ	ــــفٌ عــلـيٍّ تُـحَطِّمُ الأَصْـنَامَا
هِـيَ فِـي وَخْـيِهَا صَـلاةُ البُـطولا	تِ قُـــعوداً لِـــرَبِّها و قـــيَامَا
أَخـضَعَتْ لِـلْهُدَى الحَـيَاةَ فَـمَنْ ذا	يَـــتحدَّى بكُـــفْرِهِ الاِسـلاَمَا
إنَّـــها الضَـرْبة التـي تـعدِلُ الدَّهْـ	ـرَ صَلاةً فِـي وخْـيِهِ و صِـيَامَا[۲]

ضربه شمشیر علی همان ضربه رسالت بود که بت‌ها را درنوَردید. چرخش آن تداعی بخش قیام و قعود نماز بود. زندگی را مطیع هدایت نموده بود؛ لذا کافرکیش را یارای آن نبود که با اسلامش بستیزد. ضربه‌ای بود که عظمتش تا ابد با نماز و روزه برابری می‌کند.

«شیخ جابرالکاظمي»[۳] نیز به توصیف فداکاری حضرت علی علیه‌السلام در جنگ خندق پرداخته و گفته است، ضربهٔ علی در نبرد خندق ضربه‌ای بود که نه تقدیر الهی از کاری شدن آن جلوگیری کرد و نه قضای الهی کمکش کرد؛ بلکه ضربه‌ای بود از دلیرمردی که تا روز قیامت انعکاس صدای گوشنواز آن در شرق و غرب طنین افکن است. ضربه‌ای بود که زننده آن چنان برق‌آسا آن را وارد ساخت که شهرتش همه آفاق هستی را پر کرد، و راویان، هر یک پس از دیگری به نقل آن پرداختند، ضربه‌ای بود که

---

۱. سیدمحمد حسین فضل الله دانشمند و شاعر لبنانی، در سال ۱۳۵۴هق در نجف متولد شد و همانجا پرورش یافت و بزرگ شد به فراگیری دروس حوزوی و علوم اسلامی پرداخت. سپس به وطن اصلی خود «عاملة» بازگشت و هم اکنون از علمای بزرگ محسوب می شود و مردم به ایشان رجوع می کنند. وی با اینکه در جرگه علماست ولی ذوق شعری و ادبی خوبی دارد و دیوانی به نام «یاظلال الاسلام» منتشر نموده است (کاظم عبود الفتلاوي، المنتخب من أعلام الفکر والأدب، ص ۴۶۲).

۲. محمد حسین فضل الله، یاظلال الاسلام، ص ۱۴۰.

۳. أبوطاهر، شیخ جابر الکاظمي در سال ۱۲۲۲هق دیده به جهان گشود. وی از نوادر عصر خود به شمار می رفت، به زبان فارس و عربی شعر می سرود. افزون بر دیوان اشعار، تخمیسی دارد که در آن شعری از «کاظم الأُزري» را تخمیس نموده است که بارها به چاپ رسیده. وی در سال ۱۳۱۳هق در «الکاظمیة» چشم از جهان فرو بست. (محسن الأمین، أعیان الشیعة، ج ۴ ص ۴. و أحمد معتوق، شرح الأُزریّة، ص ۱۵).

ارزش آن را جن و إنس نتوانند شمار کرد؛ چرا که ارزش و فضیلت آن از تعداد ستارگان آسمان و سنگ ریزه‌های زمین بسی فراتر است:

ضَـرْبَةٌ عَـن قَـضَائِهَا لم يَـصُنْهُ   قَـدَرُاللهِ وَالقَـضَا لم يُـعِنْه
مِنْ هُمَامٍ تُـروی مَـدَی الدَّهْـرِ عَـنهُ   و إلى الحَشْـرِ رنَّـةُ السَّـيفِ عَـنْه
يَمْلأُالخافقَين رَجْعُ صَداهَا
قـد قَـضَاهَا مَـاضِيهِ دونَ أنـاةٍ   فَـمَضَى صِـيتُها بِسِتِّ جِـهَاتٍ
وَ روَتْـهَا الرُّواةُ بَـعدَ رُواةٍ   يا لَهَا ضَربةٌ حَـوتْ مَكـرمَاتٍ
لم يَزِنْ ثِقْلَ أجرِهَا ثَقَلاهَا
ضَربةٌ قـدحَوتْ مِـنَ الافْـضَالِ   عَدَد النَّجْمِ والحَـصَى والرِّمَـالِ
فَـمَزايـاهُ أَنـجُمٌ فِـي المِـثَال   هذهِ مِن عُلاهُ إحـدَى المَـعَالي
و عَلى هذهِ فَقِسْ مَا سِواهَا(۱)

اما «بولس سلامه» معتقد است که هنوز پس از گذشت سالیان دراز، یاد ضربهٔ علی در نبرد خندق زنده و پاینده است؛ چرا که این ضربه لرزه بر پیکر خسروان ایران و قیصران روم انداخت و شترداران و أشترسواران، یاد آن را دستمایه حُدای خویش ساختند و برای آن ترانه‌ها سرودند:

ضَـرْبَةٌ ذِكْـرُهَا يَـظَلُّ فَـتِيّاً   بَـعدَ مَـوتِ الزَّمـانِ بـعدَ فَـنَائِه
هَابَها الضَـيْغَمان كسـرى و رُومَـا   و تَغَنَّى الحَادِي بِهَا فِي حُدائِـه(۲)

---

۱. الشيخ جابر الكاظمي، تخميس الأزرية في مدح النبي والوصي والآل، ص ۴۲ و ۴۳.
الهُمام: شجاع، دلیر. الرَّنّة: طنین، انعکاس. الخَافِقان: خـاور و بـاختر. المَـاضي: شـمشیر بـرنده. الأنـاة: درنگ، نـرمی. الصِّيت: آوازه نیکو، خوشنامی. الثَّقلان: جن و انس.

۲. بولس سلامة، عيد الغدير، ص ۸۲.
الفتّي: جوان سال، نو. الضَّيْغَم: شیر بیشه. الحَادي: آن‌که با خواندن حُدا اشتر را براند. الحُداء: آواز خـوانـدن بـرای رانـدن شتر.

شاعر دیگری در توصیف این ضربه سروده است:

یا ضَـرْبة أطـنبَ الهَـادِي بـمِدْحَتِها فيها و فيكَ جَلَيلُ القـولِ قَـدْ ضَـرَبَا
لولاعـــليٌّ و لولا هَـــدي ضَـــرْبَتِه لظلَّ جرحُ الهُدَى يَنزُو و ما قَطَبَا(۱)

ضربه‌ای که رسول خدا در تمجیدش از چیزی فروگذار نکرد و با بهترین واژه‌ها از آن یاد کرد: اگر علی و ضربهٔ ارجمندش نبود، زخم هدایت التیام نمی‌یافت.

شاعر دیگری آن را ضربه‌ای بر شمرده است که از هر عبادت و دعایی برتر است:

و كَـفاهُم شَـرَّ القِـتّالِ جَـميعاً بـــعليٍّ فكـــانَ خـــير وِقَــاء
و كَفاهُ فَـضْلاً بـضَرْبةِ عـمرٍو فهي أسمَى عِبادة ودُعَـاء(۲)

خاطر نشان می شود که اغلب شاعرانی که در وصف ضربهٔ علی علیه السلام در نبرد خندق اشعاری سروده‌اند و مابه مواردی ازآنها اشاره کردیم، به نظم تمامی ماجرای جنگ خندق (احزاب) نیز همت گمارده‌اند که جویای آن می‌تواند به دیوانهای مزبور مراجعه نماید.

جنگ خیبر

«خیبر» نام منطقه‌ای است که نزدیک مدینه واقع شده و در صدر اسلام دارای قلعه ها و دژهای مستحکمی بوده است. ساکنان یهودی خیبر چون قبایل عرب را بر ضد مسلمانان تحریک می‌کردند؛ پیامبر اسلام تصمیم گرفتند که قدرت آنها را درهم

---

۱. محمود مهدی، نفحات عطرة، ص ۲۶.
أطْنبَ: في الوصف او في المدح: در آن مبالغه کرد. ضربَ المثَل والقولَ: مثل آورد، بیان کرد. الهَدي: روش نیک، ارجمند، قربانی که به مکه فرستند. نَزَى يَنْزُو: جهید، بر جست. قَطَبَ يقطِبُ: الشيءَ: آن را جمع کرد، به هم پیوست. قَطبَ الجُرحَ: بخیه زد.

۲. عبدالمنعم الفرطوسي؛ ملحمة أهل البيت، ج ۱، ص ۲۶۸.

کوبند؛ از این رو فرمان تسخیر دژهای خیبر را صادر کردند. به دنبال این فرمان تمامی قلعه‌ها بجز دژ «قموص» که بزرگترین دژ خیبریان محسوب می‌شد، تسخیر شد ولی دژ قموص با اینکه چندین روز در محاصره سپاهیان اسلام قرار داشت، فتح آن ناممکن می‌نمود؛ زیرا سردردِ شدید رسول خدا، باعث شده بود که حضرت، خود فرماندهی سپاه را به عهده نگیرند و هر روز پرچم را به دست یکی از سران سپاه اسلام بسپارند که هر یک ناکامتر از دیگری باز می‌گشتند، تا سرانجام رسول خدا فرمودند: فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که هرگز از نبرد نمی‌گریزد. او مردی است که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول خدا نیز او را دوست دارند.

از آن پس همه منتظر بودند بدانند که این افتخار از آنِ کیست و این مرد نامش چیست؛ که ناگاه پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را می‌طلبد و پس از مقدماتی -که شرحش جای دیگر است- پرچم را به دست باکفایت او می‌سپارد که با فداکاری ایشان پیروزی بزرگی نصیب سپاهیان اسلام می‌شود.(۱) این سربلندی و افتخار موجب شده است تا شاعران عرب زبان معاصر همچون شعرای پیشین، دلاوریهای علی علیه‌السلام را در فتح خیبر به تصویر کشند که به بارزترین آنها اشاره می‌شود:

«محمدحسین فضل الله» در باره فداکاری علی علیه‌السلام در جنگ خیبر بیش از یکصد و سی بیت شعر دارد که با سبکی دلنشین، همهٔ جوانب این رخداد تاریخی را به تصویر کشیده است. آنچه شعر او را در این زمینه ممتاز می‌سازد این است که ایشان با آنکه یک رویداد تاریخی و حماسی را به نظم آورده اما چنان واژگان و کلمات زیبا و بجا را با موسیقی کلام در آمیخته است که خواننده از یاد می‌برد در فضای نظم یک حادثه تاریخی است. وی در بخشی از سرودهٔ خود، پرچم و پرچمدار خیبر را چنین ترسیم می‌کند:

---

۱. ر.ک.به: ابن الأثیر، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۴، ص ۳۳۴. و محمدبن جریر الطبري، تاریخ الامم والملوك، ج ۲، ص ۲۹۸. و محمدکاظم القزویني، الإمام علي من المهد إلى اللحد، ص ۸۱.

هَـــذِهِ رايَـــةُ الجِـــهَادِ التـــي تَـــفْتَحُ كُـــلَّ الدُّرُوبِ لِـــلإسْلامِ
يَسْتَرِيحُ الفَتْحُ المُبينُ عَلَى خَفَقَاتِهَا الخُضْرِ فِـي انْـطلاقِ السَّـلامِ
هِيَ لِلْفَاتِحِ الَّذِي يَتَحَدَّى المَـوتَ بـالوَعْيِ فِـي اشْـتِدادِ الصِّـدامِ
هِيَ لِـلْمُسْلِمِ الذي يَـتَخطَّى كُـلَّ هَـوْلٍ فِـي داجِـيَاتِ الظَّـلامِ[۱]

سپس این سخن رسول خدا در باره علی علیه‌السلام را که فرمودند: فردا پـرچـم را بـه دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسـولش نـیز او را دوست دارند و هرگز روی از دشمن بر نمی‌تابد.[۲] با جـلوه خـاصی در شـعرش مـنعکس نموده است:

هِـــيَ لِلـــرّائِـــدِ الّـــذي عـــاشَ لِـلّهِ، جِـهَاداً و فِكـرةً وابـتِهَالا
وَ أَحَبَّ الرَّسُـــولَ حُبَّ الرِّسَـــالاتِ، سَـماحاً و دَعْـوَةً و امـتِثَالا
وَ رَعَـــــتْهُ مَـــحبَّةُ اللهِ بـــالحُسْنَى فشَـــدَّتْهُ لِلـــذُّرَى إجــــلالا
وَ مَعَ المُصْطَفى، يَعيشُ ظِلالَ الحُبِّ طُهْراً و رَوْعَـةً وَ جَـمالا[۳]

البته دربیان از خودگذشتگیها و دلاوریهای علی علیه‌السلام درنبرد خیبر«محمود مهدي» در نفحات عطرة[۴] و «بولس سلامة» در ملحمه‌اش[۵] و «شیخ جـابرالکـاظمي» در تخمیسش اشعار فراوانی دارند که به زیبایی اشعار محمدحسین فضل الله نمی‌رسد،

---

۱. محمدحسین فضل الله، یاظلال الاسلام، ص ۱۴۶.
الدّروب: جمع الدّرب: تنگه، دروازه، دربزرگ. الخَفق: تپش، حرکت. الوَعي: فهم، درک. الدّاجي: شب تاریک.
۲. محمدبن جریر الطبري، تاریخ الامم والملوك، ج ۲، ص ۳۰۰.
۳. محمدحسین فضل الله، یاظلال الاسلام، ص ۱۴۶.
الإبتهال: دعـا و زاری کـردن. السَّـماح: گـذشت و چشم پوشی. شَـدَّ يَشُدُّ: بست، مـحکم کـرد، قـوّت بـخشید. الذُّرَی: جمع الذُّروَة: کمال، علوّ، اوج و بلندی هرچیزی، قلّه.
۴. محمود مهدي، نفحات عطرة، ص ۲۸.
۵. بولس سلامة، عیدالغدیر، ص ۸۳.

ولی به عنوان نمونه اشاره به چند بیتی از تخمیس الازری خالی از لطف نیست. وی می‌گوید:

کَمْ لَهُ باخْتِراعِ حَرْبٍ نُکات — وَ بِإذلالِ غُلبها مَلَکَات
و لَهُ باصطِیادِهِمْ شَبکات — و لَهُ یَوْمَ خیبَرٍ فَتکات
کَبُرَتْ مَنْظراً عَلی مَن رآهَا[۱]

در پیکارش نکته‌ها دیده می‌شود. از خواری و ذلت هم‌آوردانش، درسها آموخته می‌گردد. در شکار دشمنانش راههای معقولی به چشم می‌خورد و در کارزار خیبر حملاتی صورت می‌گیرد که چشم بیننده را خیره می‌کند.

شایان ذکر است که «عبدالمنعم الفرطوسي» نیز مضمون سخنان پیامبراکرم صلی الله علیه و آله را دراین زمینه به طور کامل به نظم کشیده است.[۲]

جنگ حُنین

در سال هشتم هجرت پس از فتح مسالمت‌آمیز مکه، به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر رسید که «هوازن» و «ثقیف» در اندیشهٔ یورش به مکه هستند. پیامبر صلی الله علیه و آله هم با بیش از دوازده هزار نفر عازم «حُنین» شدند. اما «مالک بن عوف» سحرگاهان در گردنه‌های باریک حنین به سپاهیان اسلام شبیخون زد که موجب پراکندگی نیروهای سپاه اسلام شد و همگی بجز بنی‌هاشم پا به فرار گذاشتند. این شکست با جانبازیهای بنی‌هاشم و علی علیه السلام و شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به پیروزی مبدل گردید.[۳]

---

۱. الشیخ جابر الکاظمي، تخمیس الأُزریة في مدح النبي والوصي والآل، ص ۵۰ و ۵۱.
الغُلْب: جمع الغَلباء: نیرومند و والا. المَلَکَات، جمع المَلکة: چیرگی، دستاورد. الفَتکَات: جمع الفَتکة: حمله، هجوم.

۲. عبدالمنعم الفرطوسي؛ ملحمة أهل البیت، ج ۱، ص ۲۶۹.

۳. ر. ک. به: الطبرسي، مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۸. و محمدبن جریر الطبري، تاریخ الامم والملوك، ج ۲، ص ۳۴۴. و محمدبن النعمان المفید، الارشاد، ص ۷۴.

در بیان این رخداد مهم تاریخی و همچنین در بیان فداکاریهای حضرت علی علیه‌السلام در این نبرد، از صدر اسلام تاکنون شعرهای بیشماری سروده شده است که شعر عربی معاصر نیز از فیض آن بی‌بهره نمانده است که به چند نمونه بارز آن اشاره می‌کنیم.

«بولس سلامة» داستان حُنین را با این بیت آغاز می‌کند:

أكـــبَرتْهُ هـــوازنٌ صِـــنديدا فَتَلاقَتْ عَلَى ابنِ عَوفٍ عَـمِيدا

و با به نظم کشیدن تمام داستان، اشاره می‌کند که اگر علی علیه‌السلام و بنی‌هاشم نبودند پیامبر تنها می‌ماند.

كانَ جيشُ الإسْـلامِ عِـقداً نَـظِيماً مَـــزَّقَتْهُ النكْـبَاءُ حَـبّاً بَـديدَا
والنـــبيُّ العَـــظيمُ لولا عَـليٌّ وبَـــنُوهَاشمٍ لَـــظَلَّ وَحِـيدَا[1]

«عبدالمنعم الفرطوسي» این آیه قرآن مجید را که می‌فرماید: ﴿لَـقَدْ نَـصَرَكُـمُ اللهُ في مواطِنَ كثيرةٍ وَ يَوْمَ حُنينٍ إذْ أعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَـلَمْ تُـغْنِ عَـنْكُمْ شَـيْئاً و ضَـاقَتْ عَلَيْكُمُ الارضُ بِـمَا رَحُـبَتْ ثُـمَّ وَلَّـيْتُمْ مُـدْبِرِينَ ثُـمَّ أنْـزَلَ سَكِـينَتَهُ عَـلى رَسُـولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ...﴾.[2] با اصل داستان رویداد حُنین در آمیخته و آن را به نظم کشیده و گفته است:

و بِـــوادِي حُـنينٍ إذْ أعْـجَبَتْكُمْ كَـــثْرَةُ الْـمُسلِمينَ دونَ غَـنَاء
يَوْمَ ضَـاقَتْ عَـليكُم الأرْضُ فِـيمَا رحُـــبَتْ مِـنْ مَـخَافَةٍ و بَـلاَء
ثُـــمَّ وَلَّـــيْتُمُ فَـراراً وَ رُعْـباً مَـــاعَدا عَشْـرةً مِـنَ الحُـنَفَاء

---

۱. بولس سلامة، عیدالغدیر، ص ۹۵.

الصّندید: دلاور ارجمند، هر چیز سخت. العِقْد: آرایه‌ای از مهره‌ها یا گوهرها که به گردن آویزند، گردن بند. النَّكْبَاء: باد سختی که جهت آن عوض شده باشد، مصیبت. البَدید: پراکنده.

۲. سوره توبه، آیه ۲۵ و ۲۶.

هُـــمْ عَـــلِيٌّ و أيـــمنُ يَـــقتَفِيهِ   مِـــن بَـــني هَـاشمٍ ليوث الإبَـاء
وَهْـوَ قَـدْ أنـزَلَ السكينةَ مِـنْه   لرسُـــولِ الهُـــدَى وللأوليَـاء
و عـلِيٌّ بـالسَّيفِ يـضربُ قِـدْماً   و يُحامِي عَـن خَـاتمِ الأنـبياء[۱]

«الشيخ جابرالكاظمي » نیز با اشاره به آیات قرآن مجید در بارهٔ جنگ حنین و شدت و سختی آن و گریختن بسیاری از سران قوم از صحنه این کارزار و حمایت بی دریغ علی علیه‌السلام از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و نقش برجسته ایشان در پیروزی سپاه هدایت، به مدح حضرت می‌پردازد و می‌گوید:

مَنْ لِدينِ الهُدَى و فـي كـلِّ دِيْـنِ   وَ عَنِ الرُّشدِ قَـدْ جَـلَى كُـلَّ غَـيْنِ
ذاك عَـينُ الهُـدَى سَـنا كـلِّ عَـينِ   وَ مِـــنَ المُـهْتَدِي بِـيَوْمِ حُـنَينِ
حينَ غَاوِي الغُرور قد أَغواهَا
يَـوْمَ ضَـاقَ القَـضَا بأَسْـطُر كُـتْبِ   مِنْ صُـفُوفٍ صُـفَّتْ كَأسْـطُرِ كُـتْبِ
فـانثَنَتْ والكـتابُ عَـنْ ذاكَ يُـنبي   حَيْثُ بعضُ الرِّجَال تَهرُبُ مِنْ بـيـ
ـضِ المَواضِي والبَعضُ مِنْ قَتْلاهَا
كَمْ بنَصْرٍ لَـهُ عـلى الدِّيـنِ عِـطْفٌ   وانـــحِنَاءٌ عـــلى الرَّشـادِ و لُـطفٌ
فهوَ إلفُ الهُـدَى و لِـلرُّشدِ حـلفٌ   حَـــيثُ لا يَـلْتَوي إلى الإلف أَلَفٌ
كلُّ نفسٍ أَطاشَها مَا دَهَاهَا[۲]

---

۱. عبدالمنعم الفرطوسي ملحمة أهل البيت،ج ۱،ص ۲۷۰.
دونَ غناء: اشاره است به آیه: فلم تُغنِ عنكم شيئاً. الإباء: كبر و غرور، سازش ناپذیر.

۲. الشيخ جابر الكاظمي، تخميس الأزرية في مدح النبي والوصي والآل، ص ۶۵ و ۶۶.
الغَيْن: ابر. السَّنا: روشنایی شدید، روشنایی ماه. الغَاوِي: گمراه، پیرو هوای نفس. أغواهُ: گمراهش کرد، فریبش داد، تحریکش کرد. المَوَاضي: شمشیرها. أطاشَ: هدف گرفت، نشانه گرفت. دَهَا يَدْهُو: گرفتار اندوه و مصیبت کرد.

معرفی علی ﷺ از جانب پیامبر اکرم ﷺ

یکی از مسایل مهمی که اشعار فراوانی پیرامون آن سروده شده است، مسأله جانشینی علی ﷺ و معرفی ایشان از سوی پیامبر خدا برای خلافت است. حضرت محمد ﷺ در ماه ذوالقعدهٔ سال دهم هجرت برای شرکت در مراسم حج رهسپار زیارت خانه خدا شدند که بعدها این زیارت «حج وداع» یا «حج بلاغ» نامیده شد.[۱] زیرا پس از پایان مراسم حج، هنگامی که پیامبر گرامی اسلام در حال بازگشت به مدینه بودند، در نقطه‌ای به نام «غدیر خم» این آیهٔ قرآن کریم توسط فرشتهٔ وحی بر قلب مبارکش نازل شد که فرمود: ﴿**يَا أَيُّها الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إليكَ مِنْ ربِّكَ و إنْ لَمْ تَفْعَلْ فمَا بَلَّغتَ رسَالتَه وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ**﴾.[۲] ای رسول خدا آنچه بر تو نازل شد به خلق خدا برسان. اگر نرسانی، رسالت خود را انجام نداده‌ای. خداوند تو را از شرّ مردم حفظ خواهد کرد.

این رخداد گرچه مباحث کلامی - اعتقادی آن بی‌شمار است و فراوان، و کتابها در تبیین و تفسیر آن افزون است بر هزاران، و در این میان کتاب ارزشمند «الغدیر» با همهٔ عظمت و بزرگیش همچون قطره‌ای است در برابر باران؛ اما چون اشعار شاعران عرب زبان در نغمه‌سرایی این غدیر، بسیار شیرین است و گوارا و همه حاکی‌است از سوز و گداز نمایان؛ از این روی بر آن شدیم تا در بخشی جداگانه زیر عنوان «پژواك غدیر» بحثی داشته باشیم در خور و شایان.و تنها در اینجا به نمونه‌ای از شعر «عبدالمهدي مطر»[۳] اشاره می‌کنیم که در بارهٔ غدیر سروده است:

---

۱. ر.ک.به: کتابهای تاریخی از جمله سیرهٔ حلبی، ج ۳، ص ۲۸۹ و الارشاد، ص ۹۱.

۲. سورهٔ مائده، آیه ۶۷.

۳. عبدالمهدي مطر شاعر و عالم دینی. در سال ۱۹۰۰م در نجف اشرف متولد شد. در حوزه علمیه به کسب علوم اسلامی پرداخت. در علم فقه و اصول و تفسیر و حدیث مهارت یافت. در دانشکده فقه به تدریس پرداخت و از خود آثار زیادی بر ←

أَعَلَى غَدِيرِكَ هذِهِ اللَّمَعاتُ — أمْ مِنْ عَبِيرِكَ هذِهِ النَّفَحاتُ
يَهْتَزُّ يَوْمُكَ وَهْوَ يَوْمٌ حَافِلٌ — بالرّائعَاتِ تَحُفُّهَا البَرَكَاتُ
يَوْمٌ تُتَوّجُكَ السَّماءُ بِبيعَةٍ — عَصْماءَ لَمْ تَعبَثْ بِها الفَلَتَاتُ
جِبْرِيلُ يَحْملُ سِرَّهَا و مُحمّدٌ — كَانَ المبلِّغَ والقُلوبُ دُعَاةُ
ربحَتْ بَها الدُّنيا و وَلّى خاسِرٌ — مِنها تُوَجِّجُ صَدرَه الحَسَراتُ
فَكأَنَّ يَوْمَكَ وهْوَ يومُ مَسرّةٍ — غيظٌ تَشقُّ بهِ الصُدورُ تِراتُ(۱)

→ جای گذاشت. در شعر و ادب از سبک خاصی برخوردار بود و بعضی از قصاید آن مشهور است. وی در سال ۱۹۷۵م رخت از جهان بربست. (حسین الشاکري؛ علي في الكتاب والسنة والادب، ص ۱۶۵).

۱. همان، ص ۱۷۱.

العَبير: بوی خوش، نوعی عطر خوش بوی. النَّفَحات: جمع النَّفحة: بوی خوش، یک بار وزش باد. الحافِل: سرشار، پر. الرّائعات: جمع الرّائعة: روشنی و زیبایی. هنر یا کاری اعجاب انگیز. العَصماء: مؤنث الأعصَم: محکم، نشان دار. الفَلَتات: جمع الفَلْتَة: اشتباه و لغزش، کار بدون فکر و اندیشه. التِرات: جمع التِرَة: انتقام.

فصل سوم

گزیده‌ای از حوادث زندگی علی علیه‌السلام

از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا شهادت در محراب عبادت در اشعار عربی معاصر

علی علیه‌السلام و پیدایش سقیفه

پس از رحلت جانگداز نبی گرامی اسلام، سران سیاست پیشهٔ مهاجر و انصار در سقیفهٔ بنی ساعده[1] گرد هم آمدند و دام سیاست گشودند و پس از کشمکش بسیار، ماهرانه زمام امور مسلمانان را به دست ابوبکر سپردند و مردم را به فرمانبرداری او مکلّف نمودند و حق علی علیه‌السلام را ربودند و نشانه‌های سفارش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در بارهٔ او را از صحنه‌ها زدودند که مجال شرح و بیانش جای دیگر است.[2] اما آنچه مناسب بحث ماست، حساسیت شاعران معاصر بدین ماجراست که بی‌گمان نسبت به شاعران پیشین، بسیار کم رنگ به نظر می‌آید و شاید سببش اهتمام معاصران به دوری گزیدن از بیان مسایل و مباحث اختلاف برانگیز باشد که مناسبتر آن دیده‌اند، بیشتر بر ویژگیهای منحصر به فرد و تحسین برانگیز علی علیه‌السلام تکیه کنند تا کوبیدن

---

۱. سایبانی بوده است در حدود یک کیلومتری خانه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و محل اجتماع مردم مدینه از جمله «اوس و خزرج».

۲. ر.ک.به: ابن أبي الحديد، شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۱ و عبد الحسين الأميني، الغدير.

بر طبل اختلاف!

با این همه، شعر عربی معاصر بکلی از ذکر این امور خالی نیست لذا ملاحظه می‌کنیم «سید باقر موسوي»[1] به بیان این امر پرداخته و با آنکه در بیت اول قصیده‌اش می‌گوید: یا علی! مقام تو چنان بلند پایه و رفیع است که با تمام وضوحش، جز خدا از کنه آن آگاه نیست. ولی پس از چند بیت، اظهار تأسف می‌کند و می‌گوید: همانگونه که دارو برای شخص بیمار شفاست و گاهی بیمار از آن سر باز می‌زند. علی علیه‌السلام نیز داروی شفابخش جانهای بیمار است که عده‌ای با انکار ایشان، خود را از نعمت این داروی شفابخش محروم می‌کنند. این همانند چشمی است که انکار خورشید نماید و این امر جز از یک چشم معیوب بر نیاید.

لَيْسَ يَدْرِي بكُنهِ ذاتكَ مَا هُو	يَا بنَ عَمِّ النبيِّ إلاّ هُو
أنتَ فِي مُنتهَى الظُّهورِ خَفيٌّ	جَلَّ مَعْنَى عُلاكَ مَا أخفَاهُ
غيرَ أنَّ النُّفوسَ مَرضَى و يَابَى	ذوالسَّقامِ الدَّواء و فيهِ شِفاهُ
أنكروهُ و كيفَ يُنكرُ عين الشَّـ	ـمسِ مَنْ أرمَصَتْ بِهَا عَيناهُ[2]

علی علیه‌السلام و سکوت بیست و پنج ساله

گرچه نور هدایتِ خاتم پیغمبران و اسوه و الگوی جهانیان، همیشه پرفروغ و جاوید است. ولی از آن پس که چراغ عمر حضرتش خاموش گشت و بشریّت از

---

۱. السيد باقر الموسوي الهندي، دانشمند، ادیب و شاعر در سال ۱۲۸۴ هق در نجف اشرف متولد شد و همانجا به کسب علم و دانش پرداخت تا جایی که «ملا محمد کاظم خراسانی، از او به عنوان سيد العلماء والمجتهدين یاد نموده است. وی از قریحه شعری خوبی برخوردار بود که دیوانش مؤید آن است. ایشان در سال ۱۳۲۹ هق رخت از جهان بربست. (مقدمه دیوان. وعلي الخاقاني، شعراء الغري، ج ۱، ص ۳۷۵).

۲. السيد باقر الموسوي؛ دیوان، ص ۱۶ و ۱۷.

السَّقام: السُّقم: بیماری. أرمَصَ: هُ المَرض: از بیماری، چشمش به ریزش چرکاب سفید دچار شد.

فیض نور وجود بی بدیلش بی‌بهره گردید، و با تشکیل سقیفه، مسیر تکامل بخش اسلام به انحراف گرایید، پیشوای عارفان و مقتدای سالکان و مولای پرهیزکاران خانه‌نشین شد و مردم از حاکمیت این نعمت بزرگ محروم گشتند. این موضوع نیز یکی از موضوعاتی است که در شعر عربی معاصر منعکس گردیده است:

أَغْلَقُوا بَابَهُ عَلیهِ وَ بَزُّوا ... مَا لَدیْهِ قَسْراً وَ حَلُّوا حِبَاه
تَرَكُوهُ وَ هُوَ الأَميرُ جَليسَ الـ ... ـدارِ والأَمرُ صَارَ أَمرَ عِدَاه
نَبَذُوهُ وهُوَ الإمامُ و عَامُوا ... بِضَلالٍ، و خَبَطَ عَشْواء تَاهوا[۱]

حضرت برای حفظ کیان و مصالح اسلام و مسلمین، حدود بیست و پنج سال سکوت اختیار کردند و در این مدت رنج فراوانی را تحمل نمودند که «مدین الموسوي»[۲] آن را دارای رازی نهفته می‌داند که مردم از درک و فهم آن عاجز و ناتوان بودند. با گذشت زمان سکوت حکمت‌آمیز ایشان به رعدو برق مبدل خواهد گشت. بسا سکوتی که در آن فریادها نهفته است و روزی زمین و زمان را آگاهی خواهد بخشید.

لَيتَهُم أَدْرَكُوا بِصَمْتِكَ سِرّاً ... أَنَّهُ فِي غَدٍ سَيُصْبِحُ رَعْدا
رُبَّ صَمْتٍ يكونُ فِيهِ صُراخٌ ... يَمْلأُ الدَّهْرَ إنْ تَغافَل رُشْدا[۳]

---

۱. همان، ص ۱۸.
بَزَّيَبُزُّ: الشيءَ: آن را به شدت و به زور گرفت. القَسر: اجبار، قهر. الحِبا: جمع الحُبْوَة: پیشکش، جامه یا جزآن که بر خود پیچند. حَلَّ حبوتَه: ایستاد. عامَ یَعُوم: شناکرد. خَبَطَ عَشْوا: کورکورانه و بدون بصیرت.

۲. مدین الموسوي، سید جابر بن محمد الجابري، شاعر، ادیب و روزنامه‌نگار در سال ۱۹۵۷م در نجف اشرف متولد شد. در حرکتهای فرهنگی و ادبی شرکت گسترده داشت، قصیده‌های زیادی منتشر ساخته و در شعر خود از احساس و عاطفه صادق برخوردار است. به معارضه دولت عراق برخاست و پیوسته بین ایران و سوریه و لبنان در رفت و آمد است. (مقدمه دیوان، ص ۷).

۳. مدین الموسوي، دیوان اوراق الزمن الغائب، ص ۷۷.

علی علیه‌السلام و پذیرش حکومت یا خلافت

در منطق شیعیان، مسأله خلافت و جانشین پیامبر بزرگوار اسلام، یک امر انتصابی است نه انتخابی و اختیاری، که جایگاه تحلیل و اثبات آن جای دیگر است و موضوع بحث ما ر عنوان دیگر. اما این مسأله نیز در شعر عربی معاصر، انعکاس گسترده‌ای پیدا کرده که در فصل سوم از بخش دوم زیر عنوان «انعکاس ویژگیهای سیاسی و اجتماعی علی علیه‌السلام در شعر عربی معاصر» بدان خواهیم پرداخت. اما شایسته و نیکو است به دیدگاه «احمد الوائلي» شاعر توانمند عراقی اشاره‌ای داشته باشیم که می‌گوید: ای علی! من تو را بسیار بالاتر و بزرگتر و ارزشمندتر از آن می‌بینم که سخن از خلافتی بر زبان آورم که امثال مروان و هارون شیفته و فریفته آن هستند! زیرا بر حاکم دلها چه حاجت است که برگزیده شورا باشد یا منصوب ماوراء؟! پس باکی نیست اگر تیشهٔ قساوت و درنده خویی بدخواهان بر پیکر این بنای استوار شامخ فرود آید؛ چرا که این بنا، آنقدر مستحکم و نیرومند است که کاری از ایشان بر نیاید:

وَ أَراكَ أكْبر مِنْ حَديثِ خَلافَةٍ ... يَسْتامُهَا مَرْوانُ أوْ هارُون
لَكَ بالنُّفوس إمامَةٌ فيَهونُ لو ... عَصفَتْ بكَ الشُّورى أو التَّعيينُ
فَدَعِ المعَاوِلَ تَزْبَئِرُّ قَساوةً ... و ضَراوَةً إنّ البَناء مَتِينُ[1]

«حسین الجامع» نیز علی علیه‌السلام را مخاطب قرار داده و می‌گوید: ای علی! عده‌ای تلاش فراوان نمودند که برتری و فضیلت تو را در میان خَلق خدا پنهان سازند ولی نشد. و شایستگی تو زبانزد عالم گشت؛ چراکه نمی‌توان نور خورشید را پنهان نمود.

---

۱. أحمدالوائلی، ایقاع الفکر، ص ۱۹.

إستَام: آزادانه چرید. هانَ يَهُون: علیه الأمرُ: موضوع براو آسان و سبک شد. المَعَاوِل: جمع المِعوَل: کلنگ. إزبأرَّ: الكَلبُ: موهای سگ سیخ شد. خود را برای شرارت آماده کرد. الضَّراوَة: حرص و آز.

همواره پرتو نور وجودت شامل حال ما خواهد شد و ما از کاسه ولایت با آب گوارای محبت سیراب خواهیم گردید.

كَمْ حَاوَلُوا إخفَاءَ فَضْلِكَ فِي الوَرى فَسَمَا، وَهَلْ يَخْفَى سَنَاءُ ذُكَاءِ؟!
سَيَظَلُّ يَغْمُرُنَا سَنَاكَ و نَرتَوِي مِنْ عَذبِ حُبِّك مِنْ كُؤوسِ وِلاءِ[۱]

علی علیه‌السلام و شهادت در محراب عبادت

گروهی از خوارج در سال چهلم هجرت، در مکه تشکیل جلسه دادند و سه تن از آنان متعهد شدند شب نوزدهم ماه مبارک رمضان، علی علیه‌السلام و معاویه و عمروعاص را به قتل برسانند که از میان آنها «عبدالرحمن» پسر ملجم مرادی مأموریت یافت. حضرت علی علیه‌السلام را از پای در آورد. به همین منظور، هنگام نماز صبح شمشیر زهر آگینش را بر فرق مبارک حضرت فرود آورد و سجاده و محراب نمازش را با خون پاک و مطهرش گلگون نمود که پس از دو روز، در شب بیست و یکم ماه رمضان، خورشید جهان افروزش غروب کرد و جان به جان آفرین تسلیم نمود.[۲] و پیروانش را چنان عزادار و مصیبت زده کرد که تأثیر این مصیبت بزرگ همچنان پس از سالیان دراز بر پیکر جامعه، سایه افکنده است و افراد صاحب ذوق و بویژه ادیبان و شاعران و عارفان با سوز دل از این حادثه تلخ و ناگوار یاد کرده و می‌کنند و همین حادثه بوده است که تأثیر شگرفی بر ادبیات شیعه گذاشته و آن را از عواطف و احساسات پاک و راستین برخوردار ساخته است تا حدی که کل ادبیات عربی تحت تأثیر آن قرار گرفته و بهره‌مند از روحی زنده و پرنشاط گردیده است که با اندک تأملی در سیر تکاملی تاریخ

---

۱. حسین الجامع، دنیا القداسة، ص ۲۱.
السَّناء: والایی، بلندی. الذّکاء: خورشید. غَمَرَ یَغْمُرُ: فراگرفت.
۲. ر.ک.به: مروج الذهب؛ ج ۲، ص ۴۱۱ و الارشاد، ص ۹.

ادبیات عربی این نکته به خوبی مبرهن می‌گردد.(۱)

از سویی ملاحظه می‌کنیم که از زمان شهادت علی علیه‌السلام شاعران بیشماری به مرثیه سرایی و مدح و منقبت ایشان پرداخته‌اند و آثار ارزشمندی از خود برجای گذاشته‌اند که اشعار عربی معاصر در مقایسه با آن نه تنها افتی نداشته، بلکه به جرأت می‌توان گفت از لحاظ کمی و کیفی از رشد و پیشرفت قابل ملاحظه‌ای برخوردار گردیده است، که با مروری بر قصاید و دیوانها به خوبی قابل اثبات است. و ما در اینجا به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم «حسین الجامع» در این زمینه سروده است:

أيُّها القَائِمُ فِي مِحْرَابِه — وَ ظلامُ الْلَيلِ قَدْ لَفَّ الأنَامَا
ضَارِعاً لِلّهِ تَبكِي خَشْيَةً — مِنْهُ يَا أَفْضَلَ مَنْ صَلَّى و صَامَا
وَ عَدُوُّ اللهِ فِي عُصْبَتِهِ — لاِغْتِيالِ الدّينِ قَدْ سَلَّ حُسَامَا
وَ عَلَى رأسِكَ أهْوَى بِشَبَا — فُصِمتْ مِنْهُ عُرَى الدِّينِ انفِصَامَا
وَ تَهاوَيْتَ عَفيراً للثَّرى — مِنْ دَمِ الهَامِ فَلَمْ تَسْطِعْ قِيَامَا
وَ سَمَتْ رُوحُكَ لِلْخُلدِ وَهَلْ — كنتَ تَشْتَاقُ سِوَى الخُلْدِ مَقامَا
لَكَ فِي الكَعْبةِ أسْمَى مَوْلِدٍ — و بِمِحرابِکَ مَخْضوباً خِتَامَا(۲)

ای برتر از تمامی نمازگزاران و روزه‌داران! که سر بر آستان حضرت حق فرود آوردی و از خشیت او گریه‌ها سر دادی! و ای که در دل شب برای عبادت و پرستش معبودت، در حالی در محراب عبادت بپا خاستی که دشمنان خدا با تمام توان برای کشتن دین او شمشیر زهرگین از نیام برکشیدند و بر سر نازنینت فرود آوردند، و

۱. ر.ک.به: عبدالحسیب طه حمید، ادب الشیعة إلی نهایة القرن الثانی عشر، ص ۱۶۵.

۲. حسین الجامع، دنیاالقداسة، ص ۲۸. وی در صفحه ۱۷ دیوان خود نیز در این زمینه اشعار زیبایی دارد.

ضارعاًلِلّه: برای خدا گریه و زاری کرد، فروتنی کرد. العُصْبَة: جماعت: گروه، دسته. الإغتِيال: ترور، کشتن. الشَّبَا: جمع الشَّبَاة: تیزی هرچیزی، قسمت برنده شمشیر. العَفیر: خاک آلود. الهَام: جمع الهامَة، بالای سر، سرکرده و مهتر. المَخضُوب: رنگین، خونین.

رشته محکم و استوار دین را از هم گسستند، و پیکر شیر خدا را به خاک و خون کشیدند و قدرت ایستادن را از صاحب آن ربودند! اکنون روح پاکت به بهشت برین پرواز کرد و تو نیز جز این مقام و منزلتی نمی‌خواستی که طلوع و ولادتت کعبه باشد و غروب آن محراب عبادت.

«عبدالأمیر منصور» نیز این حادثه جانسوز و جانگداز را در واژگان و الفاظ و عباراتی بیان نموده که با خواندن آن، تأثیر این ناراحتی بر خواننده آشکار، و احساس آن به خوبی به مخاطب منتقل می‌گردد. وی می‌گوید:

زَلْـزَلَ الأَرضَ وَالسَّـماءَ و أدمَـى   كُـلَّ جَـفْنٍ لأُمَّـةِ القُـرانِ
لَـفَّ للـدِّينِ رَايَـةً لم تـنكَّسْ   مُـنذُ رَفَّتْ بـعزَّةِ الإنْسَـانِ
مَـلأَ الكَـوْنَ ضَـجَّةً وَ عَـوِيلاً   أَلبَسَ الدَّهْـرَ حُـلَّةَ الأَحْـزَانِ
يَوْمَ بـينَ الخَـضْراءِ والأرضِ نـادَى   جِـبرئيلٌ بِـصَوْتِهِ الرَّنّـانِ
قُصِمَتْ عُـروَةُ الهُـدَى وَ هِـيَ الوُثْـ   ـقَى وَهُـدَّت قـواعِـدُ الإيـمانِ
قُـتِلَ المُـرتَضَى بسَـيفِ شَـقِيٍّ   خُـضِبَ الشَـيْبُ مـن دِمَـاهُ القَـانِي
يَـا ضَـميرَ الحَـياةِ أيُّ عَـظيمٍ   خَـالِدٍ حَـلَّ مِـنْكَ أسمَى مَكَـانِ
هُـو للـطُّهْرِ والحَـنانِ مِـثالٌ   وَ لِـهذِي السَّـماءِ خـيرُ لِسَـانِ[1]

شهادت علی علیه‌السلام حادثه‌ای بود که آسمان و زمین را به لرزه درآورد و از دیدگان فرد فرد امت قرآن اشک خون جاری ساخت، و از برای دین خدا پرچمی برافراشت که تا بیرق عزت انسانی در اهتزاز است، همواره برافراشته خواهد ماند. روزی که جبرئیل در زمان و زمین و آسمان ندا در داد: علی مرتضی به دست شقی‌ترین افراد کشته شد و

۱. عبدالأمیر منصور، عصارة قلب، ص ۱۰۲.
الجَفن: پلك. تنكَّستِ الأعلام: پرچمها واژگون شدند. رفَّ یَرِفُّ به: به او بخشش کرد، گرامی شمرد. الخَضراء: آسمان. الشَّیب: سفیدی موی. القَانی: بسیار سرخ.

محاسنش با خون مبارکش رنگین گشت، و رشته محکم و استوار هدایت از هم گسست و بنیان ایمان در معرض تهدید قرار گرفت، این خبر تمام هستی را پر از ناله و شیون کرد و به روزگار جامه ماتم پوشاند. پس ای حقیقت حیات! کدامین بزرگ و جاودان است که در جایگاه برتر تو قرار گیرد و بتواند برای پاکی و مهربانی و دلسوزی، نمونه و بهترین زبان این آسمان باشد؟

«مهدي الاعرجي»[۱] نیز این حادثه را مصیبتی دانسته است که کمر دین را دو تا کرد و رکن مهمی از پایه‌های هدایت را منهدم ساخت. مصیبتی که خورشیدِ شرف و تعالی را در هم نوردید. روزها را تاریک و قیرگون نمود و عمود خیمه هدایت و تقوا را واژگون کرد. این مصیبت هنگامی رخ داد که علی علیه‌السلام به دست نگون بختی به شهادت رسید. وی می‌گوید:

مُصَابٌ قَدْ لَوَى لِلدِّينِ جِيدَا وَهَدَّ مِنَ الهُدى رُكْناً مَشِيدَا
مُصَابٌ كُوِّرَتْ شَمْسُ المَعالِي بِهِ فَغَدَتْ لَهُ الأَيّامُ سُودَا
بِهِ بَاتَ الهُدَى يَنْعَى عَمِيداً و فُسْطَاطُ التُّقَى يَنْعَى عَمُودَا
بِمحْرابِ الصَّلاةِ قَضَى عليٌّ بِسَيفِ الفَاجِرِ الأَشْقى شَهِيدَا[۲]

«محمد جمال الهاشمي»[۳] شاعر دیگری است که این حادثه را و به خصوص شامگاه بیست و یکم رمضان رادر قصیده‌ای به نام «شامگاه فاجعه» به زیبایی به

---

۱. مهدي الأعرجي شاعر، ادیب و خطیب توانا در سال ۱۳۲۲هق / ۱۹۰۴م در نجف اشرف متولد شد. به فراگرفتن دروس دینی همت گمارد و به وعظ و خطابه پرداخت. دیوان شعری دارد که هنوز به چاپ نرسیده. وی در سال ۱۳۵۹هق / ۱۹۴۰م دیده از جهان فرو بست (حسين الشاكري، علي في الكتاب والسنة والادب، ج ۵، ص ۷۶).

۲. همان، ص ۷۶.

الجيد: گردن. نَعَى يَنْعَى: خبر مرگ کسی را داد. الفُسطاط: خیمه بافته شده از موی.

۳. محمد جمال الهاشمي، در سال ۱۳۳۲هق / ۱۹۱۲م در نجف اشرف متولد شد. به فراگرفتن علوم دینی پرداخت و به درجه اجتهاد رسید. از کودکی به نظم شعر پرداخت و در انجمن های ادبی شرکت می جست و از ذوق ادبی بسیار خوبی برخوردار بود. وی در سال ۱۳۹۷هق / ۱۹۷۷ درگذشت. (محمد جمال الهاشمي، ديوان مع النبي وآله، ص ۱ تا ۱۰).

تصویر کشیده و سروده است: قلم از وصف این شب ناتوان است. ای شب چه پنهان کرده‌ای؟ رویت چرا اینگونه رنجور است و نالان؟ که ناگه داد و فریادی بلند می‌شود و محراب عبادت در میان خون شناور می‌گردد:

أيُّـها اللـيلُ الَّـذي أُوصـافُه — فـوقَ مـا يَـرسِمُ مِـنّا القـلَمُ
مَا الَّذي تُـخفِيه يَـا لَـيلُ فَـفي — وَجْـهِكَ الكَـالِحُ رُعبٌ مُـؤلِمُ
و إذا الصَّـرخَـةُ تَـعلُوبغتةً — و اذا المِـحرابُ يَـغشاهُ دَمُ[1]

قاتل علی علیه‌السلام

عبدالرحمن پسر ملجم مرادی به آن گروه از شیعیان علی علیه‌السلام تعلق داشت که سخت متعصب، خشن و معتقد به راه خویش بودند؛ ولی اینها کسانی بودند که نه خود اهل تشخیص و ارزیابی بودند و نه تشخیص می‌دادند که امور را به اهلش واگذار کنند. تعصب و خشونت و بداندیشی و کج اندیشی و تحجّر، مانع از آن شده بود که حق را از باطل جدا کنند و به گفتهٔ شریعتی: اینها صمیمی بودند و مقدس، بی‌نظر بودند و عاشق و فداکار دین! اما نابخرد و بی‌شعور، و متأسفانه بی‌شعوری گرچه جزء کفر نیست ولی مادر کفر است؟![2] با کمال تأسف ملاحظه می‌کنیم که علی علیه‌السلام این قهرمان بزرگی که از همه جنگهای مرگبار با کافران و مشرکان

---

۱. همان، ص ۱۰۸. الکالح: اخمو و ترشرو.
البته شاعران دیگری هم در این زمینه سروده‌هایی دارند که برای اختصار فقط به ذکر نام و مأخذ آنها اکتفا می‌کنیم: دیوان السید باقر الموسوي الهندي ص ۱۹. دیوان حسن العاشور ص ۱۲۷. دیوان السید حیدر الحلّي ص ۵۵. دیوان عبدالحسین شکر ص ۲۹. دیوان عبدالمسیح الأنطاکي ص ۶۰۶ و ۶۰۹. دیوان عبدالهادي المخوضر ص ۹۵. دیوان محمد سعید الخنیزي ص ۱۵ و ۱۶. دیوان ملاّعلي آل رمضان ص ۴۰ و ۱۷۱ و ۲۰۳. دیوان محمود مهدي ص ۳۴. دیوان عباس الملاعلي ص ۱۹۳. دیوان بولس سلامة ص ۱۷۷. همچنین صالح الحلي ص ۷۹ و مهدي القزویني ص ۹۴ و علي الصغیر ص ۱۸۰ و محمد سعید الجشي ص ۲۵۷ و جعفر الهلالي ص ۲۷۹ از ج ۵ کتاب: علي في الکتاب والسنة والأدب.
۲. دکتر علی شریعتی، قاسطین و مارقین و ناکثین، ص ۱۶۸.



فاتح و پیروز بیرون آمد، به دست یکی از همین متعصبان نابخرد از پای در می‌آید و بشریت برای همیشه انگشت تحیر و تأسف به دندان می‌گیرد.با این حال حامیان این طرز فکر همچنان بر تعصب خود اصرار ورزیده و آن را ضربه‌ای دانسته‌اند که برای خشنودی خداوند واردشد، و زننده آن در روز قیامت از باوفاترین خلق خدا محسوب خواهد شد همانگونه که «عِمران بن حِطّان»[1] شاعر عصر اموی معتقد بوده و گفته است:

یَا ضَرْبَةً مِـنْ تَـقيٍّ مـا أرادَ بـها — إلاّ لِيَبْلُغَ مِن ذِي العَرْشِ رِضْوانـا
إنــي لَأذكُـرُه يـوماً فأحسَبُه — أوْ فَـى البـرِيّةِ عِـندَالله مِـيَزانـا
لله دَرُّ المُـرادي الذِي سَـفكَتْ — كفّاهُ مُهْجَةَ شرِّ الخَلقِ إنسَـانا[2]

اما صاحبان فکر و اندیشه، از زمان وقوع این رخداد تلخ و ناگوار تاکنون «ابن ملجم» و اندیشه‌اش را به نقد کشیده و محکوم کرده‌اند، باشد که ریشه این طرز فکر جزم اندیش از جامعه اسلامی برکنده شود. لذا از همان آغاز تاکنون شاعران در محکومیت ابن ملجم و طرز فکر حامیانش شعرها سروده‌اند که به یک نمونه از همان آغاز و به نمونه‌هایی از شعر عربی معاصر اشاره می‌شود. در همان آغاز «أبوالطّیب طاهر بن عبدالله الشافعي» با همان اسلوب به معارضه او می‌پردازد و در جوابش می‌گوید:

يا ضَرْبَةً مِن شَـقيٍّ مَـا أرَادَ بـهَا — إلاّ ليَــهدمَ لِـلاِسْلامِ أرْكَــانَا
إنّــي لَأذكُــرهُ يَــوماً فألعَــنهُ — دُنيا، و ألعَنُ عِمراناً و حِـطّانا[3]

---

۱. ابوشهاب، عِمران بن حِطّان، از قبیله بکربن وائل، یکی از عالمان و شاعران و خطیبان خوارج بود که در سال ۸۴هق در گذشت.

۲. علي بن الحسين المسعودي، مروج الذهب، ج ۲ص ۴۱۵.وعمرفرّوخ، تاريخ الادب العربي، ج ۱، ص ۴۹۰.

۳. علي بن الحسين المسعودي؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۵.

شاعر دیگری در این معارضه گوید:

بَلْ ضَربَةٌ مِنْ غَوِيٍّ أورَثَتهُ لَظًى مخَلَّداً قد أتَى الرحمن غَضبانَا
كأنَّهُ لم يُرد قَصداً بِضَربَتِهِ إلاّ ليَصلى عَذَابَ الخُلدِ نِيرَانَا[۱]

اما از شاعران معاصر یکی «صالح الحلّي»[۲]است که در ضمن قصیده‌ای دربارهٔ امیرمؤمنان گوید: ابن ملجم، قلّهٔ هدایت را ویران کرد و ملجأ و مأوا و تکیه گاه خلق را از آنها گرفت. بشکند دست پلید مرادی که با کشتن «علی» به مرادش رسید. بریده باد دستی که بر خاکش نشاند و کالبد خلایق را بی‌روح و بی‌مایه ساخت!

إنَّ ابنَ مُلْجَم قَدْ أبَادَ ذُرَى الهُدَى و حِمَى الوَرَى و عِمَادَهَا و سِنادَهَا
شُلَّتْ يدُ الرِّجسِ المُرادِي إنَّها بَلغَتْ بقَتْلِ أبِي الحُسينِ مُرادَهَا
تَرِبَتْ يَدٌ قَدْ تَرَّبَتْهُ أمَادَرَتْ روحُ الخَلائقِ فارَقَتْ أجْسَادَهَا[۳]

«محمد جمال الهاشمي» نیز افسوس می‌خورد که چرا یک فرد نادان و متعصب توانست ضربهٔ بزرگی بر پیکر اسلام وارد کند. سپس «ابن ملجم» را خطاب قرار داده و می‌گوید:

ای جنایتگر! تو می‌دانی چه کردی یا نمی‌دانی؟
و یا شمشیرت آگاه است کوه استواری را فرو پاشید و ایمان را هراس و بیم

---

۱. همان، ص ۴۱۶.
الغَوِيّ: گمراه و پیرو هوی و هوس. اللَّظَى: آتش، شعله آتش.

۲. سید صالح الحلّي خطیب و شاعر معروف در سال ۱۲۹۰هق / ۱۸۷۳م در «الحلّة» عراق دیده به جهان گشود، به فراگیری علوم اسلامی پرداخت. وی در گردهمایی‌های ادبی و اجتماعی شرکت می‌جست. و آخر الامر در سال ۱۳۵۹هق / ۱۹۴۰م در نجف اشرف درگذشت. (حسین الشاكري، علي في الكتاب و السنّة و الأدب، ج ۵، ص ۷۸).

۳. همان، ص ۷۹.
الذُّرَى: جمع الذُّرْوَة: اوج و بلندی هر چیزی، قلّه کمال. السِّناد: یاور و پشتیبان و تکیه گاه. تَرِبَ يَترَبُ: روی کسی یا چیزی خاک نشست.

عارض شد؟!

و در حلقومها دیگر صدای نغمهٔ شادی نمی‌پیچد، نمی‌خیزد؟

کنون اسلام با این ضربه شد تسلیم بدخواهان.

وبا افتادن این پایه، ارکان نماز واقعی شد منهدم حقاً...

و با فقدان شمشیر علی راه جهاد في سبيل الله بشد مسدود و آیات الهی مشتبه گردید زان روزی که از سرچشمهٔ جوشان حکمت در بیانش رود جاری نیست.

أيُّها المُجْرِمُ هَلْ تَعلَمُ مَاذْ تَكَبَتْ نَفسُكَ أو لا تَعلَمُ
هَلْ درَى سَيفُكَ فِي ضَرْبتِهِ هَدَمَ الطَّوْدَ الذي لا يُهدَمُ
وَ جَمَ الإيمانُ مِنْها فَزَعاً و تلاشَى في لُهَاهُ النَّغَمُ
و هَوى الإسلامُ منها خائِراً وانبَرَى موكِبُه يَستسْلِمُ
والصَّلاةُ انهدَمتْ أركانُها بعدَ ما طاحَ العِمادُ الأعظَمُ
والجِهادُ انغَلَقتْ أبوابُه بَعدَ ما فُلَّ الحُسَامُ المِخْذَمُ
والكِتابُ التبَسَتْ آياتُه بعدَ ما جفَّ البَيان المُحكَمُ[1]

سرانجام دامنه این موضوع را با اشعاری از «محمد سعيد الخنيزي» جمع‌آوری می‌کنیم که در این زمینه گفته است: این قطره خونی که بر چهرهٔ آسمان است، رمز و نشان از همان شهادت با نشان است. نشانه‌ای است از شهیدی که گویای حق و حقیقت است و روشنی بخش تاریکی و ظلمت. هنگامی که ابن ملجم مرادی با شمشیر خویش، فرق مبارک تاج دار نور و روشنایی را نشانه گرفت آه و شیونی در دل صبح برخاست که طنین در گریه داشت و پیک وحی با صدایی که قلب فضا را به لرزه در

---

۱. محمد جمال الهاشمي، ديوان مع النبي و آله، ص ۱۰۸.

الطَّوْد: کوه بزرگ و بلند. وَجَمَ يَجِمُ: از اندوه بسیار چهره درهم کشید. الفَزَع: بیم و هراس. اللُّهاة: گوشت پاره‌ای در حلق. الخَائر: سست و ضعیف و شکسته. طاحَ يَطُوحُ: هلاک شد، افتاد. فُلَّ يفَلُّ: السيفُ: لبهٔ شمشیر شکست. الحُسام المِخذَم: شمشیر تیز و بران.

می‌آورد در جو بیکران ندا در داد: علی را کشتند و پایه استوار هدایت را فرو ریختند و نور حق را خاموش کردند و حامی و پرچمدار اسلام را از پای در آوردند. پس ای مسلمانان! شیر بیشه شجاعت و جوانمردی را دریابید که در خون شناور است. وی این اشعار را در قصیده‌ای با عنوان «مصرع النور» سروده است که همه ابیات آن سرشار از عاطفه و احساس است:

قَطْرَةُ الدَّمِ في مُحَيّا السَّماء هِي رَمْزُ الشَّهادَةِ العَصْماء
آيةٌ للشَّهيدِ تَنْطِقُ بالحَقّ و تَجلُو غَياهِبَ الظَّلمَاء
حينَما عَمَّمَ المُراديُّ بالسَّيفِ جَبِيناً مُكَلَّلاً بالضِّياء
فتَعالَى تحتَ الصَّباحِ ضَجيجٌ ورَنينٌ و أَنَّةٌ في البُكاء
فإذا بالأَمينِ يَهتفُ في الجوّ بصوتٍ يَهزُّ قَلبَ الفَضاء
هُدَّ رُكنُ الهُدى و أُطفِيءَ نورُ الـ ـحقّ حَامِي الإسلام ربُّ اللّواء
أَدْرِكُوا اللَّيثَ فهو مُختضبُ الجِسـ ـمِ سَجيٌّ عَلى بَساطِ الدِّماء(۱)

البته یک شاعر سعودی نیز در دیوان خود اشارات زیادی به قاتل علی علیه‌السلام دارد که ذکر چند بیتی از آن که تصویر حزن انگیزی از این رخداد ارایه می‌کند خالی از لطف نیست. وی می‌گوید:

أمّا الوصيُّ عَليٌّ شَقَّ مِفرَقَه سيفُ ابن مُلجَم ظُلماً بعدَ مارَكَعَا
بالسَّيفِ شَقَّ إلى العَرنَين هَامَتَه ذاكَ المُرادِي، و في مِحْرابِه وَقَعا
فشَدَّ مِفرقَه الأسنَى بمِئزَرِهِ والدَّم مِنه إلى الكَعْبَينِ قَدْ نَبَعَا(۲)

---

۱. محمدسعیدالخنیزی، أضواءمن‌الشمس، ص ۱۵.
المُحَيّا: صورت و چهره. العَصمَاء: مؤنث الأعصَم: سرخ، حیوان سیاه یا قرمزی که در دست و پایش سفیدی باشد.
الغَياهِب: جمع الغَيْهَب: تاریکی، سیاهی. الأنّة: ناله. السَّجيّ: پوشیده شده، پیچیده.
۲. ملاعلی آل رمضان، دیوان، ص ۲۰۳.
العَرنَين: بینی. الهَامَة: بالای سر. الأسنَى: برّاق و نورانی. المِئزَر: لنگ، پیش‌بند.

شهر نجف و قبّه و بارگاه علی علیه‌السلام

الف - نجف اشرف

نجف شهری است که پیشینهٔ تاریخی زیادی دارد. مدتی بخشی از پایتخت «حیره» بوده است که چون «آل منذر» آب و هوای آن را مناسب دیدند، در آن کاخ و کوخ بنا کردند و بر آن سالها حکمرانی نمودند.[۱] این شهر به نامهای «نجف» و «الغَريّ[۲]» و «وادي السلام» معروف است و قبر سرور مؤمنان علی علیه‌السلام در این سرزمین واقع است و شاعران در باره این شهر اشعار فراوانی سروده‌اند.[۳] با ملاحظه و تأمل در اشعار عربی معاصر، در می‌یابیم که برخی از شاعران در وصف آستان مقدس علی علیه‌السلام یعنی نجف اشرف اشعار زیبایی سروده‌اند و برخی در بیان ضریح و بارگاهش درها سفته‌اند و برخی نیز دیده به خاک مبارکش دوخته‌اند و از عمق جان و دل سوخته‌اند تا اینکه درس عشق و احساس را در قالب ادب به ما آموخته‌اند که به موارد برجستهٔ آن اشاره می‌شود.

شاعران بسیاری از باب «شَرفُ المَكان بالمَكين» این مکان مقدس را مورد خطاب قرار داده‌اند و در باره آن شعرها سروده‌اند که از آن میان «السید رضا الموسوي الهندي» است که شرف را از آنِ «نجف» می‌داند زیرا که بهترین خلق عالَم را در بر گرفته است؛ چراکه تمامی جهان صدف است و دُرّ آن نجف است.

يَا أيُّها النَّجفُ الأَعْلَى لَکَ الشَّرَفُ ضَمِنتَ خيرَ الوَرَى يَا أيُّها النَّجَفُ
فِيكَ الإمامُ أميرُالمؤمِنين ثَوَى فالدُّرُ فيكَ ومَا فِي غيرِكَ الصَّدَفُ[۴]

---

۱. ر.ک.به: ابوالفرج الاصفهاني، الأغاني ج۵، ص ۳۶۷.

۲. ازنامهای مشهور ومتداول نجف اشرف است. بت یا سنگی بوده که برای بتها روی آن قربانی می‌کردند.

۳. ر.ک.به: یاقوت الحموي، معجم البلدان، ج ۴و۵، ص ۲۲۲و۲۱۳.

۴. السید رضا الموسوي الهندي، دیوان، ص ۲۵.

«علي البازي»[۱] نیز در قصیده‌ای با عنوان «مدینةالنجف» مشابه همین مضمون را به نظم کشیده و گفته است:

إنْ رُمْتَ تَعرِفُ مَا النَّجفْ — فَسلِ الخَبيرَ وَلا تَخَفْ
بَلدٌ تَضمَّنَ مِن بَني الـ — ـدنيَا الجَواهِر لا الصَّدفْ
بَلدٌ لِدينِ مُحمّدٍ — بُنيتْ بِه غُرَرُ الغُرَفْ
و عَلى التُّقَى تأسيسُهُ — و بأَهلِه المَجدُ اكتَنَفْ
و بِهِ ثَوَى لَيثُ الشَّرى — و مَنارُ أعلامِ الشَّرفْ
و ضَريحهُ هو كَعبةٌ — أُخرى لِمَن فِيه اعتَكف[۲]

استاد «انورالعَطار»[۳] شاعرمعروف دمشقی نیز هنگام زیارتش از نجف اشرف قصیدهٔ زیبایی سروده است که در آن بر نجف اشرف و گل خوشبوی آن درود و سلام می‌فرستد؛ چون بر پهنهٔ آن دنیایی همچون ستارهٔ فروزنده و جهانی از خاطرات سازنده قرار دارد. سپس می‌گوید: خاک آستانش ببوی؛ چراکه از خاک او بوی مشک خیزد و مست و شیدای او شو تا پیرامونت را بوی خوش گل محمدی عطر آگین کند. آنگاه قبر پاک و مطهر منجی بشریت و هدایتگرانسانیت و نمونه بخشش و عظمت را

---

۱. شیخ علي البازي شاعر و خطیب معروف در سال ۱۳۰۵هق/۱۸۸۸م در نجف اشرف متولد شد. به‌کسب دانش و علم پرداخت، مدتی به‌کوفه و طویریج مهاجرت کرد. در امر خطابه و سخنوری پیشرفت چشمگیری نمود. بیشتر به ادب محلی و شعبی پرداخت و سرانجام در سال ۱۳۸۷هق/۱۹۶۷م درگذشت. (محمدهادي الاميني، معجم رجال الفكر والأدب في النجف، ج ۱ص ۲۰۰).

۲. علي الخاقاني؛ شعراء الغري، ج ۶، ص ۴۰۲.

۳. استاد انورالعطار، ادیب، شاعر و نویسنده در سال ۱۳۲۶هق/۱۹۰۸م در دمشق متولد شد به حرفه معلمی روی آورد و به امور فرهنگی و ادبی توجه شایانی نمود. به نشرکارهای ادبی خود همت گمارد، مدتی در دانشگاه به تدریس ادبیات عربی پرداخت و قصاید معروفی درباره اهل بیت از خود بر جای گذاشت و در سال ۱۳۹۲هق/۱۹۷۲م درگذشت (عمر رضاكحالة، معجم المؤلفين، ج ۱، ص ۴۱۲).

طواف کن و بگو: ای ابر رحمت !چه صفایی به ابرها دادی! و ای بهار معنویت! چه روح تازه‌ای به بهار بخشیدی! آنگاه بر آن مهتر والامقام و چشمه جوشان خیر و صلاح از تبار «یعرب» سلام کن.

سَلامٌ عَلَى النَّجفِ الأطيَبِ ... سَلامٌ عَلى وردِه الأعذَبِ
عَلى مَهْدِه عالم الذِّكريات ... و دُنيا تُوقَّدُ كالكَوكبِ
تَنشَّقْ ففي التُربِ مِسكُ العَبِير ... تَهاوَى وَ فِي الجَوِّ عِطرُالنَّبي
وطُفْ بالهُدَى والنَّدى والعُلى ... و بالجَدَثِ الطَاهِرِ الطَّيبِ
و قُلْ يا غَمامُ نَعَشتَ الغَمام ... وَقُلْ يا ربيعُ نَفَحتَ الرُّبي
و سَلِّمْ عَلى العَبقريّ الهُمَام ... عَلى نَبعَةِ الخَيرِ مِنْ يَعْرِبِ[1]

«جعفر النقدي» شاعر عراقی نیز قصیده بسیار زیبایی دارد که در ابیات آغازین آن سوز و اشتیاق خود نسبت به نجف اشرف را منعکس می‌سازد و می‌گوید:

جَرَتْ دُموعُ المُعَنَّى مِن مَآقِيه ... شَوْقاً إلى النَّجفِ الأعلَى و مَن فِيهِ
و صَدَّعَتْ قَبلَهُ آلامُ فُرقَتِه ... مَقامَ قُدسٍ حَباهُ الفَخر بَارِيهِ
لِدِينهِ اختَارَهُ بيتاً و عَظَّمهُ ... شأناً و شَادَ عَلى التَّقوَى مَبانِيهِ
المَجدُ يَركعُ تَعظيماً بِسَاحَتِه ... والفَخرُ يَسجُدُ إجلالاً بِوَادِيهِ
أرضٌ مُقدَّسةٌ لم يَخشَ قَاطِنُها ... ريبَ الزَّمانِ فَحامِي الجَار يَحمِيهِ.[2]

---

۱. حسین الشاکري، علي في الكتاب والسنة والأدب، ج ۵، ص ۱۶۱.
تَنَشَّقَ الرائحَةَ: بو ييد، چیزی رابوکرد. تَهادَی: تلو تلو خورد. النَّدَی: شبنم، بخشندگی. الجَدَث: گور، قبر. الغَمام: ابر. الرُّبيّ: جمع الرَّبوَة: تپه. العَبقَريّ: شخص والاوبرتر، نابغه، مهتر، بزرگ. يَعرب: يعرب بن قحطان: اولین کس که به عربی تکلم کرد. جد پادشاهان حميَر.

۲. همان، ص ۱۰۵.
المُعَنَّى: رنج و مشقت دیده. شادَ: بَشید: برافراشت. القَاطِن: ساکن.

گروهی از شاعران، لفظ «الغريّ» را به جای واژه «نجف» به کار برده‌اند و مشابه همان مضامین را ارایه کرده‌اند که برای نمونه به چند مورد آن اشاره می‌شود.

«محمد جواد الصافي»[۱] سرزمین «الغريّ» را که مقصود همان نجف اشرف است، مخاطب قرار داده و می‌گوید: ای سرزمین غریّ! بزرگی و شرف خود را به رخ بکش، و بر همه چیز مباهات کن و از شادی و خوشحالی به وَجد آی؛ زیرا سرزمینی هستی که خاک آن با ریگهای درخشنده‌اش در برابر ستارگان نورانی به خود می‌بالد و افتخار می‌کند.

أرضَ الغَريّ تَسَامَي للعُلا شَرَفا و فاخِري كلَّ شَيءٍ و ازدَهِي طَرَبا
أرضٌ زَهَتْ بالحَصَا اللَّماعِ تُربَتُها ففَاخَرَتْ بالحَصا الأفلاكَ والشُّهُبَا[۲]

شاعر دیگر می‌گوید: در برابر این سرزمین مقدس، کرنش کن و بر ساحت مبارک آن بایست و بوی خوش عبیر را از چهار گوشه آن استشمام نما. اینجا دیاری است که وقتی باد صبا از آن عبور می‌کند، نسیم، بوی مشک همراه خود می‌برد. و این همه از عطر آستان قبر علی است که مجری و قطب دایره قضا و قدر است.

عُجْ بالغَريِّ وقِفْ عَلى عَرَصاتِه و انزِلْ و شُمَّ شَذا عَبيرِ جِهاتِه
وَادٍ إذا هَبَّتْ بِهِ رِيحُ الصَّبا حملَ النَّسيمُ المِسكَ مِن نَفَحاتِه
مِنْ طِيبِ حَضرةِ قُدسِ قَبرِ المُرتَضى مُجري القَضَا و مَدارُ قُطبِ رَحاتِه[۳]

---

۱. محمدجوادالصافي، شاعروادیب درسال ۱۳۴۸هق/۱۹۲۹م درنجف اشرف متولد شد. پس ازگذراندن مراحل ابتدایی ومتوسطه به محافل ادبی روی آورد وبه نظم شعر پرداخت، مدتی مجله «البذره» رامنتشر ساخت وزان پس اطلاعی ازآن دردست نداریم (علي الخاقاني، شعراء الغري، ج ۷، ص ۴۷۵).

۲. همان، ص ۴۷۶. تَسَامَى القَوم: افتخارات خودرا به رخ همدیگر کشیدند. ازدهَى: بر خودبالید، خودپسند شد. زَها يَزهُو: افتخارکرد، درخشید.

۳. ملاّعلي آل رمضان، دیوان، ص ۲۷۹. همچنین شاعرانی مانند: «سیدموسی الطالقاني» درص ۱۰ دیوانش واحمد الوائلي درص ۳۳۰ ایقاع الفکر خود و «جعفر الحلي» درص ۳۲۷ دیوان خوددربارهٔ «الغري» سروده‌هایی دارند. عاجَ يَعوجُ بالمكان: درآنجااقامت گزید، روی نهاد. الشَّذا: بوی خوش.

ب ـ ضریح و بارگاه علی علیه السلام

اشعار زیادی در باره ضریح و گنبد و بارگاه و صحن و سرای علی علیه السلام سروده شده است که به چند نمونه از موارد برجسته آن اشاره می‌شود. یکی از سرایندگان این اشعار «حسین الجامع» است که در دیوان خود به نام «دنیا القداسة» گوید: آهنگ آستان پاکت نمودم، آستان مقدسی که به کرنش آن، سر به خاک می‌سایند. متحیر در برابر صحن و سرایت ایستادم و به آرامی دیده به اطراف دوختم که ناگاه ضریح تابناک و طلائیت از هر سو می‌درخشید و بالای آن گنبدی قرار داشت که به آسمانها هیبت و پایداری می‌بخشید.

و نَحوتُ بابَك و هوَ بابُ قَداسَةٍ تَهوِي الجِباهُ على ثَراهُ سُجودا
فَوَقَفْتُ مَذهُولاً على أَعتابِه و أجلْتُ طَرفِي يا عليُّ وَئيدا
فاذا الضَّريحُ يَشعُّ فِي جَنَباتِه وَهجَ النُّضارِ مُرَصَّعاً مَنْضُودا
تَعلوهُ شامِخةٌ هُنالكَ قُبّةٌ مِلْءَ السَّماءِ مَهَابةً وصُمودا[1]

و نیز «ملاّ محسن الجراني»[2] گنبد و بارگاه علی علیه السلام را مورد ستایش قرار داده و می‌گوید: ای گنبدی که قدر آن از همه بیش است! تو تمامی دانش‌ها را در برداری. ای گنبدی که عزت و منزلت فراتر از ستارگان درخشان است! تو پرده‌ها و حجابها را در می‌نوردی. وای گنبدی که مورد تکریم آفریدگاری! قدر و مقام تو بالاتر از اختران تابناک است.

يَا قُبَّةٌ قَد سَمَت قَدراً عَلى القُبَبِ تَضَمَّنت كلَّ عِلمٍجاءَ فِي الكُتُبِ

---

۱. حسين الجامع، دنيا القداسة، ص ۱۵.
نَحا يَنحُو: قصد کرد، پیروی کرد. المَذهُول: مدهوش، سرگشته. الوَئید: آهسته و آرام. الوَهج: درخشش. النُّضار: طلا. المُرصَّع: گوهرنشان.

۲. در بیان ویژگیهای زندگیش منبعی به دست نیامد.

يَـا قُـبّةً شـمَخَتْ عِـزّاً و مَـنْزِلةً عَلى السِّماكَينِ إذْ فَاقَتْ عَـلىالحُـجُبِ
يَـا قُـبّةً قَـدّسَ البَـارِي مَـحلَّتها و قَدْرُها جَاوَزَ الأعلَى مِنَ الشُّـهُبِ[۱]

شاعر توانمند دیگری به نام «عبدالحمیدالسّماوي»[۲] خاک قبر علی علیه‌السلام را مخاطب قرار داده و می‌گوید:

تُـرابُك أكـبَادٌ تُـدافُ و إنّـما نَسِيمُكَ أروَاحٌ تَهبُّ غَـوادِيَـا
ترفّعتَ فـوقَ الفَـرقَدينِ كأنَّـما بَدا لكَ مِن آياتِه مَا بَدَا لِـيَا[۳]

شاعر دیگری مشهد و زیارتگاه علی علیه‌السلام را مورد توجه قرار داده و می‌گوید: ای آسمان هدایت! و ای چشمه‌سار روشنایی و عزت! ای راز و رمز تابش نور حقیقت! امروز تشنه کامان با دلی سوخته و قلبی افروخته نزد تو آمدم تا از چشمه سار کوثرت جامی برگیرم. این تو بودی که مرا از هم و غم نجات بخشیدی و بند از دستانم گشودی تا در بهشت حَرَمت وارد شوم و سرّ عظمت پروردگار «بُراق» را به عیان مشاهده کنم.

يَا سَماءَ الهُدى و يَـا نَـبْعةَ النُّـور و سـرَّالأضْـوَاءِ فِـي الإشْـرَاق
جِئتُك اليومَ ظَامِئَ القَـلبِ حَـرَّانـا و قَـلبي فِـي مَـدْمَعٍ مُـهَرَاق
فاسْقِني مِـن مَـعِينكَ العَـذبِ كَأساً هـيَ رَعـياً لِـقلبي الخَـفَّاق
أنتَ أصقَلْتني مِـنَ الهَـمِّ والحُـزنِ و أحـلَلْتَ مِـن يَـديَّ وِثـاقِي

---

۱. ملامحسن الحاج سلمان بن سليم الجراني، ديوان شعلات الأحزان، ص ۲۳۶.
السّماكَين: دو ستاره روشن در آسمان که یکی به «سماک رامح» و دیگری به «سماک اعزَل» معروف است.

۲. عبدالحمیدالسّماوي، شاعر و ادیب در سال ۱۳۱۵هق/۱۸۹۷م در «السماوه» متولد شد، به نجف اشرف مهاجرت کرد و به کسب علم و دانش پرداخت و در زمره نویسندگان معروف قرار گرفت. ویژگی شعرش شعر رمزی است و دیوان شعر او به چاپ رسیده. وی در سال ۱۳۸۸هق/۱۹۶۸م درگذشت. (مقدمه دیوان، ص ۱۵).

۳. عبدالحمیدالسماوي، ديوان، ص ۲۸۱.
دافَ یَدُوفُ: الدواءَ في المَاء: دوا را در آب ریخت و به هم زد، حل کرد. الغَوادِي، جمع الغَادِية: ابر بامدادی، باران بامدادی. الفَرقَدین: دو ستاره‌ای که با آن راه یابند.

فــدَخلتُ الجِـنانَ مَشـهدَكَ الفَـردَ فَشــاهَدْتُ سِــرَّ ربِّ البُــراق[۱]

«عدنان الغريفي»[۲] شاعر بحرینی، نیز شکوه و عظمت، جلالت و هیبت، و تجلی نور حضرت احدیت را در بارگاه ملکوتی امام علی علیه‌السلام می ستاید و می‌سراید:

قُــبَّةٌ فَـوقَ قَـبرِ نَـفْسِ الرَّسُـول طاوَلَتْ بالجَلالِ عَـرشَ الجَـليل
عَــظُمتَ هــيْبَةً و جَـلَّتْ مَـقاماً و تَــعالَتْ شَأْناً عَــنِ التَّـمثِيل
قُــــدرَةُ اللهِ فـــصَّلَتْها مِـثالاً رائـــقاً قـــبلَ عَـــالمِ التَّــفصيل
و جَــلاهَا جَـمالُ نُـورِ التَّـجلِّي فَــتجلَّتْ بكــلِّ وَجْـهٍ جَـميل
هيَ مِشكاةُ نُـورِ مِـصبَاحِ قُـدسٍ طَبَعَ النُّورَ فِي مَـرايَـاالدَّليـل[۳]

البــته شــاعران دیگــری هــمچون «حســن العــاشور»، «الحـویزي»، «مـحمدعلي اليعقوبي»، «علی البازي» و «محمد المحجوب» نیز در این باره سروده‌هایی دارند که چون در مضمون و اسلوب، شبیه اشعار یاد شده است از آوردن آن خودداری شد.

گریستن در سوگ علی علیه‌السلام

یاد شـهادت عـلی علیه‌السلام دلهـا را آتش مـی‌زند. اشک از دیـدگان جـاری مـی‌سازد و قریحه‌ها را لبریز از احساس می‌کند. ار این روست که بسیاری از شاعران در سوگش می‌گریند و آب دیده خود را در قالب شعر به تصویر می‌کشند و در عمق جان مخاطب

---

۱. محمدسعيد الخنيزي، أضواء من الشمس، ص ۲۰.
الظّامِيء: تشنه، مشتاق. الحَرّان: سخت تشنه. الوِثاق: بند، طناب. البُراق: اسب بالداری که حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله با آن از مکه به قدس پرواز کرد.

۲. عدنان الغريفي، شاعر و ادیب بحرینی، در سال ۱۲۸۵ هق / ۱۸۶۸ م در «خرمشهر» متولد شد به کسب علم و دانش پرداخت، به نجف اشرف مهاجرت کرد. از وی تألیفات ارزشمند برجای مانده است. وی در سال ۱۳۴۰ هق / ۱۹۲۲ م در «الكاظميه» دیده از جهان فروبست. (الشيخ محمد السماوي، الطليعة من شُعراء الشيعة، ج ۱ ص ۵۴۹).

۳. عليٌّ في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵ ص ۵۵.

خویش راه می‌یابند تا جایی که بیان آمیخته با احساس و عاطفه آنها، اشعار عربی را غنایی دوباره می‌بخشد. شاعری گوید که یاد این مصیبت، شریعت را اندوهگین و بی‌تاب می‌کند و اشک از دیدگان هدایت جاری می‌سازد. مصیبتی که فغان و ناله اسلام را بلند کرد و رخدادی که قلب هدایت را متلاشی نمود.

ذِکرَی لَها نَفسُ الشَّریعَةِ تَجزَعُ و أسیً لَه عینُ الهِدایةِ تَدمَعُ
رُزءٌ لَهُ الإسلامُ ضَجٌّ و حادِثٌ مِنْ وقْعِه قَلبُ الهُدی یَتصَدَّعُ[1]

شاعر دیگری گوید: دین در محرابش بر تو گریست و زهد و دانش و عدل و وفا، با اندوه فراوان همانند تهیدستان و بی‌نوایان بر مظلومیتت مویه کردند:

إذْ بَکاکَ الدّینُ فی مِحرابِه و بَکاکَ العَدلُ حُزناً، والوَفا
و بَکاکَ الزُّهدُ والعِلمُ کَما قَد بَکاکَ البائسُونَ الفُقَراء[2]

شاعر دیگری گوید: هستی پریشان گشت و تاریکی بر آن سایه افکند و مردم را وحشت و درد فرا گرفت. دین تا قیامت تکیه گاهش را از کف داد و زان پس عدل و توحید خون گریستند و یتیمان شیون نمودند و تهیدستان از عمق جان سوختند.

الکَونُ مُضطَرِبٌ تَنتابُه الظُّلَمُ والنّاسُ فی وَحشَةٍ یَجتاحُهاالألَمُ
والدّینُ قَد فُصِمتْ لِلحَشرِ عُروَتُه و مَدمَعُ العَدلِ والتّوحید مُنسَجِمُ
و لِلیَتامَی عَویلٌ بَعدَ کافِلها و ذی المَساکینُ فی أحشائِها ضَرَمُ[3]

---

۱. محمد جمال الهاشمي، دیوان مع النبي و آله، ص ۹۸.
جزع یجزَعُ: بی تابی کرد، بی قرار نمود. الأسَی: الحُزن: اندوه. الرُّزء: مصیبت بزرگ. تَصدَّعَ: متلاشی شد، شکاف برداشت.

۲. محمود مهدي، نفحات عطرة، ص ۳۴.

۳. حسین الجامع، دنیاالقداسة، ص ۲۹.
شاعران دیگری که اشعاری در این زمینه سروده‌اند عبارتند از: الشیخ عبدالحسین شکر، ص ۲۸ و السید حیدر الحلي، ←

با توجه به نمونه‌های یاد شده یادآور می‌شویم، غالب اشعاری که در این زمینه سروده شده است همگی حاکی از همین مضامین است و بجز سادگی و روانی برخی از آنها برتری خاصی نسبت به شعر قدیم در آن به چشم نمی‌خورد. ما در پایان این مبحث به نمونه دیگری از یک شاعر ایرانی تبار عراقی به نام «محمدرضا آل صادق»[1] اشاره می‌کنیم که علی علیه‌السلام را مخاطب قرار داده و می‌گوید: ای شهید محراب! اشکم چون سیل از پهنه قلبم می‌جوشد. ای حافظ دین در برابر سرکشان و گردنکشان! دین خدا در فقدان تو یتیم گشت و بی‌پناه، و حزن و اندوه، قلب یتیمان را مجروح کرد و بیمار؛ چرا که دژ مستحکمی را از دست دادند و از دیدار پدر بخشایشگری محروم گشتند:

يا شهيدَ المِحرابِ إنَّ دُمُوعِي — مِنْ فُؤَادِي تَفَجَّرتْ هَاطِلات
أُثكِلَ الدِّينُ فِي مُصابِكَ يَا مَنْ — كُنتَ دِرعاً لَهُ بِوَجهِ العُتَاة
واستَشَاطَتْ حُزناً قلوبُ اليَتامَى — بِالجَراحِ المَشبوبَةِ الدَّامِيَات
فَقدَتْ حِصنَها المَنِيعَ و كانَتْ — بِكَ تَلقَى أباً سَخِيَّ الهِبَات[2]

← ص ۵۶ والسید مضر آل السید سلمان، ص ۹۰ و بولس سلامة، ص ۲۲۷.

إنتَابَ: هُ: آهنگ او کرد، او را فرا گرفت، گرفتار شد. اجتَاحَ: الشيءَ: آن چیز را از بیخ برکند، نابود کرد.

قُصِمَ: ویران شد. شکست برداشت. العُروة: دسته چیزی. المُنسجم: ریزان. العَویل: شیون.

الكَافِل: سرپرست یتیم. الضَّرَم: گرسنگی سخت، سوزش، اشتعال.

۱. محمدرضا آل صادق مازندرانی، عالم، ادیب و شاعر در سال ۱۳۶۴هق/ ۱۹۴۵ در نجف اشرف متولد شد. در حوزه علمیه نجف به کسب دانش پرداخت و همزمان در دانشکده فقه مشغول تحصیل شد و سپس به تدریس زبان عربی و علوم اسلامی پرداخت. در مجالس ادبی شرکت می‌جست و مجموعه‌های شعری ایشان در عراق و ایران منتشر شده است. وی پس از مهاجرت به ایران در سال ۱۴۱۵هق/ ۱۹۹۴م در قم درگذشت. (محمدهادي الأميني، معجم رجال الفكر والأدب في النجف، ج ۱، ص ۵۷).

۲. حسين الشاكري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۳۴۸.

الهَاطِل: بارنده، رگبار. أُثكِل: داغ دیده شد، مادرش را از دست داد. الدِّرع: زره، جوشن. العُتَاة: جمع العَاتي، ستمگر، گستاخ، گردنکش. إستَشَاطَ: از کوره در رفت، خشمگین شد. المَشبوب: مخلوط، آلوده، الدَّامیَات: خونین.

بخش دوم

تصویر علی علیه‌السلام در اشعار عربی معاصر

فصل اول

انعکاس مقام علمی و ادبی علی علیه السلام

دانش علی علیه السلام در سروده‌های عربی معاصر

علم و دانش علی علیه السلام یکی از موضوعاتی است که شیعه و سنی بـر آن اتـفاق‌نظر دارند و همگی این سخن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را که فرمود: «**أنَا مَدینَةُ العِلمِ و عَلِيٌّ بَابُها فَمَن أرادَ العِلمَ فَلیأتِ البابَ**» نقل نموده‌اند.(1) و از صدر اسلام تاکنون شاعران بسیاری در این باره شعرها سروده‌اند که نمونه‌هایی از آن در دوره‌های صدر اسلام، أموی و عباسی در کتاب مناقب ابن شهر آشوب و الغدیر عـلامه امـینی آورده شـده است. در شـعر معاصر نیز اشعار فراوانی در این زمینه یافت می‌شود که به ذکـر نـمونه‌های بـارز آن می‌پردازیم. «عباس شبّر» شاعر عراقی خطاب به علی علیه السلام سروده است: تو شاخه‌ای از درخت مقدس طـهارت و شـرافـتی کـه بـا مـحمد صلی الله علیه و آله از یک اصـل و ریشـه‌ای. و همانگونه که ماه از پرتو خورشید روشنی می‌گیرد تو نیز دانش و دین و تقوا را از او گرفتی. تو مدخل شهر دانش و علمی بودی که دریا در برابـر قـطره‌ای از آن، نـاچیز جلوه می‌کرد.

تَـــفَرَّعْتَ صِـــنْواً لِلـــنَّبِيِّ مُـــحمَّدٍ   بِدَوْحَةِ قُدْسٍ مِـلؤُها النُّـبلُ والطُّـهرُ

---

1. ر.ک.به: ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۲۸. و أحمدبن محمدبن محمد الصديق؛ فتح الملك العليّ، ص ۲۳.

و مِنهُ اقتَبَسْتَ العِلمَ والدينَ والتُّقَى   كما مِن شُعاعِ الشَّمس يَقتَبِسُ البَدْرُ
و كُنتَ لَهُ باباً و كانَ مَدينةً   تُحيطُ بِعلْمٍ دونَ شُؤبُوبِهِ البَحْرُ[1]

«حسن أبوالرحي» شاعر خوش ذوق سعودی نیز حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را سرچشمه هزار باب دانش علی علیه‌السلام برشمرده که هر باب آن، پهنهٔ گسترده‌ای از دریای علم است که خداوند از منبع فیض و حکمتش به او بخشیده است. و جز او هیچیک تعبیر «سلونی» به کار نبرده مگر آنکه درمانده و رسوا گردیده است:

وَرِثَ اَلعِلْمَ عَنهُ فِي ألفِ بَابٍ   كُلُّ بابٍ تَخالُه لُجّيّا
و حَبَاْهُ الإلهُ مِن مَنْبعِ الحِكـ   ـمَةِ فيضاً مُباركاً قُدسيًّا
لم يَقُلْ عَالمٌ سِواهُ سَلُوني   ثُمَّ لم يَفْتَضِحْ و كان عَيِيًّا[2]

«عبدالباقي العمري»[3] شاعر اهل سنت نیز حضرت را آستان شهر دانش و دریای بخشش دانسته و سروده است:

بَابُ مِصرِ العُلومِ بَحْرُ النَّوالِ   جادَ مِنْ فيْضِهِ بِنَثْرِ اللآلي
مَن كَهَارُون وافَهُ في الكَمالِ   و وَزيرابن عَمِّه فِي المَعَالِي[4]

همین مضمون را «محمدحسین الفقیه»[5] به نظم کشیده و گفته است:

---

۱. عباس شبّر، الموشور، ص ۱۰۷.
الدَّوحة: درخت پرشاخ و برگ. النُّبل: شرافت. الشُّؤبُوب: یک قطره یا یک دفعه از باران.

۲. حسين الشاكري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۳۵۰.

۳. عبدالباقي العمري، ادیب، شاعر و مورخ در سال ۱۷۹۰م در موصل متولد شد و منصبهای مهمی را عهده‌دار گردید. شهرتش در میان حاکمان و والیان بالا گرفت، سپس به بغداد منتقل شد و به امور دولتی و حکومتی پرداخت. آثار متعددی از خود برجای گذاشت و در سال ۱۸۶۱م در بغداد درگذشت (الزركلي، الاعلام، ج ۴، ص ۴۵).

۴. عبدالباقي العُمري، دیوان، ص ۵۳.
المصر: شهر. النَّوال: عطا و بخشش. در بیت دوم اشاره است به حدیث منقول از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: «أنتَ مني بمنزلة هَارونَ مِن موسى علیه‌السلام» (الإمام الحافظ، محمد الجزري الشافعي، أسنى المطالب، ص ۵۱).

۵. دربیان ویژگیهای زندگیش منبعی نیافتیم.

و أنتَ لِلعِلْمِ بـابُ المُـصطَفَی و کـفَی إذ لَیسَ لِلعلمِ والتَّـقوَی سِـواك أبُ[۱]

شاعر دیگری گفته است: اگر دانش و حکمت علی علیه‌السلام سر از مشرق و مغرب در آورد، مردم همه چون لقمان حکیم گردند، سینه او گنجینهٔ دانشی است که بیانگر آیات قرآن کریم پیش از نزول آن بود.

لو ذَرَّ حِکـمَته فـي الخَـافقَینِ غَـدَا الأَنَـامُ فِـي فَضْلِهم أَشْبَاهَ لُـقْمانِ
و صَدرُهُ عَیبَةُ العِلمِ الَّـذِي انکَشَـفَتْ قَـبلَ النُّـزولِ بـه آیَـاتُ قـرآنِ[۲]

شاعر دیگری از سعودی در این زمینه سروده است: علی علیه‌السلام پـرچـم نـورافشـان دانش را برافراشت و چون خورشید، فخر آسمان گردید. پس ای روزگار! سایه‌ای از او برگیر و از پرتو حکمتش خود را نورانی کن؛ چـرا کـه گـنجینه‌های دانش زمـین و آسمان در دستان اوست:

رفَـعَ العِـلمَ لِـلأنَامِ مَـنارا و تَسَامَی کالشَّمسِ في الأَجْوَاء
فَـتفَیَّأْ یَـا دَهـرُ مـنهُ ظِـلالاً و تَـنوَّرْ بِـحکْمَةٍ وَ ضِـیَاء
فکُـنُوزُ العُـلومِ رَهـنُ أیـادِیـ ـهِ بأرضٍ مَحزُونَةٍ أوْ سَمَاء[۳]

«محمدسعید الخنیزي» شاعر دیگری است که در این خصوص اشعاری سروده و گفته است: علی علیه‌السلام همچون نهر در دلها جـاری است و فـیض دسـتانش، جـوشش معرفت است. دانش الهی او سیراب کننده خرد و تغذیه دهنده روح آدمیان است:

---

۱. محمدحسین الفقیه، قذائف وورود، ص ۷۴.
۲. میرزاالطهراني، دیوان، ص ۳۳۷.
ذرّت الشمس: سربرآورد، پدیدارگردید. الخَافِقان: مشرق ومغرب. العَیْبَة: صندوق.
۳. حسین الشاکري، علي في الکتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۲۵۸.
تسامَی: به خود بالید، افتخار خود را به رخ کشید. تَفَیَّأت الشجرةُ: درخت سایه انداخت. أرضٌ مَحزُونة: زمین بلند و ناهموار.

هو كالنّهر في النُّفوسِ و لكِن فِيض كَفَّيهِ نَبْعَةُ العِرفَان
قَد سَقَى عِلْمُه العُقولَ و غذّى كُلَّ روحٍ مِن عِلمِهِ الرَّبّاني[۱]

یک شاعر یمنی به نام «ابوبکر بن شهاب»[۲] نیز علی علیه السلام را برادر و یار و یاور دین محمد صلی الله علیه و آله معرفی نموده و پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وی را داناترین فردی بر می‌شمارد که از احکام حلال و حرام خدا آگاهی دارد.

عليٌّ أخو المُختارِ نَاصرُ دِينهِ و مِلَّتِهِ يَعْسُوبُها و إمَامُها
و أعلمُ أهلِ الدّينِ بَعدَ ابن عَمِّهِ بأحكامِهِ مِن حِلِّها و حَرامِها[۳]

سراینده دیگری دانش علی علیه السلام را علم لدنی می‌داند که با درس و تکرار به دست نیامده است.

أيُقَاس مَنْ رُزِقَ العُلومَ بأسرِها كالوَحي لا بِالدّرس والتّكرار؟[۴]

«عبدالمنعم الفرطوسي» هم خطاب به علی علیه السلام می‌گوید: ای منبع فیصله بخش و فصل الخطاب داوری! ای سرچشمه گوارای علم و دانش! ای جمال روشنگر و تردید زدای حق! و ای نسیم پاک و روح‌بخش جان سوخته عاشق! من آن عقل و خردی را بزرگ می‌دارم که پدر تمامی معارف محسوب می‌شود، و با ذهن فیّاض همیشه جوشان و مواهب الهیش پذیرای همه عصرها و همه نسلها می‌باشد. و تمامی خردها در پرتو شعله‌ای از دانش نوربخش او سیر می‌کنند. و از قلب و زبانش یا به دگر نام، از وحی و قلمش باغ سرسبزی از کشتزار دانش پدیدار می‌گردد که آبیاری آن به دست

---

۱. محمدسعید الخنیزی، أضواء من الشمس، ص ۳۴.

۲. ابوبکر بن شهاب، شاعر و ادیب در سال ۱۲۶۲هق/۱۸۴۶م در یمن متولد شد. همانجا به کسب دانش پرداخت و سپس به نوشتن و تألیف کتاب و سرودن شعر پرداخت. دیوان بزرگی دارد که بخشی از آن در مدح اهل بیت است، وی در سال ۱۳۴۱هق/۱۹۲۲م در هند درگذشت (حسین الشاکري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج۵، ص ۵۶).

۳. همان، ص ۵۶.

۴. ملامحسن الحاج سلمان، دیوان شعلات الأحزان، ص ۲۳۵.

خاتم پیغمبران و اصل و ریشه دین‌باوران یعنی شهر علم و دانش می‌باشد که هزار باب از معارف او را یکجا فراگرفته است.

یا مَصْدرَ الحُکمِ فَصلاً فِي عَزائِمه و مَوْرِدَ العِلمِ نَهلاً سَائغاً عَذبا
و رَوْعَةَ الحَقِّ تُجلي کُلَّ غَاشِيَةٍ مِنْ نورِهَا بيَقينٍ يَمْحَقُ الرِّيَبا
و نَفْحةَ القُدسِ تَطغَى مِنْ شَمائلِهِ بِعَابِقٍ هُو روحٌ يُخمِدُ اللَّهَبا
أکبرتُ عَقلاً تَبنَّى کُلَّ نَاشِئةٍ مِنَ المَعارِفِ أوْحَاهَا فکانَ أبَا
فيضٌ مِنَ الذِّهْنِ، عَذبُ النَّبعِ مانَضَبا تَقْرِي مَواهِبُه الأَجْيَالَ والحِقَبَا
و شُعلَةٌ مِن شُعاعِ الفِکرِ مُشْرِقةٌ تَمشِي العُقولُ عَلى أنوارِهَا خَبَبا
و رَوضَةٌ مِنْ حُقولِ العِلمِ مُخصِبَةٌ مِنْ أصغَرَيْهِ بمَا أوْحَى ومَا کَتبَا
صِنْوُ العَقِيدِةِ غَذَّاهَا فکانَ لَها أصْلاً و کانتْ لَهُ مِن بَعدِهِ عَقَبا
أوْحَى بِها ألفَ بابٍ مِن مَعارفِهِ مَدينَةُ العِلمِ أوْحَتْها لَهُ نُخَبا(۱)

البته شاعران دیگری نیز در ضمن کلامشان در باره علم و دانش علی علیه‌السلام اشعاری سروده‌اند که به جهت تکرار معنا و مضمون یا تقلیدی بودن و نداشتن اسلوب زیبا و جدید از آوردن آنها خودداری شد و در پی‌نوشت به مأخذ آنها اشاره می‌شود.(۲)

---

۱. عبدالمنعم الفرطوسي؛ دیوان، ج ۲، ص ۱۲.
بیت آخر اشاره است به حدیث: «أنا مَدينة العلم وعلي بابها...» (ر.ک.به: الامام الحافظ محمد الجزري الشافعي؛ أسنى المطالب، ص ۷۱).
المَورِد: آبشخور. النَّهل: نوشیدن. السَّائغ: گوارا. الغَاشية: پوشش، پرده دل. العَابِق: بوی خوش. اللَّهَب: زبانه آتش. نَضَبَ النَهرُ: خشک شد. قَرى يَقري: پذیرایی کرد. میزبانی کرد. الحِقَب: جمع الحِقبة: عصر، روزگار. الخَبَب: نوعی راه رفتن. دویدن اسب. المُخصِب: پرنعمت، حاصلخیز. الأصْغَران: زبان و دل. النُّخَب: جمع النُّخبة: برگزیده.
۲. ر.ک.به: دیوان حسین الجامع ص ۳۰، دیوان سعید العسیلی ص ۴۶۹، دیوان عبدالأمیر منصور ص ۶۰، دیوان الحویزي ص ۱۱۵ و ۲۱۵، دیوان عبدالمسیح الانطاکي ص ۱۰۳ و ۳۲۵، تخمیس الشیخ جابر الکاظمي ص ۵۲ و ۵۹ و ۷۲، دیوان ناجي بن داود الحر ص ۵۱، دیوان محمود مهدي ص ۲۳ و جلد دوم ملحمة عبدالمنعم الفرطوسي ص ۲۰۹ و ۲۱۱.

سخنوری و بلاغت علی علیه‌السلام در شعر عربی معاصر

فصاحت و بلاغت یکی از ویژگیهای اعجازآمیز، تحسین برانگیز و پرجاذبه انسان است که در باب زیباشناختی، جایگاه بس بلندی دارد. و بر ارزش و اهمیت آن همین بس که قرآن مجید در این خصوص بارها تحدّی نموده است.(۱) و گرچه تاکنون سخنوران زبردست نتوانسته‌اند به رسایی و شیوایی قرآن برگی از باغ سخن تحفهٔ انسان سازند؛ ولی بوده و هستند کسانی که از چشمه‌سار بلاغت حق و فصاحت وحی نوشیده‌اند و انسانها را با سحر بیان خویش مبهوت و مدهوش نموده‌اند، و از آن میان علی علیه‌السلام است که به گفته «ابن ابی الحدید» به حق استاد بلاغت است و پیشوای فصاحت و سخنش سرآمد کلام مخلوق و پس از کلام خالق یکتا.(۲) و در این باره بحث فراوان است و سخن بسیار؛ ولی آنچه مد نظر ماست میزان و چگونگی نگاه شاعران معاصر عرب به این موضوع است که مورد بررسی قرار می‌گیرد.

«بشّار کامل الزین»(۳) حضرت را قهرمان پیکارگران و پیشوای سخنوران معرفی می‌کند و می‌گوید:

بَطلُ الجِهَادِ و سَیِّدُ الخُطَبَاءِ   و رَبیبُ أحمدَ قاهِرِ الأَعْداءِ(۴)

ایشان همچنین در «قصائد للاسلام والجنوب» علی علیه‌السلام را تمامی بلاغت دانسته و سرآمد قهرمانان برشمرده و می‌گوید:

هــذا عَـلِيٌّ والبَــلاَغَةُ کُـلُّها   و أبُو البُطولةِ طَاهِرُ المِیثَاق(۵)

---

۱. سوره اسراء، آیه ۸۸؛ بقره، آیه ۲۳ و یونس، آیه ۳۸.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۲۴.

۳. دربیان زندگی نامه اش به منبعی دست نیافتیم.

۴. بشّار کامل الزین، دیوان مشاعل النور، ص ۱۷۷.

الرّبیب: دست پرورده، ناپسری، پدرخوانده، هم پیمان.

۵. همان، ص ۱۳۹.

و در قصیده دیگری با عنوان «ربُّ البَلاغه» از بیان تأثیربخش علی علیه‌السلام مدد می‌جوید تا بتواند رسالتی را که بر عهده‌اش نهاده شده به خوبی بیان کند؛ زیرا از چشمه‌سار بیان شیوای علی علیه‌السلام فصاحتی می‌جوشد که هرگز خشک شدنی نیست.

رَبَّ البَلاغَةِ هَبْنِي الوَحْيَ والأَدَبَا عَسى بَيانِي يُؤَدِّي بَعْضَ مَا وَجَبا
و مِن لِسانِ عَلِيٍّ لِلبَيانِ جَرى دَفقُ الفَصاحَةِ يَنبوعاً و مَا نَضَبا[1]

«سلیمان داود»[2] نیز در دیوان «أغاني المزرعة» در قصیده‌ای به مناسبت دیدار یکی از سران مراکش از لبنان که بیان شیوایی هم داشته، وی را در سخنوری به علی علیه‌السلام تشبیه می‌کند و می‌گوید:

يُضاهِي علِيّاً فِي بَلاغَة نَهجِه خَليقٌ به يَرقَى عَلى العُربِ سَيِّدا
و مَا كَعَلِيٍّ بعدَ صَلعَم قَصيدةً إذا نُظِمتْ قَامَ الزَّمانُ و أَنشدا[3]

شاعر دیگری به نام «ناجي بن داود»[4] علی علیه‌السلام را بهار هر سخنی می‌داند که موجب بیداری انسانهاست.

---

۱. همان، ص ۱۹۹.
الدَّفق: ریزش، آب پاشی کردن. نَضَبَ الماءُ: آب درزمین فرورفت.

۲. دکتر سلیمان داود در سال ۱۸۸۸ م در لبنان متولد شد. دروس ابتدایی را در لبنان و دروس متوسطه را در دمشق فراگرفت، سپس به آمریکا رفت و در بخش جراحی رشته پزشکی فارغ‌التحصیل شد و از مشاهیر اطبای آمریکا شناخته شد. شعر او همه حاکی از عواطف و احساسات راستین است. و دیوان او به نام «أغاني المَزرعة» در دو جلد به چاپ رسیده است. (مقدمه دیوان، ص ۷).

۳. الدکتور سلیمان داود، دیوان أغاني المزرعة، ج ۱، ص ۲۹۲.
يُضاهِي: شبیه است. الخليق: سزاوار و شایسته.

۴. ناجی بن داود الحرز، شاعر سعودی در سال ۱۹۵۹ م در شهر «الاحساء» عربستان متولد شد. پس از اتمام تحصیل در اداره اوقاف شهر «إحساء» مشغول به کار گردید. وی هم اکنون عضو باشگاه ادبی منطقه شرق می‌باشد و تألیفات زیادی دارد. (عبدالعزیز سعود البابطین، معجم البابطين للشعراء العرب المعاصرين، ج ۵، ص ۱۵).

وَ عَـلِيٌّ فِـي كُـلِّ حَـرْفٍ رَبِيعٌ يَنثرُ الصَّحْوَ فِي جَمِيعِ النَّواحِـي[۱]

همین شاعر در قصیده دیگری گفته است: هر گاه تیغ شعر و بیان کُند و نا کارآمد گردد و قافیه‌ها شکسته و دستخوش زبانبازان شود و آه از نهاد قلم در بند اسارت برآید و در زرّاد خانه اشرار صدایش خاموش گردد و سخن در میان غرّش توپ و تانک بی‌اثر شود، یا علی! چشم به سوی تو دوزیم و از عمق جان به حال تو سوزیم.

عَـطفاً أمـيرَالمـؤمنينَ إذا نَـبا عَـضْبُ البَـيانِ و مِـخذَمُ الأَشْـعَارِ
و تَحَطَّمَتْ كُـلُّ القَـوافِـي وَانْـثَنَتْ كُـلُّ الحـروفِ بـجيشِها الجَـرّارِ
و تَـنَهّدَ القَـلمُ الأَسـيرُ فأخـرَسَتْ آهـاتِه تُـرسَانَةُ الأَشْـرَارِ
و تَـلاشَتِ الكَـلِمَاتُ بَـينَ هَـديرِ آ لاتِ الدَّمـارِ وقَـاذِفَاتِ النّـارِ[۲]

شاعر دیگری[۳] زیر عنوان «خطابه در نزد عرب» به پیشینه تاریخی آن می‌پردازد و به استادان این فن همچون «سحبان بن وائل» اشاره می‌کند و پس از بیان رواج خطابه در صدر اسلام و اینکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با کلام وحی، خود از رواج دهندگان آن بود، به نقش ارزنده علی علیه‌السلام در این زمینه اشاره می‌کند و می‌افزاید: علی آمد و با دریای دانش خود زمام خطابه را در دست گرفت تا حق را آنگونه که شاید و باید یاری کند، گرچه ستمکار از طریق هدایت روی بر تابد و به نغمه دلنواز بلاغت

---

۱. ناجی بن داود الحرز، دیوان الوسیله، ص ۵۸.

۲. همان، ص ۶۵.

نَبا یَنْبُو: کند شد، واپس ماند. تَنَهَّدَ: غمگینانه آهی کشید. العَضْب: شمشیر تیز، زبان تیز. المِخذَم: شمشیر تیز، ابزار بریدن. التُرسَانة: انبار اسلحه، زرادخانه. آلات الدّمار: وسایل کشتار جمعی.

۳. محمد الهاشمي البغدادي، شاعر عاطفه و احساس که بیان شیرین و روانی دارد، در سال ۱۸۹۸م در کرخ بغداد متولد شد پس از تکمیل مراحل ابتدایی و متوسطه در سال ۱۳۳۰ هق به دانشگاه الأزهر مصر و سپس به دمشق رفت. زبان فرانسه را آموخت و وارد مدرسه عالی حقوق در بغداد شد. در سال ۱۹۲۲م مجلهٔ «الیقین» را در بغداد منتشر کرد و سرانجام در سال ۱۹۷۳م از دنیا رفت (جعفر صادق حمودی، معجم الشعراء العراقیین المتوفیین فی العصر الحدیث، ص ۳۸۱).

گوش جان نسپارد.

و جَـــاءَ عـــلِيٌّ هَـــاتِفاً فَكأَنّـــما	هُو البَحرُ مَـمْلوءُ الجَـوانِبِ زَاخِـرُ
فَــقامَ خَــطِيباً بَــيْنَهم ألفَ مَـرّةٍ	لِـــيَنصُرَ حَـقّاً جَـلَّ فـيه التَشـاجُرُ
و مَاهُم بمَا لَمْ يَسمَعُوا مِـن بَـلاغةٍ	وقَدْ جَارَ عَنْ سُبلِ الهِدَايةِ جائِرُ(۱)

البته در این زمینه اشعار فراوانی در شعر عربی معاصر یافت می‌شود کـه بـرخـی علی علیه‌السلام را امیر بیان و برخی پـیشوای سـخنوران و بـلیغان و بـرخـی اسـتاد بـلاغت و فصاحت و... معرفی کرده‌اند که از ذکر آن خودداری شد و در پاورقی به مـنابع آن اشاره می‌شود.(۲)

ستایش و توصیف نهج‌البلاغه در سروده‌های معاصر عربی

نهج‌البلاغه(۳) کتابی است در بردارنده مسایل علمی، ادبـی، اخـلاقی، سـیاسی و اجتماعی که سیدرضی در پایان قرن چهارم هجرت به گردآوری آن همت گمارد. این کتاب نفیس و ارزشمند، مجموعه‌ای است بی‌نظیر از سـخنان آکـنده از فـصاحت و بلاغت علی علیه‌السلام که مایه اعجاب همگان گشته است و صدها کتاب در باره آن به رشته تحریر درآمده است. شاعران نیز از این امر مستثنی نبوده و در سـتایش و تـمجید آن شعرهای فراوان سروده‌اند که به جرأت می‌توان گفت شاعران معاصر در ایـن زمـینه

---

۱. محمدالهاشمي البغدادي، ديوان، ص ۱۶۰.
الزَّاخِر: [دریای] سرشار و موّاج، بخشنده. التَّشاجُر: کشمکش و اختلاف.

۲. الشيخ جابر الكاظمي، التخميس، ص ۳۲۳. و مصطفى جمال الدين، ديوان، ص ۳۰۱. و عبد المسيح الأنطاكي، الملحمة، ص ۱۸ و ۱۰۴ و ۶۰۹. خليل مردم بک، ديوان، ص ۳۱۹. و علي الجارم، ديوان، ص ۳۶. يوسف أبي زرق، ديوان، ص ۱۳۷. كاظم الخلف، ديوان شُمُوع ورياحين، ص ۳۶. و سليمان داود. ديوان أغاني المزرعة، ص ۲۹۲. ابراهيم هواش خيربک، ديوان، ص ۱۱ و ۱۲ و ۱۳. و بولس سلامة، عيدالغدير، ص ۲۲۷.

۳. درباره سند نهج البلاغه رجوع کنید به: عبدالزهراء الحسيني، مصادر نهج البلاغة وأسانيده.

گوی سبقت را از پیشینیان ربوده‌اند و در توصیف آن دریچه‌های جدیدی گشوده‌اند. برخی آن را درس پند و نصیحت و حکمت دانسته‌اند و درس همکاری و پیوند و صداقتی برشمرده‌اند که انسانها را تعالی می‌بخشد:

فِي نَهجِكَ الهَادِي دُروسٌ جَمَّةٌ مِن حِكمةٍ و نَصيحةٍ وَ وَفاء
و تَواصُلٍ و تَعاوُنٍ تَسمُو بِه أُمَمٌ و صِدقِ أخوَّةٍ و صَفاء[1]

این شاعر، نهج‌البلاغه را از معجزاتی دانسته که در وصف نگنجد. خوشایند دلها و آویزه گوشها و سرچشمه دانش و دانشمندان است. سپس گوید: آفرین بر این کتابی که نورافشان و آموزنده و نجات‌بخش خلق است! ادیب ویژگیهای فصاحت و بلاغت را با عواطفی راستین و تصویری ماهرانه و تعبیری عاشقانه در بلندترین مرتبه‌اش در آن می‌بیند. و سیاستمدار، در آن سیاستی را ملاحظه می‌کند که دور از هوی و هوس، فریب، دغلکاری، عذاب و شکنجه است؛ چراکه این اعمال با مقاصد بزرگان سازگاری ندارد:

نَهجُ البَلاغَةِ مِن مَعاجزِكَ الَّتي جَلَّت عَنِ التَّعدادِ والإِحصَاءِ
هو لِلقُلوبِ و لِلمَسَامِعِ مُتعَةٌ و مَنابعٌ للعِلْمِ والعُلَمَاءِ
لِلَّهِ مِن نَهجٍ مُنيرٍ لِلوَرى طُرُقَ النَّجاةِ مُعلِّمٍ بَنَّاءِ
يَجدُ الأديبُ بِهِ فُنونَ فَصَاحةٍ و بَلاغةٍ في أوسَعِ الأَجواءِ
مِن صِدْقِ تَصويرٍ و تَعبيرٍ لَهُ أَسْمَى البَلاغةِ في أتمِّ أداءِ
و جَميلِ ألفاظٍ بألطفِ رقَّةٍ و دَقيقِ مَعَنى في أشدِّ جلاءِ
و يَرَى السِّياسِيونَ فيه مَناهِجاً مَرسُومةً لِلسَّاسِةِ الأُمَناءِ
فيهِ السِّياسَةُ لا تَقومُ عَلى الهَوى والكِذبِ والتَّدليسِ والإغراءِ

---

۱. عبدالأمیر منصور الجمري، عصارة قلب، ص ۶۱.

والنّــار والتّــعذیب تِـلكَ مَـناهجٌ   لا تَـلتقي و مَـقاصِدَ العـظماءِ(۱)

شاعر دیگری گوید: ای علی! کتاب ماندگاری را بـرای نسـلهای آیـنده بـرجـای گذاشتی که مانند یاد خودت همیشه جاودان است. نهج‌البلاغه‌ات هـمچون چشـمهٔ صاف و جوشانی است که تشنه‌گان حقیقت را سیرآب می‌سازد:

و تَرکْتَ لِـلأجیَالِ نَـهْجاً خَـالِداً   کَخُلودِ ذِکْرِكَ - یَا عَلِيُّ - مَـجیدا
هــو سَـلْسَبیلٌ رائــقٌ مُـتجَدِدٌ   یُروي الظَّماءَ إذا أتَـتْه وُفـودا(۲)

همین مضمون را شاعر دیگری آورده و خاطرنشان نموده است که سیر در اعماق معارف نهج‌البلاغه عقل انسانی را مدهوش می‌کند. و چون معنی و راز کائنات در آن نهفته است، عارفان سر بر آستان عظمتش می‌سایند:

یَکْـفیكَ فِـي نَـهجِ البَـلاغَةِ رَائـداً   أعـــظِمْ بـــه نَـــهْجاً، أحَــرَّ کِــتَابا
فِــقْراتُــهُ یُــطْفي الظَّـما سَـلْسالُها   وَ رَحــیقُها الشّــافي یُـحلّي الصّــابَا
إنْ شِئتَ غَوْصاً فِـي مَـدَی أغْـوارِه   فِــیه تَــجِدْ مــا یُــذْهِلُ الألْبَــابَا
مَعْنَی و سِـرُّ الکـائناتِ بِـه انطَوَی   وَ لَــهُ أمــالَ العَــارِفُون رِقَـابَا(۳)

سرآینده دیگری گوید: کتاب جاودانت همواره روشنی‌بخش حکیمان و نشانه‌ای از آسمان بیکران است و سپیده‌ای است که طلوع آن جلابخش روح آدمیان است:

أنْتَ فِــي نَــهْجِكَ البَــلیغ نَــبيٌّ   کَــاشِفٌ عَــنْ غَـوامِضِ الأنْـبَاء

---

۱. همان، ص ۶۱.
التَّعداد: شمار، شماره. المُتعَة: لذت، خوشی. التَّدلیس: دغلکاری. الإغراء: ایجاد دشمنی، تحریک، خدعه.

۲. حسین الجامع، دنیا القداسة، ص ۱۶.
السَّلْسَبیل: آب خوشگوار. نام چشمه‌ای در بهشت، شراب. الرّائق: شراب پالوده و صاف. الظَّماء: تشنگی.

۳. محمود مهدي، نفحات عطرة، ص ۲۷.
الرَّحیق: شراب ناب. یُحلّي: شیرین می‌کند. الصّاب: درختی است تلخ، شیره درخت تلخ. الأغوار: جمع الغَوْر: ژرفا، آب فرو رفته در زمین.

سِفرُكَ الخَالِدُ الَّذِي هو كالدَّهْـ ـرِ جَديداً يُضيءُ لِلحُكَمَاء
هُو آيٌ مِن السَّماءِ، و فَجرٌ غَمرَ الرُّوحَ قَبْسَةٌ مِنْ ذُكَاء(۱)

«یوسف ابوزرق»(۲) پس از بیان فصاحت و بلاغت علی علیه‌السلام و توصیف نهج‌البلاغه، آن را کتابی دانسته که نتیجهٔ نبوغ علی علیه‌السلام است. انسانها و نوشته‌ها و قلمها همه مات و مبهوت اویند و از اینکه نتوانسته است حق مطلب را ادا کند پوزش طلبیده و از حضرتش مدد خواسته تا کلام او نیز گهربار گردد.

نهجُ البلاغَةِ سِفرٌ مِن نُبوغِكَ يَا مَنْ أذهلَ النَّاسَ والأَقْلامَ والكُتُبَا
عَفواً! سِراجَ قريشٍ عَنْ قُصُورِ يَدى وامَسَحْ فَمِي فَيَهلَّ الدُّرَ والذَّهَبَا(۳)

«اسماعیل خلیل ابوصالح»(۴) می‌گوید: در زاد و توشهٔ ما همین بس که همیشه گرداگرد کتاب نهج‌البلاغه فراز آییم و غافلان را همراه با رؤیاهای فریبنده و دلخوش کننده‌شان به ریشخند گیریم:

و عَلَى مَدى الايَّامِ يَبقَى زَادُنا أنْ حَوْلَ نَهجِ المُرتَضَى نَتَحلَّقُ
و لِذَا انْطَلَقْنَا هَازئِينَ بِمَن غَفوا تُغْرِيهِمُ أَحَلامُهم وَ تُشَوِّقُ(۵)

---

۱. محمدسعيدالخنيزي، أضواء من الشمس، ص ۱۹.
۲. درباره شرح زندگیش منبعی به دست نیامد.
۳. یوسف ابی زرق، دیوان، ص ۱۳۶.
۴. اسماعیل خلیل أبوصالح، شاعر و ادیب، در سال ۱۳۲۹ هق ۱۹۵۰ م در کوفه متولد شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به ایران مهاجرت کرد. وی از شاعران نهضت اسلامی عراق و از زجرکشیده‌های آن محسوب می‌شود و مدتی است در سوریه بسر می‌برد. شعرش همه عواطف و احساس و انعکاس واقعیات جامعه باشد و دیوانش منتشر شده است (مقدمه، دیوان، ص ۱۲).
۵. اسماعیل خلیل ابوصالح، تطوف الولاء للاسلام والوطن، ص ۴۱.
نتحلّق: گرداگرد او جمع شویم. الهازيء: ریشخندکننده. غَفَا يَغْفُو: اندکی خوابیده، چرت زد.

ترسیم پاره‌ای از سخنان علی علیه السلام در اشعار عربی معاصر

یکی از موضوعات جالب توجه، تأثیر سخنان حکمت‌آموز علی علیه السلام در ادبیات معاصر عرب است که خود یک پژوهش مفصل و جداگانه است. اما آنچه در اینجا آورده می‌شود نمونه‌های بارزی است که هنگام بررسی دیوانهای معاصر جلب توجه نموده است.

شاعران زیادی هستند که تحت تأثیر سخنان ارزشمند علی علیه السلام قصاید و ابیات زیبایی سروده‌اند. برخی بطور مستقیم خطبه‌های حضرت را به نظم درآورده‌اند مانند «عبدالمنعم الفرطوسي» که در جلد دوم ملحمه‌اش بسیاری از خطبه‌ها را به نظم کشیده است. و برخی مفهوم و معنای سخنان حضرت را چاشنی سروده‌های خود کرده‌اند که اینها تعدادشان زیاد و استشهاد به کلامشان نیازمند صدها ساعت مطالعه دقیق، همراه با سیطره بر تمامی سخنان حضرت و معانی آنهاست. برخی نیز از کلمات قصار علی علیه السلام مدد گرفته و قصاید بلندی در بیان موضوعات گوناگون سروده‌اند. از این عده می‌توان به «أدونیس»[1] اشاره کرد که در قصیده‌ای با عنوان «أقالیم النّهار و اللّیل»[2] از کلام علی علیه السلام مدد گرفته است که فرموده‌اند: «**آهِ مِنْ قِلّةِ الزّادِ و طُولِ الطّرِيقِ و**

← شاعران دیگری که در این باره اشعاری سروده‌اند عبارتند از: احمد الوائلي، در «ایقاع الفکر»، ص ۵۴ و عباس شبّر، در «الموشور»، ص ۱۰۸، مصطفی جمال الدین، در «دیوان» خود، ص ۲۲۱ و ۲۲۲ و سلیمان داود، در «أغاني المزرعة»، ص ۲۵. و در «الشعر الحلال» ص ۲۸۲ و ابراهیم هواش خیربك در «منابع الفجر» ص ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و عبدالمطلب الأمین در «دیوان» خود ص ۴۱. همچنین عبدالحمید السنید در ص ۱۵۳ و صدرالدین الشهرستاني در ص ۲۷۶ و محمد جواد الصافي در ص ۲۹۸ و محمدرضا الشماسي در ص ۳۴۳ در جلد پنجم عليٌّ في الكتاب السنة والأدب.

۱. ادونیس، نام او علی احمد سعید است که به ادونیس مشهور می‌باشد. وی در سال ۱۹۳۰م در «لاذقیه» سوریه پا به عرصه وجود نهاد. در سال ۱۹۵۴م موفق به اخذ لیسانس فلسفه از دانشگاه دمشق گردید. سپس به لبنان رفت و در تأسیس مجله «شعر» سهیم گردید. از سال ۱۹۶۸م مجله «مواقف» را منتشر ساخت. در سال ۱۹۷۴م وارد دانشگاه لبنان شد و به تدریس زبان و ادبیات عربی پرداخت. (وَسیم الخَازن و نبیه إلیان؛ کُتب و أدباء، ص ۲۱).

۲. أدونیس، الأعمال الشعریة الکاملة، ج ۱، ص ۵۴۱.

بُعدِ السَّفرِ و عَظِيمِ المَورِدِ».[۱] و قصیده بلند و ارزشمندی سروده است که به سبب طولانی بودنش از ذکر آن خودداری می‌شود.

«سمیح القاسم»[۲] نیز این سخن علی علیه‌السلام راکه فرموده‌اند: « كَلِمةُ حَقٍّ يُرادُ بها باطلٌ»[۳] زینت‌بخش قصیده خود ساخته و سروده است:

يكونُ كَلامٌ كَثيرٌ عَلى مِنبرِ
الحقِّ
حَقّاً يُرادُ بِهِ بَاطِلٌ!
يقْبلون عَلى أرضِنا
مِن مُتونِ الأساطير أسماؤهُم
يُولَدون ولا يَلِدون
إذا تُلِيَتْ آيَةٌ
يهْجِّي الرَّبّانيمُ أسماءَهم
يقْبلونَ عَلى أرضِنا
في غُيومِ الأناجِيل
نحنُ نُتابعُ أشياءَنا
مَيّتِينَ كمَا شَاءَ حَقٌّ يُرادُ بِهِ بَاطِلٌ
وافِقِينَ نرمّهم سِيمَاءَنَا
في المَرايا النهايات

---

۱. نهج البلاغة، صبحي الصالح، حكمت ۷۷.

۲. سميح القاسم، شاعر و نويسنده فلسطينی در سال ۱۹۳۹ در اردن متولد شد. دروس متوسطه را در «الناصره» به پایان رسانید و به تدریس و امر روزنامه نگاری پرداخت. سپس به عنوان رئیس اتحادیه نویسندگان عرب و فلسطینی انتخاب شد. دیوانهای اشعار زیادی دارد. وی هم اکنون در اتحادیه نویسندگان در «حیفا» بسر می برد (عبدالعزيز سعود البابطين، معجم البابطين، ج ۲، ص ۵۳۸).

۳. نهج البلاغة، صبحي الصالح، خطبه ۴۰، ص ۸۲.

فِي قَوْلِ حَقٍّ يُرادُ بِهِ الحقّ!

فِي باطِلٍ يتَناسَخ

جِنْساً

لِجِنْسٍ

دَ يَكْبُرُ

لكِنْ لِيَصْغُرْ(۱)

«فرات الأسدی»(۲) نیز عنوان خطبه شقشقیه را دستمایه قصیده خود بنام «أشتات الکلام الصعب» قرار داده و سروده است:

لِأَشتاتِ الكَلامِ الصَّعْب أنْ تَدْعوكَ يا وَهّاب
و يا سيِّدها المفرد، والمُعجز فِي الأَحقابْ
وَيا مَفرِغَها «شقشقةً» هدّارةً يَبقَى
لَها في سَمعِ كُلِّ قَصيدَةٍ أزليّةٍ تَصْخابْ
تَفكُّ حِجارةُ الكَلِمَاتِ مُفرَدَةٌ مُعبّأَةٌ
و تَعجزُ أنْ تَقولَ كلامَها المُتَغَطْرِس الأخشاب!(۳)

«مصطفی جمال‌الدین» نیز در صفحه ۲۲۲ دیوان خود همین سبک را دارد و

---

۱. سميح القاسم، الکتب السبعة، روايةٌ عن الربذي، ص ۱۱ و ۱۲.

۲. استاد ضیاء، مشهور به فرات الأسدی، شاعر، نویسنده و ادیب در سال ۱۳۸۱ه‍/ ۱۹۶۰م در عراق متولد شد به کسب علم و دانش پرداخت. در سال ۱۹۸۱م به قم مهاجرت کرد و در امور فرهنگی مشغول به کار شد. قصاید خود را در روزنامه‌ها در مجلات منتشر می‌کند و در محافل ادبی شرکت فعال دارد. دیوان او هنوز به چاپ نرسیده و هم اکنون مدیر کتابخانه تخصصی ادبیات در قم می‌باشد.

۳. حسین الشاکری؛ علي في الكتاب والسنة والأدب، ج ۵، ص ۳۷۷.

الأشتات: جمع الشَّتات: پراکنده، متفرق. الأحقاب: جمع الحُقُب: روزگار، روزگاری دراز. الشِّقْشِقية: چیزی است کف مانند که شتر در وقت بانگ کردن و مستی از دهان بیرون آورد. التَّصخاب: فریاد. المُعَبَّأ: بسیج و آماده، سنگینی. المُتغطرس: متکبر و خودستای.

«عبدالمنعم الفرطوسي» در صفحه ۱۰۴ ج ۲ ملحمه‌اش تمام خطبه شقشقیه را به نظم آورده است.

برخی نیز سخنان کوتاه حضرت را با ابیات کوتاهی بیان نموده‌اند که این گروه نیز تعدادشان زیاد است که در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می‌شود.

در شعر «الأخطل الصغیر»(۱) مضمون حکمت اول نهج‌البلاغه به چشم می‌خورد که فرمود: «كُنْ في الفِتنةِ كابنِ اللَّبون، لاظَهرٌ فيُرْكَب ولا ضَرْعٌ فيُحلَب».(۲)

كُــنْ أيَّ شَــيءٍ لا تَكُــنْ مَـا أنتَ- سَـرجاً أَوْ جَـواد
عِشْ لِـلعُلَى يَـوماً... وخُـذْ قَفراً غَـداً نَـهراً و جَـاد(۳)

«محمدبن عُثیمن»(۴) شاعر نجد نیز حکمت ۳۴۹ نهج‌البلاغه را که می‌فرماید: «مَنْ سَلَّ سَيفَ البَغْيِ قُتِلَ بِهِ»(۵) در شعر خود گنجانده و سروده است:

مَنْ سَلَّ سَـيفَ البَـغي أصـبَحَ حَـتفُهُ بِشَفْرةِ ما قَدْ سَلَّ أَوْ سَهمِ ما رَمَى(۶)

---

۱. بشارة بن عبدالله الخوري، معروف به «الاخطل الصغیر» در سال ۱۸۹۰م در بیروت متولد شد و در مدرسه مطرانیه در ارتدوکس درس خواند و از مدرسه حکمت فارغ‌التحصیل گردید. نشریه «برق» را تأسیس کرد و تا آخر عمر در کار روزنامه‌نگاری بسر برد و عضو مجمع علمی دمشق شد. از جمله آثارش عبارتند از: دیوان الهوی والشباب و شعر الأخطل الصغیر. (الزركلي، الأعلام، ج ۲، ص ۵۳ و عمر رضا كحالة، معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۴۲۷).

۲. نهج البلاغة، صبحي الصالح، ص ۴۶۹.

۳. عبدالله بشارة الخوري الأخطل، دیوان، ص ۱۲۰.

۴. محمدبن عبدالله بن عُثَیمن، شاعر نجد در سال ۱۲۷۰ هق در «السّلمیّه» شهر ریاحین، متولد شد و به کسب علم و دانش و حفظ قرآن پرداخت. به کشورهای حوزه خلیج فارس مانند بحرین، قطر و عمان سفر نمود و به مدح حاکمان پرداخت. در سال ۱۳۶۳ هق دار دنیا را وداع گفت. (مقدمه دیوان ص ۹ تا ۱۷ و عمر رضا كحالة، معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۴۴۶).

۵. نهج البلاغة، صبحي الصالح، ص ۵۳۶.

۶. محمدبن عثیمن، دیوان، ص ۲۵۴.

الحَتف: مرگ. الشَّفرة: لبهٔ شمشیر.

«جمیل صدقي الزهاوي»[۱] هم در غنیمت شمردن فرصت از کلام علی علیه السلام که فرموده است: «**إضَاعَةُ الفُرصَة غُصّة**»[۲] بهره جسته و در این باره سروده است:

إغـتَنِمْ کُـلَّ فُـرصَةٍ فـي الحَـياة   لاقْتِناصِ السُّرورِ قَبلَ الفَوات[۳]

«بدرالدین الحامد»[۴] شاعر سوری نیز حکمت «**الدّهرُ یومان: یومٌ لك و یومٌ علیك**»[۵] را زیور شعر خود ساخته و سروده است:

الدّهـرُ یَـومان ذِلَّـةٌ و عُـلَیٌ   مَافِیه یَومٌ عَلی المَدَی دَائم[۶]

شاعر دیگری نیز همین مضمون را به نظم کشیده و گفته است: دنیا دو روز است. لبخند آن فریبت ندهد. روزی چهره درهم کشیده و روزی به ظاهر خندان است. هم می‌بخشد و هم دریغ می‌کند؛ ولی معلوم نیست بخشش او چه وقتی است و دریغ کردن او در چه زمانی است:

الدَّهـرُ یَـومانِ لا تَـغْرُرکَ بَسْـمتُهُ   یَومٌ عَـبوسٌ و یَـومٌ ضَـاحِكٌ أَلِـقُ
یُعطِي و یَـمنَعُ لم تَـعْرفْ نَـوافـلهُ   مَتی؟ ولا المَنعُ مَوقوتٌ و مُتَّفِقُ[۷]

---

۱. جمیل صدقي الزّهاوي، از شاعران مشهور عراق در سال ۱۸۶۳م در بغداد متولد شد. به دانش فلسفه و علوم دینی و علم فلک و... روی آورد. زبانهای عربی و فارسی و کردی را نیک می دانست. در استانبول به تدریس فلسفه و ادبیات عربی پرداخت. در بغداد به تدریس حقوق مشغول شد. کارهای ادبی زیادی دارد. در سال ۱۹۳۸م در بغداد از دنیا رفت (عمر رضا کحالة، معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۵۰۵).

۲. نهج البلاغة، صبحي الصالح، حکمت ۱۱۸، ص ۴۸۹.

۳. جمیل صدقي الزّهاوي، دیوان، ص ۶۸۵.

۴. بدر الدین الحامد، شاعر و ادیب در سال ۱۸۹۷م در سوریه دیده به جهان گشود. همانجا به کسب دانش پرداخت از مرکز تربیت معلم دمشق فارغ التحصیل شد. به تدریس زبان عربی پرداخت. در سال ۱۹۲۸م اولین دیوان خود به نام «النواعیر» را منتشر ساخت (الزرکلي، الأعلام، ج ۲، ص ۴۹).

۵. نهج البلاغة، صبحي الصالح، حکمت ۳۹۶، ص ۵۶۶.

۶. بدر الدین الحامد، شاعر العاصین، دیوان، ج ۲ ص ۶۵۴.

۷. صابره محمود الغري، نسائم السحر، ص ۱۵۸. از ویژگیهای زندگانی او اطلاعی به دست نیامد.

در شعر «عباس محمود العقاد»[۱] موارد زیادی نهفته است که یک نمونه آن شعر ذیل است که می‌تواند ناظر به سخن امام علی علیه‌السلام باشد که در اعتراف به جهل فرمود: «لا أدري نِصْفُ الْعِلْمِ وَ مَا أكثرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأمرِ».[۲]

رُمِيتَ بالجَهلِ فأنكَرتَهُ وَ أنتَ إذ تُنكِرُهُ أجْهَلُ
أنتَ بِما تَجْهَلُه جَاهِلٌ هَلْ يَعْلَمُ الانسانُ مَا يَجهَلُ؟[۳]

«علي الجندي»[۴] شاعر دیگر مصری نیز در قصیده‌ای با عنوان «ضرس العقل» فرازی از سخنان حضرت علی علیه‌السلام، را زینت‌بخش اشعار خود نموده و سروده است:

ضِرسٌ- هَداهُ اللهُ مِن ضِرسٍ- عَليَّ اسْتَأْسَدا!
قَدْ كَانَ لِي نِعْمَ الْعشِيرُ فَما عَدا مِمَّا بَدَا[۵]

شاعران بسیاری تحت تأثیر کلام امام علی علیه‌السلام که در باره دنیا فرمود: «يَا دُنْيا يَا دُنْيا! إليك عَنّي... قد طلّقتُكِ ثَلاثاً لا رَجعَةَ فيها»[۶] اشعار فراوانی دارند که به چند نمونه بارز آن اشاره می‌شود شاعری این ویژگی علی علیه‌السلام را به سایر ائمه تعمیم می‌دهد و خطاب به آنان می‌گوید:

---

۱. عباس محمود العقاد، ادیب، شاعر و نویسنده بزرگ مصری، در سال ۱۸۸۹م در مصر متولد شد. به فراگیری دانش پرداخت، زبانهای انگلیسی، آلمانی و فرانسه را فراگرفت و مسئولیتهای متعدد دولتی را بر عهده گرفت. به مطالعه علاقه فراوان داشت. عضو تأثیرگذار مجمع های علمی - ادبی بود. تألیفات او از ۸۳ کتاب فراتر می‌رود. و در سال ۱۹۶۴ در قاهره درگذشت (الزرکلی، الأعلام، ج ۲، ص ۲۶۶).

۲. نهج البلاغة، صبحي الصالح، نامه ۳۱، ص ۳۹۵.

۳. عباس محمود العقاد، دیوان، ج ۲ ص ۷۷۳.

۴. علي الجندي، شاعر و ادیب بزرگ مصری در سال ۱۹۰۰م در «شندویل سوهاج» متولد شد از دار العلوم قاهره فارغ التحصیل گردید. به عضویت «مجمع اللغة العربية» در آمد و به امر تدریس همت گمارد. از آثار آن می توان أغاريد السحر، ألحان الأصيل، ترانيم الليل و... را برشمرد. (الزرکلي، الأعلام، ج ۲، ص ۲۹۳).

۵. علي الجندي، ترانيم الليل، ص ۲۲۳.

۶. نهج البلاغة، صبحي الصالح، حکمت ۷۷، ص ۴۸۱.

أمُطَلِّقي الدُّنيا ثَلاثاً بَينَما / أغْفَى عَليها غيرُكم و تَعلَّقوا
خَلَّفتُمُ أفقَ الخُلودِ مُرصَّعاً / بِكَواكبٍ تَهوي و أخرى تُشرِق
لِتضيء لِلأجيالِ أبهَى مَوكب / هيهاتَ يثنِيهِ عَدُوٌّ أَحمقُ[۱]

شاعر دیگری با ظرافت می‌پرسد: دنیا که همسری باردار و شوهردار بود چگونه با وی ازدواج کردی و کی و کجا طلاقش دادی؟ و در ابیات دیگر گوید: تو شوی او نبودی تا طلاقش گویی:

تَزوَّجتَ دُنيا يَا عَلي و إنّما / تَزوَّجتَ حُبلَى و هي ذاتُ بَعولِ
و طَلَّقتَها قُلْ لي مَتَى هي طالقٌ؟ / أصُبحُ زفافٍ؟ أمْ مساءُ ذُحولِ؟[۲]

شاعر لبنانی «رشید سلیم الخوري»[۳] نیز تحت تأثیر همین سخن، دنیا را طلاق گفته چون مانند مردگان در آن می‌زید، و کوری و نابینایی در آن را، سخت و دشوار نمی‌پندارد؛ چراکه همواره خود را در آن به‌کوری زده و حقایق را انکار نموده است:

طَلَّقتُ دُنيايَ على حُبِّها / كَأنَّني حَيٌّ بِها مَيِّتُ
مَا عُدتُ أستَصعِبُ فيها العَمى / لطُولِ مَا عَنها تَعامَيْتُ[۴]

---

۱. اسماعیل خلیل ابوصالح، قطوف الولاء للاسلام والوطن، ص ۴۰.
أغفَى، به‌خوابی سبک فرورفت. المُرصَّع: جواهرنشان. ثَنى يَثني: سینه خود را روی چیزی خم کرد. أثنى يُثني: او را ستایش کرد.

۲. أحمد الهاشمي، المثاني، ص ۴۰۸.
الذّحول: جمع الذّحل: انتقام، دشمنی.

۳. رشید سلیم الخوري، معروف به «الشاعر القروي» ادیب و شاعر معروف لبنانی در سال ۱۸۸۷م در لبنان دیده به جهان گشود به کسب دانش پرداخت. مدتی به برزیل مهاجرت کرد در سال ۱۹۵۷ عضو مجمع علمی - عربی دمشق گردید. قصاید و دیوانهای متعددی از خود برجای گذاشته است. خود وی در مقدمه دیوانش بر شرح زندگی خویش همت گمارده است. (مقدمه دیوان، ص ۲۱ تا ۵۰ و عمر رضا کحالة، معجم المؤلفين ج ۲، ص ۷۱۶).

۴. رشید سلیم الخوري، دیوان القروي، ص ۷۷۱.

و در جای دیگری می‌گوید:

أنَـا الذي طَـلَّقَ الدُّنـيا و بَـهْجَتها و عَاشَ أزهدَ مِنْ مَسيسِها الوَرِعِ
غـمرتُ بـالدُّرِّ أطـرافَ البِـلادِ إذا جَادَ الخِضَمُّ عَلى شَطِّيهِ بـالودَعِ[1]

«ابن البحرین»[2] نیز تحت تأثیر کلام امام علی علیه السلام دنیا را سه طلاقه نموده و از زندگی کردن در سایه ظلم و ستم بیزاری می‌جوید؛ چون علی علیه السلام و سایر آزادمردان نیز چنین زندگی خفت‌باری را تحمل نکردند:

أيُّـــها الدّنــيا ثَــلاثٌ طَــالِقٌ مــنكِ سَأَقْــطِم
لا أريـــدُ العَــيشَ والظُّـــلمُ مُــحيطٌ... يَــتَحكَّم
لم يُــرِدْهُ حــيدَرٌ... كَــلاّ ولا السِّــبط المُكَّــرم
قَـــد تَــلاهُ حَــمزةُ العِــزِّ... كـذا حُـجرٌ و مِـيثَم[3]

---

۱. همان، ص ۷۷۲.
الودَع: نوعی مهرهٔ سفیدکه از دریا به دست می‌آید.
۲. احتمالاً اسم مستعار است. از شرح حال زندگی وی اطلاعی به دست نیامد.
۳. ابن البحرین، جراحات البحرین، الدیوان الثاني، ص ۷۶.

فصل دوم

انعکاس فضایل و سجایای اخلاقی علی علیه‌السلام در سروده‌های معاصر عربی

بیان توصیف‌ناپذیر بودن فضایل علی علیه‌السلام

بسیاری از شاعران معاصر عرب، پیش از بیان سجایای علی علیه‌السلام و مدح و منقبت ایشان، در آغاز قصیده یا در ضمن آن به توصیف‌ناپذیر بودن فضایل حضرت پرداخته‌اند و اشعار بسیار زیبایی در این زمینه سروده‌اند که از نظر موسیقی کلام و زیبایی اسلوب و بیان احساس، نسبت به اشعاری که تاکنون در باره علی علیه‌السلام آوردیم. دلنشین‌تر به نظر می‌رسد که به چند نمونه برجستهٔ آن اشاره می‌کنیم.

«سیدباقر هندي» در این زمینه خطاب به علی علیه‌السلام گوید: کنه ذات تو را جز خدا نشناسد. هم ممکنی و هم واجب، هم قدیمی و هم حادث. نه ضدی داری و نه مانند، با اینکه معنای تو روشن‌تر از خورشید است ولی عارفان در بیانش حیران و سرگردانند. تو در منتهای ظهور، ناپیدایی؛ چرا که بلند پایگی‌ات باعث خفای عظمت وجودیت گشته است:

لیسَ یَدري بِکُنهِ ذاتِكَ ما هُو   یَا ابنَ عَمِّ النَّبيِّ الاّ هُو
مُمكِنٌ واجبٌ، حَديثٌ قَديمٌ   عَنك تُنفَى الأضدادُ والأشباهُ

لکَ مَعنَیً أجلَی مِن الشّمسِ لکن خَبطَ العَارفونَ فیهِ و تَاهُوا
أنتَ فِي مُنتَهی الظُّهورِ خَفيٌّ جلَّ مَعنی عُلاك مَا أَخفَاهُ[1]

«حمید السماوي» نیز در بخشی از قصیده‌ای که بر در زرّین حرم حضرت علی علیه‌السلام نوشته شده است در این باره می‌گوید: ای گوهر شرق! ای که تخیّل در برابر جمالت به کرنش نشیند و ضمیر پاک، لب به تسبیح و ستایشت گشاید! چه بسیار صفات شایانی داری که شعر و واژه از بیان آن عاجز و ناتوانند!

یَا دُرَّةَ الشَّرقِ الَّتِي لِجَمالِها سَجَدَ الخَیالُ و سبَّحَ الوجدَانُ
کَم مِنْ جَلیلٍ مِن صِفاتِك أحجَمَتْ عَنْ حَملِهِ الألفَاظُ والأوزَانُ[2]

«عباس شبّر» شاعر دیگری است که بر توصیف‌ناپذیر بودن حضرت تأکید می‌ورزد و اعتراف می‌کند که وصف او در شعر نگنجد. وی در این زمینه می‌گوید: آیا زبان شعر تواند بزرگی و ارجمندی همچون تو والامقامی را که قرآن یادت را گرامی داشته، بالا برد؟ آیا شعر پاک و اصیلی که با نام تو آوازه‌اش شُهره آفاق گشته است تواند شأن و یاد تو را فراز بخشد؟ محال است کسی که مقام آسمانی دارد در حیطه فکر و اندیشه درآید. آیا خداوندگان شعر و ادب توان شمارش فضایل و امتیازاتی را دارند که از حد و حصر بیرون است؟ در این خصوص، همه بر ناتوانی خود اقرار نموده‌اند که در طول زمان عذری جز بلند پایگی‌ات ندارند.

سَمَوْتَ فَهَلْ یَسمُو لِعَلْیائِك الشِّعرُ و ذِکرُكَ فِي القُرآنِ جاءَ بِهِ الذِّکْرُ
و هَلْ یَرْفَعُ الشِّعْرُ العِصَامِيُّ ذِکرَ مَنْ بِهِ ارتَفَعَ الشِّعْرُ العِصَامِيُّ والنَّثرُ

---

۱. السيدباقرالهندي ديوان، ص ۶.

۲. حميدالسماوي، ديوان، ص ۱۶۷. این شاعر در ص ۲۷۲ و ۲۸۶ دیوانش نیز اشعاری در این زمینه سروده است.
أَحْجَمَ عَن كذا: دست کشید، خودداری کرد.

وَمَـنْ كَـانَ فَـوقَ النَـيِّراتِ مَـقامُهُ فأمـتَعُ شَـيءٍ أنْ يُـحيطَ بِـهِ الفِكـرُ
وهَـلْ لِـرِجالِ الشِّـعْرِ والنَّـثرِ قُـدرَةٌ بَـحَصْرِ مَـزايَـا مَـالِمقْدارِهَـا حَـصرُ
أقَـرُّوا بِـعَجزٍ فـي المَـقالِ ومَـا سِـوي عُلاكَ عَـلى مَـرِّ الزَّمـانِ لهُـم عُـذرُ[1]

اما «أحمد الوائلي» معتقد است روزگار، این را به خوبی می‌دانـد کـه امـتیازات و شایستگی‌های علی علیه‌السلام در اوج کمال است و سرشار از پـاکـی و جـمال و بـی‌نیاز از توضیح و بیان. وی می‌گوید:

فَـمَزايـاكَ يَـعرفُ الدَّهـرُ فـيها أنَّـهـا ذِرْوَةُ الكَـمالِ المُـتاح
و سَـجَايَاكَ مُـفعَمَاتٌ بِـطُهْرٍ فِي وُضُوحٍ مَا احتَاجَ لِلإيضَاح[2]

«ناجي بن داود» نیز خطاب به علی علیه‌السلام می‌گوید: پیرامون من، همه موجودات گویا و توانمندند. در باره‌ات از بامداد روشنایی پرسیدم، پاسخ داد: آفتاب تـابان است. از تاریکی شب پرسش نمودم، گفت: همواره ماه تمام است. از باران جویا شدم، جواب داد: دریاست و دریا در پاسخ گفت: باران همیشه ریزان خیر و بـرکت است. از خـیر پرسیدم: گفت: لطف است و صفا. و لطف و صفا گفت: کوهی از بردباری است و مهر و وفا. در نهایت از شمشیر پرسیدم. جواب داد: حق است و حق گفت: راه درست و منهاج قویم است.

و هذَا الكـونُ يـا مَـوْلايَ حَـولي لِسَـانٌ لا الكـليلُ ولا السَّـؤُومُ
سَألتُ الصُّبحَ عَـنك فَـقال: شَـمسٌ و قـالَ اللَّـيلُ: بَـدرٌ مُـستَديمُ

---

۱. عبّاس شبّر، الموشور، ص ۱۰۶.
العَلْياء: والایی، شرف، بزرگواری. العِصاميّ: خودساخته، ارجمند.

۲. احمدالوائلي، ایقاع الفکر، ص ۵۳. این شاعر در ص ۲۱ و ۲۲ دیوان خود نیز اشعار زیبایی در این بـاره سـروده است کـه می تواند مورد ملاحظه قرار گیرد.
الذِّروة: قله، اوج. المُتاح: امر مقدّر. المُفعَم: سرشار. پر، لبریز.

سَألتُ الغَيثَ عَنكَ فَقال: بَحرٌ و قَالَ البَحرُ: صَائبةٌ سَجُومُ
سَألتُ الخَيرَ عَنكَ فَقال: لُطفٌ و قَالَ اللُّطفُ: أوّاهٌ حَليمُ
سَألتُ السَيفَ عَنكَ فَقالَ: حَقٌّ و قَالَ الحَقُّ: مِنهَاجٌ قَويمٌ[۱]

«عبدالهادي المخوضر»[۲] نیز شبیه مضمون بالا را در قالب شعر نو ریخته و از موجودات در باره علی علیه السلام پرسش نموده است؛ ولی در این اشعار پاسخی از آنها به گوش نمی‌رسد و همه در حیرت و سکوت فرو رفته‌اند و برای مظلومیتش اشک خون می‌ریزند.

مَنْ تُرَى يَعرِفُه...؟!!
مَنْ تُرَى يَعرِفُه...؟!!
أسألُ الليلَ الذِي يُخفِي السَّحابْ
أسألُ الصُّبحَ الذِي يُخفِي قَوافِيهِ الضَّبابْ
أسألُ الآفاقَ:... هَل عَانَقَها مِعطَفَه
مَنْ تُرَى يَعرِفه؟!!
إذْ يجنُّ الليلُ... إذْ يَسْهَرَ فِي حِضنِ التُّرابْ
أسألُ الأنجُمَ عَنْ أنفاسِهِ...
تَبكِي بأضواءٍ تُذَابْ
أسالُ الشَّمسَ و أظلالَ الجِبالْ
أسألُ الواحَاتِ عَنه... والتّلالْ

۱. ناجي بن داود الحرز، ديوان الوسيلة، ص ۵۳.
الكَليل: خسته، مانده، ناتوان، کم‌سو. السَّؤوم: خسته و ملول. المُستَديم: همیشگی. الغَيث: باران. الصَّائبة: باران. السَّجُوم: ریزان. ألأوّاه: رقیق القلب، مهربان. المِنهَاج: روش، راه. القَويم: معتدل، درست.

۲. عبدالهادي المخوضر، شاعر عراقی است که دیوانش بیشتر جنبه مرثیه دارد و در برخی موارد نیز به مسایل اجتماعی پرداخته است.

تذهَلُ الدُّنيَا... و تَحتار السَّماء
و يُحيطُ الصّمتُ بالأفقِ فتَنهَلُّ دُمُوعٌ مِنْ دِماء[۱]

«مصطفی جمال الدین»[۲] نیز همچون عباس شبّر معتقد است که علی علیه‌السلام در شعر و قصیده نمی‌گنجد: چرا که بال خیال محدود است و شاهپر آن چنگ و عود است. سپس می‌گوید: از تو می‌خواهم که خود سخنی برای گفتن به من آموزی؛ چون اندیشه‌ای که بخواهد به سوی تو اوج گیرد پروازی دشوار در برابر اوست. نه تو زمینی که دونده و چالاک، قدرت پیمایش آن داشته باشد و نه من نورم که هر آنچه خواهم درک کنم. من انسانم و انسان هم هر چند از روح لطیف و حساس برخوردار باشد باز پابند قیود است:

سَمَوْتَ فَكَيفَ يَلحقُكَ القَصيدُ — و أجْنِحَةُ الخَيالِ لَها حُدودُ؟!
و كيفَ يُطالُ شَأْوكَ في جَناحٍ — قَوادِمُهُ مَزامِيرٌ و عُودُ!!
فَهَبْني مَا أقولُ فانَّ فِكراً — إليكَ رقَى، سَيُتعِبهُ الصُّعودُ
فلستَ الأرضَ يَقطَعُها مُغِذٌّ — و لَستُ النُّورَ يُدركُ مَا يُريدُ
أنَا الإنسانُ، مَهمَا خَفَّ روحاً — و رَقَّتْ في مَعاصِمِهِ القُيودُ[۳]

---

۱. عبدالهادي المخوضر، عليك تبكي السّماء، ص ۹۶.
الضَّباب: مه، تیرگی هوا. المِعْطَف: پالتو، مهربانی. الوَاحة: مکانی سرسبز و پرآب و گیاه در وسط بیابان. التّلال: جمع التّلة: تپه.

۲. مصطفی جمال الدین، عالم ادیب و شاعر در سال ۱۳۴۶ هق در ناصریه عراق دیده به جهان گشود. برای کسب دانش به نجف اشرف رفت. و در ضمن تحصیل در جلسات ادبی شرکت می‌کرد. پس از گرفتن مدرک دکتری در دانشکده فقه به تدریس پرداخت. علاوه بر دیوان شعر، تألیفات زیادی دارد و در شعرش به بیان بسیاری از مسایل و مشکلات جامعه پرداخته است. وی در سال ۱۴۱۷ هق در دمشق از دنیا رفت. (کاظم عبّود الفتلاوي، المنتخب من أعلام الفكر و الأدب، ص ۶۵۷. و علي الخاقاني، شعراء الغري، ج ۱۱، ص ۳۴۵).

۳. مصطفی جمال الدین، دیوان، ص ۴۸۵. این شاعر در ص ۴۸۶ نیز قصیده‌ای در این باره دارد.
الشّأو: حد و انتها. المُغِذّ: کسی که تند و سریع راه رود. المِعصَم: مچ.

«میرزای طالقانی»[1] شاعر دیگری است که عقل و خرد را در توصیف علی علیه‌السلام متحیّر می‌داند؛ زیرا فضایل او به عدد ستارگان، بیشمار است و جز پروردگار دانا از قدر و ارزش او آگاهی ندارد. وی سروده است:

يُحارُ العَقلُ في مَعنَاكَ وَصْفاً ولا يَدعُ اذا حَارِ البَصيرُ
فَضَائِلُكَ النُّجومُ و ليسَ تُحصَى يَقِلُّ بِجَنبِهَا العَددُ الكَثيرُ
ولم يَعرِفْكَ الاّ اللهُ قَدْراً و فَضلاً إنَّه الرَّبُ الخَبيرُ[2]

«شیخ موسی العصامي»[3] نیز با اشاره به اینکه علی علیه‌السلام از یک حقیقتی برخوردار است که قابل کشف نیست و کسانی که به تحدید و تعریف او پرداخته‌اند، فقط خود را به زحمت انداخته‌اند، می‌گوید: خَلق در بیان معنای تو سرگشته شد و عقل و خرد در شناخت تو متحیر و آشفته! گروهی در بیان مقامت زیاده‌روی کردند و گروهی فضل تو را انکار نمودند و جملگی تباه گردیدند. با اینکه تو فقط بنده خدا و ولیّ او هستی که همتایی نداشته و ندارد.

لَكَ فِي الوُجودِ حَقيقةٌ لا تُكشَفُ تَعِبَ الأُلى لَكَ حدَّدوا أوْ عَرَّفُوا
تَاهَتْ بِمعنَاكَ الوَرى و تَحيَّرَتْ فِيكَ العُقُولُ فَلم تكُنْ لَكَ تُعرَفُ

---

۱. سید میرزا طالقانی ادیب و فاضل در سال ۱۲۴۶هق / ۱۸۳۰م در نجف اشرف دیده به جهان گشود، به کسب علم و دانش پرداخت تا به درجهٔ اجتهاد رسید. وی در سال ۱۳۱۵هق / ۱۸۹۷م دیده از جهان فرو بست. (علي الخاقاني، شعراء الغري، ج ۱۲ ص ۲۹۱).

۲. همان، ص ۲۹۴.

۳. شیخ موسی العصامي، سخنور و ادیب، در سال ۱۳۰۵هق / ۱۸۸۸م در نجف اشرف متولد شد. به کسب علم و دانش و حکمت پرداخت و از تألیفات زیادی برخوردار است. وی در سال ۱۳۵۵هق / ۱۹۳۶م درگذشت. (حسین الشاكري، علي في الكتاب والسنة والأدب، ج ۵، ص ۶۷).

فَـــغَلَتْكَ طَـائفةٌ و أُخـرَى فِـيكَ قَـدْ   قالَتْ وقد هَلَكَ الجَميعُ و أسرَفُوا[۱]
مَـــا أنتَ إلاّ عَـــبدُه و وَلِيُّـــه   لا سَـــابقٌ أزَلاً ولا مُسْـتَأنِفُ[۲]

«ابن کمّونه»[۳] نیز ذات مقدس حضرت را پوشیده در پرده‌های حجاب و فراتر از درک و فهم عقول دانسته و شبیه به مضامین پیشین سروده است:

تَـقاصَرَتْ دونَ أدنَـى شَأوِكَ الشُّـهُبُ   و شَامِخاتُ العُـلَى والمَـجدُ والُّـرتَبُ
و قَـدَّسَتْ ذاتكَ العَـلياء واحـتَجَبَتْ   عَـنِ العُـقُولِ فـلا يَـرقَى لَـها الطَّـلَبُ
تَـــرومُ أوصَـــافَك الآراءُ قَـاطِبةً   أنَّى؟ و مِنْ دونِها الأسْـتارُ والحُـجبُ
فَكَـــمْ تَـعرَّضَها قَـومٌ ومَـا بَـلَغُوا   مِنها المُنَى و قُصارَى نَـعتِهم تَـعَبُ[۴]

---

۱. اشاره است به حکمت ۱۱۷ نهج البلاغه که می فرماید: «هَلَكَ فِيَّ رجُلان: مُحبٌّ غالٍ و مُبغضٌ قالٍ».

۲. همان، ص ۶۷.

۳. محمدعلي آل کمّونه، شاعری است بلیغ، خردمند و فصیح که مردم شیفته اشعار زیبایش بوده و هستند. وی در سال ۱۷۸۶م در کربلا متولد شد و در سال ۱۸۶۵م دیده از جهان فروبست و پیکرش در کربلا به خاک سپرده شد. (عباس الغراوي، تاريخ الآداب العربي في العراق، ج ۲، ص ۳۲۹).

۴. ابن کمّونه، دیوان، ص ۶.

شاعران دیگری هم در این زمینه اشعاری سروده‌اند که چون از حیث لفظ و معنا همردیف اشعار پیشین است، از ذکر آن خودداری نموده و فقط به ذکر نام شاعر و مأخذ آن اشاره می کنیم که عبارتند از: «حسن العاشور» در دیوان الجذر ص ۱۲۹. «عبدالأمير منصور» در ديوان عصارة القلب ص ۴۷ و ۵۹. «الحويزي» در ديوان خود ص ۱۳۳. «عبدالمسيح الانطاكي» در ملحمه‌اش ص ۱۷. «الشيخ جابر الكاظمي» در تخميس خود ص ۴۷ و ۶۱ و ۶۲ و ۸۳. «عدنان الغريفي» در ص ۵۵ و «خضر القزويني» در ص ۷۱ و «جعفر النقدي» در ص ۱۰۳ و «عبدالحميد السنيد» در ص ۱۵۵ و «صدر الدين الشهرستاني» در ص ۲۷۶ و «جعفر الهلالي» در ص ۲۷۸ و «فخر الدين الحيدري» در ص ۳۱۸ و «عبود احمد النجفي» در ص ۳۵۵ و «محمدعلي الدجيلي» در ص ۳۶۸، ج ۵ کتاب «علي في الكتاب والسنة والادب» و «قاسم محيي الدين» در ج ۷ ص ۱۰۱ و «محمد رضا الغراوي» در ج ۸ ص ۴۱۷ و «محمد الحلّي» در ج ۱۱ ص ۱۰۸ و «محمد صادق بحر العلوم» در ج ۹ ص ۲۱۹ و ۲۲۰ و «محمد تقي الفقيه» در ج ۷ ص ۲۳۳ کتاب «شعراء الغري» و «محمدعلي اليعقوبي» در ص ۱۱۶ ديوانش و «محمود مهدي» در ديوان نفحات عطره ص ۲۹. و «عبدالمنعم الفرطوسي» در ص ۹ و ۱۴ ج ۲ از ملحمة اهل البيت. و «علي عبدالله الفرج» در ديوان «أصداء النغم المسافر» ص ۱۴.

بی‌همتایی علی علیه‌السلام در اوصاف خویش

بسیاری از شاعران معاصر عرب، هنگام ذکر مدح و منقبت علی علیه‌السلام، حضرت را بی‌همتا و بی مانند معرفی می‌کنند و معتقدند که ایشان در جامعیتی که دارند، انسانی بی‌نظیر و منحصر به فرد هستند و دنیا از آغاز تا پایان آفرینش، چنین موجودی به خود ندیده و نخواهد دید. «عبْدالحسین الازري»[1] شاعری از اهل تسنن است که بی بدیل بودن ایشان را از این زاویه دیده است که تاکنون چنین بزرگ مردی زاده نشده است که در بارهٔ شأن و مقامش این همه اختلاف نظر وجود داشته باشد. گروهی او را خدا بدانند و گروهی به پیکار او برخیزند. اینها از درک تو ناتوان ماندند؛ گویا همگی زمینی‌اند و تو آسمانی و زمین را چه رسد از درک آسمان!؟ آنها در یک وادی سیر می کنند و تو در یک وادی دیگر. ای کاش قلبها توان فهمیدن و گوشها توان شنیدن می‌یافتند!

كَم تَلِدْ مِثلَكَ اللَّيَالِي عَظيماً ... قَد تَنافَتْ بِشَأنِهِ الآراء
زُمرَةٌ صَوَّرتْكَ رَبّاً و أُخرى ... أوْ قَعَتها بِحَربِكَ البَغضَاء
مَا استَطَاعُوا أنْ يَفْهَمُوكَ كأنَّ الـ ... ـقَوْمَ أرضٌ و أنتَ فِيهم سَماء
هُم بِوَادٍ و كُنتَ عَنهم بِوادٍ ... فَلِهذا تَعذَّرَ الإلتِقاء
ليتَ تِلكَ القُلوبَ أدرَكَها الوَعْـ ... ـيُ و تِلك المَسامِعَ الإصْغَاء[2]

شاعر دیگری در این باره سروده است: گویم که براستی تو بزرگترین پیشوایی

۱. عبدالحسين الأزري، شاعر و فاضل در سال ۱۲۹۸هق / ۱۸۸۰م در بغداد دیده به جهان گشود در مدارس و محافل بغداد به کسب دانش و ادب پرداخت. وی در لغت و تاریخ تخصص داشت و در ادب عراقی از شاعران طلیعه خوانده می شود وی در سال ۱۹۱۱م جریده «المصباح» و سپس «مصباح الشرق» و سپس «المصباح الاغر» را منتشر نمود. دیوان او به نام «ديوان الأزري» به چاپ رسیده است (رفائيل بطي، الأدب العصري في العراق العربي، ج ۲، ص ۵۱).

۲. عبدالحسين الأزري، ديوان، ص ۳۲۳.

هستی که بدون چون و چرا از همه صفات نیک برخورداری. تاریخ پس از پیامبر، سید و سالاری همانند تو نمی شناسد که نجات بخش آدمیان باشد تو حقیقت مجسم در روی زمینی که بلند پایگی را در همه جا به نمایش گذاشته است.

حَقّاً أَقُولُ فأنتَ أعظَمُ قَائِدٍ   جَمعَ الصِّفاتِ الغُرَّ دُونَ مِرَاء
لم يَعْرِفِ التاريخُ مِثلكَ سيّداً   مِن بَعدِ أحمدَ مُنقِذَ الأحياء
جَسَّدتَ فَوقَ الأرضِ كُلَّ حَقيقةٍ   تَعني السُّموَّ بِسائِرِ الأنحَاء[1]

«عبدالحسين الحويزي»[2] نیز معتقد است که حضرت در میان خلایق یگانه است و تمامی صفاتش منحصر به فرد است.

يَا واحداً بَينَ الخَلائقِ مَا لَه   في كُلِّ مَنقَبةٍ أُعِدَّتْ ثَانِي[3]

شاعر دیگری گوید: کدامین شخص تواند شبیه علی مرتضی، حامی حق و ترجمان پروردگار بخشایشگر باشد و جبریل امین علم توحید از وی بیاموزد؟

مَنْ ذايُضاهِي المُرتَضَى حَامِيَ الحِمَى   و لِرَبِّهِ الرَّحْمانِ كَانَ مُتَرجِما
والرّوحُ جِبريلُ الأمينُ تَعلَّما   مِنه يُوحِّد لِلعَليِّ الأكبَرِ[4]

شاعر دیگری مقایسه حضرت را با دیگران در هر حال نادرست و ناممکن می داند

---

۱. عبدالأمیر منصور، عصارة قلب، ص ۶۳.
الغُرّ: جمع الأغَرّ: زیبا. المِراء: جدال. المُنقذ: نجات بخش.

۲. عالم بزرگ و شاعر توانمند، شیخ عبدالحسین حُویزی در سال ۱۲۸۷ هق در نجف اشرف زاده شد و همانجا پرورش یافت. نزد یکی از ادیبان مشهور زمان خود «سید ابراهیم طباطبائی» بر دقایق ادب آگاهی یافت و به آموختن علوم اسلامی، ریاضی، هندسه و... پرداخت. وی در سال ۱۳۷۷ هق / ۱۹۵۷ م درگذشت. (مقدمه دیوان، ص ۶ تا ۱۵).

۳. عبدالحسین الحویزی، دیوان، ص ۱۱۵.

۴. ملاعلی آل رمضان، دیوان، ص ۲۹.
یُضاهي: شبیه است. الحِمی: آنچه انسان از آن دفاع می کند.

و می‌گوید:

فَحاشَا أنْ يُقاسَ بِأيٍّ شَخصٍ   و حَاشَا أن يُقَاسَ بأيِّ حَالِ[1]

همین شاعر در ضمن قصیده دیگری، وی را پیشوایی می‌داند که از آغاز تا پایان خلقت کم‌نظیر یا بی مانند بوده و هست.

هُو الإمَامُ الذي عَزَّ النَّظيرُ لَه   مِنَ الأواخرِ في المَخلوقِ والأُوَلِ[2]

«علي حمدان الرياحي»[3] همین مضمون را به نظم کشیده و گفته است:

شُجاعٌ و هَلْ جاءَ الزّمانُ بِمِثلِهِ   تَلا آدماً أوْ جَاءَ مِنْ قَبلِ آدمِ؟[4]

همین شاعر در قصیده دیگری گفته است: هر چه بگویند و بنویسند باز علی علیه‌السلام کم‌نظیر یا بی‌مانند است و گواه آن آیات قرآن مجید و احادیث صحاح سته است.

عَزَّ المَثيلُ و إنْ قَالُوا و إنْ كَتَبوا   واللهُ يَشهَدُ فِي تَنزِيلِهِ الحِكَم

في سُورَةِ الدَّهرِ والأَعداد في سُوَرٍ   و فِي الصِّحاحِ بَيانات لِكلِّ عَمِي[5]

«محمد مهدي البحراني»[6] می‌گوید: علی علیه‌السلام بی‌نظیر است و به مانند او مثَل نتوان زد. اگر از طریق او روی بر تافتند در حقیقت از بهرهٔ خود باختند.

مِثلُ عَليٍّ لا مَثيلَ لَهُ   أنّى؟ و عَزَّ لِمِثلِه المَثَلُ

---

۱. ملامحسن الحاج سلمان، ديوان شعلات الأحزان، ص ۲۳۷.

۲. همان، ص ۲۴۶.

۳. از شرح حال زندگیش منبعی به دست نیامد.

۴. علي حمدان الرياحي، الشعر الحلال، ص ۲۸۲.

۵. همان، ص ۲۹۲.

۶. محمد مهدي البحراني، شاعر و عالم در سال ۱۳۰۱هق / ۱۸۸۴م دیده به جهان گشود. به کسب علم و دانش پرداخت. و پیش از سی سالگی، علوم عقلی و نقلی را به پایان رسانید. به سرودن شعر و تألیف کتاب پرداخت که نوشته هایش بیش از چهل جلد می باشد. وی در سال ۱۳۴۳هق / ۱۹۲۴م درگذشت (علي الخاقاني، شعراء الغري، ج ۱۰، ص ۱۲۶).

إنْ يَـعدِلُوا عَـنه فَـقَد عَـدلوا عن حَظِّهم لا عَنْهُ قَد عَدلُوا[۱]

«حسن ابوالرّحي» شاعر سعودی مضمون سخن خلیفه دوم را به نظم کشیده که گفته است: روزی را سپری نکردم که تو در آن پیشتاز نباشی. و در میان خلق جز پیامبر، با فضیلت‌تر از تو ندیدم.

قَال فِـيه الفَـاروقُ لا عِشتُ يَـوْماً لَسْتَ فِـيه المُـقدَّم المَأْتـيَّا
لا أَرى فـي الأَنَـامِ أعـظَمَ فَـضلاً مِـنكَ إلاّ نَـبيَّا الأُمـيَّا[۲]

البته «حسين عرب»[۳] شاعر اهل سنت در قصیده‌ای به نام «موكب النور» هر چهار خلیفه را بی‌مانند دانسته و سروده است:

أينَ في العَـالمينَ مـثلُ أبـي بكـرٍ أو ابـنِ الخـطّابِ و ابـن الوَليـد؟
أينَ صـهرُ النَّـبيّ عُـثمانُ ذو النُّـو رَيْـنِ، ريـحانةُ الوَفـاء الفَـريد؟
و عَـليٌّ و مَـنْ كَـمثلِ عـليٍّ؟ أسَـدُ اللهِ فـي صِراعِ الأُسـود؟[۴]

«احمد الجندي»[۵] هم ضمن اظهار تأسف از کشته شدن بزرگ مرد اسلام، می‌گوید: روزگار مانند چنین روزی را که بر علی عليه السلام گذشت، ندیده است و این اندوه بزرگی است که بر قلب قهرمانان سنگینی می‌کند.

يَـا لذُلِّ الجَـبَانِ! يَـصرَعُ بـالسَّيْفِ عَـظيمَ الإسـلامِ فَـحلَ الرِّجَـالِ

۱. همان، ص ۱۳۵.
۲. حسين الشاكري، علي في الكتاب، والسنة والأدب، ج ۵، ص ۳۵۰.
۳. حسین عرب در سال ۱۳۳۸ هق در مکه متولد شد. همانجا به کسب دانش پرداخت و در روزنامه «صوت الحجاز» مشغول کار شد. مدتی نیز سردبیری روزنامه «ام القری» را بر عهده داشت. در سال ۱۳۸۱ هق وزارت حج و اوقاف را عهده‌دار شد که هم اکنون در مؤسسات ادبی و فرهنگی و مطبوعاتی عضویت دارد. (مقدمه دیوان، ص ۵).
۴. حسين عرب، المجموعة الكاملة، الجزء الأول، ص ۶۷.
۵. احمد «الجندي» شاعری است اهل سوریه که آثار منتشر شده ایشان عبارتند از: صحراء العمر، و قصة المتنبي.

مَــا رَأى الدَّهــرُ مِــثلَ يــومِ عــليٍّ فهوَ حُزنُ العُلَى عَـلى الأَبـطَالِ[1]

بیان پارسایی علی علیه السلام

نویسندگان بزرگ و سخن سرایان صاحب ذوق در باب زهـد و تـقوای عـلی علیه السلام سخن‌ها گفته‌اند و دُرها سفته‌اند تا جایی که حضرت را پیشوای زاهدان و امام متقیان نامیده‌اند شاعران عرب زبان معاصر نیز در این مـجال از پـیشینیان بـاز نـمانده و در وصف زهد و تقوای حضرتش شعرها سروده‌اند و با نغمه‌هایشان دلها ربوده‌اند؛ که به چند نمونه بارز از آنچه بر آن دست یافته‌ایم اشاره می‌کنیم. «محمد سعید الجشّي»[2] شاعر سعودی در این باره گوید: ستاره فروزانی که از جامش جرعه جرعه می‌نوشیم، امام بلند پایه‌ای، که همه جا پناه خلق است. در برابرش دریایی طلا جاری است اما او کریمانه از آن رویگردان و بی‌رغبت است. از درهـم و دیـنار خـواست تـا جـز او را بفریبد؛ چرا که مال و منال فریبنده او نیست. روش او همان روش عدالت گستر قرآن مجید است که در آن فقیر و ثروتمند هر دو بهره‌ورند:

مِنْ صَوبِ كأسِك مَـا نَـعلُّ و نَـجرعُ يَــا ايُّــها النَّــجمُ المُشِــعُّ الأَرفَـعُ
هـذَا الإمـامُ الشّـامِخُ الأمـجَادُ فِـي كُــلٍّ المَــواطــن للــبَرِيّة مَــفزعُ
المَــالُ بــينَ يَــديْهِ تِــبرٌ سَــائلٌ وَ هــوَ الكَــريمُ الزَّاهــدُ المُـترفّعُ
قَــد قــالَ لِــلدِّينارِ غُــرَّ مُـغَفّلاً أنــا ليسَ يُـغرِيني نُـضَارٌ يَــلمَعُ

---

۱. احمد الجندي، قصة المتنبي، ص ۹.

۲. استاد محمد سعید الجشّي، شاعر، ادیب و نویسنده، سعودی، در سال ۱۳۳۸ هق / ۱۹۲۰ در «القطیف متولد شد. به کسب علم و دانش پرداخت. به نظم شعر روی آورد و در شاعران جوان تأثیر فراوانی گذاشت. درباره او بررسی های ادبی متعددی به عمل آمده. از وی مجموعه های شعری زیادی بر جای مانده است، وی در سال ۱۴۱۰ هق / ۱۹۹۰ م از دنیا رفت. (عبدالله حسن آل عبدالمحسن، شعراء القطيف المعاصرون، ص ۱۸).

نَهْجِي هُوالقُرآنُ عَدلٌ شَامِلٌ فِيهِ الفَقيرُ مَعَ الغَنّي يُمَتَّعُ[۱]

شاعر دیگری گوید: دنیا خود را آراست تا رفاه و خوشگذرانیش را نشانت دهد، و از برابر چشمانت سرخوش و سرحال گذشت و آنچه در وجود خود داشت برپایت ریخت تا از پستانش بدوشی و بر گرده‌اش سوار شوی؛ اما تو طلاقش گفتی و آرایه‌های سیم و زرش طعمهٔ نزدیکیت نشد:

تَجمَّلتِ الدُّنيَا تُريكَ نَعيمَها و مرَّتْ على عَينيكَ يَانِعَةً خضرا
و أَرخَتْ عَلى كَفيّك وَافِردَرَّها لِتحلبَها ضَرْعاً و تَركَبها ظَهراً
فطَلَّقْتَها لم تَدْنُها مِنكَ زينَةٌ تَجمَّلها البَيْضا و تَفِتنُها الصَّفرا[۲]

«عبدالحسين الأزري» علی علیه‌السلام را چنان زاهد و پارسایی می‌داند که زهدش مانع از پیکار در جنگ نمی‌شود:

أيُّها الزَّاهِدُ الَّذي لم يَعُقْهُ الزُّهدُ أيّانَ تَدْعُهُ الهَيجَاء[۳]

همین شاعر در قصیده دیگری می‌گوید: پارساییت در دنیا چنان بود که موهبتهای زندگی در برابرت ناچیز جلوه می‌کرد. دنیا دیگر به نظیر تو دست نیافت که مایهٔ رحمت و سعادت جهانیان باشد.

وَ زَهدتَ في دُنياكَ حَتّى كانَ ما شاهَدْتَ مِن نِعَمِ الحَياةِ زَهِيدا

---

۱. حسين الشاكري، علي في الكتاب والسنة والأدب، ج ۵، ص ۲۵۹.
عَلَّ يَعِلُّ: بارها نوشید. المَفزع: ملجا و پناه. التِّبر: طلای غیر مسکوک. المُغَفَّل: نادان، کم هوش. النُّضار: طلای خالص.

۲. مدين الموسوي، ديوان أوراق الزّمن الغائب، ص ۸۵.
تجمَّلَ: آرایش کرد. النَّعيم: رفاه، آسایش، خوشگذرانی، خیر و برکت. اليَانع: سرخ، قرمز، میوه رسیده. الدَّرّ: شیر بسیار.
فَتَنَ يَفتِنُ: هُ المالُ: مال او را به سوی خود کشید، دلش را ربود.

۳. عبدالحسين الأزري، ديوان، ص ۳۱۸.
لم يَعقه: او را باز نداشت. الهَيجاء: جنگ.

لَـمْ تَـظْفَرِ الدُّنـيا بِـمثْلكَ، رَحْـمةً لِـلعالَمِينَ و نِـعْمةً و سُـعُودا[۱]

«عبدالمنعم الفرطوسي» قصیده کاملی در پارسایی علی علیه السلام سروده و در آن به بیان جزئیات زندگی زاهدانه حضرت می‌پردازد و در پایان قصیده می‌گوید:

فَـهو شـيخُ الزُّهّـادِقَولاًوفِعْلاً و إمامُ الأَبْرارِ والصُّلَحاء[۲]

«میرزاابو الفضل الطهراني» گوید: اگر زهد و پارسایی علی علیه السلام در میان مردم تقسیم می‌شد، همگی نواده عمران می‌گشتند:[۳]

لو قَسّمُوا زُهدَهُ فـيالنّـاسِ كُـلّهمُ لأصبَحَ النَّاسُ طُرّاً سِبطَ عِمرانِ[۴]

«بـولس سـلامه» گـوید: از هـنگامی کـه تـاریخ، زهـد را شـناخته است عـلی علیه السلام پارساترین زاهدان بوده و نام پارسایان را جاودان ساخته است:

أَزهَدُ النَّاسِ مُـنذُ مَـا عَـرِفَ التأ ريـخُ زُهـداً فَـخلَّدَ الزُّهّـادا[۵]

شاعر دیگری گوید: درکوخ زیستی و به کاخ بها ندادی؛ تا در سطح فقیران محروم قرارگیری.

تَسكنُ الكُـوخَ مَـا حَـفِلْتَ بِـقَصْرٍ كَيْ تُساوِي الفقيرَ في الحِرمَانِ[۶]

---

۱. همان، ص ۳۲۵.

۲. عبدالمنعم الفرطوسي؛ ملحمة اهل البيت، ج ۲، ص ۱۰. وی در صفحه ۳۴ تا ۳۸ ج ۱ دیوان خود نیز در این بـاب اشـعاری دارد.

۳. میرزاابو الفضل تهرانی، ادیب، شاعر که از علمای بزرگ حوزه علمیه محسوب مـی‌شود در سـال ۱۲۷۳ هـ ش در تـهران متولد شد، به کسب دانش حوزوی پـرداخت و بـه سـرودن شـعر نـیز هـمت گـمارد. وی در سـال ۱۳۱۶ هـ ش در تـهران درگذشت و در جوار حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد (مقدمه دیوان، ص ۱ تا ۵).

۴. میرزاابو الفضل الطهراني، دیوان، ص ۳۳۷.

۵. بولس سلامه، عيدالغدير، ص ۱۴۱.

۶. محمدسعيد الخنيزي، أضواء من الشمس، ص ۳۵.
حَفَلَ يَحْفِلُ: توجه کرد، اهتمام ورزید.

بازتاب جود و بخشش علی علیه السلام

یکی از موضوعاتی که در اشعار عربی معاصر و به خصوص در اشعار شاعران شیعه به چشم می‌خورد، جود و بخشش حضرت است که شاعران بطور مستقیم یا در ضمن بیان قصاید گوناگون بدان پرداخته و علی علیه السلام را با آن ستوده‌اند؛ که به چند نمونه بارز آن اشاره می‌شود.

«مدین الموسوي»، علی علیه السلام را مخاطب قرار داده و می‌گوید: ای پادشاه جود و کرم! در بزرگواریت همین بس که بخشش و کرم، شکوه دست بخشایشگر تو را می‌ستایند. مرا دلباخته خود ساختی و شبنم دیدگانم را در عشق راهت طراوات جان بخشیدی و مرا به هر بوی خوشی که از سرچشمهٔ ولایت به مشام رسد واله و شیدا نمودی:

يَا أميرَ النَّدَى و حَسْبُك مَجداً — أنْ يكونَ النَّدَى لِكَفِّك مَجْدا
أنتَ ألهَمْتَني هَواكَ فَرَاحَتْ — أَعيُني مِنْ هُدى مَسارِك تَندَى
أنتَ أَغْرِيتَنِي بِكُلِّ عَبيرٍ — طَلَّ مِن مَنْبِعِ الولاءِ و نَدًّا[۱]

«حسن العاشور»[۲] علی علیه السلام را دریای کرمی می‌داند که تشنه کامان، آهنگ ساحل رحمتش نموده تا از چشمه‌سار نعمتش بنوشند. و بخشایشگری بر می شمارد که ابر جود و احسانش، همواره بر طالبان دور و نزدیکش می‌بارد؟

أَيَا بَحْرُ قدْ جِئْنا نَؤُمُّ شَواطِئاً — لِنَرفُلَ بالنُّعْمَى هُناكَ و نَشْرَبَا

---

۱. مدین الوسوي، دیوان أوراق الزّمن الغائب، ص ۷۵.
النَّدَى: شبنم، بخشش، باران. طَلَّ يَطِلُّ: باران اندك وريز باريد. نَدَّى الشيءَ: آن چيز را خيس كرد. المَسار: سير، راه و روش.

۲. درباره شرح حال زندگیش منبعی به دست نیامد. فقط می‌دانیم شاعری است عراقی.

عَطاءً إلى النّائِي تَسُحُّ غُيُومُه و تَغْمُر مَنْ شَدَّالرِّحالَ تَقَرُّبا[۱]

«شیخ جابرالکاظمي» گوید: همواره جود، قوام بخش وجود است؛ اما اگر از تو نجوشد بودنش عین نبود است. هر گاه به سوی او رهنمون شدی، به جود و احسانش پناه جوی تا ببینی چگونه جامه بخشایش از مبدأ پیدایش تقدیمت کند. هستی همه نعمت است و همیشه بادوام و پایدار؛ امّا دریای فیض ورحمتش در هر کوی وبرزنی جوشان است و ابر رحمتش با مداد و شبانگاه از سرچشمه فیض ریزان است:

لم يَزَلْ لِلوُجُودِ بالجُودِ يُسدي أَنْعُماً غيرُ فيضها ليسَ يُجدِي
إنْ رَمَاك الزَّمانُ مِنهُ بِجُهْد لُذْ إلى جودِهِ تَجِدْ كيفَ يُهدِي
حُلَلَ المَكرُماتِ مِن صَنعَاهَا
غَمَر الكونَ كُلَّه بِأَيَادٍ أبدَ الدَّهرَ مَالَها مِنْ نَفادٍ
فَهوَ البَحرُ فَاضَ فِي كُلِّ وادٍ كَم لَهُ مِنْ روائحٍ وَ غَوادٍ
مَدَدُ الفيضِ كَانَ مِنْ مَبدَاها[۲]

شاعر دیگری علی علیه‌السلام را منبع فیض و رحمت و مدار تعیین سرنوشت معرفی می‌کند و می‌گوید:

مَصدرُ الفيضِ عَليُّ المُرتَضَى و مَدارُ لِمَقادِيرِ القَضا[۳]

شاعر دیگری پس از اشاره به اینکه درخشش وجود از یاد علی علیه‌السلام رونق می‌گیرد

---

۱. حسن العاشور، الجذر، ص ۱۲۸.
أمَّ يَؤُمُّ: تصدکرد، روی آورد. الشّواطي ء: جمع الشّاطِيء: ساحل دریا. رَفَلَ يَرْفُل: دامن‌کشان باتکبر راه رفت. الرَّفل: چاهی که آب اندک در ته آن باشد. سَحَّ يَسُحُّ: پیاپی آب ریخت. شَدُّ الرّحال: کنایه از سفر.

۲. الشیخ جابر الکاظمي، تخمیس الأزرية في مدح النبي والوصي والآل، ص ۶۴.
أسدَى إليه: به او احسان نمود، سودی رساند. الحُلَل: جمع الحُلّة: جامه نو وگرانبها. حُلل المَكرمات من صَنعا: حله‌های خوب یمن. غَمَر يَغمر: فرا گرفت. الروائح: ابرهای شبانگاهی، الغَوادي: ابرهای بامدادی.

۳. ملاعلي آل رمضان، ديوان، ص ۱۹۵.

گوید: جود و کرم در نهایت یعنی بذل روح و جان که این همه بر بزرگواریت ضمیمه می‌شود. و همین بس که آیات قرآن مجید بر بخشش و ایثارت گواه است و باطل و اهلش در معرض زوال:

کُلُّ الوُجودِ قَدْ ازدهَی یَتألَّقُ و عَلیه مِنْ ذِکرَی عَلیٍّ رونَقُ
والجُودُ بَذلُ النَّفسِ مَا بعدَ الَّذي قَدَّمْتَه جودٌ بِذلك یُلحِقُ
یَکفیكَ مِن آيِ الکتابِ شَواهِدٌ أَنْ مَا جَناهُ المُبطِلونَ سَیَزهَقُ(۱)

«علي حمدان الرياحي» نیز علی علیه السلام را بخشنده بی‌نظیری می‌داند که آیاتی در ستایش آن نازل شده است:

کَریمٌ و أینَ الأکرمُون کَمِثله؟ وَقد خَصَّهُ التَّنزیلُ في خَیرِ مُحکَمِ
وَ في سُورةِ الدَّهْرِ إرشادٌ لِمَن غَوی و إشراقُ فیضِ المَکرماتِ لِمَن عَمی(۲)

مقصود شاعر آیهٔ ۸ و ۹ سورهٔ دهر «انسان» است که می‌فرماید: **﴿و یُطعِمونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسکیناً و یَتیماً و أسیراً. إنّما نُطعِمُکُم لِوَجهِ اللهِ لا نُریدُ مِنکُم جَزاءً ولا شُکوراً﴾**.

«علي الجندي» خطاب به صاحب امتیاز یک روزنامه معروف به نام «استاد ابوالحسن محمدعلي الطاهر» که پس از تعطیلی روزنامه‌اش قصد انتشار مجدد آن را داشته، قصیده‌ای با عنوان «تحیة الشوری» می‌سراید و در ابیات آغازین آن، وی را منتسب به امام علی علیه السلام می‌کند و دریای کرم او را یادآور می‌شود و برای تشویق وی در راه‌اندازی مجدد روزنامه از جود و جهاد حضرت مدد می‌گیرد. و می‌گوید:

أبَا الحَسنِ المُنتَمِي لإمَام و بدرَ الندِيِّ و بَحرَ النَّدَی

---

۱. اسماعیل خلیل ابوصالح، قطوف الولاء للاسلام والوطن، ص ۳۹.
جَنَی یَجني: مرتکب خطا شد. جنَی الثَّمرَ: میوه را از درخت چید. زَهَقَ یَزْهَقُ: تباه و نابود شد.
۲. علي حمدان الرياحي، الشعر الحلال محمد و الآل، ص ۲۸۴.

و مَــــنْ يَســــتَظِلُّ بــهِ قــومُه إذَا راحَ خَــــطبٌ بِــهم أوْ غَــدا
تَـــقَدَّمْ فَــــهذا أوانُ الجِــهاد و أَقــدِمْ عَـلى الهَـوْلِ مُسَـتأسِدا
و أنتَ الجَـرِيءُ و أنتَ الشُّجاع اذا نـــامَ غـــيرُك أَوْ عَـــرَّدا
و أنت الجَــــوادُ بِــبذلِ الفِــداء إذا ضَـــنَّ قـــومٌ بِـبَذلِ القَـدی[۱]

شجاعت علی علیه السلام

شجاعت و دلیر مردی علی علیه السلام در اشعار عربی معاصر انعکاس گسترده‌ای دارد و کمتر شاعر شیعه مذهبی یافت می‌شود که به این ویژگی حضرت اشاره‌ای نداشته باشد البته در اشعار آن دسته از شاعران سنی مذهب که به بیان اینگونه امور می‌پردازند نیز سروده‌هایی وجود دارد. در هر حال، اشعاری که در ستایش شجاعت علی علیه السلام سروده شده است، برخی در بیان جنگهای علی علیه السلام است که در بخش اول، نمونه‌هایی از آن آورده شده شد. و برخی بطور مستقیم به توصیف شجاعت حضرت پرداخته‌اند و برخی در ستایش شمشیر علی علیه السلام متبلور گشته و در بعضی از اشعار هر زمان سخن از شجاعت و دلیر مردی به میان آمده به حضرت نیز اشاراتی دارند که به موارد برجسته آن اشاره می‌کنیم:

«حسین الجامع» در بیان دلیر مردی علی علیه السلام می‌گوید: ای حمله‌ور راه خدا! تو مظهر خشم و غضب الهی هستی که بر بنیان کفر فرود می‌آید و تیزی شمشیرت مرگ حتمی را نصیب آنان می‌سازد. کوهی از اراده که در گرماگرم پیکار، تیر و نیزه بر او کارگر نیست و دلیران ترسناک بسیاری به دستش به خاک افکنده شدند. و پس از هر

---

۱. علي الجندي؛ ترانيم الليل، ص ۹۷.

المُنتَمِي: منتسب. النَّدِيّ: مرطوب، نمناك، بخشنده. النَّدَى: شبنم، باران، بخشش. الخَطْب: كار سخت، گرفتاری.
المُستأسِد: دلير، باجرأت، عَرَّدَ: گريخت. الفِداء: سربها، خونبها، تاوان. الفَدَى: ظرف خوراک، انبار كالا و غله.

نبردی، پیک وحی نوید پاداش و مدال وی می‌دهد. تو در هر کارزاری آیتی بودی که شایسته مقام گشتی. آیتی که همچون درخشش خورشید، پرتو آن، همه را فرا می‌گیرد جز آنان که آفتاب را انکار نمایند.

أيُّها الكَرّارُ يا مَلحَمَةً — فِي سَبيلِ اللهِ عَزماً و حُساما
أنتَ مِن ربِّكَ حَقّاً غَضبَةٌ — صَبَّها اللهُ عَلى الكُفرِ انتِقاما
بِحُسامٍ في يدٍ فاتِكةٍ — قَطَّرتْ شَفْرتُهُ المَوت الزُّؤاما
كُنتَ طوداً و الوغَى مُلتهبٌ — تَتلقّاهُ نِبالاً و سِهاما
كَمْ هِزَبرٍ خَشيَتْ سَطْوتُه — رُحْتَ تُردِيهِ عَلى الرَّغم رَغاما
فاذا مَا وضَعَتْ أوْزارَها — نَزلَ الوحيُ لِيُزْجِيكَ وِساما
لكَ في كلِّ بَلاءٍ آيَةٌ — أيّها الآيةُ تُعطيكَ مَقاما
فَهيَ كالشَّمسِ بَدَتْ سَاطِعَةً — لِجميعِ النّاسِ إلاّ مَنْ تَعامَى(۱)

شاعر دیگری علی علیه‌السلام را دلیر مردی می‌داند که دارای شرم و حیاست و پایبند اخلاق و دیانت؛ تا جایی که «عمروعاص» در جنگ صفین راه گریختن نابخردان از شمشیر برّانش را به دیگران آموخت. و مهتّران نیز برای حفظ جان خویش از رویارویی با او دوری گزیدند:

بِأبِي أنتَ مِن شُجاعٍ حَيِيٍّ — و مِن الخُلقِ فِي الشُّجاعِ الحَياءُ
عَلَّمَ النّاسَ يومَ صِفّينَ «عمروٌ» — كيفَ يَنجُو مِن سَيفِكَ السُّفَهاءُ

---

۱. حسین الجامع، دنیا القداسة، ص ۲۵ و ۲۶.

الكَرّار: بسیار حمله ور در جنگ. المَلحَمة: جنگ سخت و خانمان برانداز. الفَاتك: آدم کش، خونریز. الزُّؤام: مرگ ناگهانی و زودکش. الطَّود: کوه. الهِزَبر: شیر. السَّطوة: حمله. أردَى: هلاك کرد، انداخت. الرَّغام: خاک. وضَعتِ الحربُ أوزارَها: جنگ به پایان رسید. أزجَى الشيءَ: آن چیز را پیش راند. ازجَى النقودَ: پول را رایج گردانید. الوِسَام: مدال. البَلاء: امتحان، سختی.

فـتَحاشَى لِـقاءك القَـرمُ عِـلماً أن سَـيَقضِي عَـليه ذاك اللّـقاء[1]

یکی از شاعران اهل سنت به نام «عبدالرحمن السّقاف»[2] در وصف شجاعت علی علیه السلام گوید: آیا کسی جز ابوتراب در برابر رجز خوانی «عمروبن عبدوُد» پایمردی نشان داد؟ آیا جز او با ضربه سهمگین خود «مرحب» را فراری داد؟ غیر از او چه کس بود که مرگ را به جان بخرد و در شب حادثه به جای پیامبر در بستر قرار گیرد؟

هَلْ قالَ غـيرُ أبـي التُّـرابِ أَنـا لَـها لَـمّا تَـحدَّى القـومَ فـارسُ عَـامِرِ
و بِـضَربةٍ مِـن ذي الفَـقارِ لمَـرحبٍ شَـالَتْ نَـعامَتهُ كَأَمسِ الدَّابـرِ
مَـن غـيرُهُ خَـلَفَ النـبيَّ بـفَرشِه و عـداهُ تَـرصُدُ قَـتلَه بـخَناجِرِ؟[3]

شاعر دیگری در ضمن قصاید خود همواره از شجاعت علی علیه السلام یاد می‌کند و در قطعه‌ای می‌گوید: مرحب همین جا در سرزمینهای اشغالی فلسطین است. علی قهرمان پاک تاریخ کجاست که به عشق خدا و رسولش از بیضهٔ اسلام دفاع کند و زورگویان را به خاک مذلت کشاند.

مَرْحَبٌ هَـاهُنا... فأيـنَ عَـليٌّ فـي شُـموخِ الذُّرى، و طُـهرِ البُـطولَة
أيـنَ ذاك الذي يَـعيشُ رضَـاالله بأعـماقِهِ بـروحٍ بُـتُولَه

۱. عبدالحسین الأزري، دیوان، ص ۳۱۹.
الخَيِيّ: باشرم و حیا. عمروبن العاص: فرمانده و مشاور حیله گر معاویه. القَرم: سیّد و مهتر.

۲. عبدالرحمن بن عبیدالله السقاف، شاعر و فاضل، در سال ۱۳۰۰هق / ۱۸۸۳م در شهر سیون حضرموت دیده به جهان گشود. به یمن و حجاز مهاجرت کرد. رسائلی از ایشان بر جای مانده و دیوان او به چاپ رسیده است. وی در سال ۱۳۷۵هق / ۱۹۵۶م درگذشت (الزرکلي، ج ۳، ص ۳۱۵).

۳. عبدالرحمن بن عبیدالله السّقاف، دیوان، ص ۷۷.
التَّحدي، مبارزه‌جویی. شَالَت نعامتُه: خشمگین شد و سپس آرام گرفت. رَصَد یَرصُد: هُ: مراقب او شد، در کمین او نشست.

أيــنَ ذاك الذي يُــحبُّ رسُــولَ اللهِ فــي كــلِّ مَـوْقِفٍ للـرُّجولَه
أينَ حامِي الحِمَى، تـعالَوا إلى السَّـاحِ نُـناجِي آفـاقَةُ المَـجهُولَه[۱]

شاعر دیگری امام علی عليه السلام را دلیر و شجاعی می‌داند که قبل و بعد از آدم همانند او نیامده است.

شُجاعٌ و هلْ جاءَ الزَّمانُ بـمثلِه؟ تلا آدَماً أو جاء مِن قبلِ آدم؟[۲]

«زهير أحمد القَيسي»[۳] هنگام شِکوه از سیطره اسراییل، به یاد علی عليه السلام و شمشیر او می‌افتد، چرا که نجات سرزمین فلسطین و ریشه‌کن ساختن اسراییل و برپایی عدالت را در سیمای علی عليه السلام مشاهده می‌کند.

يَا حَاطِمَ أبوابِ البَاغِينَ
أنِلنِي سَيفكَ يَاحيدر
أضرِبْ أعنَاقَ البَاغينَ و كُلَّ بُغاثِ الأرض
أُشَوِّه أوجُهَ أهلِ الغَدر
أُهَدِّمْ أبوابَ يَهودَا
أُقلِع اسرائيلَ، أشَيِّد دولةَ أهلِ العَدل[۴]

همان‌گونه که در آغاز این بحث گفته شد، برخی از شاعران به هنگام متصف کردن شخصی به شجاعت، وی را به علی عليه السلام مانند می‌کنند که این امر منحصر به شاعران

---

۱. محمد حسین فضل الله، پیشین، ص ۱۵۳.
شُموخ الذّری: والاترین مرتبه. البُطولة: قهرمانی. البُتُولَة: پارسایی. الحِمَی: آنچه انسان از آن دفاع کند.
۲. علي حمدان الرياحي. الشعر الحلال محمد و الآل، ص ۲۸۲.
۳. زهیر أحمد القیسی، شاعر عراقی است و دیوانش به نام «أغاني الشّبابة الضائعة» منتشر شده و از شرح حال زندگیش مطلب دیگری نمی‌دانیم.
۴. زهير أحمد القيسي، أغاني الشَّبابة الضائعة، ص ۳۱۳.
الباغِي، ستمکار. البُغاث: پرندهٔ گردن دراز. بُغاثُ الارض: گردن کلفت.

شیعه مذهب نیست و گروه بیشماری از شاعران را در بر می‌گیرد، که ذکر چند نمونه آن در اینجا شاهدی بر این مدعا خواهد بود.

«شیخ ناصیف الیازجي»[1] شاعرلبنانی در ستایش شجاعت ممدوح خود، شأن او را همچون علی علیه‌السلام می‌داند که با ذکر نام او ترس و وحشت انسان از هر چیزی شکسته می‌شود:

مُحَمديٌّ عَليٌّ شَأنُه كُسِرَتْ طَوارقُ الرَّوعِ بِاسمٍ مِنه يَأتِيها[2]

«خلیل مَردم بك»[3] در تمجید از ممدوح خود، وی را در شجاعت و بی‌باکی شبیه علی علیه‌السلام و در بزرگواری و کرم، شبیه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قلمداد می‌کند و می‌گوید:

أبَا الأملاك إنَّكَ طودُ عِزٍّ يَردُّ الطَّرفَ مِن زَيغٍ حَسِيرا
و أشبَهْتَ الوَصيَّ أبَاك بأساً و جَدَّك أحمَداً كَرماً و خَيرا[4]

شاعر دیگری از اهل سنت که خود معلم است در قصیده‌ای با نام «الشقاء

---

۱. شیخ ناصیف الیازجي، یکی از ارکان نهضت شعری جدید است که در سال ۱۸۰۰م در قریه کفر شیما در بیروت متولد شد. مبادی قراءت را نزد راهبی به نام «متّی» فرا گرفت. پس از مدتی، یکی از صاحب نظران در لغت، نحو و علم بیان شد. مدتی به تدریس عربی پرداخت و از شاعران مسیحی محسوب می‌شود. وی در سال ۱۸۶۹م درگذشت. (حنا الفاخوري، الموجز في الأدب العربي و تاريخه، ج ۴، ص ۵۱).
الطَّوارق: پیش آمدهای ناگوار، آنچه در شب آید. الرَّوع، ترس.

۲. شیخ ناصیف الیازجي، دیوان، ص ۶۶.

۳. خلیل مَردَم بک، ادیب، شاعر و نویسنده در سال ۱۸۹۵م در دمشق متولد شد. به فراگیری دروس عربی، فقه و حدیث پرداخت. پس از تشکیل «الرابطة الأدبية» در سال ۱۹۲۱م به عنوان رئیس آن برگزیده شد. سپس عضو «مجمع العلمي العربي» گردید. مدتی به لندن رفت و زبان و ادبیات انگلیسی را فرا گرفت و پس از بازگشت به دمشق، در دانشگاه به تدریس ادبیات عربی پرداخت. مدتی هم عهده‌دار وزارت معارف بود. از او آثار زیادی بر جای مانده است. وی در سال ۱۹۵۹م در دمشق درگذشت (مقدمه دیوان و عمر رضا كحالة، معجم المؤلفين، ج ۱ ص ۶۷۹).

۴. خلیل مَردم بك، دیوان، ص ۳۵۰.
الزَّيغ: انحراف از حق، شک. الحَسِير: چشم کم سو، درمانده و خسته.

الموروث» سوگند یاد می‌کند که نگذارد فرزندانش شغل معلمی اختیار کنند. ولی سرنوشت، وی را یاری نمی‌کند و یکی از فرزندانش معلم می‌شود! وی پس از ابراز ناخرسندی بسیار از این حرفه مقدس گوید:

من می‌خواستم فرزندم قهرمان میدانهای نبرد گردد و همچون جدش علی علیه‌السلام بزرگترین دلیر مرد تاریخ، ذوالفقار بر بندد و با زورگویان بجنگد:

کُنتُ أقسَمتُ بِالَّذي عَلَّم الإنـ ـسَانَ ألاّ یَکونَ لِی بنٌ مُعَلِّم
و کَفَی أنَّنِي شَقیتُ بِنَفْسِي و قَطعتُ الأیّامَ فِي شِبه مَأتَم
کُلُّ ذي مِهنةٍ یَسودُ و یَرقَی والمُربِّي یَلقَی العَذابَ و یُهضَم
کُنتُ أعدَدتُهُ لِیُصبحَ یَوماً بَطلاً فِي مَلاحِمِ الحَربِ مُعْلَم
حَامِلاً ذالفَقارَ، سیفَ عَليٍّ جَدِّه، أشْجَعُ الأنَامِ و أعلَم[1]

«محمد مهدي الجواهري»[2] در قصیده‌ای با عنوان «إلی البعثة المصریة» در تمجید و ستایش جوانان مصر و اهتمامشان به مسایل فرهنگ و جامعه، آنها را در شجاعت به علی علیه‌السلام و در سیاست به عُمَر تشبیه می‌کند و می‌گوید:

فَهُنَا شَبَابٌ نَاهِضُونَ عَقُوقُهم إحدَی الکُبَر
کُتَلٌ تَحفِّزُ لِلحَیَاةِ یَسُوقُها حَادٍ أغَر
تَمشِي عَلی نُورِ الثَّقافَةِ مَشيَ مَوثُوقِ الظَّفَر

---

۱. علي الجندي، ترانیم اللیل، ص ۲۰۳.

۲. محمد مهدي الجواهري، شاعر و ادیب بزرگ عراقی در سال ۱۹۰۰م در نجف اشرف متولد شد. از همان اوان کودکی به سرودن شعر پرداخت. در سال ۱۹۲۶م به ایران مسافرت کرد. در سال ۱۹۲۷م اولین دیوانش را منتشر نمود که هم اکنون شش دیوان بزرگ منتشر شده دارد. وی دست آوردهای ادبی فراوانی دارد. (ر.ک. به: حنا الفاخوري، الجامع في تاریخ الادب العربي «الادب العربي الحدیث»، ص ۵۰۷).

فِيهَا الشُّجَاعةُ مِنْ عَلِيٍّ   والسِّيَاسَةُ مِنَ عُمَرَ(۱)

از سوی دیگر، شاعران بسیاری در بیان شجاعت علی علیه‌السلام به ستایش و تمجید ذوالفقار حضرت پرداخته‌اند که به نمونه‌های زیبا و بارز آن اشاره می‌کنیم. یکی از این شاعران «ابراهيم الوائلي» است که در این زمینه سروده است: شمشیر علی علیه‌السلام برپا کننده عدالتی است که در طول تاریخ پایه‌های آن مستحکم، و خدایان جهل و نادانی را با پرستندگان کوردل آنها در هم کوبید:

سَيفٌ أُقِيمَتْ بِهِ لِلعَدلِ قَاعِدَةٌ   أكنَافُهَا فِي ذُرَى التَّارِيخِ شَمَّاءُ
و دَكَّ لِلجَهلِ أَصْنَاماً وَ آلهَةً   عُبَّادُهَا فِي الدُّجَى أَعمَى و عَمياءُ(۲)

«شيخ جابرالكاظمي» در جاهای مختلف تخمیس خود به این موضوع پرداخته(۳) که در ابیاتی آن را شمشیر حقی می‌داند که چکاچک آن گوش زمان راکر کرده است و تشنگان حق و حقیقت را سیراب نموده است.

سيفُ حقٍّ ماضِي القَرارِ صَقِيلٌ   سَكَّ سَمعَ الزَّمانِ مِنهُ صَلِيلٌ

---

۱. محمد مهدي الجواهري، ديوان، ج ۲، ص ۴۲.
العَقُوق: آبستن. العُقوق: نافرمانی از پدر و مادر. الكُتَل: جمع الكُتْلَة: یک جمع متفق و همسو. تَحَفَّزَ للأمر: آماده کاری شد. خیز برداشت. الحَادِي: آن که با خواندن حُدا اشتر براند. الأغَرّ: بزرگوار، سید، مهتر.
البته شاعران فراوانی در این زمینه سروده دارند که در اینجا به موارد برجسته آن اشاره شد. برخی از شاعران دیگر عبارتند از: عبدالأمير منصور در «عصارة القلب» ص ۴۸. عبدالهادي المخوضر در «عليک تبكي السماء» ص ۸۳. شيخ جابرالكاظمي در تخمیس خود ص ۳۸. ملاعلي آل رمضان در دیوانش ص ۲۲. بولس سلامه در «عيدالغدير» ص ۵۸. ملامحسن حاج سلمان در «شعلات الأحزان» ص ۲۴۶. عبدالباقي العُمري در «الترياق الفاروقي» ص ۵۳. ابراهيم الوائلي در دیوانش ص ۷۶. محمدالعيدي در «ذكرى حبيب» ص ۲۲۸. الأُزري در دیوانش ص ۷۴. محمدالفيتوري در ديوان خود ج ۱ ص ۶۴۳. بشاركامل الزين در «مشاعل النور» ص ۱۰۷. دكتر سليمان داود در «نواح المزرعة» ص ۱۷۴. و ناجی بن داود در «الوسيله» ص ۶۵.
۲. ابراهيم الوائلي: پیشین، ص ۱۶۹.
الشَّمَّاء: بلند، بزرگوار. دَكَّ يَدُكّ: درهم کوبید. الدُّجَى: تاریکی، ظلمت.
۳. الشيخ جابرالكاظمي، تخميس الأزرية في مدح النبي والوصي والآل، ص ۳۷ و ۵۲ و ۵۷ و ۶۷.

کَم بِه إذْ بَرَی تُداوی عَلیلٌ   یَوْمَ جاءَتْ و فی القُلوبِ غَلیلٌ
فَسَقاهَا حُسامُه مَا سَقاهَا(۱)

«محمود مهدي» معتقد است اگر شمشیر علی علیه‌السلام نبود، دین پایدار نمی‌ماند و اگر راه وروش و نهج‌البلاغه‌اش نبود حجت از میان می‌رفت.

فَلولا سَیفُه مَا قَامَ دِینٌ   و لولا نَهجُه ضَاعَ الدَّلِیلُ(۲)

«مدین الموسوي» نیز از این همه بدبختی و مصیبتی که جامعه اسلامی را فرا گرفته، شکوه و گلایه می‌کند و به یاد شمشیر علی علیه‌السلام می‌افتد و می‌گوید: کسانی که با مکیدن خون ضعیفان به آلاف و اُلوف رسیده‌اند و ظلم و ستم را وسیله خودکامگی خود قرار داده‌اند، فقط شمشیر علي علیه‌السلام پاسخگوی آنها است. شمشیر همان انسانی که دست نوازش بر سر کودکان بی‌سرپرست می‌کشید و نسبت به کشیدن خلخال از پای یک زن یهودی گریست و شکیبایی خود را از دست داد. اکنون با این همه فریاد یتیمان و ناله زندانیان و ظلم ستمگران و هتک حرمت زنان و با این همه کودکان گریان، چشم امید به شمشیر تو دوخته‌ایم؛ چگونه بر این همه تعدّی، شکیبایی؟! خانه قبر بشکاف و جامعهٔ اسلامی را نجات بخش، ما نیز فدای تو هستیم:

یَا أبَا ذُوالفَقَارِ حَسبُكَ سَیفاً   صَارَ عُنقُ الرَّدَی لِحَدِّكَ حَصْدا
یَا أبا ذُوالفَقَارِ عِندِي عِتابٌ   حَزَّ فِي أضلُعي و أَصبحَ بَندا
إنَّ سَیفاً لَدیك ذَلَّ رِقاباً   سَمِنَتْ مِن دَمِ الضَّعیفِ و أَردَی
كُلُّ دَاعٍ یَری مِن الظُّلمِ لَهْواً   و اشْتِهَاءً لَدَی الغَرائزِ رفدا
أنتَ یَا مَنْ أجَبتَ صَوتاً لِطفلٍ   أَرْعَبَتْهُ یَدٌ لِوَغدٍ تَعَدَّا

---

۱. همان، ص ۳۹.

المَاضي: شمشیر برنده. الصَّقیل: شمشیر برّاق. سَكَّ الكلامُ السَّمعَ: شدّت صدا گوش را کر کرد. صَلیل السَّیوف: چکاچک شمشیرها. الغَلیل: سوز تشنگی.

۲. محمود مهدي، نفخات عطرة، ص ۳۰.

و تَـبَاكَـيتَ حـينَ يُسلَبُ قُـرْطٌ لِـــفَتاةٍ... و أنْ تُـــعَفَّر خَـــدّا

★ ★ ★

هَلْ سَمعتَ السُّجونَ حَـوْلَك مَلآي؟ بأكُـــفٌّ كـــانَتْ لِـنَهْجِك جُـندا
هل سَمِعتَ الأَيـتّامَ حَـولَك ضَحَّت؟ حُـــرقةٌ تَـرتَجي لِسَـيفكَ حَـدّا
ألفُ قُــرطٍ هَـوَى بِكـفٍّ لَـئيم صَـارَ فـي غَـابَةِ الجَـريمَةِ قِـردا
ألفُ طِـفلٍ لَـديك يَـصرخُ ظُـلماً و لَـــهُ صَـارتِ المَـجاهلُ مَـهْدا
يَـــا أبَــا ذُوالفَـقارِ أيـنك مِـنهم و هــي تَـرجـو لِـحَدّ سَـيفك وَعْـدا
كَـيفَ تَـغْفُو جُـفونُ سَـيفك صَبراً و هــي قَـد أتـعَبَتْ عُـداتك سُـهدا
مَـــزَّقِ القَـــبرَ واخــتَرِقْهُ فَـاناً كُـلّ كَـفٌّ لَـنا لِكَـفِّك تُـفدَى[1]

ویژگی صداقت و قداست علی علیه‌السلام

یکی از مهمترین اصول اخلاقی در قاموس بشریت، صداقتِ همراه با قداست است؛ صداقت برای صداقت نه برای مصلحت اسلام و مسلمانان و جلب اعتماد دیگران و سپس بهره کشی از آنها در طول زندگی! با نگاهی کوتاه به زندگی علی علیه‌السلام و نحوه برخوردش در رویدادهای حیاتی و حساس، این نکته مبرهن می‌گردد که حضرت، برای حفظ مسیر واقعی اسلام و حتی دستیابی به حکومت اسلامی، حاضر به گفتن دروغ مصلحت‌آمیز نشد. اگر علی علیه‌السلام در شورای تعیین خلیفه که توسط عُمر انتخاب شده بودند در پاسخ عبدالرحمن بن عوف، یک دروغ مصلحت‌آمیز گفته بود؛ هرگز حکومت به دست عثمان نمی‌افتاد.[2] و اگر برای حفظ حکومت اسلامی به

---

۱. مدين الموسوي، ديوان أوراق الزّمن الغائب، ص ۷۹، ۸۰، ۸۱.
الرَّدَى: مرگ. الحَصد: قطع کردن، کشتن. العتاب: سرزنش، گله. حَزَّ يحُزُّ: الشي ءُ في صدره: آن چيز سينه او را بريد يا خراشيد و أثر بريدگی به جا ماند. البَند: زنجير، بند. أردَى: هلاک کرد. الوَغْد: فرومايه و پست. القُرط: گوشواره. عَفَّر: خدَّه: صورتش را به خاک ماليد، بر آن خاک پاشيد. القِرد: ميمون.
۲. محمد بن جرير الطبري، تاريخ الامم والملوك، ج ۳، ص ۳۰۱.

سفارش ابن عباس عمل می‌کرد و به دروغ با معاویه موافقت می‌نمود، منجر به جنگهای صفین و... نمی‌شد و حکومتش متزلزل نمی‌گشت[۱]. ولی علی عليه السلام هیچگاه این ارزش الهیِ صداقت همراه با قداست را نادیده نگرفت و از آن دست برنداشت. از همین روی وقتی دیوانهای شاعران معاصر را ورق می‌زنیم ملاحظه می‌کنیم که هر گاه شاعری خواسته است کسی را به راستگویی و صداقت بستاید، بیشتر به یاد علی عليه السلام می‌افتد. به عنوان نمونه «مفدي زكريا»[۲] شاعر تونسی هنگامی که به مناسبت سیمین سال درگذشت «ابوالقاسم الشابي» قصیده زیبایی می‌سراید، در بخشی از آن، وقتی به صداقت این شاعر بزرگ می‌رسد می‌گوید: صداقتش یادآور حیدر کرار است:

و يَسْمُو النَّشيدُ حُماةَ الحِمَى   سُموّ التَّهاجِيد فـي المَشْعَرِ
و يُرسِلُها فِي الحِمَى صَرْخةً   تُذَكِّرنا الصِّدقَ فِي حيدرِ
نِداءٌ يُثَبِّتُ رَوْعَ الكَريـ   ـمِ، و يَعْصِفُ بِالخَائن المُمتَري[۳]

«أحمد حسيب أسعد»[۴] نیز به هنگام ستایش از یک رهبر مبارز عراقی در قصیده‌ای با نام «علِّميني» روش و شیوه او را همچون علی عليه السلام صداقت و وفاداری و پاسداری از حقیقت معرفی می‌کند و می‌گوید:

عَلِّميني كَما تُريدُ الشَّآمُ   فَعلَى الأرضِ مِن هُداهَا ابتِسَامُ

---

۱. همان، ص ۴۶۱.

۲. مفدي زكريا ملقب به «شاعر الثورة الجزائرية» در سال ۱۹۱۳م در شهر «افريل» متولد شد. آغاز تحصیلات خود را در الجزایر شروع کرد و سپس در تونس در تکمیل آن همت گماشت. وی در فعالیتهای ادبی و سیاسی کشورش کوشا بود و به جبهه آزادی بخش الجزایر پیوست و مدتی به زندان افتاد. ایشان صاحب سرود ملی الجزایر هستند و دیوانش به نام «اللّهب المقفّى» منتشر شده است. (ابو حاقة، الإلتزام في الشعر العربي، ص ۶۸۸).

۳. مفدي زكريا، تحت ظلال الزيتون، ص ۱۲۶.
النَّشيد: سرود، ترانه. التَّهاجيد: نماز شب و دعا. الرَّوع: ترس. المُمتَري: مترددد، دودل.

۴. از شرح حال زندگیش منبعی به دست نیامد.

حافِظ العُـربِ مِـن أذىً و شُـرور نَــهجُه الصّــدقُ والوَفـا وَالوِئـامُ
لَيس يَرضَى عَـن الحُـقوقِ بَـديلاً فَــهو لِــلحقّ «كــالوَصيّ» إمَـامُ
نُــورُ تَــصحيحهِ المُـباركِ هَـدْيٌ هَدَم الهَدي،مـا أشـادَ الخِـصَامُ(۱)

«بشار کامل الزیـن» نـیز عـلی‌علیه‌السلام را امـیر مـؤمنان و پـیشوای صـادقان دانسـته و سروده‌است:

و أميرُ كُـلِّ المُـؤمنينَ و بَـدرُهُم و أبــوالأئــمةِ مُــرشِدٌ و فِــدائــي
هو ذَلكَ العَـلَمُ المُـفَدَّى والتُّـقى و إمامُ صِدقٍ بالهُدى الوَضّاءِ(۲)

«عبدالمنعم الفرطوسي» آخرین آیات سوره قمر را که می‌فرماید: «**إنَّ المُتَّقين فِي جَنّاتٍ و نَهَرٍ، في مَقْعَدِ صِدقٍ عِندَ مَليكٍ مُقتَدر**» با ذوق خویش درآمیخته و انعکاس آن را در صحن و سرای علی‌علیه‌السلام همراه با چلچراغهای نورانی و فضای عطر آگینش بـه عـیان مشاهده نموده و تفسیر مقام صدق را در آنجا یافته است و اینچنین در وصف بهشت حرمش سروده است:

و جَــنَّةُ خُــلدٍ بِـها كُـلُّ مَـا يَــلذُّ لِــعينٍ و مَــا يَــمْتَعُ
تَـموجُ مِـن النُّـورِ أبـراجُـها و فِــيها قَــناديلُها تَســطَعُ
و تَــحسبُ أسـوارَهـا لُـجّةً مِنَ اللُّطفِ أمـواجُـها تَـدفَعُ
و أنّ مَــصابِيحَها المَـائجَات عَــلى سَــطْحها دُرَرٌ تَـلمَعُ
و لولا تَــراصــفُ بُــنيانِها لكَــادَتْ قَـواريـرُها تَـصدعُ

---

۱. أحمد حسيب أسعد، فارس عَلى صَهوةِ المَجد، ص ۲۹.
الشّآم: سرزمین شام و در اصطلاح عامی: شهامت و عزت نفس. الوِئام: همراهی و موافقت.

۲. بشار كامل الزّين، ديوان مشاعل النور، ص ۱۷۷.

مَـــقامُ عَـــلي و لِـــلمُتَّقين مَقاعِدُ صِـدقٍ بِـه تـرفَعُ[۱]

همین شاعر در ملحمه‌اش به آیه ۵۰ از سوره مریم که می‌فرماید: ﴿و جَـعَلْنا لَـهُم لِسانَ صِدْقٍ عَليّاً﴾ اهتمام نموده و با توجه به شأن نزول آن[۲]، داستان معراج پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و گفتگوی ایشان با حضرت حق در بارهٔ علی علیه‌السلام و مقام او را به نظم کشیده و حضرت را مظهر «لسان صِدق» نامیده است:

قَالَ طَـه نُـوديتُ مِـن عِـندِ ربّـي عِندَ وقتِ المِـعراجِ بَـعَد ارتِـقَائي
مَــنْ أحَبُّ الوَرى إليك و مَــن ذا لَك أضـحَى مِـنْ خـيرةِ الخُـلَفَاء؟
قُلتُ رَبّي، أخـي و صـهري عَـليٌّ و حَـــبيبي و ســـيّد الأوصـيَاء
و أتَـــى جِـبرئيلُ نـحوِي فأوْحَـى لِـــيَ فـــاقْرأْ يَـــا خَـاتم اَلأَزكـيَاء
قَـــد جَـــعَلنا لِسَـانَ صِـدقٍ عَـليّاً لَـــهُم بَـــعدَ أكـــرمِ الأصْـفيَاء[۳]

«عبدالکریم آل زرع»[۴] شاعر سعودی، افزون بر صداقت و دیگر صفات، نسبت به قداست علی علیه‌السلام اهتمام می‌ورزد و حضرت را در قداستش یگانه و بی‌مانندی می‌داند که شهرتش تمامی جهان را در بر گرفته است. وی در این زمینه سروده است:

عَـــليٌّ فـــي قـداسَـتِه عَـليٌّ و قَدْ صَعُبَت عَلَى أحَدٍ مَـنَالا

---

۱. عبدالمنعم الفرطوسي، ديوان، ج ۱، ص ۳۶.
الأبراج: جمع البُرج: قلعه، قصر، رکن. القَناديل: جمع القنديل: شمع. التَّراصف: به هم پیوستگی. القَوارير: جمع القَارورَة: شیشه، بطری.
۲. الحاکم الحسکاني «عبيدالله بن عبدالله بن أحمد»، شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۳۵۷.
۳. عبدالمنعم الفرطوسي، ملحمة أهل البيت، ج ۱، ص ۲۲۲.
۴. شیخ عبدالکریم آل زرع التاروتي القطيفي، شاعر و فاضل در سال ۱۳۸۱ هق / ۱۹۶۱ در قطیف سعودی متولد شد. افزون بر دروس رایج، دروس حوزوی و دینی را هم فراگرفت. و از فرهنگ بالایی برخوردار گردید. به سرودن شعر پرداخت و در مجالس شعر و ادب شرکت فعال داشته و دارد و شاخصه شعر او بیشتر جنبه اجتماعی دارد. (عبدالله حسن آل عبدالمحسن، شعراء القطيف المعاصرون، ص ۲۱۵)

فإن غَطَّى العَوالمَ مِنه صِيتٌ بِـمُعجزةٍ جَـنوباً أو شِـمالا
فَـذاك لأنَّـهُ وِتـرٌ عَـظيمٌ و لمْ يَلدِ الزّمانُ لَه مِـثالا.[۱]

مجد و عزت حضرت از دیدگاه شاعران معاصر

بزرگواری و عزت نفس، آن هم در حد بالایش یکی از ویژگیهای شخصیت علی علیه‌السلام است که هم خود متصف به آن است و هم سیره عملی و عملکرد حکومتی‌اش بیانگر اهتمام به گسترش این ویژگی انسانی در میان جامعه اسلامی است که نامه‌های ۱۶ و ۲۵ و ۵۱ نهج‌البلاغه و سفارش‌های حضرت در حفظ آن، شاهد مناسب و دلیل قاطعی بر این مدعاست. شاعران و همچنین سرایندگان معاصر عرب نیز به این ویژگی توجه نموده و برخی حتی تا جایی پیش رفته‌اند که مجد و عزت را تنها منتسب به علی علیه‌السلام می‌دانند و بس.

إليكَ لا لِسَـواكَ المَـجْدُ يُـنتَسَبُ و فِي عُداكَ يَتِيهُ المِقْوَلُ الذَّرِبُ[۲]

شاعر دیگری به نام «مُهنّد جمال الدّین»[۳] در این باره گفته است: این مجد است که به وجود تو می‌بالد و این بلندای کوه است که در برابر بلندای عظمت تو به کرنش می‌نشیند؛ چرا که تو با قلبی که در بند هیچ تعلقی نیست بر کشاکش

---

۱. حسين الشاكري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۳۸۳.
المَنال: محل دستیابی. الصّیت: شهرت، آواز، نیکو. الوِتر: یگانه، منحصر به فرد.

۲. محمد حسين الفقيه، قذائف وورود، ص ۷۰.
تَاهَ يَتيه: کبر فروخت. المِقوَل: خوش سخن، خوش زبان. لِسانٌ ذَرِب: زبان گشاده و فصیح.

۳. مهند جمال الدین، از فرزندان شاعر معروف عراقی، مصطفی جمال الدین است که در سال ۱۳۸۵ هق / ۱۹۶۵ م در ناصریه عراق متولد شد. پس از گرفتن مدرک از مدرسه عالی تکنولوژی در سال ۱۹۸۶، وشروع انتفاضه ملی در عراق مجبور به ترک عراق شد و به سوریه رفت و پس از مدتی سوریه را ترک کرد و به ایران آمد و در حوزه علمیه مشغول تحصیل گردید و همچنان در محافل ادبی و مجلات و روزنامه‌ها آثار ادبی خود را ارایه می‌کند. (حسین الشاکری، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۳۹۹).

ایام فایق آمدی.

أبَاحَسَنٍ تَفاخَر مِنك مَجدٌ و ذابَتْ في رَوَابِيكَ الرِّعَانُ
و أنتَ تُقارِعُ الأيّامَ صَبراً بِقَلْبٍ لم يُلوّثْهُ الرِّهَانُ[۱]

«استاد حبیب محمود»[۲] شاعر سعودی نیز حضرت را خورشید هدایتی می‌داند که روزگار به مقام بلند آن دست نخواهد یافت و هیچ پرنده‌ای به بلندای آن اوج نتواند گرفت. نمونهٔ زنده و عالی از مجد و عزت، و مفسّر نشانه‌های افتخار برای آیندگان. اگر چه روزگار طومار زندگیش را در قاموس مرگ پیچید؛ اما همواره در دلها باقی و جاودان است.

و شَمسُ هُدىً لا يَبلغُ الدهرُ شأوَها و يسقُطُ عن إدراكِها كُلُّ طائرِ
و أمثولةٌ في مَرْكِبِ المَجْدِ غَضَّةٌ تُفسِّر للأجيالِ آيَ المَفاخرِ
طَواهَا خِضَمُّ الدَّهرِ في مُعجمِ الرَّدَى و لكِنَّها لمّا تَزلْ فِي الضَّمائرِ[۳]

شاعر دیگری در این باره سروده و گفته است: سرآغاز سرودم تویی، ارزشت از هر ستایش افزون است. مجد و عزتت از افقهای جاودان فراتر رفته اما هنوز قانعت نساخته است. بلند پروازان هم از رسیدن به مجد تو ناتوان و پیشاهنگان آن از دست یابی بدان مأیوس‌اند. ستاره بلند آسمان کجا تواند با کسی که پایان جاودانی آغازگر اوست، برابری کند؟ شکوه و مجد امامت یگانه مجدی است که با پیوستن به مجد

---

۱. همان، ص ۴۰۰.
الرِّعان: جمع الرَّعن: کوه بلند، بلندی و دماغه کوه. الرِّهان: گروبستن، شرط بندی.
۲. استاد حبیب آل محمود القدیحی، شاعر و ادیب، در سال ۱۳۸۸هق / ۱۹۶۸م در «القطیف» سعودی متولد شد. همانجا به کسب دانش و ادب پرداخت. و در محافل فرهنگی و ادبی شرکت فعالانه داشت، وی همچنان نسبت به مقوله‌های ادبی اهتمام بسیار دارد و آثار خود را در مجالس شعر و ادب و بعضی از نشریات ارایه می‌نماید. (همان، ص ۴۰۹).
۳. همان، ص ۴۱۱.

نبوت، در امر شفاعت جلوه‌گری خواهد کرد.

نَشِيدِي و أنتَ لَهُ مَطلعُ — مِنَ الشَّمسِ يَعنُو لَهُ مَطلَعُ
و قَدرُكَ أرفَعُ إنَّ الثَّناءَ — و إنْ جَلَّ قَدْراً بِهِ يَرفعُ
و مَجدكَ جَاوزَ أُفقَ الخُلودِ — سُمُوّاً و نَفسُك لا تَقنَعُ
فَقَصَّر عَنه رَفيفُ الطُّمُوح — و كادَتْ قَوادِمُه تُنزَعُ
و أرجَعَ بِاليَأسِ رُوَّادَه — و في مِثلِ مَجدِكَ مَنْ يَطْمعُ؟
و أنَّى يُطاوِلُ نَجمٌ عَليٌّ — خِتامُ الخُلودِ بِه يَشرعُ
و مَجدُ الإمَامةِ وِترٌ يَضمُّ — لِمَجدِ النّبوَّةِ إذْ يَشْفَعُ[۱]

هدایت منشی حضرت

علی علیه‌السلام همچون نبی گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به هدایت و ارشاد مردم، علاقه بسیار و تلاش فراوان از خود نشان می‌دادند و در حقیقت جوهره کار خود را هدایت مردم می‌دانستند تا جایی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به ایشان فرمودند: اگر یک نفر به دست تو هدایت شود از تمام مواهب روی زمین برایت بهتر است.[۲] حضرت علی علیه‌السلام نیز در تمام دوران زندگی و بویژه در زمان زمامداری خویش نسبت به این امر، همت گماشت که بسیاری از نامه‌های نهج‌البلاغه شاهد بر این حقیقت است.[۳] شاعران معاصر عرب نیز به این ویژگی حضرت، اهتمام ورزیده و اشعار زیبایی سروده‌اند که

---

۱. عبدالمنعم الفرطوسي، ديوان، ج ۱، ص ۳۳.
النشید: سرود، ترانه. عَنا يَعْنُو: لَهُ: درمقابل او فروتنی نمود، تن در داد و تسلیم شد. الرّفیف: درخت سرسبز و شاداب، سقف، آسمانه. الطّموح: بلند پروازی. القَوادِم: جمع القَادِمة: پروبال. الرُّوّاد: جمع الرّائد: پیشرو: پیشاهنگ. طَاوَل: هُ: در درازی یا نیرو برا و برتری یافت.
۲. محمد بن عمر بن واقدي، المَغازي، ج ۳، ص ۱۰۷۹.
۳. نهج البلاغه، صبحي الصالح، نامه‌های ۳۰، ۳۲، ۵۴ و ۵۵.

از جمله آنها «محمدجواد الصّافي» است که خطاب به حضرت گوید: ای پدر نامدار مسلمین! در تلاش برای هدایت و سعادت خلق، از روحت مایه گذاشتی و پاداش و مزدی از آنها نطلبیدی:

يَا مَنْ غَدوْتَ لِجمعِ المُسلمينَ أباً ... و كُنتَ بِالجهد فِي إشعَارِهِم دَئِبا
أذَبْتَ رُوحكَ تَسْعَى في هِدايَتِهم ... و لم تَكن تَبتَغِي أجراً ولا طَلبًا(۱)

شاعر دیگری به نام «عبدالرحیم آل فرج الله»(۲) در توصیف هدایت منشی حضرت، خطاب به علی عليه‌السلام می‌گوید: ای پیشوای هدایت و ارشاد! در بزرگواریت همین بس که هدایت نیز با تو بار سفر بست و همراه صمیمی مزارت گردید تا با مقام ولایت به راز و نیاز پردازد:

يَا إمامَ الهُدَى و حَسْبُكَ مَجداً ... أنْ يَشدَّ الهُدَى إليكَ الرِّحَالا
و يُصَافِيكَ فِي ثَراكَ مَآلا ... و يُناجِيكَ في عُلاكَ مَقالا(۳)

«ناجي بن داود» از استعاره‌های زیبایی در توصیف این موضوع استفاده کرده و گفته است: درخت هدایت به علی قد کشید؛ فروتن چون حق، و خروشان چون سلاح. تاریکی شب با وزش آن دچار پندار می‌گردد و در پگاه به

---

۱. علي الخاقاني، شعراء الغريّ، ج ۷، ص ۴۷۷.
الدّئب: پایدار و باثبات.

۲. شیخ عبدالرحیم آل فرج الله، ادیب، شاعر و فاضل در سال ۱۳۵۵ هق / ۱۹۳۶ م در یک خانواده اهل علم دیده به جهان گشود. از دوستان و یاران صمیمی شهید صدر بود و در حرکت اصلاح طلبی عراق سهم ویژه‌ای داشت. در محافل ادبی و مجلات آثار ادبی خود را ارایه می‌کرد. چندین مرتبه بازداشت شد و آخر الأمر در سال ۱۴۰۴ هق / ۱۹۸۳ م به شهادت رسید (حسین الشاکري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۳۲۰).

۳. همان، ص ۳۲۳.
شَدَّ الرّحالَ: کوچ کرد، بار و بنه سفر را بست. يُصافِيك: در دوستی با تو صمیمی است. الثَّرى: خاک. المَآل: سرانجام، نتیجه، بازگشتگاه.

روشنایی مبدل می‌شود و به میوه می‌نشیند و باورانه در سرودهایش ترانه رستگاری طنین‌افکن می‌گردد.

بَسَقَتْ دَوْحَةُ الهُدَى بِعَلِيٍّ — خُشعَةُ الحَقِّ وانتِفاضُ السِّلاح
عندَ مَا هَبَّ أصبحَ الليلُ وَهْماً — يَتَلوَّى عَلى شَفيرِ الصَّبَاحِ
و تَدَلَّى الجَنى يَقيناً يُدَوّي — فِي تَراتِيلِهِ نَشيدُ الفَلاح[۱]

«فخر الدين الحيدري»[۲] شاعر دیگری است که در این باره اشعاری سروده و علی علیه السلام را نور هدایت و چراغ همیشه فروزانی دانسته که جز او همه تاریکی و ظلمت است. هدایتگر خردِ بشر در غرب و شرق و ترسیم کننده راه درست فرا روی خَلق.راهنمای همه نسلها و هدایت بخش همه ملتها در همیشه تاریخ:

أنتَ نُورٌ و مَا سِواكَ ظَلامٌ — و سِراجٌ وقَد أبيتَ الأُفُولا
و هَدِيتَ العُقولَ شَرقاً و غَرباً — تَبتَغي للوَرى طَريقاً ذَلُولا
و دَخلتَ التَّاريخَ تَرسِمُ لِلأجيا — لِ دَرباً و لِلشُّعوبِ دَليلا[۳]

سراینده دیگری به نام «عبود أحمد النجفي» در بیان هدایت منشی علی علیه السلام وی

---

۱. ناجي بن داود الحرز، ديوان الوسيلة، ص ۵۸.
بَسَقَ يَبسُقُ: الشيءُ: قدکشید، دراز شد. الدّوحَة: درخت پرشاخ و برگ. الخُشعَة: پشته کوچک، پاره زمینی، سخت و درشت، بچه. الانتِفاض: تکان، لرزش. يَتلوّی: می پیچد، می درخشد. الشَّفير: لبه. دَوَّى تَدوِيةً: الرعدُ: صدا کرد، طنین افکن شد.

۲. فخر الدين الحيدري، اديب و فاضل، در سال ۱۳۵۴ هق / ۱۹۳۵ م در بغداد متولد شد. به کسب علوم حوزوی پرداخت و در سال ۱۳۸۸ هق از دانشکده اصول دین فارغ التحصیل گردید، مدتی به تدریس پرداخت و سپس به ایران مهاجرت کرد و در قم مستقر گردید. و همچنان در محافل ادبی شرکت فعال دارد و اشعار زیادی سروده است. (حسين الشاكري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۳۱۵).

۳. همان، ص ۳۱۷.
الطَّريق الذَّلول: راه هموار. الدَّرب: در بزرگ، آستان.

را ستاره درخشانی در امتداد افق، قطب یگانه‌ای بر روی زمین، پاره نوری در تاریکی روزگار، صبحگاه روشن و عطر آگین و در حقیقت یک نور الهی می‌داند که درخشش آن از خلال عرش به بیرون رخنه کرده است و زیربنای هدایت و رکن ولایت می‌باشد:

عَـلِيٌّ فـي اَمـتِدادِ الأُفُـقِ نَـجْمٌ و فَـوقَ الأرضِ قُـطبٌ أوْحَـدِيٌّ
عَـلِيٌّ فـي دُجَـى الأيّـامِ نُـورٌ صَـباحٌ مُشـرقٌ عَـبِقٌ زَهِـيٌّ
تَسلَّلَ مِـنْ خِـلالِ العَـرشِ ضَـوءاً و نُـورُ اللهِ مُـؤتَلِقٌ بَـهِيٌّ
عَـلِيٌّ لِـلهُدَى أُسٌّ و رُكـنٌ و فِـي نَـصِّ الغَـدير هُـوالوَلِيٌّ[۱]

«محمد آل حیدر»[۲] شاعر دیگری است که با توجه به مضمون یاد شده، تبسم هدایت را بر جبین علی علیه السلام می‌بیند و از سپیده صبح می‌خواهد تا روشنایی ویژه‌اش را نصیبش سازد؛ چرا که وی نور الهی را فقط از جام حیدرکرار می‌نوشد و از روحش پرتوی می‌گیرد که از جبین عرش می‌جوشد:

فَـوقَ عَـيْنَيهِ ابتِسَامَاتُ الهُـدَى و عَـلَى جَـبهَتِهِ الحَـقُّ تَـراءَى
ضُـمَّنِي يَـا فَـجرُ إنّـي شَـاعِرٌ فَـوْقَ مـا غُـذِّيتُ، غُـذِّيتُ ضِـيَاءا
فأَنـا مِـنْ حـيدرٍ لا أسـتَقِي غـيرَ نُـورِ اللهِ هَـدْياً و صَـفاءا
أستَقِي مِـن رُوحِـه النُّـورَ الّـذي فِي جَبِين العَرشِ قَد لاَحَ جَلاءا[۳]

---

۱. همان، ص ۳۵۵.

العَبِق: عطر آگین. الزَّهِي: درخشان و زیبا. المُؤتلِق: درخشان. البَهِيّ: ظریف، زیبایی و طنازی که زیبائیش خیره کننده باشد.

۲. محمد آل حیدر، ادیب و سخنور، در سال ۱۳۴۶ه‍/۱۹۲۷م در «الناصریه» زاده شد، به کسب علم و دانش پرداخت، مدتی به نجف رفت و هم اکنون در «الحلّه» بسر می‌برد. مجموعه های شعری زیادی دارد. (همان، ص ۲۸۳).

۳. همان، ص ۲۸۴.

«عدنان العوّامي»[۱] شاعر سعودی، چشمه هدایت علی علیه‌السلام را در طول تاریخ چنان جاری و جوشان می‌بیند که سرچشمه‌اش متصل بـه رگـهای حـیات و آب زنـدگانی ماست:

وَ عَلى مَدَى الأَزمَانِ نَبعُ هِدايـةٍ سَيظلُّ يَـجري بِـالمياهِ و يُـغدِقُ
هـذِي مَـناهِلُه يَـمُدُّ وُجـودَنا بِدَمِ الحَـياةِ نَـميرُها المُـتَدفِّقُ[۲]

۱. عدنان العوامي، ادیب، شاعر توانمند در سال ۱۳۵۴ هق / ۱۹۳۵ م در «القطیف» سعودی دیده به جهان گشـود. بـه کسب علم و دانش و فراگیری زبان خارجه پرداخت. زندگی واقعی خود را با مقاله نویسی و قصه و نمایشنامه آغاز کرد و سپس به شعر روی آورد که اشعار او در دیوانی به نام «شاطیء الیباب» چاپ شده است (همان، ص ۳۰۶).

۲. همان، ص ۳۰۷.

فصل سوم

انعکاس ویژگیهای سیاسی ـ اجتماعی علی علیه السلام در اشعار عربی معاصر

شیوه حکومت علی علیه السلام بر مردم

حکومتها بیشتر با واژه‌های فریبنده و شعارهای دلنشین و کارهای عوام فریبانه، تلاش می‌کنند خود را حامی مردم قلمداد کنند و در انظار جهانیان موجّه جلوه نمایند! اما از آنجایی که مردمی بودن، در جوهره وجود آنها نیست و ماهیتشان بیشتر جنبه استکباری دارد، عملکردشان خلاف گفته‌هایشان را ثابت می‌کند؛ ولی آنچه به تواتر به ما رسیده است، حاکی از آن است که علی علیه السلام جلوه نوینی از حکومت مردمی ارایه کرده‌اند و در هر حال رفتارشان، مهر تأیید گفتارشان بوده است. این ویژگی علی علیه السلام در اشعار عربی معاصر نیز تا حدودی منعکس شده است. به عنوان نمونه، شاعر الشعب «**محمد صالح بحرالعلوم**»[1] به این امر توجه نموده و سروده است:

---

۱. محمد صالح بحر العلوم، شاعر و ادیب مشهور عراقی در سال ۱۳۲۶هق / ۱۹۰۸م دیده به جهان گشود. به کسب دانش پرداخت و به سرودن شعر همت گمارد. به عنوان شاعر میهنی معروف است. به روانی شعر می‌سراید و در اشعارش بیشتر بر مسایل اجتماعی، سیاسی و میهنی تکیه می‌کند. آثارش عبارتند از: دیوان العَواطف، أقبَاس الثورة و دیوان بزرگ شعر. (محمدهادي الأميني، معجم رجال الفكر والأدب في النجف، ج ۱ ص ۲۱۶).

لیتَ مَنْ یَدّعِي الإمَامَةَ یَرْعَی حُرمَةَ النَّاسِ و هي مِن مِیزَاتِك
و یَرَی کیفَ کُنتَ تُشبعُ غَرْ ثَاهُم و تُکسِي عُرَاتَهم بصِلاتِك
هکَذا عِشْتَ أنتَ تَشْملُ حتّی أبعدَ الأبعَدینَ فِي رَحماتِك
و إذا اَستَهْتَرَالوُلاةُ بِحَیفٍ کُنتَ سَیفاً عَلی رِقَابِ وُلاتِك[1]

«سید محمد جمال الهاشمي» نیز در قصیده‌ای با نام «یا أبا النَّهج» شیوه حکومتی حضرت را همان شیوه اسلام می‌داند که فقیر و غنی در اقتصاد آن از سود مشترک برخوردارند. کارگر به حق خود دست می‌یابد و کارفرما بهرهٔ عادلانه‌ای می‌برد و کشاورز و مالک به‌طور مساوی از زمین سود می‌جویند و بازنشسته و از کار افتاده، ملجأ و پناهی برای خود می‌یابد و خلاصه همه مردم از منافع بازار بهره‌مند می‌گردند. وی در بخشی از این قصیده می‌گوید:

إقتِصَادٌ نَفعُهُ مُشْترَكٌ شَاطَرَالمُعْوِزُ فِیهِ الأثرِیَاء
یَمنَحُ العَامِلَ مَا یَأمُلُه و ذَوِي المَعْمَلِ مَا یَکفِي ارتِوَاء
و تَری الفَلاّحَ والمَلاّك فِي شِرکَةِ الأرضِ کَما شَاءا سِواء
وَ لِمَن أقْعَدَهُ الدَّهرُ تَرَی مَلْجَأً فِیهِ، لَه یَأوِي اَلتِجَاء
فَجَمیعُ النَّاسِ فِي أربَاحِ مَا تُنتِجُ الأسْوَاقُ صَاروا شُرَکاء[2]

---

۱. محمدصالح بحرالعلوم، دیوان، ص ۱۹۲.
الغَرثَی: جمع الغَرثان. گرسنه. الصِّلات: جمع الصِّلة: عطاء، بخشش و احسان. استهتَرَ: بی پروایی کرد، شیفته شد. الحیَف: زورگویی و ستم.

۲. سید محمد جمال الهاشمي، دیوان مع النبي و آله، ص ۵۹.
شَاطَرَهُ الشَّيءَ: آن چیز را با او نصف کرد. تقسیم کرد. المُعوِز: مستمند، فقیر.
الأثرِیاء: ثروتمندان. المَعمَل: کارخانه. الإرتواء: سیراب شدن.

دستگیری از محرومان و یتیمان و بیچارگان

در هر جامعه‌ای گروهی از مردم هستند که به عنوان قشرهای آسیب‌پذیر جامعه شناخته می‌شوند. این افراد به سبب عدم توانایی مالی و ضعف فرهنگی و معنوی، فشار زیادی را متحمل می‌شوند و هر لحظه کرامت انسانیشان در معرض تهدید قرار می‌گیرد. اینها همواره به دنبال تکیه گاه و ملجأ و مأوایی می‌گردند که از آنها حمایت نماید؛ ولی با نهایت تأسف در بیشتر مواقع، باز طعمه حیله‌گران ظاهر صلاح، و عوام فریبان، قرار می‌گیرند و وضعشان از آنچه که هست بدتر و بدتر می‌شود. اینجاست که همهٔ نگاهها متوجه علی علیه‌السلام و حکومت وی می‌گردد؛ انسانی که خارج از تظاهر و ریا و به دور از فریب و نیرنگ، یتیم نواز بود و حامی بیچارگان و یاور ضعیفان. و بی سبب نیست که این ویژگی انسانی -اجتماعی علی علیه‌السلام در اشعار نیز بازتاب گسترده‌ای یافته است و شاعران در بارهٔ آن نغمه‌های دلنواز سروده‌اند که به نمونه‌های بارز آن اشاره می‌کنیم «عبدالکریم آل زرع» شاعر سعودی در این زمینه می‌گوید: آیا جز علی علیه‌السلام کسی هست که در دل شب به جستجوی خانه یتیمان برخیزد؟ و از این کار ملالی به خود راه ندهد؟ و سینه گرم و پرمهر خود را به روی آنها بگشاید؟ و آنها را در حکومتش همچون فرزندان خویش عزیز دارد؟ و غذا و لباس برایشان تهیه کند؟ این علی علیه‌السلام است که پناه ضعیفان و فریادرس یتیمان است:

وَ مَنْ یَرتادُ أبْیَاتَ ٱلیَتامَی　　بِجَوفِ ٱللَّیلِ لا یَشکُو کَلالا
فَیفتَحُ قَلْبَهُ الحَانِي إلیهِم　　یَراهُم فِي وِلایَتِهِ عِیَالا
و یُطعِمُهُم و یَکسُوهُم و لکِن　　لِیَبقَی طَاوِیاً لم یَبقَ مَالا

عَــلِيٌّ كــانَ للــضُّعَفاءِ سُــوراً   و لِـــلأيتَامِ قَــاطِبَةً ثِــمَالا[۱]

شاعر دیگری به نام «عبدالمهدي مطر» در این باره گفته است: از آه و نالهٔ یتیمی که مادر ندارد تا با او به مهر سخن گوید و پدر ندارد تا به او محبت ورزد. تـمام وجـود علی علیه‌السلام به لرزه در می‌آید. و این یگانه سیره و راه و روشی است که روح وصی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با آن دمساز است.

تَــهفُو حَشَــاهُ لآنَــاتِ اليَــتِيم بِــلا   أُمٍّ تُـــناغِي ولا يَـــحنُو عَــليه أبُ
هذي هِي السِّــيرةُ المُــثلَى تَــموجُ بِــها   رُوحُ الوَصيِّ و هذا نَــهجُه اللَّــحبُ[۲]

شاعر دیگری خطاب به علی علیه‌السلام می‌گوید: تو سایهٔ بلند پایهٔ یتیمان بودی و آنها را در سَرایت گرامی می‌داشتی. ای فریاد رس یتیمان! تو برای هر کس که تاریکی فقر و تنگدستی آزرده‌اش ساخته و به وحشت انداخته، پناه و پشتیبان بودی و در دل شب، هنگامی که مردم در خواب ناز بودند، بار گدایان به دوش می‌کشیدی:

كُــــنتَ لِــلأيتَام ظِــلاً وَارِفاً   و لِــذا عَـاشُوا بـمَغْنَاك كِـرامَـا
و لَــقدْ كُــنتَ لِــمَنْ أرعَــبَهُم   شَــبَحُ الفَــقْرِ مَــلاذاً و دِعَـامَا
كُــنتَ تأتِــيهِمْ وقــد نَـامَ الوَرى   بجرابِ الزَّادِ يَا غَوثَ اليَتامَى[۳]

---

۱. حسين الشاكري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۳۸۳.
ارتادَ يَرتَادُ: جستجو کرد. الكَلال: خستگی. الحَانِي: مهربان. الطَّاوِي: گرسنه، لاغر. الثّمال: فریادرس.

۲. همان، ص ۱۶۶.
هَفا يَهفُو: تپید، بال و پر زد. الآنَّة: ناله. ناغَى يُناغِي: با کودک به مهر سخن گفت. اللَّحب: روشن و آشکار.

۳. حسين الجامع، دنيا القداسة، ص ۲۵.
الظلُّ الوَارِف: سایه بلند. المَغْنَى: منزل. الدِّعام: پایه و ستون، مهتر و سرور. الجِراب: انبان.

«عبدالحسين شكر»[۱] شاعر دیگری است که حضرت را ملجأ و پناه همه خلایق دانسته و در همیشهٔ تاریخ، راحتی بخش سختیها و دشواریها بر شمرده و گفته است: پس از رفتن این سرپرست دلسوز یتیمان و ضعیفان، آیا پناه بخش دیگری سراغ دارید؟

يَا غَوثَ كُلِّ الوَرى فِي النَّائباتِ ومَن — فِي كُلِّ دَهرٍ هو الأَيْسَار لِلعُسْرِ
مَن لِليَتَامَى مُنيلٌ بعدَ كَافِلِهم — وَ لِلأَيَامَى و مَنْ لِلدَّهْرِ أنْ يَجرِ[۲]

«فرات الأسدي» نیز با ابیات زیبایی، حضرت را کشتی تهیدستانی معرفی می‌کند که همواره مروارید تازه صید می‌کند. اطعامشان می‌نماید و هنگام سرگشتگی شادی بخششان می‌باشد و در بامداد با دلی پر از خون به دیدارشان می‌رود و روزشان را با هزاران امید و آرزو به شب می‌رساند:

لأشْتَاتِ الكَلامِ الصَّعبِ خَارِطَةٌ خُرا فيَّهْ
تراكَضَ في مَدَاهَا البَحرُ... والرِّيحُ الضَّبَابِيَّهْ
و أنتَ سَفِينةُ الفُقراء تُخرِجُ لُؤلؤاً رَطباً
وتُطعِمُهم... و تُسرِجُ في المَتاهَةِ ألفَ أغنِيَّهْ
تُصبِّحُهُم بِرائحةِ الدَّمِ المَجبُولِ مِن غَضبٍ
تُمَسّيهمْ بِلونِ دوارِه في كُلِّ أُمْنِيَّهْ[۳]

---

۱. عبدالحسين شكر، شاعر و اديب، در نجف اشرف ديده به جهان گشود. به كسب دانش و علوم اسلامی و زبان عربی پرداخت. مدتی در كربلا اقامت گزيد. سپس به «تهران» مهاجرت كرد و سرانجام در سال ۱۸۶۸م در تهران درگذشت. (علي الخاقاني، شعراء الغريّ، ج ۵، ص ۱۳۳).

۲. عبدالحسين شكر، ديوان، ص ۲۹.

۳. حسين الشاكري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۳۷۷.

الخَارِطَة: نقشه جغرافيا. تراكَضَ القومُ: جماعت با هم دويدند. الضَّبَاب: تيرگی هوا، مه. الرَّطب: تر و تازه، نرم، نمناك. المَتاهَة: جای پر پيچ و خم، گمراهی. أسرَجَ: روشن كرد. اسب را زين كرد، آراست. المَجبُول: آفريده شده.

گروهی از شاعران فقدان حضرت را مصیبت بزرگی برای بیچارگان و ضعیفان برشمرده‌اند که قلوب آنها را بیش از پیش جریحه‌دار نموده و غم و اندوهی بر اندوههای فراوانشان افزدوه است. در این خصوص «محمدرضا آل صادق» سروده است: با فقدان‌تو دین، عزیزِ بزرگی را از دست داد و ماتم‌زده شد. غم و اندوه دلهای یتیمان را جریحه‌دار نمود. با بودنت پدر بخشنده‌ای داشتند؛ ولی اکنون بهترین پشتیبان خود را از دست داده و حیرت زده و پریشان مانده‌اند و در زندگی جز تاریکی، افق روشنی فرا رویشان نمی‌یابند.

أثكِلَ الدّينُ في مُصَابِك يا مَنْ كُنتَ دِرعاً لَهُ بوجْهِ العُتاةِ
و اسْتَشَاطَتْ حُزناً قُلوبَ اليَتامَى بِالجِراحِ المَشبُوبَةِ الدَّامِيَاتِ
فقدَتْ حِصنَها المَنيعَ و كانَتْ بِكَ تَلقَى أَباً سَخيَّ الهِبَاتِ
فهي حَيرىَ وقَد أَضلَّتْ هداهَا لم تَجِد غَيرَ ظُلمةٍ في الحَياةِ(۱)

«بولس سلامه» نیز اشک چشمان یتیمان و جگرپاره پارهٔ مسکینان را در فقدان حضرت منعکس نموده و گفته است:

هَالَهُ أنْ يَرى دُمُوعَ اليَتامَى والمَساكِينَ تمْزَقُ الأَكبَادا(۲)

«مهدي الأعرجي» نیز گوید: یتیمان با از دست دادن این پدر نیکوکار و با محبت، درحقیقت یتیم شدند و در ماتم او نشستند.

و بَاتَتْ بَعدَهُ الأيتَامُ ثكلَى وقَد فَقدَتْ أباً بَراً وَدُودا(۳)

---

۱. همان، ص ۳۴۸.
الدُّرع: زره. العُتاة: جمع العَاتِي: ستمگر، زرگو. استَشَاطَ: ازناراحتی برافروخته شد.
المَشْبوب: مخلوط، ممزوج. الدّامِي: خونین. الحِصن: دژ، قلعه، پناه. الحَيرَى: مؤنث الحَيران، سرگشته، راه‌گم‌کرده.
۲. بولس سلامة، عیدالغدیر، ص ۱۴۱.
۳. حسين الشاكري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ص ۷۶.

«صالح الحلي» نیز فقدان حضرت را مایهٔ نامیدی و یأس یتیمانی می‌داند که حضرت را همواره یار و مددکار خود می‌دیدند.

قل لِليتامَى فاقنُطي و تَهيّئي　　لِلسَيرِمُسرِعَة السُّرى وفّادَها
أجَفاً و مَا عَوَّدتَها مِنك الجَفا　　لِلمُعتَفين فَمَن يَرى إشعَادَها
لابَل طَوتْكَ يَدُ البِلَى عَنْ وَصلِها　　يَاغَيثَها و غِياثَها وَعِمادَها[۱]

البته این مضامین را شاعران بسیاری دارند که چون در الفاظ و معانی با یکدیگر چندان تفاوتی ندارند، از ذکر آن خودداری شد. در پایان این موضوع، عقیدهٔ یکی از شاعران را یادآور می‌شویم که حضرت را ایمنی‌بخش ترسها و پناه بخش پیش‌آمدهای سخت و ناگوار خوانده که در شداید به او پناه می‌جویند. و ایشان را مشکل‌گشا می‌دانند:

لا زِلتَ مولايَ مُؤمِنَ رَوعَتي　　و مَلاذِي الحَانِي بِكُلِّ مُلِمَّةِ
ما جئتُ بَابَك في الشَّديدةِ عَائذاً　　إلاّ و صُدَّتْ عَن حِمَايَ و رُدَّتِ[۲]

شاعر دیگری معتقد است چون علی علیه‌السلام از بس به حل مشکلات مردم همت گماشته به عنوان مشکل‌گشا لقب گرفته است:

هو لِلمُشكلِ حَلاّلٌ وقَدْ　　شَاعَ في النَّاسِ لَهُ اْسمٌ وانتَشَر
يَدُهُ في السَّيْبِ غَيثٌ هَاطِلٌ　　عَلَمُ السّحبِ سَخاءً فَمَطر[۳]

---

۱. همان، ص ۷۹.
السُّری: شبانه راه‌رفتن. الوفاد: همواره، آینده. الغَیث: باران، ابر.
۲. ناجي‌بن داود الحرز، دیوان الوسیلة، ص ۸۷.
الرّوع: ترس و خوف. المَلاذ: پناه. الحَاني، شفیق، دلسوز. المُلِمّة: پیش آمد سخت.
۳. محمدعلي الناصري، دیوان غدیریات الناصري، ص ۲۰.
السَّیْب: باران روان. الهَاطِل: ریزان.

سرایندهٔ دیگری حضرت را مدار حل مشکلات و امین امت و امیرمؤمنان دانسته و سروده است:

فَلا مُشْكِلٌ إلاّ و أنتَ مَـدَارُه   ولا فَـلَكٌ إلاّ و أنتَ مُـديرُه
ولا أُمَّـةٌ إلاّ و أَنتَ أَمـينُها   ولا مُؤمِنٌ إلاّ و أنتَ أمِيرُه(۱)

اجرای عدالت در جامعه

عدالت واژه مقدسی است که خواسته آزادمردان و محرومان جهان است. عدالت، امری‌است که خداوند به اجرای آن فرمان می‌دهد.(۲) عدالت، برترین خصلت انسانی بشر. عدالت یعنی رسیدن حق به حق‌دار؛ اما دستیابی بدان سخت و طاقت فرسا. چرا که بسیار بوده و هستند که همواره برای اجرای آن جانفشانی نموده‌اند و زجرها کشیده‌اند و در توصیفش غزلها سروده‌اند؛ اما هنگام تکیه بر اریکه قدرت، دیگر شعری در وصف آن نسروده‌اند!؟ و لیکن این علی علیه‌السلام است که در این میدان نیز گویی سبقت را از دیگران ربوده‌اند و دریچهٔ عملی خوبی در برابر آن گشوده‌اند که مورد تأیید انسانهای دادگر بوده و هست.

این ویژگی علی علیه‌السلام نیز همچون سایر ویژگیهای حضرت، در اشعار عربی معاصر بازتابی بس گسترده دارد که شاعران به مناسبتهای مختلف در بارهٔ آن سروده‌اند. اما ضعفی که در این اشعار به چشم می‌خورد همچون موضوع گذشته عبارت است از: تکرار ملال‌آور واژگان و عبارتها، تقلید خشک و بی‌روح از یکدیگر، تهی بودن از موسیقی زیبا که جوهرهٔ شعر را تشکیل می‌دهد. و نبودن قصیده یا قطعه‌ای کامل در بیان هر یک از این موضوعات، جز در موارد اندک. اما به هر حال با وجود کاستیهای یاد شده، این اشعار به کلّی از امتیاز بی‌بهره نیست که با ذکر نمونه‌های برجسته آن این

---

۱. السيد رضا الموسوي الهندي، ديوان، ص ۲۳.

۲. إنّ اللهَ يَأمُرُ بالعَدلِ والإحْسَان. سورهٔ نمل، آیهٔ ۹۰.

امتیازها هویدا خواهد شد.

«محمد سعید الخنیزي» شاعری است که علی علیه‌السلام را صدای عدالت دین خدا و راز بقای بشریت می‌داند که بین برده و سرور امتیازی قائل نمی‌شود و پی درپی به آنان فیض می‌بخشد:

أنتَ صَوتُ العَدالَةِ الحَقُّ لِلدّین و سِرُّ البَقاءِ لِلإنْسَان
لم تُفرّقْ مَا بَینَ حُرٍّ و عَبْدٍ فی عَطاءٍ یَفیضُ بالعِقبَان[1]

یکی از نادر شاعرانی که قصیدهٔ کاملی در توصیف عدالت علی علیه‌السلام سروده است، «عبدالمنعم الفرطوسي» است که در بخشی از سروده خود حضرت را ترازوی عدالتی می‌داند که هیچ یک از کفه های آن کاستی ندارد. و چون همتای حق است، زبانش عادلانه و بر حق داوری می‌کند و در دادگری بین نیرومند و ضعیف و در ادای سهم بین برده و سرور فرقی نمی‌گذارد. خویشاوندانش را بر دیگران ترجیح نمی‌دهد و نمونه والای عدالت و دادگری خلفا محسوب می‌شود:

کانَ لِلمُسلِمینَ مِیزانَ عَدْلٍ لیسَ فِي کِفَّتَیه أيُّ اَلْتِّواء
و لِسَاناً لِلحَقِّ یَحکُم عَدْلاً و عَليٌّ والحَقُّ صِنْوا إخاء
الضَّعیفُ الذّلیلُ بَینَ یَدَیْه کالقَويِّ العَزیزِ عِندَالقَضاء
لم یُفَرّق ما بَینَ حُرٍّ و عَبدٍ عِندَ دَفعِ السّهامِ لِلحُنَفاء
لم یُفَضِّلْ عَلیالأبَاعِدِقُرْباً و هُمُ في الحُقوقِکالأقرِباء
و مِثالاً مِن عَدْلِه هو أسْمَی مَثلاً في عَدالةِ الخُلَفاء[2]

---

۱. محمدسعیدالخنیزي، أضواءمن الشمس،ص ۳۵.
العِقبَان: مصدر، به نوبت، پی در پی.

۲. عبدالمنعم الفرطوسي، ملحمة أهل البیت، ج ۲، ص ۱۰ و ۱۱.
التواء: کجی و نا راستی. الصِنوان: دو همزاد. الحُنَفاء: جمع الحَنیف: مسلمان خالص و با ایمان، حق‌گرا.

شاعر دیگری علی‌علیه‌السلام را مخاطب قرار داده و می‌گوید: عدالت یکی از اصول ناگسستنی فطرت توست. با نان و نمک زیستی و جز نیکی چیزی نیندوختی. با فرزندان خَلق همچون فرزندان خود رفتار نمودی و افراد دور و نزدیک در برابرت یکسان بودند:

كُـنتَ أنتَ الإنسَـانُ تَـفْقَهُ أنّ العَـدْ لَ أصـلُ الأُصـولِ مِـن مَـلكَاتِك
عِشْتَ عيشَ السَّـوادِ بـالخُبزِ والمِلـ ـحِ وَلَـمْ تَـدَّخِرْ سِوَى حَسَناتِك
مِـثلُ كُـلِّ البَـنين أبـناؤُك الطُّـهْـ ـرُ و كُـلُّ البَـناتِ مِـثلُ بـنَاتِك
لاَ امْـتيازٌ لِأَقْـرَبينَ مِـنَ النّـا سِ عَـلى الأبعَدين، فـي نَـظَراتِك(۱)

«عبدالحمید الصغیر»(۲) شاعر عراقی دیگری است که علی‌علیه‌السلام را زینت بخش امامت و الهام بخش عدالت و تحکیم بخش برابری و مساوات دانسته که چون همه را در دین خدا برابر دید، بین عبد و مولی فرقی قائل نشد و یکسان با آنان رفتار نمود:

إمَـامٌ وقَـدْ زَانَ الإمَـامَةَ شَـخصُهُ و جَـلبَبَها ثَـوباً قَشِـيْباً مُـجَسَّدا
وقَد جَاء فِـي شَـرعِ العَـدالَـةِ سَـالكاً بأمـتِهِ النَّـهجَ السَـوِيَّ المُـعبَّدا
رأى أنَّ ديـنَ اللهِ شـرعٌ عَـلى الوَرى لِذلكَ سَاوَى النَّاسَ عَـبداً و سَـيِّدا(۳)

برخی از شاعران، از فرهیختگان و اصلاح طلبان جامعه می‌خواهند که برای گسترش عدالت، راه و رسم علی‌علیه‌السلام را در پیش گیرند تا به مطلوب خود دست یابند.

۱. محمدصالح بحرالعلوم، دیوان، ص ۱۹۱.
السَّواد: رنگ سیاه. سوادالنّاس: عامه مردم.

۲. عبدالحمید معروف به صغیر از آل خاقان. شاعر و ناقد جامعه بامتد شعر، در سال ۱۳۳۸هق/۱۹۲۰م در نجف اشرف زاده شد. به کسب دانش پرداخت. با اینکه از ذوق شعری نمونه‌ای برخوردار بود جز دیوان کوچکی منتشر نساخت، که در آن شاعریت و متانت نظم خود را منعکس نموده است. (علي الخاقاني، شعراء الغريّ، ج ۵، ص ۳۴۶).

۳. همان، ص ۳۵۴. القَشيب: نو و تازه. الشَّرع: برابر، قانون. المُعَبَّد: راه هموار.

«محمد صادق القاموسي»[۱] نویسنده و شاعر عراقی در این زمینه گوید: ای پدر نامدار عدالت! شرایط امروزین مصلحان همچون دیروزشان سخت و دشوار است و شامگاه ستمدیدگان تیره و تار! تنها مصلح امینی که در مسیر تو حرکت کند قادر به گسترش عدالت در جامعه خواهد بود. وگرنه نیرو و ساز و برگ نظامی هر چند همه جا را در برگیرد توان اصلاح جامعه را نخواهد داشت:

أبَا العَدلِ یومُ المُصلِحینَ کأمسِهِمْ — عَصِیبٌ و لَیلُ المُسْتَضَامِینَ عَاکِرُ
إذا لم یَسرِ فی النّاسِ سیرَك مُصلِحٌ — أمینٌ عَلی نَشْرِ العَدالَةِ قادِرُ
فَلا یُصلِحُ الدّنیَا عَتادٌ و قُوَّةٌ — و إنْ حَاطَتِ السّتَّ الجِهاتِ العَسَاکِرُ[۲]

«عدنان العَوّامي» نیز گوید: راه و روش علی علیه‌السلام گسترش عدالت است و اصولاً بلند پایگان و بزرگان در برپایی عدالت سزاوارترند. شما نیز راه و رسم او برگزینید؛ چرا که جز از طریق حکمت آمیزاو بهره‌ای نخواهید جست.

هـذا عَلیٌّ والعَدالةُ نَهجُهُ — و ذَووالجَلالَةِ بالعَدالَةِ ألیَقُ
فَاقْفُوا خُطاهُ عَلی الطَّریقِ فَانَّه — عَنْ غَیرِ حِکمتِه بِهِ لا یَنطِقُ[۳]

در پایان این موضوع به ابیاتی از یک شاعر اهل سنت به نام «عبدالحسین الأزري» اشاره می‌کنیم که در این باره سروده است: خدا می‌داند که تو داور عدالت پیشه‌ای

---

۱. محمد صادق القاموسي، نویسنده، شاعر و ادیب، در سال ۱۳۴۱هق/۱۹۲۳م در نجف اشرف دیده به جهان گشود. در حوزه و دانشگاه به کسب دانش پرداخت، در سال ۱۳۵۹هق به سرودن شعر پرداخت و در محافل ادبی شرکت سودمند داشت. تألیفات زیادی از جمله دیوان شعر دارد. وی در سال ۱۴۰۸هق درگذشت. (محمد هادي الأمیني، معجم رجال الفکر والأدب في النجف، ج ۳، ص ۹۶۹).

۲ علي الخاقاني، شعراء الغريّ، ج ۹، ص ۲۴۰.
العَصِیب: بسیار دشوار، یَوم عَصیب: روز بسیار گرم. المُستَضام: ستمدیده. العَاکِر: تیره و تاریک. العَتَاد: ساز و برگ.

۳. حسین الشاکري، علي في الکتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۳۰۷.
النَّهج: روش. قَفَا یَقْفُو أثرَهَ: در پی او رفت. الخُطی: جمع الخُطْوَة: گام.

هستی که افراط و تفریط در کارت نیست. خلیفه دوم نیز اقرار کرد که تو بهترین داور و دادگری. از وقتی که از جهان رخت بر بستی، مسلمانان عدالت تو را از کف داده‌اند و ناتوان،مأیوس و ناامیدند. تو در اسلام قربانی عدالت گشتی؛ چرا که عدالت پیشگان همه شهیدند:

عَــلِمَ اللهُ أنَّكَ الحَكَـــمُ العَــدْ ... لُ فــــلا شِـــدَّةٌ ولا إغْـــضَاءُ

و أقــــرَّ الفَـــارُوقُ أنَّك أقْـضَى ... حَــاكــمٍ مُــودَعٍ إلَيَــه القَـضَاءُ

فَـــقَدَ المُسْــلِمونَ عَــدلَكَ لَــمَّا ... غِــبتَ عَــنهُم واسْـتَيأَسَ الضُّعَفاءُ

لَستَ إلاّ ضَحِيَّةَ العَـدْلِ فِـي الإسـ ... ـــلامِ والعَــدلُ أهــلُهُ الشُّــهَداءُ

تِـــلكَ كـانَتْ شَـهادَةً أعـقَبَتْها ... فــي فَــمِ الدَّهــرِ نُـدبَةٌ ورِثَـاءُ[1]

حق مدار بودن علی علیه السلام و حمایت ایشان از حق

علی علیه السلام حق مدار بود. حق با علی بود و علی با حق.[2] و خود فرمود که حکومت را برای اقامه حق پذیرفته است.[3] و در این باب سخن فراوان است. اما آنچه مد نظر است، آگاهی از نحوهٔ نگرش شاعران عرب زبان معاصر به این ویژگی حضرت می‌باشد که در مجموع می‌توان اشعار آنها را به دو بخش تقسیم نمود. یک بخش، اشعاری‌است که بازگو کننده سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بارهٔ حق و علی است که حضرت را پرچمدار حق و حقیقت بر شمرده‌اند. و بخش دیگر، اشعاری‌است که در بارهٔ حق‌طلبی و حق مداری علی علیه السلام سروده شده است که به نمونه‌های برجسته هر یک اشاره می‌شود.

---

۱. عبدالحسين الأزري، ديوان، ص ۳۱۸و ۳۱۹.

الإغضَاء: سکوت و چشم پوشی. الفَاروق: لقب خلیفه دوم «عمر». الضَحِيَة: قربانی.

۲. عَليٌّ مَعَ الحَقِّ والحَقُّ مَع عَليٍّ (احمد بن علي الخطيب البغدادي، تاريخ بغداد، ج ۱۴، حديث ۷۶۴۳، ص ۳۲۱).

۳. نهج البلاغه، صبحي الصالح، خطبه ۳۳، ص ۷۶.

الف) اشعاری که بیانگر سخنان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در بارهٔ حق بودن علی علیه‌السلام سروده شده است:

«عبدالأمیر منصور» در این باره قصیده‌ای به نام «نفحة الحبّ» دارد که در بخشی از آن گوید: در عالم جاودان، پرچم رحمت و کرامت انسانی به اهتزاز درآمد و شقاوت و بدبختی رو به زوال نهاد، آنگاه که در روز غدیر، ندایی طنین‌افکن شد که‌ای مسلمانان! این علی است. یعنی پرچمدار حق و حقیقت:

رُفَّ فـي عَـالَمِ الخُـلودِ لِـواءُ　　نُشِـرَتْ رَحـمَةٌ وعَـمَّ رَخَـاءُ
رُفِعَتْ رايَـةُ الكَرامَـةِ لِـلإنـ　　ـسَـانِ زَالَ الشّـقاءُ والبَأسـاءُ
حَيثُ يَـومَ الغَـديرِ أخـلَدَ يَـومٌ　　جَـلجلَت صَـرخـةٌ و رَنَّ نِـداءُ
أيّـها المُسـلِمُونَ هـذا عَـليٌّ　　هـو لِـلحَقِّ رَائـدٌ بَـنّاءُ[1]

شاعر دیگری در این زمینه سروده است: پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله بـر فـراز مـنبر قرار گرفتند و با بیان پرخیر و برکت خویش فـرمودند: خـداونـد بـرای شـما امـام و پیشوایی مقرر فرموده که نه از روی هوی و هوس، بلکه بر اساس کتاب خدا حکـم می‌کند. دست او بفشارید و با او بیعت کنید؛ چراکه همچون سیاره‌ای که در آسمان بر مدار خود می‌چرخد، علی علیه‌السلام بر مدار حق می‌گردد:

فَـاعتَلَى المِـنبَرَ الرّسُـولُ و أدْلَـى　　بِـبَيانٍ كَـالدِّيمَةِ الوَطْـفاء
قَـد أقـامَ الإلهُ فـيكُم إمَـامَاً　　حَـاكِـماً بـالكِتابِ لا الأهْـواء
فَـعليٌّ يَـدُورُ والحَـقُّ فِـي أُفْـقِ　　مَـدارِ الشُـموسِ فِـي الأجـواء[2]

---

۱. عبدالأمیر منصور، عصارة قلب، ص ۵۷.
رُفَّ: به اهتزاز درآمد. جَلجَلت صَرخةٌ: فریادی برخاست.

۲. محمد سعید الخنیزی، أضواء من الشمس، ص ۱۳. وی همین مضمون را در قصیدهٔ دیگری در صفحه ۳۴ آورده است.
الدِّیمَة: باران نرم و بدون رعد و برق. الوَطفَاء: مؤنث الأوطَف: آن که ابروانش پرپشت و مژه‌هایش بلند باشد. سحَابٌ أوطَف: ابر خیلی پایین.

«عبدالحسین القرملي»[۱] نیز مضمون یاد شده را با بیان ضعیف‌تری به نظم کشیده و گفته است:

مَـنْ صَـعِدَ المـنبَرَ أوصَـاهُم بِـمَن دِيـنُ الهُـدَى و هـوَ صَـبيٌّ آنْـتَحَل
يـا أيّـهُا النَّـاسُ فـانِّي نَـاصِبٌ فِيكُم إمَـامَاً و هـو أسـمَاكُـم مَـحَل
هـذا عَـلِيٌّ وَهْـوَ كَـالشَّمسِ لَكُـم والحَـقُّ مَـعْهُ دائـرٌ أنّـى آنـتَقَل
هـذا إمَـامٌ فِـيكُم والأمـرُ مِـن بَارِي الوَرَى و مَنْ أبَى فَما آمتَثَل[۲]

ب) اشعاری که در بارهٔ حق‌طلبی و حق مداری علی علیه‌السلام سروده شده است:

تعداد زیادی از شاعران معاصر سخن از حق مداری علی علیه‌السلام به میان آورده‌اند و در باره آن شعر سروده‌اند تا جایی که برخی از آنان، حق را جزء جدایی‌ناپذیر حضرت دانسته‌اند. یکی از آنان «بولس سلامة» است که سروده است: حق در سرشت و خوی علی علیه‌السلام است و این دو، دو همزاد جدایی‌ناپذیر به حساب می‌آیند:

إنّـما الحَـقّ شِـيمةٌ لِـعَليٍّ لحْمة التُوأمَين دُونَ آنفِصَال[۳]

«حسین الجامع» شاعر دیگری است که همین مضمون را در قالب دیگری آورده و سروده است:

أنتَ والحَـقُّ كِـيانٌ شَـامِخٌ قَدْ تَجلَّى فِيك بِدْءاً و خِتَاما[۴]

---

۱. عبدالحسین القرملي، فاضل و شاعر، در سال ۱۳۰۳هق / ۱۸۸۶م در نجف اشرف متولد شد. به کسب علم و دانش حوزوی پرداخت. به منطقه خوزستان رفت و آمد زیاد داشت و کتابهای دست‌نویس زیادی دارد که منتشر نشده است. وی در سال ۱۳۸۱هق / ۱۹۶۱م درگذشت. (علي الخاقاني، شعراء الغريّ، ج ۵، ص ۳۰۳).

۲. همان، ص ۳۱۶. فخرالدین الحیدري نیز همین مضمون را دارد که از ذکر آن خودداری شد.

۳. بولس سلامة، عیدالغدیر، ص ۱۴۹.
الشِّیمَة: خوی و سرشت. التوأمَان: دوقلو، همزاد.

۴. حسین الجامع، دنیاالقداسة، ص ۲۵.
الکیان: موجودیت، سرشت و شخصیت. الشَّامخ: والا.

«عبود احمد النجفي» نیز علی علیه‌السلام را راه جاودان حقیقت بر شمرده و گفته است:

عَليٌّ فِـي تَـجَلِّيهِ اَبـتدَاءٌ   و نَهجٌ لِلحَقيقَةِسَرمَدِيٌّ(۱)

«محمد علي الدَّجيلي» علی علیه‌السلام را منارهٔ حق دانسته که با هیبت و شکوه سر برافراشته و مانند ماه در سرزمین مکه پدیدار گشته و ظلمت و تاریکی را به خفا رانده است:

فَـــعَليٌّ مَـــنارُ حَـــقٍّ تَـجلَّى   ذو سَـــناءٍ و هَـيْبَةٍ وانـتِشَاء
قَد تَجلَّى فـي بَطنِ مَكـةَ بَـدْراً   فَتَوارَى الظَّلامُ خَلفَ الضِّياء(۲)

«عبدالحسين الأزري» نیز در این زمینه خطاب به علی علیه‌السلام گوید: ای علی! تو با حق در یک پایه از تعالی قرار داری. جز تو رمز روشنی‌بخشی برای حق وجود ندارد. تو بهترین نمونه حق هستی که در چشم انداز آن، جمال و زیبایی پدیدار است و زندگی در این دنیا، نغمه‌سرا و ترانه‌خوان امت گشته است:

أنتَ والحَـقُّ فِـي العُـلُوِّ سَـواء   ليسَ إلاّكَ رَمـــزُهُ الوَضَّـــاء
و إلى الحَـقِّ أنتَ أعـلَى مِـثالٍ   بـــارزٍ فِـــيه رَوْعَـةٌ و رُوَاء
تَـتَغنَّى الحَـياةُ بِـاسِمك فِـي‌الدُّنـــ   ـــيَا و تَشـدُو كأنَّـها الوَرقَـاء(۳)

«عبدالباقي العُمري» نیز با اینکه همچون شاعر پیشین، عبدالحسين الأزري، از شاعران اهل سنت به شمار می‌آید و در بخشی از اشعار خود گفته است: پس از جدّم

---

۱. حسين الشاكري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ص ۳۵۴.
۲. همان، ص ۳۶۸.
السَّناء: بلندی، والایی. الإنتِشاء: سرمستی.
۳. عبدالحسين الأزري، ديوان، ص ۳۲۳.
الرَّوعة: زیبایی. الرُّواء: زیبایی و خوش منظری.

مقتدای من عثمان است.(۱) با این حال وقتی به بیان فضایل علی علیه السلام می‌رسد، چنان مجذوب وی می‌گردد که بیشتر فضایل و مناقب حضرت را به نظم مـی‌کشد.(۲) وی وقتی به موضوع حق مداری علی علیه السلام می‌رسد، حضرت را یار و یاور حـق و چشـمه جوشان احسان و کرم معرفی می‌کند که نه تنها قـابل تـردید نیست، بـلکه از آفـتاب روشن‌تر است:

كـانَ لِـلحقِّ نَـاصراً و مُـعيناً　　و بِـيَومِ النَّـوال عَـيناً مَـعينَا
والَّذي جَـاءَ مِـنْ شُكـوكٍ يَـقينَا　　لم يَـزِدْهُ كشْـفُ الغِـطَاءِ يَـقيْنا
بَلْ هُوالشَّمسُ مَا عَليه غِطَاء(۳)

شاعر دیگری، علی علیه السلام را معیار حق دانسته و در این زمینه، حضرت را مـخاطب قرار داده و سروده است: حق همان است که تو می‌گویی و دیـن هـمان است کـه تـو «بحق» می‌آموزی. نبوغ و آفرینندگی در کلام توست نه در آنچه سخنوران زمان ابراز داشته‌اند. تمام حقیقت تویی. و دیگران در سخن حقشان پژواك حقیقتِ تو می‌باشند:

الحَـقُّ مَـا أعـلَنْتَهُ والدِّيـنُ مَـا　　عَـلَّمتَهُ بِـالحَقِّ، لا مَـا شَـاؤُوا
والعَبقَرِيَّةُ مَا نَـطقتَ و لَـيسَ مَـا　　نَـطَقَ الزَّمـانُ و قَـالتِ البُـلَغَاءُ
أنتَ الحَـقيقَةُ يَـا عَـليُّ! و كُـلُّهم　　لكَ فِي حَقيقَةِ قَـولِهم أصْـدَاءُ(۴)

سرانجام، این موضوع را با سروده‌ای از «محمد جمال الهاشمي» به پایان می‌بریم که می‌گوید: دشمن نادان، فضل تو انکار کند. و دوست کج‌اندیش در بیان آن افراط؛ در

---

۱. درصفحه ۵۳ دیوان خودگوید: فَبِعُثمان أقتدي بعدَ جَدّي.

۲. این فضایل و مناقب درکتاب مستقلی توسط انتشارات «الشریف الرضي» به نام دیوان الباقیات الصالحات، منتشر شده است.

۳. عبدالباقي العُمري، دیوان، ص ۵۳.
النّوال: عطا و بخشش. المَعین: آب چشمه.

۴. یوسف ابوزرق، دیوان، ص ۱۳۸.

حالیکه من معتقدم تو ترازوی حقی هستی که هر چیزی در حد و اندازهٔ خودش فراروی سنجش توست.

حَسَرَتْ عَنْ جَمالِكَ الأَبصَار / واحتَفَتْ فِي جَلالِك الأَعْصَار
راحَ يُخفِي العَدُوُّ فَضْلَكَ جَهلاً / ويْحَ إدراكِه، أيَخفَى النَّهار؟
و غَلا العَاشِقُ المُضَلَّلُ حتّى / قَالَ مَافوقَ قَدْرِهِ مِقدَار
بَيْدَ أنّي أراكَ لِلحَقِّ مِيزَا / ناً تَساوَتْ في عَينِهِ الأَقْدار[1]

تأمین سعادت دنیا و آخرت

با نگرشی کوتاه به سخنان علی علیه‌السلام در نهج‌البلاغه و بخصوص فرمان حضرت به مالک اشتر،[2] و تأملی در سخن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله[3] در بارهٔ حضرت، روشن می‌شود که علی علیه‌السلام در تأمین سعادت دنیا و آخرت مردم، نقش اساسی داشته و دارند. این امر باعث شده است که شاعران معاصر نیز در اشعارشان به این ویژگی حضرت اهتمام ورزند. گرچه نسبت به شاعران دوره‌های پیشین، کمی کم‌رنگ‌تر به نظر می‌رسد! در هر حال به چند نمونه بارز این اشعار اشاره می‌شود.

«علي عبدالله الفرج»[4] شاعر سعودی در این باره سروده است: تپش قلب تو حیات زندگی است. و حروف یادت صلوات هدایت و بالندگی است.

---

۱. محمد جمال الهاشمي، ديوان مع النبي وآله، ص ۷۰.
حَسَر الشيءُ: آشكار شد. حَسَر البصرُ: چشم خسته وكم سو شد. الجَلال: عظمت وبزرگی.
ويحَ: وای، ونصب آن به فعل مقدّر است. المُضَلَّل: گمراه وكج انديش.

۲. ر. ک. به: نهج البلاغه، صبحي الصالح، خطبه ۳، ص ۴۸. و نامه ۵۳ ص ۴۲۶، و نامه ۴۵ ص ۴۱۶ و نامه ۳۱ ص ۳۹۱.

۳. ر. ک به: سليمان القندوزي الحنفي، ينابيع المودّة.

۴. علي عبدالله الفرج، شاعر و ادیب در سال ۱۳۹۱ هق / ۱۹۷۱ م در القطیف سعودی متولد شد. در حوزه و دانشگاه به کسب دانش پرداخت. به نجف، سوریه و سپس قم مهاجرت کرد و همچنان به امور فرهنگی و ادبی می پردازد. (حسين الشاكري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۴۱۲).

هرگاه زندگی سر بر آستانت ساید، سرود بیداری سر دهد و گوید: اکنون نسیم زندگانی بر من دمید. هر گاه جرعه‌ای از جام محبتت سرکشم. زندگان و مردگان را سرمست بینم:

نَبَضَاتُ قَلبكَ لِلْحَيَاةِ حَيَاةٌ ... و حُروفُ ذِكْرِكَ لِلهُدَى صَلواتُ
سَجَدَتْ لَكَ الأيّامُ تَنفضُ جَفنَها ... و تَقولُ: قَد نُفِخَتْ عَليَّ حَيَاةٌ
و شَرِبتُ مِنْ خَمرِ الولايَةِ رَشْفَةً ... فَتمايَلَ الأحيَاءُ والأَمْوَاتُ[1]

شاعر دیگری به مضمون سخنان رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله اشاره می‌کند که فرموده‌اند: علی مولی و سرور شماست و شما را از ناکامی باز می‌دارد. سعادت دنیا و آخرت وابسته به او است و ولایت و محبت او معیار ایمان و نفاق است:

فدعَاهُم مَنْ كُنتُ مولاهُ فَذا ... مَولاهُ يَعْصِمهُ مِنَ الإخفَاقِ
فِيه السَّعَادَةُ فِي الحَياةِ مَنوطَةٌ ... و بِهِ النَّجاةُ غَداً مِنَ الإحراقِ
و وِلاؤُهُ مِعيَارُكُم و مُمَيِّزٌ ... مَا بَينَ إيمانٍ و بَينَ نِفاقِ[2]

«فخرالدین الحیدری» خطاب به علی علیه‌السلام گوید: تو راز زندگی هستی، بلکه حقیقت وجودیت قابل تفسیر و بیان نیست. مایهٔ افتخاری، و شکوه‌تو تاج سر آسمانهاست.

أنتَ سِرُّ الحَيَاةِ بَلْ كُنهُ مَعنَا ... كَ أستَحالَ التَّفسِيرَ والتَّأوِيلا
أنتَ فَخرُ الوُجودِ نَفساً و ذاتاً ... جَسَّدَتْ مَجدَكَ السَّماإكلِيلا[3]

---

۱. علي عبدالله الفرج، أصداء النَّغم المُسافر، ص ۱۳.
النَّبَضات: تپش های قلب. نَفَضَ يَنْفض: حرکت می دهد، تکان می دهد. الجَفْن: پلك. تَمايَل: خرامان خرامان راه می رود.
۲. عبدالأمير منصور، عصارة قلب، ص ۵۱.
۳. حسين الشاكري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۳۱۸.

«محمدرضا آل صادق» نیز علی علیه‌السلام را راز زندگی و گنج سعادت بخش خَلق می‌داند که مردم قدرش ندانستند وبه بیراهه رفتند.

أنتَ سِرُّ الحَیاةِ قَد ضَمَّ کَنزاً للبَرایَا مِنَ الثَّراء الغَزیر
غَیرَ أنَّ الأنَامَ قَد ضَیَّعُوهُ فَأضَاعُوا بِهِ سَبیلَ المَصَیر(۱)

«عبدالأمیر منصور» نیز پس از سفارش به اتحاد میان مسلمانان که موجب عزت می‌شود و دوری گزیدن از اختلاف و پراکندگی که منجر به بدبختی و ذلت می‌گردد؛ سعادت و موفقیت در دنیا و آخرت را در زندگی علی علیه‌السلام متبلور می‌بیند؛ چرا که در تعالیم ارزشمند و تأثیر گذارش، نور، تعالی و عزت نفس موج می‌زند و در سفارشهایش، بر یاری و نجات و صلح و دوستی و برادری تأکید می‌ورزد:

في حَیَاةِ الإمَامِ خَیرُ نَجاحٍ في الحَیاتَین، فِي خُطاهُ بَهاءُ
فِي تَعالیمِهِ الرَّفِیعَةِ نُورٌ و نُفوذٌ و رِفعَةٌ و إبَاءُ
في وَصَایَاهُ نُصرَةٌ و نَجاةٌ و سَلامٌ و رَحمةٌ و إخَاءُ(۲)

مظلومیت علی علیه‌السلام و رخداد بیعت

یکی از موضوعاتی که در شعر عربی معاصر و بویژه در شعر شاعران شیعه مذهب، انعکاس گسترده‌ای یافته است، مسأله مظلومیت علی علیه‌السلام است که در چند مورد، نماد پررنگ‌تری به خود گرفته است. یکی نادیده گرفتن رویداد مهم غدیر است که در فصل آینده بدان اشاره خواهد شد. دوم بیعت گرفتن از روی اجبار و اکراه

---

۱. همان، ص ۳۴۷.
۲. عبدالأمیر منصور، عصارة قلب، ص ۵۸.
النّجاح: موفقیت. الخُطا: جمع الخُطوَة: گام. الرِّفعَة: بلندی مقام، ارجمندی. الإباء: نپذیرفتن. کبر و غرور، تسلیم ناپذیری.

است و سوم مظلومیت علی علیه‌السلام در نحوهٔ رفتار بیعت کنندگان با ایشان می‌باشد. در بارهٔ شیوه بیعت حضرت با ابوبکر، گفته‌های متفاوتی وجود دارد. ولی قدر مسلّم آن، این است که این بیعت با رضایت خاطر همراه نبوده است.[۱] گرچه بر اساس شواهد و دلایلی، این بیعت گرفتن، بسیار خشونت‌بار هم بوده است.[۲]

در هر حال آنچه مورد نظر ماست، انعکاس این رویداد در اشعار شاعران است که به نمونه‌های بارز آن اشاره می‌شود. «حافظ ابراهیم» یکی از شاعران اهل سنت است که اجباری بودن این بیعت و خشونت‌آمیز بودن آن را مورد تأیید قرار داده و سروده است:

و قـــولَةٍ لِـــعليٍّ قـالَها عُـمَرٌ ... أكـرِمْ بسَامِعِها! أعْـظِمْ بـمُلقِيها!
حَرقْتُ دارَكَ لا أبـقِي عَـليك بِـها ... إنْ لم تُبايِعْ و بِنتُ المُصْطَفَى فِيها
مَا كانَ غيرُ أبي حَـفْصٍ يَـفوهُ بِـها ... أمـامَ فَـارسِ عَـدْنانٍ و حَـامِيها
كِلاهُما فِـي سَـبيلِ الحَـقِّ عَـزْمَتُه ... لا تَنْثَنِي أو يكونُ الحَقُّ ثَـانِيها[۳]

شاعر دیگری در این باره سروده است: در عین وضوح، انکارش نمودند. درِ خانه‌اش را که در واقع باب الله بود و همواره بر روی مردم باز بود، آتش زدند؛ سپس ریسمان خدا را که همان حَبلُ المَتِین است، ریسمان بر گردنش آویخته، از روی عناد کشیدند و بیعتش خواستار گردیدند:

أنكَروهُ و كَيفَ يُـنكِرُ عـينَ الشمـ ... ـسِ مَـنْ أرمَـصَتْ بـها عَـيْنَاه

---

۱. ر. ک. به: صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۶۸. و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۶۰.

۲. یکی از شواهد، نامه ۲۸ نهج البلاغه است که علی علیه‌السلام خطاب به معاویه می‌نویسد: گفته‌ای که مرا مانند شتری که چوب در بینی‌اش کرده باشند برای بیعت می‌کشیدند. سوگند به خدا! تو خواستی نکوهشم کنی ولی ستایشم کردی؛ چرا که تو مظلومیتم را آشکار نمودی (نهج البلاغه، صبحی الصالح، نامه ۳۸، ص ۳۸۷).

۳. حافظ ابراهیم، دیوان، ص ۳۸۴.

أحـرَقُوا بَـابَ دارِه و هـوَ بَـابُ اللّـ ـــــهِ لِــلنَّاسِ مَــنْ أتَــاهُ أتَــاه
ثُـــمَّ قَـــادُوه بـــالحَمائلِ قَسْـــراً و هـــوَ سـيفُ اللهِ الّـذي قَـد نَـضَاه
هــو حَـبلُ اللهِ المَــتِينُ، و بِـالحَبْـ ـــلِ عِــناداً يُــقادُ؟ واغَــوثَاه[1]

شاعر دیگری مضمون یاد شده را چنین به نظم کشیده است: این قوم از کینه‌های گذشته پرده برداشتند و با آتش بر در خانه‌ات ریـختند و خـانه‌ای را آتش زدنـد کـه جبریل سر بر آستانش می‌سایید؛ تا بر ساکنان آن درود و سلام بـفرستد. ایـن هـمان آتشی است که خیمه‌های امام حسین علیه‌السلام در کربلا را سوزاند. تو همیشه در میان ایـن امت مظلوم بوده و هستی؛ گویا هرگز پیشوای ایـن مـردم نـبوده‌ای؟ و بـاید در راه، رنجهای فراوانی را تحمل نمایی:

و أتَـــوا دَارَكَ بِـــالنَّارِ وقَـــدْ كشَفَ القَومُ عَـنِ الحِـقدِ لِـثامَا
أحـــرَقُوا بَـــاباً عَـــلَى أعـتَابِه كانَ جِبرِيلٌ لَكم يُهدِي السَّلامَا
و هِيَ النَّـارُ التِـي فِـي كَـربَلا مَاانْثَنَتْ تُحرِقُ لِـلسِّبطِ خِـيامَا
لم تَــزَلْ مُـضطَهِداً فِـي أمَّـةٍ و كأنْ لَم تَكُ لِـلنَّاسِ إمَـامَا[2]

همین شاعر در جای دیگری از دیوانش خطاب به علی علیه‌السلام می‌گوید: تـو از روی اجبار بیعت نمودی. حق تو را پـایمال نـمودند و چـون یـار و یـاوری نـیافتی، سـر فرود آوردی.

---

۱. السيد باقر الموسوي الهندي، ديوان، ص ۱۷. این شاعر در صفحه ۲۵ دیوانش نیز در این زمینه قصیده‌ای دارد.
أرمَصَتْ عَينَاه: چشمانش آسیب دیده به ریزش چرکاب سفید مبتلا شده است. القَسْر: زور، اجبار. نَضَاالسيفَ مِن غِـمدِه: شمشیر را از نیام برکشید.

۲. حسين الجامع، دنياالقداسة، ص ۲۷.
اللِّثَام: روپوش. الأعتَاب: جمع العَتَب: آستان، در. السِّبط: مقصود امام حسین، نوه پیامبر است. المُـضطَهِد: مـظلوم و ستم‌کش.

و بَـايَعْتَ كُـرهاً وقَـدْ ضَـيَّعُوك / و سَلَّمْتَ إذْ لَم تَجدْ مِن نَصِير[۱]

شاعر دیگری پس از بیان مسأله فوق، همراه با تعبیرهای تند و گزنده، ادامه می‌دهد و می‌گوید: علی مرتضی را با خواری از خانه بیرون کشیدند؛ در صورتی که اگر عهد و پیمان او با پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نبود، در برابر این رفتار، شکیبایی اختیار نمی‌کرد و آنها را ریشه‌کن می‌نمود. به خدا سوگند! اگر بردباری و شکیبایی باز دارندهٔ او نبود، اثر و نشانی از آنها بر روی این کره خاکی باقی نمی‌ماند.

وَاستَخرَجُوا المُـرتَضَى الكـرّار مُـضطَبِرا / عَـلى الهَـوانِ، فَـلولا العَـهدُ مَـا صَـبَرا
يُـقادُ مِـن مَـنْزِلِ الزَّهْـرا و كَـانَ عَـلَى / آسـتِئصَالِ أنـفُسهِم بِـاللهِ مُـقتِدرا
وَ بِـالقَطِيعِ يَـرى الزَّهـرا مُـقَنَّعة / و ضِـلعُها كَـانَ بَـعدَ الضَّـغْطِ مُـنكَسرا
بِـاللهِ أُقسِـمُ لَـولا الحِـلمُ كَـفكَفَهُ / عَـلى الثَّـرى لم يَـبقَ مِـنهُمُ أثَـرا[۲]

همین شاعر در بخش دیگری از دیوانش[۳] به عنوان زبان حال حضرت زهرا عليهاالسلام مظلومیت علی عليه‌السلام را با سبک و سیاقی شدیدتر به نظم کشیده که ذکر آن ضروری به نظر نمی‌رسد. «محمد آل فرج الله»[۴] شاعر دیگری است که در این باره می‌گوید: کدامین مصیبت حضرت را برشمارم؟ غصب فدک، میراث دختر نبی گرامی اسلام، را که به نص قرآن مجید و حدیث شریف مُستظهر است؟ یا غصب مقام ولایت و

---

۱. همان، ص ۲۳.

۲. ملاعلي آل رمضان، ديوان، ص ۶۷.

المُصطَبر: شکیبا. الهَوان: خواری. الاستِئصال: از ریشه کندن. الضِّلع: پهلو. الضَّغط: فشار. كَفكَفَهُ: او را باز داشت.

۳. همان، ص ۳۰، ۳۱ و ۳۲.

۴. محمد آل فرج الله، عالم و شاعر در سال ۱۳۰۰ هق / ۱۸۸۳م در حومه «القرنه» معروف به «الشرش» دیده به جهان گشود. برای کسب علم و دانش به نجف اشرف رفت و تا حد فقاهت پیشرفت نمود. وی افزون بر دیوان شعر، تألیفات زیادی دارد که بیشتر آنها هنوز به چاپ نرسیده است. بین او و شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء، اشعار و نوشته هایی ردوبدل شده است. وی در سال ۱۳۶۷ هق / ۱۹۴۸م دیده از جهان فرو بست. (حسین الشاکري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۹۵).

خلافت را که با ظلم و انکار حق همراه است؟ یا صحنه‌ای را که گریبان او گرفتند و از خانه بیرون کشیدند و زهرا علیهاالسلام افتان و خیزان در پِیَش دویدند؟ یا زمانی را که تیره‌بختان، شمشیر شقاوت بر سرش کوبیدند؟

فَـيا سَـائلي تـعداد كُـلِّ رَزيَّـةٍ — رُوَيـدَك قُـل لِـي أيُّ رُزءٍ أُعـدِّدُ
أغَصبُ ابنَةِ الهَـادِي النَّـبيّ تُـراثـها — و فِـيهِ بِـنَصِّ الوَحْـي نَـصُّ مُـحمدُ
لَـعَمركَ أم غَـصْبُ الوَليِّ مَـقامَه — و عَـنْ حَـقِّهُ ظُـلماً يُـذادُ و يُـجْحَدُ
وَقَـد أخـرَجُوُه مِـن خِـبَاهُ مُـلَبَّباً — و مِـن خَـلفِهِ الزَّهـرا تَـقُومُ و تَـقعُدُ
أم ارْدَاءُ أشـقَاهَا المُـرادِي بِسَـيفِه — لَـهُ وَ هْـوَ فـي مِـحرابِـه يَـتَهجَّدُ(۱)

شاعری از اهل تسنن نیز گرچه معتقد است این همه مظلومیت و مشقت نباید جزا و پاداش وصی پیامبر خدا با آن همه مراتب و فضایل باشد؛ اما آن را در زمره اسرار شگفت‌انگیز سرنوشت می‌داند که دانش و حکمت آن در نزد خداوند است.

وَالمُرتَضى بَعدَهُ مَـا زَالَ فـي مَـضَضٍ — و مُـوجِعَاتٍ و أَيّـامٍ غَـرابِـيبِ
مَـا كـانَ ذاكَ جَـزاءً لِـلوَصيِّ وَ لـ — ـكِـن لِـلمَقادِيرِ أسـرَارٌ بِـتَرتِيبِ
جَـمُّ المَـنَاقِب مَـرفُوعُ المَـراتِبِ مَـعـ — ـرُوفُ القَـواضِبِ والصُّـمُ الأنَـابِيبِ
و كُـلُّ ذِلكَ مَـطوِيٌّ عَـلى حِكَـمٍ — يَصونُها الغَـيبُ مَـلأى بِـالأعاجِيبِ(۲)

اما درباره مظلومیت علی علیه‌السلام در نحوهٔ رفتار بیعت کنندگان با ایشان، حضرت،

---

۱. همان، ص ۹۷.
يُذادُعَن حَقّه: از حقش باز داشته شد، دور کرده شد. يُجْحَد: انکار و تکذیب می شود. الخِبَاء: منزل. المُلبّب: گریبان کشیده شده. الإردَاء: پستی، هلاک کردن.

۲. عبدالرحمن عُبیدالله السّقاف، دیوان، ص ۳۳.
المَضَض: رنج و مشقت بسیار. المُوجِع: درد و آزار. ایّامٌ غَرابیب: روزهای سیاه. جَمُّ المُنَاقِب: کثیر المفاخر. القَواضِب: شمشیرهای برنده. الصُّمُّ الأنَابِيب: نیزه‌های محکم.

خود در نهج‌البلاغه می‌فرمایند: هنگامی که خلافت را به دست گرفتم، گروهی بیعت شکستند و گروهی از دین خارج شدند و عده‌ای دست به طغیان و تجاوز زدند.[1] شاعران عرب زبان معاصر در این باره نیز اشعاری سروده‌اند؛ ولی این اشعار، بیشتر جنبهٔ نظم تاریخی دارد تا بیان راستین احساس و عواطف که به چند نمونه آن اشاره می‌شود.

«بولس سلامه» و «عبدالمنعم الفرطوسي» مسأله بیعت با علی علیه السلام و برخورد «ناکثین» و «قاسطین» و «مارقین»[2] در برابر آن را بطور گسترده به نظم کشیده‌اند که فرطوسی در بخشی از سرودهٔ خود در بارهٔ بیعت کنندگان و نقض عهد ناکثین گوید: ناگهان همگی از هر سو بر درش هجوم آوردند و فریاد برآوردند: به داد ما برس که از روش خلفای پیشین بیزاریم. فرمود: گروه مهاجرین کجایند؟ آنها نیز لباس ریا و تزویر بر تن نمودند و دست به بیعت گشودند که پس از اندکی نقض بیعت او نمودند.

و إذا بِالجُموعِ تَـتْرَى عَـلَيه بِـانْثِيَالٍ كَأنَّـهم جَـمعُ شَـاء
و هُـمُ يَـصرُخُونَ حَـوْلَ عَـلِيٍّ قَـدْ سَئِمْنا مِـن سِيرَةِ الخُـلَفَاء
قَالَ: أيـنَ المُـهاجِرُونَ؟ فـجَاؤوا و هُـمُ يَـرتدُونَ ثـوبَ رِيَـاء
بَـايَعوهُ لكِـنَّهُم نَكَـثُوهَا بِـيعَةَ الغَـدْرِ فـي يَـدٍ شَـلاّء[3]

سپس همین شاعر، قاسطین را گروه ستمگری دانسته که در ستم‌پیشگی و تکبر فرو رفته‌اند. هنگامی که از راه راست منحرف گردیدند، کفر آنها را به بیراههٔ ستم و

---

۱. فلمّا نهضتُ بالأمر نَكَثَتْ طَائفةٌ و مَرَقَتْ أخرَى و قَسَطَ آخرون. (نهج البلاغه، صبحي الصالح، خطبه ۳، ص ۴۹).

۲. مقصود از ناکثین، گروه طلحه و زبیر است و منظور از قاسطین، گروه معاویه. و مراد از مارقین، گروه خوارج نهروان.

۳. عبدالمنعم الفرطوسي، ملحمة أهل البيت، ج ۲، ص ۳۸. بولس سلامه نیز در ص ۱۴۱ تا ۱۵۹ دیوانش این مسائل را به نظم کشیده است.

تَتْرَى: در اصل «وَتْرَى» بوده. پیاپی: پشت سرهم. الإنْثِيَال: از هر سو بر سر کسی ریختن. الشَّاء: جمع الشَّاة، گوسفند. الشَّلاّء: مؤنث أشلّ، فلج.

خیانت کشاند؛ تا بر امام زمان خود، تجاوز گرانه بشورند و ادعای برتری نمایند و خون مسلمانان را مباح شمارند. و هنگام شکست، با مکر و حیله قرآن‌ها بر سر نیزه کنند و سست عنصران سست ایمان را بفریبند و بساط تحکیم یعنی مدرک بی‌خردان را بگسترند؛ تا در نهایت. امیر مؤمنان، امر و فرمانش ناکارآمد گردد و سرسپردگان شیطان در زمره امیران درآیند.

إنَّما القَاسِطُون قَومٌ بُغاةٌ — قَد تَمادوا بالظُّلمِ وَالخُيَلاء
و أضلُّوا بِالكُفرِ بَغياً و غَيّاً — حينَ حَادُوا عَنْ مَنهجِ الإسْتِواء
و تَعالَوا عَلى إمامِ زَمانٍ — لَهُمُ بِالضَّلالِ والإعتِداء
و أبَاحُوا لِلمُسلمين دِمَاءً — فأحَلُّوا تَحريمَ سَفْكِ الدِّمَاء
رَفَعُوا خُدعةَ المَصَاحِفِ فِيها — فَاستَخَفُّوا بأنفُسِ الضُّعَفَاء
و أضلَّ التَّحكِيم و هو ضَلالٌ — و نِفَاقٌ مَدارك السُّفَهاء
مَا أطاعُوا الوَصيَّ حِينَ نَهاهُم — عَنْ ضَلالِ التَّحكِيم بِالآراء
فَاذا بِالأَميرِ يُعصَى عِناداً — و عَبيدُ الشَّيطَانِ كالأُمَراء[۱]

باز همین شاعر فتنه مارقین و ستم آنان به علی علیه‌السلام را به نظم کشیده که چند بیت اول آن چنین است:

مَرَقُوا بِالخُروجِ عَنْ دينِ طَه — كَمرُوقِ السِّهام عِندَ ارتِمَاء
ما تَناهَوا عَن مُنكرٍ فَعَلُوه — حينَ جَاؤوا بِالسُّوءِ والفَحشَاء
هُم أرادوا التَّحكِيم جَوراً و جَهلاً — فَلِماذا جَاروا عَلى البُرَآء[۲]

---

۱. همان، ص ۳۹.
البَغی: ستم، تجاوز، خیانت. الغَیّ: فریب. حَادَیَحیدُعَنه: ازاو برگشت، راهش راکج کرد. تَعالَی: رفعت وبرتری یافت. سَفكُ الدّم: خون ریزی.

۲. همان، ص ۴۰.
مَرَقَ یَمرُق: من الدین: از دین خارج شدو احکام آن را رعایت نکرد. المُروق: خروج. الإرتمَاء: تیر انداختن.

«بولس سلامه» در این باره می‌گوید: مکر و حیلهٔ معاویه در یاران علی علیه‌السلام چنان کارگر افتاد که ناگاه همگی همچون درختی پر از خار و تیغ شدند و او را وادار به سازش نمودند. سپس می‌پرسد: اگر آب به گل ولای تبدیل شد یا کشتی به گل نشست، آیا از کشتیبان کاری ساخته است؟ هر چه بادبانِ کشتی را بکشند تا حرکت کند، گل ولای، همچون اژدها پیرامونش را فرامی‌گیرد.

فَعَلَ المَكرُ فِي صَحابِ عَليٍّ ... فـاذا هُـم كَـعَوْسَجٍ شَـائكونَا
أَلْجَأُوهُ لِـلصُّلحِ، مَـا حِـيلَةُ المَـ ... ـلأَحِ إنْ تُـصبِحِ الحَـياةُ غَـرِينَا
كُـلَّما هـيَّأَ الشِّـراعَ لِسـيرٍ ... أنـبَتَ الوَحْـلُ حَـولَهُ تـنِّينَا[۱]

«حسین الجامع» نیز می‌پرسد آیا اینها بر سر بیعت خود ماندند و به عهد و پیمان خویش وفا کردند؟ یا همچون پیشوایان کفر، عهد خود شکستند و مشمول این آیه قرآن شدند که فرمود با عهدشکنان کارزار کنید؟

أَتَـراهُـم حَـفِظوا بـيعَتَهُ ... و رعَوا مِـن بَـعدِهِ فِـيكَ ذِمَـامَا؟!
أم تَـراهُـم نَكَـثُوا وَانـقَلَبوا ... مِثلَما أوضَحهُ الذِّكرُ[۲] تَمامَا!![۳]

---

۱. بولس سلامة، عیدالغدیر، ص ۱۵۹.

العَوْسَج: درختی است با شاخه‌های خاردار. الشَّائك: خاردار، تیغ‌دار. المَلاّح: ملوان، کشتیبان. الغَرِین: گل ولای که سیل آورده باشد. الشِّراع: بادبان کشتی. الوَحْل: گل ولای. التِّنِّین: اژدها، اژدهای افسانه‌ای دارای دست و پا و چنگالهای درشت.

۲. مقصود شاعر آیه ۱۲ از سوره توبه است که می فرماید: «وإنْ نَكَثُوا أيمَانَهم مِنْ بَعدِ عَهدِهم وطَعَنُوا فِي دِينكُم، فَقَاتِلوا أئِمةَ الكُفرِ إنَّهم لا أيمانَ لَهم لَعلَّهُم يَنتَهون».

۳. حسین الجامع، پیشین، ص ۲۷.

فصل چهارم

انعکاس سیمای ملکوتی علی علیه‌السلام در سروده‌های عربی معاصر

علی مظهر جلال و جمال حق

سیمای الهی و ملکوتی علی علیه‌السلام در اشعار عربی معاصر انعکاس گسترده‌ای یافته است؛ ولی از آنجایی که بیشتر در خلال ابیات پراکنده و غیرمستقل آمده و کمتر قصیده‌ای جداگانه در بارهٔ ابعاد آن سروده شده است ما نیز به موارد برجستهٔ آن اکتفا نموده و در چند موضوعی که اشعار بیشتری دارد بسنده می‌کنیم.

یکی ازاین موضوعات، مقام و مرتبهٔ الهی علی علیه‌السلام است که در دیوان «الأنوار القدسیة» محمّدحسین اصفهانی انعکاس یافته است. وی زیر عنوان مرتبهٔ جلال و جمال علی علیه‌السلام می‌گوید: او چراغ روشنی‌بخش حضرت احدیت و آموزنده أسماء و صفات است. در کف باکفایتش کلید پیروزی و در دست توانمندش زمام سرنوشت و منبع فیض ازلی است؛ چراکه یدالله است و قدرتش همان قدرت خدا. در چشمانت مردمک شناخت و معرفت و بلکه عین خداوند در هر صفت است. گوشهایش نه تنها محرم اسرار است بلکه هر رمز و رازی در نزدش عیان است. قلبش حیات ممکنات در قالب وجود است و رخسار زیبایش نسخه‌ای از لاهوت که اگرموسی آهنگ دیدارش کند زمزمهٔ لن ترانی بشنود.

مِــصباحُ نُــورِ الأَحـدَيِّ الـذاتِ مُـــعلِّمُ الأَسْـــمَاءِ والصِّــفاتِ
فِي كَـفِّهِ الكَـافي مَـفاتِيحُ الظَّـفَر لابَــلْ مَــقالِيدُ القَـضاءِ والقَـدر
فــي يَــدهِ زِمَــامُ فِـيضِ الأَزلِ إذْ يَــدُه العُــلْيا يَــدُالله العَــلِيّ
و عَــينُه انسَــانُ عَـينِ المَـعْرِفَه بلْ هِي عـينُ اللهِ فـي كُـلِّ صِـفَه
والسّــرُّ عِــندَ سَــمعِهِ عَـلانِيَه إذ هُـوَ لا تَـخفَى عَـلِيهِ خَـافِيَه
و قَــلبُه فــي قَــالبِ الوُجُــودِ حَــياةُ كُــلِّ مُــمكِنٍ مُــوجودِ
و نُسخةُ اللاَّهُوتِ وَجهُه الحَسَن لو رَامَ لُقيَاهُ الكَـليمُ قِـيل لَـنْ(۱)

«شیخ جابرالکاظمي» در بیان مقام والای علی علیه‌السلام، وی را سرشار از هر فیضی می‌داند که حدیث «لا فَتَى إلاّ عَلي» در باره‌اش سر داده شده و خداوند به او مباهات نموده است و تنها ممکنی است که توصیف آن در بهترین تعبیرها ناممکن به نظر می‌آید. چنین کسی که زبان از بیان او ناتوان است تنها آفریننده‌اش می‌باشد که بهترین ستایشگر آن است.

كَمْ لَهُ فـي العُـلى مَـقَامٌ عَـليٌّ و فَخارٌ مِـنْ كـلِّ فَـضْلٍ مَـليٌّ
حيثُ فِـيه قَـد جَـاء نَـصٌّجَليٌّ لافَـتَى فـي الوُجـودِ إلاّ عَـليٌّ

ذاك شَخصٌ بِمثلِهِ الله بَاهَا

مُمكنٌ غـيرُ مُـمكنٍ بِـعَيانٍ وَصفُهُ فِي بَديعِ كُـلِّ بَـيانٍ
إنّ مَنْ كَلَّ عَـنه كـلُّ لِسـانٍ لا ترُمْ وَصـفَهُ فَـفِيه مَـعانٍ

لم يَصِفْها إلاّ الّذي سَوّاهَا(۲)

---

۱. محمدحسین الإصفهانی، الانوار القدسیة، ص ۲۶.
مَقالیدالقَضاء: زمام سرنوشت. الخَافِیة: چیز پنهان. اللاّهوت: الهی، آسمانی. الکَلیم: حضرت موسی.
۲. الشیخ جابر الکاظمي، تخمیس الأُزریة في مدح النبي والوصي والآل، ص ۴۷. وی در صفحه ۴۸ نیز ابیاتی در این ←

«محمد جمال‌الهاشمي» گوید: در طول تاریخ کوس زوال همه دولتها زده شد؛ اما شکوه دولت علی همچنان روزافزون است. چون علی علیه‌السلام مظهر جلال و عظمت خداوندی است و در هر معنایی پدیدار گردد، بدان زیور جلال بخشد:

ذَهَبَتْ دَوْلَةُ القُرونِ و مَا زَالَ — عَلِيٌّ فِي مَجدِهِ يَتَعالىَ
مَظْهرُ اللهِ فِي الجَلالِ فَمَا لا — حَ لِمعَنى إلاّ كَسَاهُ جَلالا[۱]

علی روح پرستنده

در بارهٔ روح پرستنده علی علیه‌السلام سخن‌ها بیشمار است و کتابها در نگارش آن فراوان و در اشعار، از صدر اسلام تاکنون زمزمهٔ مدح نخستین نمازگزار اسلام در گوشها طنینی دارد نمایان. اما آنچه مایه مباهات است محتوای پرستش و عبادت است نه کالبد آن که خود در نهج‌البلاغه فرموده‌اند: پرستش از برای بهشت، عبادت تجار و پرستش از روی ترس عبادت بردگان و تنها پرستش شایستگی، عبادت آزادگان است.[۲]

شاعران معاصر عرب نیز در این زمینه سروده‌هایی دارند که متأسفانه نسبت به موارد دیگر بسیار اندک به نظر می‌رسد. یکی از این‌ها سرودهٔ «عبدالمنعم الفرطوسي» است که از زبان امام سجاد علیه‌السلام کیفیت عبادت علی علیه‌السلام را بیان نموده و در بخشی از آن گفته است: هر روز از خوف خدای متعال از هوش می‌رود. خدا را به یقین شناخته و خود را در ذات حق فنا کرده است. او را شایستهٔ پرستش دانسته نه آنکه از ترس آتش

← زمینه دارد.

المَلِيّ: پروسرشار. بَاهَى: بالید، نازید، مباهات کرد. كَلَّ يَكِلُّ: خسته و وامانده شد. سَوَّى تَسوِيَةً: الشيءَ: آن چیز را درست کرد. منظم آفرید.

۱. محمد جمال الهاشمي، دیوان مع النبي وآله، ص ۶۳.

۲. نهج البلاغه، صبحي الصالح، حکمت ۲۳۷، ص ۵۱۰.

دوزخ یا به امید بهشت برین به عبادتش روی‌آورده باشد. او فانی عشق الهی و ذوب در یقین است و بس.

كُلُّ يَـومٍ مِـن خَشـيةِاللهِ يَـهوِي   حِـينَ تَـعرُوهُ غَشـيةُ الإغْـمَاء
عـــرَفَ اللهَ بِـــاليَقينِ فأَفْـنَى   ذاتَـــه فِـي الإلهِ كُـلَّ الفَـنَاء
فَـــرآهُ أهـــلَ العِـبَادةِ حَـقّاً   دونَ خَـوفٍ مِـن نَـارِهِ أو رَجَـاء
فَـــتَفانَى حُـبّاً و ذَابَ يَـقيناً   لَيس يَزدادُ عَند كَشْفِ الغِطَاء(۱)

شاعر دیگری معتقد است: این لطف و کرم الهی بود که موجب شد سر بر آستان هیچ کس نساید و جز به درگاه الهی بر دری کرنش ننماید.

كَرَّمَ اللهُ وَجهَهُ عَن سُجودٍ   لِسِواه تَذَلُّلاً واخْـتِذاء(۲)

سپس همین شاعر با توجه به محل ولادت حضرت که جایگاه پرستش‌است و زمان شهادتش که ماه دعا و نیایش‌است، ریخته شدن خون مبارکش که محراب اطاعت و کرنش است، در وصف رمضان قصیده‌ای سروده است که بخشی از آن چنین است:

رَمَـضانٌ و فِـيه لِـلحُزنِ عَـهْدٌ   بلَظَاهُ دُنـيَا العَـواطِـف تُـصلَى
فَبِهِ أغـتِيلَ فـي الصَّـلاةِ عَـليٌّ   و أُريقَتْ دِمَاؤُهُ فـي المُـصَلَّى
صِنُو طَـه، وصـهرهُ المُـرتضَى   اوّلُ مَنْ صَامَ لِلإلهِ و صَلَّى(۳)

---

۱. عبدالمنعم الفرطوسي؛ ملحمة اهل البیت، ج ۲، ص ۱۲.
هَوی یَهوِي: افتاد، از حال رفت. عَرا یَعرُوهُ: چیزی بر او عارض شد، پیش آمد. الغَشْیَة: بیهوشی.

۲. محمد جمال الهاشمي، دیوان مع النبي و آله، ص ۸۰.
الاختِذاء: خضوع و خشوع.

۳. همان، ص ۱۰۶.
اللَّظَی: شعله آتش، شراره و زبانهٔ آن. صَلَی یَصلِي: اللَّحمَ: گوشت را کباب کرد، در آتش انداخت. أُغتِيلَ: ترور شد. الصِّنو: برادر، مانند، فرزند. الصِّهر: داماد.

سراینده دیگری، حضرت را بهترین پرستنده و بلکه روح پرستشگران معرفی نموده که اگر از فضل و جایگاه و مقامش سؤال کنی، آیات و أخبار، و زمین و آسمان و خورشید و ستارگان از عهدهٔ پاسخ آن بر نیایند.

هُو أفضلُ العُبّادِ والزُّهادِ بَلْ ... رُوحُ العِبَادِ و أفضَلُ الأنصَار
سَلْ هَلْ أتَى عَنه و سَلْ عمَّ و سَلْ ... مَا شئتَ مِن سُوَرٍ و مِن أخْبَار
سَلْ أرضَها وسَلِ السَّما عَنه وَسَلْ ... شَمسَ الضُّحَى و كَواكبَ الأسحَار
عَنْ فَضْلِه و مَحَلِّه و مَكَانِه ... سَيُجيبُ كُلٌّ مِنَها بالأعذار[۱]

علی علیه‌السلام ساقی کوثر و قسیم بهشت و دوزخ

کوثر چیست؟ کوثر نهری است در بهشت برین، صاف و شفّاف، نقره فام و برّاق، و... که رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای علی! این از آن من و تو و دوستداران تو پس از من است. ساقی آن تویی و کسی که از آن بنوشد هرگز تشنه کام نگردد.[۲] شاعران دوره‌های پیشین، بیش از شاعران معاصر در وصف کوثر و ساقی آن، سروده دارند و می‌توان گفت: شاعران معاصر نسبت به پیشینیان بیشتر به بیان خصوصیات فردی و سیاسی-اجتماعی حضرت پرداخته‌اند تا به ویژگیهای عبادی و اعتقادی آن؟!

به هر حال این موضوع نیز در اشعار معاصر عرب انعکاس یافته و اشعاری دربارهٔ آن سروده‌شده است که به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم. شاعری با استفاده از مضمون احادیث به بیان کوثر و ساقی آن پرداخته و سروده است:

هو نَهرٌ في الجَنَّةِ الخُلدِ صَافٍ ... خَالِصٌ مِن كُدورَةِ الأقذَاء

---

۱. ملامحسن الحاج سلمان، دیوان شعلات الأحزان، ص ۲۳۵.

۲. ر.ک.به: ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ص ۱۶۱ تا ۱۶۴.

و مَعينٌ أحلَى مِن الشَّهد ذَوْقاً بِفَمِ الشَّارِبينَ عندَ الرّواء
لَيسَ تُحصَى أكوابُه، كَيفَ تُحصَى و هي مِنْ فِضَّةٍ، نُجومُ السَّماء
و هو مَا بينَ مَشرقِ الأرضِ طولاً وامتِداداً لِمَغربِ الغَبرَاء
عُشبُه الزَّعفَرانُ والتُّربُ مِسكٌ و حَصَاهُ المَرجانُ في الحَصْبَاء
كلُّ ظَامٍ بِشَربَةٍ مِنهُ يُروَى لَيسَ يَحتَاجُ بَعدَهَا لارتِوَاء
هو مِن حَبْوَةِ الإلهِ لِطَه و عَليٌّ سَاقيه عِندَ الحِبَاء(۱)

شاعر دیگری به نام «جواد محيي الدين»(۲) ویژگی ساقی کوثر بودن علی علیه السلام را با قسیم بهشت و دوزخ بودنش یکجا مورد اشاره قرار داده و آن را نتیجهٔ فرمان الهی دانسته و سروده است:

فَهوَ السَّاقِي بِحَوضِ الكوثَرِ و لَه الأمرُ بِيَومِ المَحْشَرِ
يأمرُ النّارَ خُذي ذا و ذَرِي ذا، و ذا مِنْ أَمرِ ربّ العَالمين(۳)

«قاسم محيي الدين»(۴) شاعر دیگری است که قسیم بهشت و دوزخ بودن علی علیه السلام در روز محشر و ساقی حوض کوثر بودن ایشان را مورد لحاظ قرار داده و گفته است:

---

۱. عبدالمنعم الفرطوسي؛ ملحمة اهل البيت، ج ۲، ص ۳۵.
الأقذاء: جمع القَذى: خس و خاشاک. المَعين: چشمه آب. الرَّواء: آب فراوان، اینجا به معنای نوشیدن. الغَبراء: خاکستری، تیره رنگ. الحَصْبَاء: سنگریزه. الظّامِيء: تشنه. الحَبْوَة: پیشکش، هدیه، الحِبَاء: بخشش، پیشکش.
۲. جواد محيي الدين، عالم و شاعر، و امام جماعت صحن مطهر حضرت علی علیه السلام که دربارهٔ صفات و ویژگیهایش بسیار سخن گفته شده است. وی ارجوزه و منظومه‌ای در فقه سروده است. ایشان در سال ۱۳۳۲ هق / ۱۹۱۴ م در نجف اشرف چشم از جهان فرو بست. (علي الخاقاني، شعراء الغريّ، ج ۲، ص ۱۶۳).
۳. همان، ص ۱۶۷.
۴. قاسم محيي الدين، عالم و شاعر، در سال ۱۳۱۴ هق در نجف اشرف متولد شد. به فراگیری علوم اسلامی پرداخته در سال ۱۳۵۳ هق / ۱۹۳۴ م به سوریه و لبنان مسافرت کرد و در آنجا با برخی از علماء به مناظره پرداخت و تألیفات ارزشمندی از خود برجای گذاشت. وی در سال ۱۳۷۶ هق / ۱۹۵۶ م درگذشت. (همان، ج ۷، ص ۸۵).

و تَـضيقُ عَـنِ الإخْـصَارِ مَنا　　قِبُ مَـجْدِ جَـلالِكَ أنْ تُـحصَر
إذْ أنتَ قَسِـيمُ الجَـنَّةِ والـ　　نِـيرانِ غَـداً يَـومَ المَـحْشَر
و عَقيدُ الحَقِّ و سَاقِي الخَلْـ　　ـقِ بِما قَدْ سَاغَ مِنَ الكَوْثَر[۱]

«سید رضا موسوي الهندي» با امید به اینکه علی علیه‌السلام شفیع او در رستاخیز باشد ناباورانه می‌پرسد: آیا با این همه نعمتهایی که با ولایت او نصیبم شده ممکن است حضرت با اینکه ساقی کوثر هستند مرا از فیض نوشیدن آن باز دارند؟!

هـو كَـهْفِي مِـن نُـوَبِ الدُّنـيَا　　و شَـفِيعي فِـي يَـوْمِ المَـحْشَر
قَـد تَـمَّتْ لِـي بِـولاَيَتِه　　نِـعَمٌ جَـمَّتْ عَـنْ أنْ تُشكَـر
هَـل يَـمنَعُني و هُـو السَّـاقي　　أنْ أشربَ مِنْ حَوضِ الكوثَر؟[۲]

همین شاعر در باره قسیم بهشت و دوزخ بودن حضرت خطاب به ایشان می‌گوید: تو تقسیم کننده آتش دوزخی. برخی را از روی آن عبور می‌دهی، و برخی را از شعله آن رهایی می‌بخشی.

و أنتَ قَسِيمُ النَّارِ، قِسْـمٌ تُـجيزُهُ　　عَليها، و قِسمٌ مِن لَظاهَا تُجيرُهُ[۳]

«محسن الخضري»[۴] نیز با اظهار عشق و ارادت به علی علیه‌السلام می‌پرسد: آیا کسی که

---

۱. همان، ص ۱۰۱.
العَقيد: هم پیمان. عقيد الحق: طبیعتاً حق است. سَاغ: نوشید.
۲. السيد رضا الموسوي الهندي ديوان، ص ۲۱.
النُّوَب: جمع النَّوْبَة: حادثه ناگوار و سخت.
۳. همان، ص ۲۳.
اللظّى: شراره و شعله آتش.
۴. محسن الخضري، شاعر و فاضل مشهور، در سال ۱۸۲۹م در نجف اشرف دیده به جهان گشود. به کسب علم و دانش حوزوی و نظم شعر پرداخت. در محضر بزرگانی همچون شیخ مرتضی انصاری و سید محمد حسن شیرازی افتخار شاگردی یافت. در سال ۱۸۸۴م درگذشت. (علي الخاقاني، شعراء الغريّ، ج ۷، ص ۲۱۱).

به تو ایمان دارد، زبانه آتش او را خواهد آزرد؟ آیا کسی که باور دارد تو مولا و سرور اویی و توزیع کننده بهشت و دوزخی، ممکن است از آتش دوزخ بهراسد؟

بِحُبِّكَ قَلْبِي مِنْ قَدِيمٍ تَكَوَّنا ... ولَمْ يُطِقِ الكِتمَانَ بلْ صَارَ مُعلِنا
أتُؤذي لَظىً عَبداً بِك مؤمِنا ... و كيفَ يَخافُ النَّارَ مَن كَانَ مُوْقِنا
بأنَّكَ مولاهُ و أنتَ قِسيمُها[1]

«محمدجواد مطر» گوید: جان من از فواید بیشمار و خوان نعمت گسترده‌اش نیرو گیرد و قلبم از حوض کوثرش سیرآب گردد:

بِفَوَائِدِه وَ عَوائِدِه ... و مَوَائِدِهِ نَفسِي تَقوى
و هُو السَّاقِي فِي الحَوضِ لِذا ... قَلبِي مِن كوثَرِه يُروَى[2]

علی علیه السلام شفیع روز محشر

در بارهٔ شفاعت علی علیه السلام در روز محشر احادیث فراوانی وجود دارد.[3] شاعران نیز از دیرباز در بارهٔ این ویژگی حضرت یا به امید شفاعت ایشان اشعار فراوانی سروده‌اند که به چند نمونهٔ بارز آن اشاره می‌شود.

«جواد محيي‌الدين» می‌گوید: در ولایت علی علیه السلام آیات روشنی نازل گردیده است پس وی مولی و سرور همه مؤمنان است. پیشوایی که بزرگواریش تمامی خلق را فرا گرفته و حجت خدا و شفیع گناهکاران است:

نَزلَ القُرآنُ نَصّاً في وِلاه ... فهوَ المولى لِكُلِّ المُؤمِنين
سَيِّدٌ عَمَّ البَرَايَا كَرَما ... حُجةُ اللهِ، شَفيعُ المُؤمِنين[4]

---

۱. همان، ص ۲۳۴.
۲. همان، ص ۴۱۸.
۳. ر.ک به: ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ص ۱۶۱.
۴. علي الخاقاني، شعراء الغريّ، ج ۲، ص ۱۶۷. البَرايا: جمع البريّة، خلق.

«عبدالمنعم الفرطوسي» نیز اشعار زیادی در ویژگی شفاعت علی علیه‌السلام در روز رستخیز سروده است که در بخشی از آن گوید: روزی که پیامبران و شهیدان برای حسابرسی خلق حاضر می‌شوند، خداوند حساب اهل ولایت را بر عهدهٔ علی علیه‌السلام و فرزندانش نهاده است. چشمها همه به آنان دوخته می‌شود و ایشان از بهترین شفاعت کنندگان خواهند بود.

يَومَ فِي الحَشرِ بالنَبيّينَ يُؤتَى لِحَساب الوَرى و بالشُّهدَاء
أوْكَلَ اللهُ للإمَامِ عَليٍّ و بَنيه حِسَابَ أهلِ الوِلاء
إذْ يَؤوبُونَ فِي المَعادِ إليهِم وهُم فِيهِ خَيرةُ الشُّفَعَاء[1]

اعتقاد به توسل و شفاعت مخصوص شیعیان نیست؛ بلکه بسیاری از اهل سنت نیز به این امر باور دارند. به عنوان نمونه «رفیق فاخوري»[2] در توسل به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله سروده است:

ربِّ إنّي واسِلٌ بالمُصطفَى فَتقَبّلْ مِن مُرَجِّيك الدُّعَاء
هَيِّيء الغَوْثَ لِقَومٍ أسرَفُوا في الخَطايَا واهتَدَوا بالأشقِيَاء[3]

«عبدالرحمن السقّاف» شاعر دیگری از اهل سنت نیز در توسل به ائمه سروده است:

بِجاهِكَ يَا أُمَّ البَتولِ تَوسُّلي و بالحُرَّةِ الزَّهرا و سيّدنا عَلي
و بِابْنَيْهما السبطَيْن في كُلِّ كُربَةٍ إلى الله أَدعو بانكِسَارٍ فَتنجَلي
همُ و رسُولُ اللهِ ذُخري وعُدَّتِي و حِصْني إذا جَارَ الزَّمانُ و مَعقِلي

---

۱. عبدالمنعم الفرطوسي؛ ملحمة أهل البيت، ج ۲، ص ۳۳.

۲. رفیق فاخوری شاعر و ادیب سوری در سال ۱۹۱۱ م در شام متولد شد. از پیشگامان نهضت ادبی معاصر به شمار می‌رود. موضوعات اجتماعی و غزل، ویژگی بارز شعر اوست. وی در سال ۱۹۸۵ م درگذشت. (مقدمه دیوان).

۳. رفيق فاخوري، ديوان، ص ۱۲۸.

و مَنْ بِحِمَاهُم لاذَ فَهوَ عَنِ الأذَى بمَنجىً و عَنْ كَيدِ اللَّيالي بمَعزلِ(۱)

همین شاعر در پایان بسیاری از قصایدش، امید به شفاعت را چاشنی اشعار خود قرار داده و سروده است:

وَ أزكَى صَلاةٍ بِالسَّلامِ تَمازَجَتْ عَلى مَنْ بِهم تُرجَى الشَّفاعَةُ في الحَشرِ
نَبيِّ الهُدَى والمُرتَضَى و خَديجَةٍ و فَاطِمةٍ وابنَيهِم الطّاهِريِ‌النَّجرِ(۲)

وی همچنین در قصیده دیگری امید به شفاعت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی و فاطمه و خدیجه و حسن و حسین را مورد تأکید قرار داده و وسیله‌ای برای رسیدن به خیر دنیا و آخرت دانسته و گفته است:

بِمَدحِكَ يَا شَفيعَ الخَلقِ يَرجُو مِنَ اللهِ الكَرامَةَ والإثَابَه
و بِالكُبرَى و بِالمولَى عَليٍّ و بِالفَرعَين والزَّهرا الذُّؤابَه
يُؤمِّلُ أنْ يَفوزَ بِكُلِّ خَيرٍ و أنْ يُؤتَى بِلا تَعَبٍ كِتابَه
و أن يُعْطَى المُنَى دُنيا و أخرىً و أنْ يَتقَبَّلَ المولَى مَتابَه
أجَلُّ وَسيلَةٍ لِلفَوزِ أنتُم بِكُم يَسْتَفتِحُ الرَّاجُون بَابَه(۳)

شاعر دیگری خطاب به حضرت، از وی می‌خواهد که شفیع او در روز جزا باشد و می‌گوید:

فانظُرْ إلينَا يَا حَبيبَ قُلوبِنَا و كُنِ الشَّفيعَ لَنا بِيومِ جَزاء(۴)

---

۱. عبدالرحمن السقاف، پیشین، ص ۱۲۲.
الحُرَّة: زن آزاده، گل نیکو و خوشبوی. الحِصن: دژ و پنگاهگاه. المَعْقِل: پناهگاه. المَنجَی: جای نجات. المَعزل: کنار.
۲. همان، ص ۳۸.
النّجر: ریشه، تبار، اصل.
۳. همان، ص ۳۱.
التّعب: سختی. المَتاب: توبه، بازگشت.
۴. حسین الجامع، دنیاالقداسة، ص ۲۱.

سراینده دیگری گوید: من گناهکارم. دردم بزرگ و درمانم سخت و مشکل و نامه اعمالم سیاه و ناپسند و تو سرآمد شفاعت کنندگان؛ پس آهنگ تو نمودم و به شفاعت تو در درگاه الهی پناه جستم. آیا امیدم ناامید می‌شود؟

مَولاي حَامِي الجَارِ إنّي مُذنِبٌ ... قَدْ جَلَّ دَائي حَيْثُ عزَّ دَوائي
سَوَّدتُ بالعِصيَان كُلَّ صَحائفي ... و عَلِمتُ أنكَّ سيّدُ الشُّفَعاءِ
فَقَصدتُ بابَكَ لائذاً مُستَشفِعاً ... بكَ لِلإله فَهَلْ يَخيبُ رَجَائی؟[1]

شبیه مضمون شعر پیشین را «سیدرضاالموسوي الهندي» به‌نظم‌کشیده و گفته‌است:

سَوَّدتُ صَحيفَةَ أعْمَالِي ... و وَكَّلتُ الأَمرَ إلى حيدَر
هو كَهْفِي مِنْ نُوَبِ الدُّنيَا ... و شَفِيعِي في يَوْمِ المَحْشر[2]

«محمد جواد مطر» شاعر دیگری است که در این باره می‌گوید: شفاعت علی علیه‌السلام در روز محشر مایه تقویت روحی دوستداران اوست. آیا جز او شفاعت کننده‌ای وجود دارد که در باره‌اش چنین به صراحت داد سخن رفته باشد؟

فَبِيَوْمِ الحَشْرِ شَفَاعَتُه ... و بِهِ مَنْ وَالاهُ يَقْوَى
مَنْ يَشْفَعُ غيرَ أبي حَسنٍ ... إذْ لا لِسواه بِذا فَحْوَى[3]

«عبدالحسين الحويزي» حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام را شفیع خلق و پناه و یاور بی‌پناهان به شمار آورده است که از وقتی علی علیه‌السلام امیر مؤمنان گردیده؛ آسمان،

---

۱. عبدالأمير منصور، عصارة قلب، ص ۶۵.
۲. السيدرضاالموسوي الهندي، ديوان، ص ۲۰.
صَحيفةُ اعمَال: نامه عمل، کارنامه. النُوَب: جمع النَّوبَة: حادثه ناگوار و سخت.
۳. علي الخاقاني، شعراء الغريّ، ج ۷، ص ۴۱۸.
الفَحوَى: معنا و مضمون سخن.

تاج بلندپایگی بر سرش نهاده است و ملقب به شاه مردانش نموده است.

أحــمَدُ شَــافعُ الوَرى و عَــليٌّ مَــانعُ جَــارَهُ و مَأْوَى الدَّخـيل
مُذ عَلى المُؤمنينَ صَارَ أميراً تَــوَّجتْهُ السَّــماءُ بـالإكْـلِيل[1]

«عبدالكريم الجزائري»[2] شاعر دیگری است که در طلب شفاعت از علی علیه السلام خطاب به حضرت می‌گوید: ای پیشوای هدایت و ارشاد! با کوله‌باری از گناه و معصیت که اشک از چشمانمان جاری ساخته است سر بر آستانت فرود آوردیم. شفاعت ما کن و در روزی که هیچ مال و منالی سودبخش نیست، به فریاد ما برس.

يَا إمامَ الهُـدى بِـبابِكَ لُـذنَا مِــنْ ذُنُـوبٍ أَبْكَيْنَ مِنّا العُيونَا
لكَ جِــئنا فَـاشْفَعْ لَـناوأَجِزْنَا يَومَ لا مَالَ نَافِعٌ أو بَـنونَا[3]

«السيد موسى الطالقاني»[4] نیز شکایتش را نزد علی علیه السلام می‌برد و حاجتش را از او می‌طلبد و بر کرده‌های ناصوابش از ایشان شفاعت می‌جوید و می‌گوید:

إليكَ و إلاّ لا أَبثُّ شِكَـــــــــايَتي و مِــنْكَ و إلاّ لَستُ أطــلُبُ حَـاجَتي

---

۱. عبدالحسين الحُويزي، ديوان، ص ۱۱۰.
مَنعَ جَارَه: از همسایه خود دفاع کرد، حمایت کرد. الدَّخيل: غريب، بيگانه. الإكليل: تاج.

۲. شيخ عبدالكريم الجزائري، عالم و شاعر عراقی در سال ۱۲۸۹ هق / ۱۸۷۲ م در نجف دیده به جهان گشود. به فراگیری دروس حوزوی پرداخت و به مدارج بالا و شایسته‌ای دست یافت. با انگلیس به جهاد پرداخت. و در تشکیل حکومت عراق سهیم بود. تألیفات زیادی از وی به جای مانده است. وی در سال ۱۳۸۲ هق / ۱۹۶۲ م درگذشت. (علي الخاقاني، شعراء الغريّ، ج ۵، ص ۵۰۵).

۳. همان، ص ۵۱۸.

۴. سید موسی الطالقانی. از بزرگان علمای ادب و مشاهیر شاعران عرب به شمار می‌آید. نسبتش به زید بن علی بن الحسین می‌رسد. وی در سال ۱۸۱۵ م در نجف اشرف دیده به جهان گشود نزد پدرش تربیت و تهذیب یافت. دانش زبان عربی و علوم اسلامی را در نجف اشرف نزد استادانی همچون شیخ مرتضی انصاری فرا گرفت. وی در سال ۱۸۸۱ م دیده از جهان فرو بست. (جعفر صادق حمودي، معجم الشعراء العراقيين المتوفيين في العصر الحديث، ص ۴۲۰).

و أنتَ و إنْ جَلَّتْ و جَـمَّتْ خَـطيئَتي شَفِيعي إلى الرَّحمنِ في يَومِ فَـاقَتي[۱]

«جعفر الحلّي»[۲] شاعر گران سنگ دیگری است که خطاب به علی علیه‌السلام می‌گوید: تو همان راه راستی. هر کس راه تو برگزیند سالم ماند و هر کس از آن منحرف گردد پشیمان شود. در دنیا امام و پیشوای مردمی و در قیامت حاکم و شفیع آنان.

أنتَ الصِّـراطُ المُسْـتَقيمُ، و سَـالمٌ مَـن رامَ نَـهجكَ والمُـنَكِّب نَـادِمٌ
فَـلأنتَ فـي الدُّنـيَا إمـامٌ قَـائمٌ بل أنت في يَـومِ القِـيامَةِ حَـاكـمٌ
بَينَ البَرِيَّةِ شَافِعٌ و مُشفَّعٌ[۳]

علی علیه‌السلام مظهر اعجاز و کرامت

یکی از موضوعاتی که مانند سده‌های گذشته ولی کم‌رنگ‌تر در اشعار عربی معاصر انعکاس یافته است موضوع کرامات یا معجزات علی علیه‌السلام است که بیان کننده ویژگی الهی و ملکوتی ایشان می‌باشد. البته مقصود از معجزه در این اشعار، معنای خاص آن یعنی: انجام کارهای غیرعادی برای صدق و اثبات رسالت پیامبری، نیست بلکه مفهوم عام آن مورد نظر است که همان کرامت در اصطلاح متکلمان است.

شاعران معاصر عرب در این زمینه به معجزاتی همچون بازگشت خورشید در بابل، کاهش آب فرات، حضور در مراسم دفن سلمان، سخن گفتن با مردگان، خبر دادن از غیب، سخن گفتن با پرندگان و حیوانات و حتی جمادات و... اشاره کرده‌اند و

---

۱. السيد موسى الطالقاني، ديوان، ص ۲.

۲. أبو يحيى، جعفر الحلّي، شاعر، فاضل و اديب، در سال ۱۲۷۷ هق / ۱۸۶۰ م در «الحلّه» متولد شد. از اوان کودکی به نجف اشرف هجرت کرد و در آنجا به عنوان یک نابغه باهوش شناخته شد. و به عنوان شاعر نغزپرداز معروف گردید. وی در سال ۱۳۱۵ هق / ۱۸۹۷ م درگذشت. (حسين الشاكري، علي في الكتاب و السنّة و الأدب، ج ۵، ص ۲۴).

۳. همان، ص ۳۱.

المُنكِّب: کسی که از جاده منحرف شود.

برخی در باره هر یک از آنها اشعار بسیاری سروده‌اند که ذکر تمامی آنها را ضروری ندانسته و فقط به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.

«محمد جواد آل فرج الله»[۱] با اشاره به معجزات و کارهای خارق‌العاده و فضائل و مناقب علی علیه‌السلام که هستی را در بر گرفته و آسمان و زمین گواه آنند، به باز گرداندن خورشید و در نَوردیدن زمین برای حضور در مراسم کفن و دفن سلمان در مدائن و بازگشت آنی آن به حجاز می پردازد می‌گوید:

كَـم لَـهُ مِـن مَـعاجِزٍخارِقاتٍ ... قَـصُرَت دُونَـها أُولوالعِـرفان
و مَـعالِي فَـضائلٍ تَـملأُ الكـو ... نَ بِـها الأرضُ والسَّما يَشـهَدان
رُدّتِ الشَّـمسُ لِـلصَّلاةِ عَـليه ... بَـعدَ مَـا ضَـمَّ قُـرصُها الخَـافِقَان
و بِـلَيْلٍ مِـنَ المَـدينةِ وَافَـى ... طَـاوياً لِـلسُّهُولِ وَالأَحـزَان
و طوَى الأَرضَ لِـلمَدائـنِ بِـاسمِ اللّـ ... ـهِ حَـتَّى أتَـى إلى سَـلْمَان
فَـتَولَّى تَـجهيزَه ثُـمَّ وارا ... هُ و وافَـى الحِـجازَ قـبلَ الأذان[۲]

«جواد محیی الدین» نیز شبیه مضمون یاد شده را به نظم کشیده و به بازگشت خورشید و برداشتن سنگ بزرگ از چاه و جاری شدن چشمهٔ آب و سخن گفتن اژدها و پرندگان [۳] با حضرت، اشاره نموده و سروده است:

كَمْ لَـه مِـن مُـعجِزاتٍ فـي الأنَـام ... بَزَغَتْ كـالشَّمْسِ فِـي دَاجِ الظَّـلام
وَلَـهُ ضَـرْبَةُ عَـمرٍو بِـالحُسَام ... مَـلأَتْ بِـالرُّعْبِ قَـلْبَ الخَـافِقَين

---

۱. محمد جواد آل فرج الله، شاعر و ادیب فاضل در سال ۱۳۵۷هق/۱۹۳۸م در «القرنه» عراق متولد شد. به نجف هجرت کرد و آنجا به کسب دانش و ادب پرداخت. سپس به تدریس روی آورد کتاب «نسمة السحر أو الشعر آلهة الخيال» آن چاپ شده ولی دیوان و کتابهای دیگرش هنوز منتشر نشده است. وی پس از اعدام شهید صدر به زندان افتاد و خبری از او نیست. (حسين الشاكري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۳۳۳).

۲. همان، ص ۳۳۳. الخاقان: خاور و باختر. طارياً للسهول: دشتها را می پیماید.

۳. دربارهٔ چگونگی این معجزات و سند آنها رجوع کنید به کتاب مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۹۷.

لیسَ فتحُ البَابِ بِالأمرِالعَجیب بَعدَ رَدِّ الشَّمسِ مِنْ بَعدِ المَغِیب
قالعُ الصَّخرَةِ عَنْ وَجْهِ القَلِیب حیدرٌ إذْ أظهرَ المَاءَ المَعین
کَلَّمَ الثُّعبانَ فوقَ المِنبَر صَاحبُ الرَّایَةِ یَوم الخیبَر
و حَدیثُ الطَّائِرِ المُشْتَهِر آذَنُوا بالنَّصِّ فیهِ الفرقتَین(۱)

شاعر دیگری در این باره می‌گوید: قدرت و سیطره نبوت برگرفته از قدرت الهی است. بشری که حجابها را کنار می‌زند و نیرویش آفاق را در می‌نوردد، مردگان را زنده می‌کند و سنگها را به سخن می‌آورد و به چشمه جوشانت تبدیل می‌نماید، این چنین بشری فراتر از مرگ و زندگی است. علی علیه السلام نیز به اقتضای وصایت دارای همین قدرت نبوی است.

إنّما سُلطةُ النّبوّةِ مِنْ سُلْـ ـطَانِهِ جلَّ شأنُه و تَنائی
بَشرٌ یَخرِقُ الحِجابَ و تَجتَا زُ قُواهُ الآفاقَ والأَجواء
فهو یُحییِ المَوتَی و یَستَنْطِق الصّخـ ـرَ و یَجری أو یُمسِکُ الأَنواء
هو فَوقَ الحَیاةِ والمَوتِ فاترُکْ عنکَ هذِي الطَّبیعةَ الخَرسَاء
إنَّ ما کانَ للنَّبیِّ من السُّلـ ـطةِ قد حَازَهَا الوَصِيُّ اقتضاء(۲)

یکی از شاعرانی که در این باره اشعار زیادی سروده است «عبدالمنعم الفرطوسي» است که در جلد دوم ملحمه‌اش داستان بسیاری از معجزات علی علیه السلام را به نظم کشیده

---

۱. علي الخاقاني، شعراء الفريّ، ج ۲، ص ۱۶۷.
بَزغَت الشّمس: خورشید طلوع کرد. داجُ الظّلام: تاریکی قیرگون. الخَافِقان: خاور و باختر. القَلیب: چاه. المَعِین: چشمه آب. آب جاری. الثُّعبان: مار. الفرقَتان: شیعه و سنی.
۲. محمدجمال الهاشمي، دیوان مع النبي وآله، ص ۸۰.
خَرق یَخرقُ: پاره کرد. الأنواء: جمع النَّوء: ستاره چون به غروب بگراید. مقصود خورشید است. الخَرسَاء: مؤنث الأخرس: گنگ و لال.

است که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم. وی در باره سخن گفتن مردگان با حضرت می‌گوید:

وَ كَلامُ الأَمواتِ وَ هيَ رِمَـامٌ   بِلِسَانِ الأَحيَاء بَـعدَ الفَـناء[۱]

و درباره خبر دادن از غیب می‌گوید:

وَ حَديثُ الإِخبارِ بـالغَيب عَـنه   مُسـتَفِيضٌ فـي أكـثَرِ الأشـيَاء
فَـتَصفَّحْ صَحائفَ الذِّكـرِ مِـنه   وَ تَـتبَّعْ آثــارَهُ بِـاقْتِفَاء[۲]

وی همچنین در باره سخن گفتن سنگ‌ریزه‌ها در دستان حضرت، چنین سروده است:

قَـالَ سَـلمانُ حِـينَ خُـصَّ عَـليٌّ   بِـحَصَاةٍ مِـن خـاتَمِ الأَنْـبِيَاء
نَطقَتْ في يَـدَيْه حِـينَ اسـتَقرَّتْ   بِـلِسانٍ مِـنْ أَفـصَحِ البُـلَغاء
ربّـي الله والأمِـينُ نـبيٌّ   وَ عَليٌّ مِـنْ خـيرةِ الأوصِـيَاء[۳]

البته «شیخ محسن ابوالحبّ»[۴] بر این باور است که هر کس نسبت به معجزات علی علیه‌السلام سر فرود نیاورد، از رنگ مسلمانی بی‌بهره است.

مَـن لم يُـقرَّ بِـمُعجِزاتِ المُـرتَضَى   صِـنو النَّـبي فَـليسَ ذاك بِـمُسْلِم
فَـتَحَتْ لَـنَا الأَبـوابَ راحَـةُ كَـفِّه   أكـرِمْ بِـتلكَ الرَّاحَـتَينِ وَ أَنـعِم[۵]

---

۱. عبدالمنعم الفرطوسي؛ ملحمة اهل البيت، ج ۲، ص ۱۵.
الرِّمَام: جمع الرَّميم: استخوان پوسیده.

۲. همان، ص ۱۶.
حَديثٌ مُستفيض: خبری که تعداد زیادی آن را نقل کرده‌اند. الإقتِفاء: دنبال کردن.

۳. همان، ص ۱۷. برای اطلاع از مستند این ابیات رجوع کنید به: ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ۲، ص ۳۲۶.

۴. وی از واعظان و خطیبان معروف کربلاست و در بیستم ذی القعدة، سال ۱۳۰۵ هق دیده از جهان فرو بست. (أعيان الشيعة، ج ۱۳ ص ۲۴۷).

۵. شیخ محسن ابوالحبّ، دیوان، ص ۱۹۳.

فصل پنجم

پژواک غدیر در اشعار عربی معاصر

بزرگداشت یاد علی علیه‌السلام و تمجید از غدیر

با مروری بر دیوانهای سرایندگان معاصر عرب، ملاحظه می‌شود کـه بسـیاری از این شاعران نسبت به بزرگداشت یادعلی علیه‌السلام و تمجید از غدیر نغمه‌سرایی نـموده و اشعار زیبایی در این خصوص سروده‌اند و افـزودن بـر اهـتمام بـه بـزرگداشت یـاد حضرت، فوایدی را بر آن مترتب دانسته‌اند که به چند نمونه بارز آن اشاره می‌شود.

«عبدالامیر منصور» در این خصوص زیر عنوان «کدامین یاد»قصیده بلندی سروده است که در بخشی از آن می‌پرسد: این کدامین یاد است که ما را ارجمندی و شرافت می‌بخشد و مایهٔ هشیاری و بیداری است؟ این کدامین یاد است که شأن و مقام والایی در تاریخ دارد؟

این کدامین یاد است که روزگار در برابر عظمتش سر فرود می‌آورد؟ و بـا ایـنکه طومار عمرش درهم پیچیده می‌شود، یاد او هنوز باقی و پابرجا می‌ماند؟

این کدامین یاد است که پناهگاه و دژ استوار آزادگان و مایهٔ عزت و ثـبات روح و جان آدمیان و نغمه و شعار هر نهضت و انقلاب است؟

این کدامین یاد است که اگر در پرتو آن حرکت کنیم و در مسیر آن گام نهیم، کامیاب و پیروز گشته و طاغوت‌های زمان را از بین می‌بریم؟

این تنها و تنها یاد غدیر است که با تکرار و تجدیدش و با درسهای آموزنده و پرمعنایش تغذیه کننده کامل‌ترین و گرانبهاترین اندیشه‌های انسانی است.

أيُّ ذِكـرَى شَـرَّفَتنَا　　و عَـليهَا قَـد صَـحَونَا
أيُّ ذِكـرَى هَـاهُنَا مِـن　　أَجـلِها نَـحنُ اجْـتَمَعْنَا
أيُّ ذِكرَى هِيَ فِـي تَـا　　رِيـخِنَا أعـظُمُ شَأنَـا

*

أيُّ ذِكـرَى لِـعُلاهَـا　　رأسُ هَـذَا الدَّهـرِ يُـحنَى
يَـنطَوِي الدَّهـرُ وتَـبقَى　　فِـي أمـتِدادٍ لَـيسَ تَـفْنَى
أيُّ ذِكـرَى أصبَحَتْ فـي الـ　　ـدَّهرِ لِـلأحرَارِ حِـصْنَا
تَشْـحَنُ الأروَاحَ بِـالعَز　　مِ ولِـلثَّـورَةِ لَـحْنَا
أيُّ ذِكـرَى لو عَـلى أضْـ　　ـوَائـها سُـرنَا لَـفُزنَا
أيُّ ذِكـرَى لو تـرسَّمْـ　　ـنَا هُـداهَـا لَـنُصِرنَا
أيُّ ذِكـرَى نَـسحَقُ الطَّـا　　غُـوتَ لو مِـنها انْـطَلَقْنَا
إنَّـها ذِكـرَى الغَـديرِ الـ　　ـثَّرِّ قَـدْ عَـادَتْ وعُـدنَا
إنَّـها عَـادَتْ لِـتُعْطِيـ　　ـنَا دُروسَاً ذاتَ مَـعنَى
وتُـغَذِّيـنَا مِـنَ الأفْـ　　ـكَـارِ أثـراهَا و أغـنَى[1]

همین شاعر در قصیده دیگری معتقد است که یاد علی علیه‌السلام اندیشه انسانی را با آن همه حوادث و اخبارش، متحیر و مدهوش می‌سازد و می‌گوید: ای علی! یاد تو

---

۱. عبدالأمیر منصور، عصارة قلب، ص ۷۶.
صَحا یَصحُو: بیدار شد، هوشیار شد. حَنَى یَحْنِي: حَنياً و حِنايَةً: خم داد، پیچید.
إنطَوَى إنطواءً: درهم پیچیده شد، سپری شد. شَحَنَ یَشْحَنُ: شَحْناً: بارکرد، بارگیری کرد، پرکرد.
اللَّحْن: آواز، آهنگ، نغمه. لحن الکلام: معنا و منظور سخن، سَحَقَ یَسْحَقُ: سَحْقاً: کوبید، پایمال ساخت. انـطَلَقَ انـطلاقاً: رفت، رهسپار شد، حرکت کرد. الثَّرّ: فراخ، ابر پر آب.

خاستگاه و سرچشمه زندگی است و رهنمود تو چراغ راه پایندگی است. هر کس در مسیر نوربخش تو گام ننهد، سرنوشتی جز نادانی و تیره‌بختی نخواهد داشت. یاد تو رمز عقیده و کرامت و راهنمایی و توانمندی و سعادت است.

ذِكْـراكَ أذهَـلَتِ العُـقولَ بِكـلِّ مَـا ... فِـيها مِـنَ الأَحـداثِ و الأَنـبَاءِ
ذِكْـراكَ مُـنطلقُ الحَـياةِ و نَـبْعُها ... وهُـداكَ دَربُ القَـادَةِ النُّـبَلاءِ
مَن لم يكُنْ في نُـورِ نَـهجكَ سَـائراً ... فَـمَصيرُهُ لِـلجَهلِ و الظَّـلمَاءِ
ذِكْـراكَ رَمـزُ عَـقيدةٍ و كَـرامـةٍ ... و قِـيَادَةٍ و عَـزِيمَةٍ و مَـضَاءِ[1]

شاعر دیگر می‌گوید: همواره نام تو را با آواز بلند می‌ستاییم؛ چراکه شفای دلها در یاد نام تو نهفته است.

و بِـاسْمِكَ نَـهتِفُ لانَـنْثَنِي ... فذِكْرُكَ فِيه شِفَاء الصُّـدُور[2]

«جعفر الهلالي» شاعر دیگری است که در یاد علی علیه‌السلام قصیده بسیار زیبایی سروده است که در بخشی از آن، خطاب به حضرت می‌گوید: طنین یاد تو در خاطرم گذشت و بیت آغازین قصیده‌ام گردید، و در کامم چشمه فرح‌بخش ثنای تو جاری گشت که از آن بوی خوش مدحت همه‌جا ساری گشت. ای رمز جهاد و پیکار! یاد تو نشانی از عقیده و آرمان جاودانی است که بهره‌مند از رنگ و بوی خوش کامیابی است.یاد تو بهترین قانون زندگانی است که ملتها را به سوی سعادت و پیشرفت سوق می‌دهد.

ذِكْـراكَ يَـا بَـطلَ الخُـلودِ بِـمَسْمَعِي ... خَـطرَتْ فَكـانَتْ فِـي‌القَـصِيدَةِ مَـطلَعِي

---

۱. همان، ص ۶۱.
أذهَلَ‌إذهالاً: غافل گرداند، فراموشاند، پریشان کرد. مُنطلق‌الحَیاة: شروع و آغاز زندگی. النَّبع: چشمه. النُّبَلاء: جمع النَّبیل: شریف، ارجمند. المَضاء: تیزی و تندی، کاری بودن.
۲. حسین‌الجامع، دنیاالقداسة، ص ۲۳.
إنثَنَی‌إنثِناءً: خمیده شد، روی گردان شد. بر طرفی متمایل شد.

و تَـفجَّرتْ بِـفَمي، فَـرِحتُ أبـثُّها مَـذحاً تَـفُوحُ بِـنَشْرِكَ المُـتضَوِّعِ
ذِكـراكَ يـا رَمـز الجَـهادِ عَـقيدةٌ خـلَّدْتَها نـزهَتْ بِـلَوْنٍ مُـمْتِعِ
ذِكـراكَ دُسـتُورُ الحَـياةِ سَـمَتْ بِـهِ أُمَـمٌ لِـخيرِ عُـلاً و أشـرَفِ مَـوْضِعِ
تَـمضي الدُّهـورُ وأنَت فـيأُفُقِ الهُـدَى قَـمَرٌ يُـنيرُالدَّربَ لِـلمُتَطَلِّعِ[۱]

«توفیق صالح جبریل»[۲] شاعر سودانی نیز در ضمن قصیده‌ای که در وصف رمضان سروده است خود را شیفتهٔ یاد علی علیه‌السلام معرفی نموده و بر حُسن یاد او تأکید ورزیده و می‌گوید: زندگی تنها با یادعلی علیه‌السلام جلوه‌ای از تقوا و پرستش و عبادت به خود می‌گیرد و من نیز با عبادت و شب‌زنده‌داری از درگاه با عظمت الهی طلب عفو و بخشش می‌کنم.

زِدْنِي حَديثاً عَن عَليٍّ و ادَّكِرْ حُسْـناً فَـإنّي مُـدنِفٌ صُـوفيُّ
فالعيشُ بِالذِّكـرَى تُـقَى و تَـعَبُّدٌ و اليَومُ صَومٌ و الحَـبِيبُ عَـصيُّ
أسـتَغفِرُاللهَ العَـظيمَ فـأنَّنِي الـ ـمُتَهَجِّدُ المُـتَنَسِّكُ الصُّـوفيُّ[۳]

برخی از شاعران، خصوص تمجید از عید غدیر را مد نظر قرار داده‌اند که از بین آنها «احمد الوائلي» است که عید غدیر را مورد ستایش قرار داده است. عیدی که

---

۱. حسین الشاکري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۲۸۰.
فاحَ يَفُوح: الطيبُ: بوی خوش برخاست. المُتَضَوِّع: پخش بوی خوش مشک. نَزِهَ يَنزَهُ: از هر بدی پاک شد.
الدّستُور: قانون، قانون اساسی.

۲. توفیق صالح جبریل، در سال ۱۸۹۷م در جزیره «مقاصر» سودان متولد شد، نزد پدرش به آموختن علم و دانش پرداخت، در سال ۱۹۱۶م به تدریس روی آورد، مدتی کارمند ادارات دولتی گردید و در سال ۱۹۵۱م بازنشسته شد، به بیماری نقرس مبتلا گردید و در سال ۱۹۶۶م دیده از جهان فرو بست. دیدگاه او در شعرش بیشتر فلسفی است. (مقدمه دیوان، ص ۵ تا ۱۵).

۳. توفیق صالح جبریل، دیوان أفق و شفق، ص ۱۳۸.
المُدنِف: کسی که بیماری سختی دارد. العَصِيّ: سرکش و نافرمان. المُتَنسِّك: متعبّد.

زنگار غم از قلبها می‌زداید و یادی که موجب جولان فکر و اندیشه انسان می‌گردد.

أبَـا الحُسَـينِ أتـى عِـيدُ الغَـدير و بِـالدُّنيَا مَآتِـم لا تُـحصَى بِـتَعْدِيدِ
فَامسَحْ بِروحِكَ ما بـالرُّوحِ مِـن غُـمَمٍ فأنتَ فـي كـلِّ يـومٍ عشـتُهُ عِـيدِي
يَـهزُّ ذِكـرُكَ وَعْـيِي إذْ يَـمرُّ بِـه مَـرَّ السُّـلافِ بأحـلامِ العَـناقِيدِ(۱)

«عبدالأمیر منصور» نیز عید غدیر را بزرگترین رخدادی می‌داند که فراموش شدنی نیست. و ارزشمندترین ثروتی می‌داند که تمام شدنی نیست؛ چرا که همواره درآن، زیبایی چنان موج می‌زند که جماد را به نطق و بیان وا می‌دارد.

عِـيدَ الغَـديرِ لأنتَ أعـظَمُ حَـادِثٍ و لأَنتَ أكـبرُ ثَـرْوةٍ لا تُـنفَدُ
كَمْ فِيك مِن مَـغْنىً جَـميلٍ، مُـنطِقٍ حَتى الجَـمادَ، و رَوْعـةٍ تَـتجدَّدُ(۲)

«محمد حسین الاصفهانی» نیز عید غدیر را از بزرگترین اعیادی قلمداد می‌کند که نعمتهای فراوان الهی در آن نهفته است. و خداوند دین خود را در این روز به حد کمال رسانده و آن را مورد پسند خویش معرفی نموده است.

عـيدُ الغَـدير أعـظَمُ الأَعـيادِ كـمْ فِـيه لِـلّهِ مِـنَ الأَيَـادِي
أكـمَلَ فـيهِ دِيـنَهُ المُـبِينَا ثُمَّ ارتَضَى الإسلامَ فِيه دِينَا(۳)

همین شاعر در بخشی از قصیده دیگرش، به کسانی که این روز را عید خود می‌دانند بشارت می‌دهد و می‌گوید: دلهای شیعیان با یاد این روز سر زنده و با

---

۱. احمدالوائلي، ایقاع الفکر، ص ۷۶.
المَآتم: جمع المأتَم: جایی که گروهی از مردم به شادی یا سوگواری نشینند. الغُمَم: جمع الغُمَة: غم و اندوه. الوَعـي: فرا گرفتن سخن، حافظه. السُّلاف: شراب خالص. آب انگور که پیش از فشردن بچکد. العَناقِید: جمع العُنقود: خوشه انگور.
۲. عبدالأمیر منصور، عصارة قلب، ص ۷۰.
۳. محمد حسین الاصفهاني، الانوار القدسية، ص ۲۴.
الأيادي: جمع اليد: نعمت.

نشاط می‌گردد؛ چرا که خداوند در این روز شریعت خود را زنده و پاینده کرد و تجدید عهد و میثاق را پایه گذاری نمود و آفاق و انفس را از پرتو درخشان آن روشن و تابناک ساخت.

بُشرَی لِمَن یَرَی الغَدیرَ عِیدا لَـهُ الهَـنا عَـاشَ بـهِ سَـعیدا
یَـومٌ بـهِ تَـحیَی قُـلوبُ الشیعَة فَـاللّهُ قَـد أحْـیَی بـهِ الشَّـریعَة
جَـدَّد فِـیهِ العَـهدَ والمِـیثَاقا فَـضاءَتِ الأنـفُسَ والآفـاقا(۱)

«محمدعلي اليعقوبي»(۲) شاعر دیگری است که غدیر را مایهٔ برکت و عظمت مسلمانان دانسته است؛ چرا که خداوند در این روز آیین اسلام را کامل و نعمتهای خود بر مردم را بیش از پیش نازل فرموده است.

بُـورِك یَـومُ الغَـدیْرِ إنَّ لَـهُ شأناً بِکُمْ في الإسلامِ قَدْ عَظُما
قَـد أکـمَلَ اللهُ دِیـنَهُ بِکُـمْ لِلنَّاسِ فـیهِ و أسْـبغَ النّـعمَا(۳)

«محمود مهدي» نیز در قصیده بسیار زیبایی با عنوان «جلوهٔ غدیر» محور این روز شده و می‌گوید: ای دنیای سرافرازی و عزت! در مثل این روز بزرگ، چهرهٔ تابناک خود آشکار نما. روزی که بزرگی و والامنشی بر پهنهٔ آسمان می‌بالد و هستی، خود را با زیباترین تن پوش خویش می‌آراید و خورشید جهانتاب در چاشتگاه با ناز

---

۱. همان، ص ۲۹.
الهَناء: گوارا.

۲. محمدعلي اليعقوبي، شاعر توانمند عراقی در سال ۱۸۹۴م در نجف اشرف متولد شد، سپس به شهر «حله» رفت در آنجا به فراگیری علم و دانش و ادب پرداخت. مدتی با استعمار انگلیس به مبارزه پرداخت و پس از تأسیس کشور عراق به کوفه رفت و سپس به نجف بازگشت. وی از اسطوره های علم و ادب و شعر و اخلاق به شمار می رود. ایشان در سال ۱۹۶۵م دیده از جهان فرو بست (علي الخاقاني، شعراء الحلة و البابليات، ج ۲، ص ۲۱۵).

۳. محمدعلي اليعقوبي، ديوان الذخائر، ص ۷۵.
أسبَغَ علیه النّعمة: نعمت را بر او کامل و بسیار گردانید.

و کرشمه روزش را سپری می‌کند و شب تاریک با منظر دلربای او نقاب از چهرهٔ تاریکی می‌زداید. روزی که غدیر به پاکی و صافی شراب خوشگوار بهشتی می‌گردد و باغ و بستان همچون مُشک ناب، عطر آگین و خوشبو می‌شود و شاخه‌های درختان با نغمهٔ دلنواز بلبلان، پایکوبان به شادی و طرب می‌پردازند.

یـــا دُنْـيَةَ العِـزِّ انـجَلِي	فِـي مِـثلِ ذَااليَـومِ الجَـلِي
يَـــومٌ بـِهِ تَـاهَ الفَـخارُ	عَـــلى السِّـماكِ الأَعــزَلِ
والكَـونُ زيِّـنَ وَارتَـدَى	ثَــوبَ الجَـمالِ الأَمــثَلِ
والشَّـمسُ فـي رَأْدِالضُّحَى	مَـــاسَتْ غَـــوَىً بِـتَدَلُّلِ
واللـــيلُ أسـفَرَ صُـبحُهُ	بِـــروائِـــه المُـــتَهَلِّلِ
و صَـــفا الغَـديرُ نَـميرُهُ	مِـــثل الرَّحـيقِ السَّـلْسَلِ
والرَّوضُ فَـــاحَ أَقــاحُهُ	بِـالعطرِ كَـالمِسكِ الطَّـلِي
و تَـــنصافقَتْ أَغـــصَانُهُ	طَـــرَباً لِشَـدوِ البُـلبُلِ[1]

«محمدعلي الناصري» نیز قصیده زیبایی در این خصوص سروده است که چون از جهاتی با قصیده فوق شبیه است به ذکر چند بیت آغازین آن اکتفا می‌شود. وی در این باره سروده است:

بُــلبُل الرَّوضِ تَـغَنَّى	فَوقَ غُـصْنٍ قَـدْ تَـثَنَّى
بَـينَ أزهَـارٍ حِسـانٍ	يَـنقُلُ الأَلحـانَ عَـنَّا

---

۱. محمود مهدي، نفخات عطرة، ص ۳۵.

تَاهَ يَتُوه: تکبر و بزرگ منشی ورزید. السِّماكُ الأَعزل: ستاره‌ای است که گویند در ساق صورت فلکی اسد یا سنبله واقع است. الرَّأْدِ مِن الضُّحَى: وقت ارتفاع خورشید و انبساط نور. مَاسَ يَمِيسُ مَيْساً: خرامید، با ناز و تکبر راه رفت. التدلُّل: ناز و کرشمه. النَّمير: آب پاک و گوارا. الرَّحيق: شراب پاک و خالص. السَّلْسَل: آبی که باد بر روی آن بوزد و به صورت زنجیر در آورد. الأَقَاح: جمع الأُقحُوان: گل بابونه. الشَّدْو: آواز، نغمه. المُتهلّل: ماه گونه.

وَ كَـذا الأطـيَارُ تَشـدُو كُلّما صَـاحَ وَ غَـنَّى(۱)

«عبدالمهدي مطر» نیز از یاد غدیر به وجد آمده و می‌پرسد: آیا این همه درخشش و روشنی از غدیر توست و این همه بوی دل‌انگیز از عطر خوش عبیر توست؟ روزت از شادی به خویشتن می‌بالد؛ چرا که سرشاراز صفا و زیبایی و بـرکت است. روزی است که آسمان تاج بیعت بر سرت نهاد و جبرئیل رازدار آن شد و محمد صلی الله علیه و آله مبلغش گردید و دلهای مؤمنان پذیرای آن گشت.

أَعَـلَى غَـدِيرِكَ هـذِهِ اللَّـمعَاتُ أم مِـنْ عَـبِيرِكَ هَـذِه النَّـفَحاتُ
يَهتَزُّ يَـومُكَ وَ هـو يَـومٌ حَـافِلٌ بِـالرّائـعاتِ تَـحفُّها البَـرَكَـاتُ
يَـوْمٌ تُـتَوِّجُك السَّـماءُ بِـبَيعَةٍ عَـضْماء لم تَـعبَثْ بِـها الفَـلَتَاتُ
جِـبريلُ يَـحْمِلُ سِـرَّهَا وَ مُـحمّدٌ كَـانَ المُـبلّغ والقُـلُوبُ دُعَـاةٌ(۲)

«زكي ابراهيم سالم»(۳) شاعر سعودی نیز بر این باور است که نزدیک شـدن عـید غدیر موجب از بین رفتن حزن و اندوه و بازگشت قریحه و ذوق شعری و ادبی است:

حَـتّى إذا قَـربَ الغَـديرُ تَـفرَّقَت عَنّي الهُمُومُ و عُدتُ مِن أشعَاري
فَـرأيتُ شِـبلاً قَـدْ رَعَـاهُ مُـحمدٌ و رأيتُ صَرْحاً قَدْ بَناهُ البَـاري(۴)

---

۱. محمدعلي الناصري، ديوان غديريات الناصري، ص ۴۶.
تَثَنّی فی مَشیه: خرامید. الحِسان: نیک و زیبا. شَدا یَشْدُو: آواز خواند، نغمه‌سرایی کرد.

۲. حسين الشاكري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۱۷۱.
الحافل: پر، سرشار. العَضماء: مؤنث الأعصَم: چشمگیر و نام و نشان. الفلتات: جمع الفَلْتَة: خطا و لغزش. کار از روی بی‌فکری.

۳. زكي ابراهيم سالم. شاعر جوان سعودی، در سال ۱۳۸۸ هق، متولد شد. به کسب دانش روی آورد. در تخصص بازرگانی دیپلم گرفت و کارمند نیروی دریایی در «الدمام» عربستان گردید. وی در مراسم و محافل ادبی منطقه، شرکت فعال دارد. (عادل بن يوسف بن أحمد الرّمل، ظَمأ اليَراعة، ص ۴۲).

۴. همان، ص ۵۰.
الشِّبل: بچه شیر. الصَّرح: کاخ، ساختمان بلند.

«عدنان العوّامي» نیز در بزرگداشت یاد غدیر قصیده بسیار آهنگین و زیبا سروده است که در بخشی از آن می‌گوید: روز غدیر همواره بر پهنهٔ هستی می‌درخشد و بوی خوش آن همه جا را آکنده از مسرت و شادی نموده است. زندگی در این روز سرشار از شادابی و طراوت است و به حج رفتگان، دست افشان این سعادتند. آفاق زندگی، لبخندی از شکوه و صفا بر لب دارد و عاشق و شیدای این همه جلال و زیبایی است.

یَومُ الغَدیرِ عَلی المَدی مُتألِّقُ   و شَذاهُ مِن أرَجِ المَسَّرةِ یَعبِقُ
فِیهِ الحَیاةُ بَدَتْ تَلألأُ بَهْجةً   أنِس الحَجیجُ لَها فَکادَ یُصَفِّقُ
و تَبسَّمَتْ آفاقُها مَزهُوَّةً   و أظَلَّ آهِلُهَا الصَّفاء المُشرِقُ
و زَهَتْ بِمُنتَظِمِ البَهاءِ و أزهَرتْ   حَتّی غَدتْ لِجمَالِها تَتَعَشَّقُ[1]

شاعر دیگری از عربستان به نام «مهدي المصلي»[2] غدیر را الهام بخش سروده‌های خود می‌داند و معتقد است: شعری که غدیر ندارد ارزش و معنی ندارد.

ألهَمتُ شِعري مِن أَسنَی مَصادِرِه   إذا رأیتُ ولائي فِي زَواهِرِه
عَلی الغَدیرِ یُغنِّي الشِّعرُ مُبتَهِجاً   إنَّ الغَدیرَ بِه أغلی جَواهِرِه
ماقیمَةُ الشِّعرِ إنْ لم یُسقَ راویَةً   مِنَ الولاء تُدوِّي في ضَمائِرِه
عَلی الغَدیرِ فخُذ یَا لَیلُ أُغْنیَتِي   و زُفَّها لِمَشِیدِ الدِّینِ نَاصِرِه[3]

---

۱. حسین الشاکري، علي في الکتاب والسنّة والأدب، ص ۳۰۶.
المَدَی: پایان، همیشه. المُتألّق: درخشان. الشَّذا: بوی خوش. الأرَج: بوی خوش. عبِقَ یَعْبَقُ: بوی عطر داد. صَفَّقَ: دست زد. المَزهُوّ: باناز و تکبر.

۲. مهدي المصلي التاروتي، شاعر و فاضل، در سال ۱۹۶۳م در شهر القطیف عربستان دیده به جهان گشود سپس به نجف اشرف هجرت کرد و به کسب علم و دانش و ادب پرداخت. و پس از مدتی به شهر قم آمد و هم اکنون در این شهر بسر می‌برد. (همان، ص ۳۸۷).

۳. همان، ص ۳۸۷.
الأسنَی: بلندترین و درخشان‌ترین. الزّواهِر: جمع الزّاهرة: روشن و تابان. المُبتَهج: شادمان و خوشحال. الرّاویة:
←

به نظم کشیدن ماجرای غدیر

در بارهٔ غدیر صدها کتاب نگاشته شده است و هر کسی به فراخور توان علمی خود، این رویداد مهم تاریخی را از جنبه‌ای مورد تفسیر قرار داده است، که این نوشته جایگاه بحث آن نیست . برای آگاهی از منابع آن می‌توان به جلد اول کتاب «الغدیر» علامه امینی مراجعه کرد. سرایندگان عربی معاصر و بویژه شاعران شیعه مذهب نیز نسبت به این مسأله اهتمام فراوان نموده و هر یک به نظم غدیریه یا غدیریاتی همت گماشته‌اند که در بسیاری از آنها اصل ماجرا و داستان غدیر به نظم کشیده شده است .ما ابتدا خلاصهٔ این رخداد را در کوتاهترین بیان ارائه می‌کنیم و سپس به نمونه‌هایی از اشعار اشاره می‌نماییم :

کمابیش همه می‌دانیم که پیامبر بزرگ اسلام، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در سال دهم هجرت با همراهان بسیاری عازم مکه شدند تا آیین باشکوه حج را به جای آورند. به هنگام بازگشت، در روز هجدهم ذیحجه در صحرای «جُحفه» به منطقه‌ای به نام «غدیرخم» رسیدند که در آنجا پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله از جانب خداوند مأمور

← روایت‌کننده شعر در حدیث. دَوَّی تَدوِیَةً: الصوتُ: آواز پیاپی به گوش رسید. المَشید: استحکام بخشیدن.

البته شاعران بسیاری هستند که در بزرگداشت یاد غدیر اشعار فراوانی سروده‌اند؛ ولی از آنجایی که بیشتر آنها در قالب و مضمون و محتوای مشابهی بیان شده‌اند، فقط به ذکر منابع آنها بسنده می کنیم. این شاعران عبارتند از «سید رضا موسوي الهندي» ص ۲۳ و ۳۲. و «عباس الملاعلي» در دیوان وحي الزمن ص ۱۷۸ و ۱۷۹. و «مدين الموسوي» در ديوان أوراق من الزمن ص ۷۶. و «ميرزا الطالقاني» در ص ۲۹۴ ج ۱۲ شعراء الغري. و «عبد المنعم الفرطوسي» در ص ۲۱ ج ۲ دیوانش و «محمد حسين الصّافي» در ص ۳۰۱ ج ۸ شعراء الغري». و «ميرزا ابوالفضل تهرانی» در ص ۱۲۱ تا ۱۲۵ دیوانش. و «جودت القزويني» در ص ۲۶۹. و «سليمان الربيعي» در ص ۱۳. و «ابو الحبّ» در ص ۸۵. و «محمد حسن آل ياسين» در ص ۳۱۴ دیوانهایشان. همچنین «شيخ طالب شرع الاسلام» در ص ۶۴ و «خضر القزويني» در ص ۷۲ و «عبد الحسين القرملي» در ص ۱۲۸ و «حسين الصغير» در ص ۲۳۴ و «جواد شبّر» در ص ۲۴۴ و «محمد رضي الشماسي» در ص ۳۴۲ و «عبود الأحمد النجفي» در ص ۳۵۲ و «محمد علي الدجيلي» در ص ۳۶۶ و «فرات الأسدي» در ص ۳۷۸ و «نزار سنبل» در ۴۰۳ از ج ۵ کتاب «علي في الكتاب والسنة والأدب» و «محمد رضا آل صادق» در ص ۲۴ دیوانش و «محمد جمال الهاشمي» در ص ۶۸ دیوانش.

شدند حکم خدا را به مردم ابلاغ نمایند؛ لذا پس از ادای نماز، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطبه‌ای ایراد فرمودند و در ضمن آن دست علی علیه السلام را برافراشته، جملهٔ تاریخی خود را بر زبان آوردند که «مَنْ كُنْتُ مَولاه فَهذا عَليٌّ مَوْلاه»[1] و این چنین علی علیه السلام را به جانشینی خود معرفی نمودند.

تعداد زیادی از عربی سرایان معاصر، داستان این رویداد مهم را به نظم کشیده‌اند که یکی از آنها استاد «محمدحسین المحتصر»[2] است که در قصیده بسیار آهنگین و زیبایی با عنوان «داستان غدیر» مضمون این رویداد را به خوبی به نظم آورده و سروده است:

فِي قَلبِ صَحراءِ الحِجا ... زِ و بَطنِ وادِيهِ الكَبِير
نَزَلَ النبيُّ و كانَ ذَا ... لِك عِندَ هَبَّاتِ الهَجِير
أمَرَالنبيُّ بِمِنبَرٍ ... يَعلوهُ مِن قَتَب البَعِير
و دَعَا المُؤذِّنُ أنْ يُنَا ... دِي الركبَ في صَوتٍ جَهِير
فَتَداقَعَ الجَمْعُ الغَفيرُ ... عَليهِ بِالجَمعِ الغَفِير
فَمَضَى رَسُولُ اللهِ يَخْـ ... ـطُبُ فِيهمُ مِنْ فَوقِ كُور
يَا قَومُ هَلْ بَلَّغتُ عَنْ ... رَبِّي خَفِيَّاتِ الأُمُور؟
يَا قَومُ إنّي رَاحِلٌ ... عَنكُم إلى المَأوَى الأَخِير
هَذا عَليٌّ بَينَكُم في ... كُلِّ مُعضِلَةٍ وَزِير
هَذا عَليٌّ لا يَجُو ... زُ لِغَيرِهِ لَقَبُ الأَمِير
الله نَصَّ عَليهِ فَهـ ... ـوَ خَليفَةُ اللهِ القَدِير

---

۱. الامام الحافظ محمد الجزري الشافعي، أسنى المطالب، ص ۴۸.

۲. استاد محمد حسین مشهور به «المحتصر» شاعر و ادیب در سال ۱۳۴۲ هق در نجف اشرف زاده شد. به کسب علوم و ادب پرداخت و در سال ۱۳۶۱ هق به لبنان هجرت کرد و پس از چهار سال به نجف بازگشت. کتب زیادی در تاریخ و نقد و شعر دارد. اطلاع دیگری از او در دست نیست. (علي الخاقاني، شعراء الغريّ، ج ۸ ص ۲۷۸).

فَـانصَـاحَ أصحَـابُ الرَّسُـو لِ صَـغيـرُهُمْ خـلفَ الكَـبير
يَـتَسابَقُونَ إلى السَّـلا مِ عَليـهِ فـي يَـوْمِ الغَـديرِ[1]

«حسین الجامع» پس از نظم ماجرای غدیر می‌پرسد: با وجود آن‌همه تأکید فراوان، پس از وفات پیامبر بزرگوار اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله چه واقع شد؟ و چرا سقیفه به وجود آمد؟ و چه چیز مانع قیام علی علیه‌السلام گردید؟ سپس خود را دلداری داده و می‌گوید: بگذار این واقعه همچنان در پرده بماند؛ چراکه بسیاری از مردم روز غدیر را به فراموشی سپرده‌اند؟!

صَدَى خُطُواتٍ سَرى فِي الأثِير أعَـادَ لَـنا ذِكـرِيَاتِ الغَـديرْ
و عَـادَ لِـيُروي لَـنا قِـصَّةً عَـلى مَسْـرحِ البَـرُّوقتَ الهَـجير
عَشِـيَّةَ عَـادَ رَسـولُ الهُـدَى مِـنَ الحَـجِّ يَـتلُوهُ جَمْعٌ غَـفير
وقَـدْ جَـاءَه الوَحْـيُ مِنْ ربِّـهِ بآيَـةِ "بَـلِّغْ" بِشَأنِ الأمِـير
فأوقَـفَ مَـنْ كَـانَ فـي رَكْـبِهِ و مَـنْ سَـارَ مِـنهُم بِـذاكَ القَـفير
و أعـلَمَهُمْ أمـرَ بَـارِي الوَرَى فـبَايَع صِـنوَالنَـبيِّ الحُـضور
و جـاءَ لهُ حـينَها الصَّـاحِبَان يَـزفَّانِها بِـيعَةً لِـلوَزِير!!
و لكِـن لَـعَمْرُكَ مَـاذا جَـرَى بُـعَيدَ وَفـاةِ البَشِـيرِ النَّـذير؟!
و يَـومُ السَّـقِيفَةِ مَـا شَأنُـهُ؟ و مَـا مَـنعَ المُـرتَضَى أن يَـثُور؟
حَـنانَيكَ أسـدِلْ عَـليهَا السِّـتَار فَقَدْ نَسِيَ القَـومُ يَـومَ الغَـديرِ!![2]

---

۱. همان، ص ۲۸۸.

الهبّات: جمع الهَبّة: وزش، ساعتی مانده از سپیده دم. الهَجیر: گرمای سوزان. القَتَب: پالان و جهاز. الجمع الغَفیر: جماعت انبوه. الکُور: پالان و جهاز شتر. المُعضِلَة: مسأله بسیار دشوار. انصَاحَ الفجرُ: سپیده روشن شد.

۲. حسین الجامع، دنیا القداسة، ص ۲۲.

الصَّدی: انعکاس، پژواک. الأثیر: هوا، نیروی ناقل برق. المَسرح: صحنه. الهَجیر: گرمای سوزان. الصَّاحِبان: منظور عُمر و ابوبکر است. زَفَّ یَزِفُّ زفّاً و زفوفاً و زَفیفاً: تند رفت. زفَّ الطائر: پرنده بالها را از هم گشود. حَنانَیك: ببخشای، بر من بارها ببخش. أسدَلَ السِّتْرَ: پرده را انداخت.

«عبدالأمیر منصور» نیز داستان غدیر را به نظم کشیده و می‌گوید: در بازگشت از حج و پیش از پراکنده شدن حاجیان، جبرئیل بر پیامبر اکرمﷺ نازل شد و گفت: ای برگزیده خلق! فرمان خدا را به مردم برسان و علی‌علیه السلام را به عنوان پیشوای خلق منصوب کن و وی را جانشین خود قرار بده؛ چراکه استمرار رسالت وابسته به اوست. و هیچ ترس و واهمه‌ای به خود راه مده که خداوند حافظ نگهدار توست.

قَفَلَ الرَّسولُ مَعَ الحَجیجِ و قَبلَ أنْ ... یَتفرَّقُوا جَاءَ الأمینُ یُؤکّدُ
أمْـرَ الإله أَذِعْ بِدونِ تَأَخُّرٍ ... فالأمرُ یَا خیرَ الأَنامِ مُشَدَّدُ
إنصِبْ أبا حَسنٍ إماماً لِلوَری ... فَبِهِ الرِّسَالةُ تَسْتمرُّ و تُخلَدُ
إنصِبْ عَلیّاً للأَنامِ خَلیفَةً ... فَلَهُ الخِلافةُ لا سِواه تُعقدُ
یا مُنقذَ الإنسانِ لا تَخشَ آمرءاً ... بَلِّغْ فَربُّك عَاصِمٌ و مُؤَیّدُ[۱]

سپس ادامه داستان را به تفصیل بیان می‌کند که ذکر آن ضروری به نظر نمی‌رسد.

شاعر دیگری تمامی دیوان خود را «غدیریات» نامیده و بسیاری از جوانب غدیر را به نظم کشیده است که در بخشی از آن به نص غدیر اشاره می‌کند و می‌گوید: این نص، در روز غدیر و به هنگام سفر بر زبان رسول خداﷺ جاری گشت؛ زمانی که پیک وحی با شتاب نازل شد و از سوی خداوند با لحنی تهدیدآمیز گفت: ای رسول خدا! پیام خطیر خداوند را به مردم برسان.رسول خدا نیز توقف کرد تا فرمان خداوند را به مردم ابلاغ نماید؛ لذا ندا در داد که همهٔ کاروانها گرد هم آیند؛ چراکه خداوند حکم مهمی را بر آنها واجب نموده است. سپس بر فراز منبری که از جهاز شتر فراهم شده بود قرار گرفتند و در حالی که همه سر تا پا گوش بودند فرمودند: آیا من بر شما سزاوارتر از خود شما نیستم؟ همگی گفتند: آری، تو شایسته‌ترین ما هستی.

---

۱. عبدالأمیر منصور، عصارة قلب، ص ۶۹. وی در ص ۵۴ و ۵۵ و ۶۵ و ۷۳ دیوانش نیز در این باره اشعاری دارد.
قَفَلَ یَقْفُل و یَقْفِلُ: از سفر بازگشت. المشدّد: تأکید شده، محکم. العَاصِم: حافظ و نگهدار.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر کس که من مولای اویم، علی مولای اوست. و او شایسته و سزاوار همه بزرگواریهاست. خداوندا! هر کس به ولایت علی چنگ زند و او را دوست بدارد، او را دوست بدار. و هر کس او را دشمن بدارد، دشمن بدار:

كـذلِك النَّصُّ فِي يَومِ الغَـديرِ أَتَـى عَـلَى لِسَـانِ رَسـول اللهِ فـي السَّـفَرِ
إذْ جَـاءَ جِـبريلُ بَـلِّغْ، قَـالَ فِـي عَـجَلٍ عَـنِ الالِهِ بِـسْتَهديدٍ و مُـزدَجِرِ
فـقَامَ طَـه و أمـرُاللهِ يَـدْفَعُهُ لِـيَبلغَ النّـاسَ أمـراً خـيرُ مـؤتَمَرِ
نادَى قِفوا الرَّكبَ عَن مَسْرَاه واحْتَشِدُوا سَـيَفرضُ اللهُ حُكـماً جِـدٌّ مُـعتبرِ
و فَـوق مـنبَرِ كُـورٍ صَـارَ يَـخطُبُهم و كُـلُّهم كـانَ يُـصغى خَـيرُ مُـنتظر
أَلَسْتُ أولى بِكُـم حُكـماً بِأنـفُسِكُم قَـالوا بَـلَى، أنتَ فِـينا خـيرُ مُـقتَدرِ
فـقَالَ هـذا عـلِيٌّ فِـيكمُ عَـلَماً وليُّكـم و بِكـلِّ المَكـرُماتِ حَـرِيّ
يـا ربِّ والي مَـن ولاهُ مُـعْتَصِماً و عَـادِ كُـلَّ عَـدُوٍّ مِـن ولاهُ بَـري[۱]

شاعر دیگری ابتدا به نکوهش انکار نص غدیر می‌پردازد و می‌گوید: همه پیمان‌شکنی‌ها، خیانتها، دروغ گفتن‌ها و بهتان‌ها ناشی از انکار نص غدیر است. پس دیده بگشا و چشم جان و دل باز کن تا به حق رهنمون شوی؛ چراکه هرگز کور و بینا یکسان نبوده و نخواهند بود.و مراد از دیدن، دیدن به چشم سر نیست بلکه مقصود چشم باطن و دیده دل است.

كُـلُّ غَـدْرٍ و قَـولُ إفْكٍ وَ زُور هـو فَـرعٌ عَـنْ جَـحدِ نَـصِّ الغَـدير
فَـتَبصَّرْ تَـبصُرْ هـداكَ إلى الحَـقّ فَـليسَ الأَعـمَى بِـهِ كَـالبَصِير[۲]

---

۱. محمدعلي الناصري، ديوان غديريات الناصري، ص ۳۹و۴۰.
المُزدَجَر: الموعظه ومنع وسرزنش. المَسْرَى: رفتن درشب. جایی که شبانه درآن راه روند. احتَشَدَا احتشاداً: گرد هم آمدند. الحَرِيّ: مناسب ودرخور وشایسته. البَري ء: بیزار.
۲. دراین بیت اشاره است به آیه ۵۸ سوره غافر ودربیت بعداشاره است به آیه ۴۶ سوره حج.

لَـيسَ تَـعمَى العُـيون لكـنَّما تَـعْـ ـمَى القُلوبُ الَّتي انطَوَتْ في الصُّدور[۱]

سپس داستان غدیر را که مشابه مضامین پیشین است به نظم کشیده و در ادامه می‌گوید: اینها به زبان اجابت کردند و اظهار اطاعت نمودند؛ ولی گمراهی و ضلالت در دلشان باقی ماند. با او بیعت نمودند، ولی بعدها گردش روزگار کاری کرد که از او بیعت طلبیدند؟! و هنوز پیامبر اسلامﷺ از دیدگان، پنهان نشده بود که به سرعت، پیمان خویش زیر پا نهادند و با آنچه که خدا و رسول خداﷺ گفته بودند به مخالفت برخاستند.

فَـاسْتَجابُوا بِألسُـنٍ تُـظْهِرُ الطَّـا عَةَ والغَيُّ مُضْمِرٌ فـي الصُّـدور
بَـايَعُوهُ و بَـعدَها طَـلَبوا البَيْـ ـعَةَ مِـنه، لِـلّهِ رَيبُ الدُّهُـور
أَسْرَعُوا حِينَ غَـابَ أحـمدُ، لِـلغَد رِ و خَـافُوا عَـواقِبَ التَّأْخِـير
خَـالَفُوا كُـلَّ مَـا بِـه جَـاءَ طَـه و هُــو إذْ ذاكَ ليسَ بـالمَقْبُور
نَـبَذُوا العَـهْدَ والكِـتَابَ و مَـاجَا ءَ بِه في الوَصيِّ خَلفَ الظُّـهور[۲]

شاعران بسیار دیگری هستند که در این باره اشعار بسیاری سروده‌اند ولی به لحاظ مشابهت مضمون و رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود.[۳]

---

۱. السيد باقر الموسوي الهندي، ديوان، ص ۲۴. الإفك: دروغ: خلاف واقع. الزُّور: ناراست، افتراء، ساختگی.

۲. همان، ص ۲۵.

الغَيّ: گمراهی. الرَّيب: شک، حوادث زمانه. رَيب الدُّهور: سختیها و حوادث روزگار. نَبَذَ ينبِذُ: العهدَ: پیمان را شکست.

۳. ر.ک. به: «بشّار کامل الزين» ديوان مشاعل النُّور، ص ۱۷۹ و «میرزا ابوالفضل تهرانی» دیوان، ص ۱۲۱ و «خليل شقير» ديوان الأضاحي، ص ۱۵۵ و «عبدالحميد السماوي» ديوان، ص ۲۸۵ و «عبدالحسين الحويزي» ديوان، ص ۱۱۴ و «ناجي بن داود الحرز» ديوان الوسيله، ص ۷۹ و «ملاعلي آل رمضان» ديوان، ص ۱۹ و ۶۶ و «محمود مهدي» ديوان نفحات عطرة، ص ۳۵ و «عباس الملاعلي»، ديوان من وحي الزمن، ص ۱۷۸ و «ملامحسن الحاج سلمان بن سليم» ديوان شعلات الأحزان، ص ۲۴۴. همچنین «طالب شرع الاسلام» ص ۶۴، و «عبدالحسين القرملي» ص ۱۲۸، و «حسين الصغير» ص ۲۳۴، و «عدنان العوامی» ص ۳۰۷، و «السيد جواد شبّر» ص ۲۴۴ ج ۵ علي في الكتاب والسنة والأدب. و نیز «محمد حسين الصافي» ج ۸ کتاب شعراء الغري.

پذیرش ولایت علی علیه‌السلام

ولایت علی علیه‌السلام یکی از پایه‌های پنجگانۀ بنای اسلام خوانده شده است.[۱] مفهوم ولایت یکی از مفاهیم اضافی است که به معنای قرب و نزدیکی است؛ لذا هر گاه بین دو نفر ولاء محبت و یاری برقرار گردد، تأثیر آن دو جانبه خواهد بود و هر دو طرف از محبت و یاری یکدیگر بهره‌مند خواهد گردید.[۲] البته در بارۀ ولایت و مفهوم آن و همچنین انواع ولایت، سخنها گفته شده و کتابها نوشته شده است که خارج از موضوع بحث است. اما آنچه به این بحث مربوط می‌شود، یافتن اشعاری است که شاعران معاصر عرب تحت عنوان ولایت علی علیه‌السلام سروده‌اند که به موارد بارز و نمادین آن اشاره می‌کنیم.

«عبدالأمیر منصور» ولایت را با محبت در آمیخته و می‌گوید: ما در سایۀ این ولایت، کریمانه زندگی می‌کنیم و هدایتِ آن روشنی بخش راه ماست. هر کس ولایت او را نپذیرد و به علی علیه‌السلام عشق نورزد، در صحنه زندگی، فردی خُرد و حقیر است و در روز رستخیز فرومایه و رسوا خواهد گردید.

إنَّـنا بِـالولاءِ نَـحيَا كِـراماً — و هُـداهُ لَـنا الطَّـريقَ يُـنيرُ
والَّـذِي لم يَكُـنْ يُـريدُ و يَـهوَى — حـيدَراً فَـهوَ فِـي الحَـياةِ حَـقِيرُ
و بِـيَومِ الحِسَـابِ يَـلْقَى هَـواناً — وافْتِضَاحاً قَطْعاً و بِئسَ المَصِيرُ[۳]

همین شاعر در قصیدۀ دیگری، تمسک به ولایت علی علیه‌السلام را خواستارمی‌شود و می‌گوید:

تَمسَّكُوا بِولاءِ المُـرتَضَى و دَعُـوا — سِواهُ، وَانْتَظِموا عِـقداً مِـن الدُّرَرِ

---

۱. ر.ک.به: محمدبن الحسن الحرّ العاملي، وسايل الشيعه، ج ۱ص ۱۶.

۲. راغب در مفردات «الوَلاء والتَّوالي» را دو چیز پی در پی می داندکه میانشان فاصله نباشد وبطور استعاره درمعنای قرب و نزدیکی استعمال می شود. (الرّاغب الاصفهاني؛ المفردات في غريب القرآن، ص ۵۳۳).

۳. عبدالأمیر منصور، عصارة قلب، ص ۴۳.

عَـليكُم تُـعقَدُ الآمـالُ فَـاغْتَنِمُوا مَـبادِئاً قُـرِنَتْ بِـالنُّجع والظَّـفَرِ
فَفِي الحَيَاةِ و مِن بَعدِ المَماتِ نَـجا مَنْ اَقْتَفَى سِيْرَةً مِن أعظَمِ السِّيَرِ[1]

«عبدالهادي المخوضر» شاعر دیگری است که گفته است: ولایت ما خود یک نوع صبر و شکیبایی است؛ ولی نه صبر ایستا و بی تحرک، بلکه همچون صبر خورشید به هنگام غروب برای طلوعی دیگر در فردا.

وَ ولاؤُنـا صَـبْرٌ و ليسَ الصَّـبرُ أَنْ تَـقِفَ القَـوافِـلُ بَـل كَشَـمسٍ تَـطْلَعُ
والشَّـمسُ إنْ يَـلِجَ الغُـروبُ فَـتَخْتَبي فَـغَداً سَـتَطْلُعُ حَـيثُ يـحلو المَـطْلَعُ
فَـتَأَهَّبي يَـا أرجُـلَ الأَحْـرارِ إنَّ وَراءَكَ الآمالَ مِن خَلفِ الدُّجَى تَتَطَلَّعُ[2]

«ملا علي آل رمضان» شاعر دیگر سعودی، ولایت را جـوهر و خـمیرمایهٔ مـحو و آمرزش گناهان دانسته و وجودش را موجب برپا بودن پایه‌های دین اسلام برشمرده و می‌گوید:

تَكُـونُ لِـلذَّنبِ إكْسِـيراً ولايَـتُه فَيَغْتَدِي الذَّنبُ لِلْعَبدِ الوَلِـيِّ هُـدَى
هـو الإمَـامُ الَّـذِي لولاهُ مَـاارْتَفَعَتْ دَعَائمُ الدّينِ، والإسلامُ مَا انْـعَقَدا[3]

همین شاعر در قصیده دیگری مـی‌گوید: خـداونـد، ولایت عـلی علیه السلام را بـر شـما واجب گرداند. هر کس از این واجب سرباز زند در جرگه کافران قرار خواهد گرفت:

عَـليكُمْ جَـعَلَ البَـارِي ولايَـتَهُ فَرْضاً، فَمَن لَم يُؤَدِّالفَرضَ قَدْ كَفَرا[4]

---

۱. همان، ص ۴۲. شایان ذکر است که ایشان در صفحه ۵۵ و ۵۷ دیوانش نیز در این باره سروده‌هایی دارد.

۲. عبدالهادي المخوضر، عليك تبكي السّماء، ص ۸۴.
وَلَجَ يَلِجُ وُلوجاً: الشيءُ: فرو رفت. إختَبَأ: منهُ: از او پنهان شد. الدُّجَى: جمع الدُّجية: تاریکی.

۳. ملاعلي آل رمضان، دیوان، ص ۲۴.
الإكسير: كيميا. إكسير الحياة: داروی زندگی بخش.

۴. همان، ص ۶۷. این شاعر در ۱۹۵ و ۲۱۹ نیز دربارهٔ ولایت علی علیه السلام سروده‌هایی دارد.

«عبدالمنعم الفرطوسي» در جلد دوم ملحمه‌اش اشعار بسیاری در بارهٔ ولایت علی علیه‌السلام سروده است که در بخشی از آن، ولایت حضرت را تنها راه عبور از پل صراط به شمار می‌آورد و می‌گوید:

لا يُجازُ الصِّراطُ إلاّ بِصَكٍّ مِنْ عَليٍّ مُوَقَّعٍ بِالوِلاء

و پس از ابیاتی با تعجب می‌پرسد: کسی که به ولایت علی علیه‌السلام باور دارد، از آتش دوزخ چه باکی دارد؟

كَيفَ يَخْشَى نَارَ الجَحِيمِ وَليٌّ لِعَليٍّ مُصدِّقٌ بِالوِلاء(۱)

«موسی الطالقاني» نیز ولایت علی علیه‌السلام ایمنی بخش خانه قبر می‌داند که گواه آن جبرئیل امین است.

كُلُّ مَنْ وَالَى عَليّاً مِنْ أَذَى القَبْرِ أَمِين و عَن اللّهِ بِذا يَشْهَدُ جِبْرِيلُ الأَمين(۲)

شاعر دیگری به نام «جعفر الحلّي» در ابیات زیبایی، مفاهیم یاد شده را به نظم کشیده و سروده است:

أَنَا مِمَّنْ لِلولا قَد مَحَضَا و عَلَيْهِ سَالِفٌ لي قَد مَضَى
صَاحَ بِشْرٌ من عَلى ديني قَضى قُلْ لِمَنْ وَالَى عَليَّ المُرتَضَى
فُزتَ فِي نيلِ المُنَى بَعدَ المَمَات
حَسْبُك المَوْلى عَليٌّ و كَفَى يَومَ تَأتِي بِالخَطَا مُعْتَرِفَا
فَلَكَ الأمْنُ ولَو فَوْقَ شَفَا أنتَ فِي حِصنِ ابنِ عَمِّ المُصطَفَى
لا تَخَافَنَّ عَظيمَ السَّيِّئات

---

۱. عبدالمنعم الفرطوسي؛ملحمة أهل البيت،ج۲ص۳۴و۳۵.
الصَّك:سند،چک،امان.المُوَقِّع:امضاشده.مهرشده.

۲. السيدموسى الطالقاني،ديوان،ص۶۲.

حُلَّ مِنك الجِيد فِي عِقدِ الولا — فهُو الحِليَةُ إذْ تُنضَى الحُلَى
جَوهرُ القُدسِ عَليٌّ ذوالعُلَى — حُبُّه الإكسِير لَو ذرَّ عَلَى
لَهَب النّارِ غَدا مَاءَ الحَيَاة(۱)

شاعر دیگری، ولایت علی علیه السلام را اتمام نعمتی بر خود می‌داند که از عهدهٔ شکرش نمی‌تواند برآید:

قَدْ تَمَّتْ لِي بِوَلايَتِهِ — نعَمٌ جَمَّتْ عَنْ أنْ تُشكَر(۲)

«نزار سنبل» نیز سروده‌های زیبایی در این زمینه دارد که در بخشی از آن می‌گوید: آیه ولایت چنان جلوه‌ای از نور پراکنده ساخت که در گرما گرم آن روز بر پهنهٔ دلها نشست. پس ای علیِّ خالص و باصفا! هر کس تو را دوست بدارد بر ولایتت سر فرود آورد، به زودی در میان نعمت‌های بهشتی به خود خواهد بالید:

سَكَبَتْ آيَةُ الولايَةِ نُورا — أُرسِلَتْ لِلقُلوبِ يَومَ هَجِير
مَنْ تَولاّكَ يَا عَليُّ المُصَفَّى — سَوْفَ يَختَالُ في نَعِيمِ القُصُور(۳)

«جعفر الهلالي» معتقد است که روح و جان ما با ولایت علی علیه السلام نشو و نما کرده است. و ما از این راه روشن، روی بر نخواهیم تافت؛ چرا که در برابر چشم و گوش مردم، قرآن کریم بر آن تصریح نموده است. وی می‌گوید:

---

۱. جعفر الحلّي، ديوان سحر بابل وسجع البلابل، ص ۱۳۵.
مَحَض يَمْحَضُ مَحضاً: هُ المَوَدَّةَ أو النُصحَ: دوستی و خیرخواهی را برای او خالص گرداند. در دوستی او صادق بود. الشَّفا: لبه، کناره، مقصود لبه دوزخ است. حَلّى تَحليةُ الجِيدَ: بر آن گردن زیور پوشاند. الجِيد: گردن. أنضَى الثَّوبَ: جامه را کهنه کرد. ذَرَّ يَذُرُّ: التراب: خاک را پاشید.

۲. السيد رضا الموسوي الهندي، ديوان، ص ۲۰.
جَمَّ يَجُمُّ: زیاد شد، انبوه شد. الجَمّ: انبوه و معظم از هر چیزی.

۳. حسين الشاكري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۴۰۳.
سَكَبَ: يَسْكُبُ سَكباً: الماءَ: آب را ریخت. إختَالَ: بالید، کبر ورزید.

و ولاَكَ قَدْ نَشَأَتْ عَـليهِ نُـفُوسُنَا أَفَهلْ نَحِيدُ عَنِ الصِّـراطِ المَـهْيَعِ
و بِـــذاكَ قُـــرآنُ الإلهِ مُـــصَرِّحٌ والنَّاسُ مِنهُ بِمَنْظَرٍ و بِـمَسْمَعِ(۱)

«عبدالمنعم الفرطوسي» نیز در دیوانش شبیه مضامین یاد شده را به نظم کشیده و عید غدیر را از آن جهت عید می‌داند که عقاید ما در آن با ولایت پیوندی ناگسستنی می‌یابد و خداوند، نوری را نازل می‌کند که فضل و برتری علی علیه‌السلام را در همه جا جلوه‌گر سازد.

عِيدٌ بِـعقدِ الولا أضَـحَتْ عَـقائِدُنَا مَـــوْصُولةً بِـنظَامٍ فِـيهِ قَـد عَـلِقَا
عـيدٌ بـهِ أنـزلَ البَـارِي بِـمُحكمِهِ نُوراً بِـفَضْلِ عَـليٍّ شـعَّ مُـنْبَثِقا(۲)

تأکید بر محبت و دوستی علی علیه‌السلام

محبت و دوستی علی علیه‌السلام سعادتی است که شیعه و سنی بر آن مهر تأیید زده‌اند و احادیث فراوانی در بارهٔ آن نقل نموده‌اند که از جمله آنها حدیثی است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از قول جبرئیل می‌فرمایند: سعادتمند حقیقی کسی است که در حیات و ممات من علی را دوست بدارد.(۳) و باز در حدیث دیگری از قول پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گوید: منافق دوستدار علی نباشد و شخص مؤمن نسبت به او خشم و کینه نورزد.(۴)

---

۱. همان، ص ۲۸۱.
حَادَ يَحِيدُ حَيداً و مَحيداً: عَنه: از او برگشت، راهش را کج کرد. المَهْيَع: راه فراخ و آشکار.
۲. عبدالمنعم الفرطوسی، دیوان، ج ۱، ص ۴۵.
عَلِق يَعْلَقُ عُلوقاً و عِلقاً و علاقةً: بِهِ: به او دل بست، عاشقش شد. شَعَّ مُنبَثِقا: تجلی یافت، درخشید.
۳. هَذا جبرئيل عليه‌السلام يُخبرني، أنّ السَّعيدَ كلَّ السَّعيد، حقَّ السَّعيد مَنْ أحَبَّ عليّاً في حياتي وبعدَ وفاتي. (الإمام الحافظ محمد بن محمد الجزري، أسنى المطالب، ص ۶۷).
۴. همان، ص ۵۵.

البته در این باب نیز احادیث، فراوان است و گفته‌ها و نوشته‌ها، افزون بر هزاران و بسی مایه مسرت و خوشحالی است که در اشعار عربی معاصر نیز، قصیده‌ها و سروده‌های زیبایی یافت می‌شود بس فراوان، که بیشتر برگرفته از احساساتی است خالص و برآمده از جان، که به موارد برجسته آن اشاره می‌شود.

«عبدالهادي المخوضر» قصیده‌ای دارد با نام «المُحبّ علی الأشواك» که بسیار زیبا، متین، آهنگین و روان سروده است و در آن، میزان شوق و محبت خود به ساحت مقدس علی علیه السلام را منعکس نموده و از سرزنش نکوهشگران واهمه‌ای به خود راه نداده است. وی در ابیات آغازین این قصیده می‌گوید:

أَنــا فــي هَـواكَ مُـتَيَّمٌ و مُـعَذَّبٌ　　والقَـلبُ يَـطرُقُهُ الحَـنينُ فـيَطرَبُ
يا نُورَ عَرشِ اللّهِ يَـا تَـاجَ الهُـدَى　　يا أيُّـها السَّـاقِي و حُـبّكَ أعـذَبُ
أنَا فِي هَـواكَ مُـحارَبٌ و مُـعذَّبٌ　　و عَـلَيٌّ سَـيفٌ كُـلَّ عُـضوٍ يَـنْهَبُ
هَــذا فُــؤادُ الشَّـوقِ فِـي لَـهَفاتِهِ　　لكــنَّ حُـبّي لِـلوَصِيِّ مُـلبَّبُ
أتَـلُومُني أنِّـي عَشِـقتُ صَـفاءَهُ　　أو أنْ أذوبَ عَلى هَواهُ أتَـعْجَبُ؟!
كَــلاّ، سَأبــقَى عَــاشِقاً و مُـتَيَّماً　　مِن حُبِّ حيدَرةٍ أسفُّ و أشرَبُ[1]

همین شاعر در قصیدهٔ دیگری، تصوری از عشق و محبت خود را نسبت به علی علیه السلام ارائه نموده است که در بخشی از آن چنین می‌گوید: خداوند، محبت علی علیه السلام را همچون حکایت محبوبی بر قلبم نگاشت و عشق و دوستیش را در دلم کاشت؛ تا جایی که قلبم لبریز از ایمان گردید.

كـتَبَ اللّــهُ عَـلى قَـلْبي　　قِصَّةَ المَحْبُوبِ فِي الوِجْـدان

---

۱. عبدالهادي المخوضر، علیک تبکي السّماء، ص ۸۳.
المُتَيَّم: برده و اسیر، عاشق. اللَّهفة: حسرت، اشتیاق، تأسف. المُلَبَّب: مغزدار، ماندگار. سَفَّ يَسُفُّ: المَاءَ: آب بسیار نوشید و سیراب نشد.

حُــبُّه یَــزرَعُهُ رَبّــي فَـيَفِيضُ القَـلْب بـالإيمَان(۱)

در سرودەهای «مصطفی جـمال الدیـن» مـحبت و دوسـتی عـلی علیه السلام از جـایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ تا جایی که می‌توان بسیاری از قصیده‌های او را بیانگر ایـن ویژگی دانست. وی به طور معمول پس از سرودن هر چند بیتی، گریزی بـه مـحبت علی علیه السلام می‌زند و سپس به سروده خویش ادامه می‌دهد. زیرا وی بر این باور است که قافیه‌ها شربت محبت او نوشیده‌اند و حروف سرمست و شیدای اوگشته‌اند و ابیات دلباخته و دیوانه اویند؛ لذا عنان از کف می‌رود و کلمات و عـبارات، خـود بـه خـود بازتاب محبتش می‌گردند:

شَرِبَتْ حُـبَّهُ قُـلوبُ القَـوافِـي فَانتَشَتْ أحرفٌ، و جُنَّتْ شُطُور

و تَـلاقَى بِـها خَـيالٌ طَـرُوبٌ و رُؤىً غَضَّة، و لَفْظٌ نَضِيرُ(۲)

همان گونه که گفته شد، وی پس از سرودن چندین بیت باز نغمه گر محبت علی علیه السلام می‌شود و می‌گوید: دلها همه ترانه سرای عشق و محبت تواند و دستها همه نشانه گر مرتبهٔ بلند پایهٔ تو می‌باشند.

فـقُلوبٌ عـلى هَـواكَ تُـغَنّي و أكُفٌّ إلى عُـلاكَ تُشـيرُ(۳)

باز پس از چند بیت اشاره می‌کند که دلهای ما جایگاه محبت توست و اندیشه‌های ما ریزه‌خوار نعمت توست:

سَيّدي أيُّهاالضَّمِيرُالمُـصَفّى والصِّـراطُ الذي عَـليهِ‌نَسِيرُ

---

۱. همان، ص ۹۰. وی در صفحه ۹۱ تا ۹۴ دیوانش نیز قصیده دیگری در این زمینه سروده است.

۲. مصطفی جمال الدین، دیوان، ص ۲۲۲.

۳. همان، ص ۲۲۳.

إنتَشَى انتشاءً: مست شد، مستی اش آشکار شد. الشُّطور: جمع الشطر: هریک از دو مصراع بیت، نیمه یـا بخشی از چـیزی. الرُّؤى: الرُّؤيا: خواب. الغَضّ: تر و تازه و شاداب.

لَك مَهوَى قُلوبِنا، وعَـلىّزا دِكَ نُربِي عُقولَنا و نَـمِيرُ[۱]

آنگاه این شاعر توانمند، به برخی از جاذبه‌های محبّتی حضرت اشاره مـی‌کند و می‌گوید: ما تو را دوست داریم و به تو عشق مـی‌ورزیم؛ زیـرا تـو بـرادر و جـانشین أحمدی. شمشیری حمایت‌گر، روحی فداکار و جانفشان، زبانی جویا و گویای حق، اندیشه‌ای خیرخواه و راه‌بخش و گنجینه‌ای از علوم بیکرانی.

نَـحنُ نَـهواكَ، لالِشَـيءٍ سِـوى أنَّـ ـكَ مِـــنْ أحـمدٍ أخٌ وَ وَزيــرُ
وحُسَـــامٌ يَـــخمِي و روحٌ تُـفدِّي و لِسَـــانٌ يَـدعُو، و عَـقلٌ يُشيـرُ
و مَـــفاتِيحُ مِـــن عُـلومٍ حَـبَاهَا لك، إذ أنتَ كَـنزُها المَـذْخور[۲]

شاعر دیگری معتقد است که روحش از همان عالم مـیثاق بـا مـحبت و دوستی علی علیه السلام عجین شده و یادش همواره شوقی در دلش بر می‌انگیزد که بی‌اختیار به مدح و ثنای او لب می‌گشاید.

نَفسي بِحُبِّ أخِـي النَّـبيّ السَّـاقِي مَـمزُوجةٌ مِــن عَــالمِ المِـيثَاقِ
سَاقِي مَوالِـيهِ مِـنَ الحَـوضِ الذِي حَـصْبَاهُ دُرٌّ، يَــالَهُ مِــن سَـاقِي!
فَــاذا تَــطرَّقَ ذِكــرُهُ بِـمَسامِعِي هَــاجَتْ بِــنَشْرِ ثَــنائِهِ أشـواقِـي
اذكــانَ عــينَ اللهِ فِــي مَـلكوتِهِ بَـل وَجـهُه ذاكَ العَـليُّ البَـاقِي[۳]

«عبدالأمير منصور» با توجه به حدیث یاد شده، محبت و دوستی علی علیه السلام را معیار

---

۱. همان، ص ۲۲۴.
مَارَ يَمِيرُ مَيْراً عيالَهُ: برای خانواده‌اش خوراک و خواربار آورد.
۲. همان، ص ۲۲۵.
الحُسام: شمشیر. حَبَا يَحبُو: پیش‌کش داد. هدیه کرد.
۳. ملاعلی آل رمضان، دیوان، ص ۲۱.
الحَصْبا: سنگریزه.

ایمان و نفاق بر شمرده و سروده است.

و ولاؤهُ مِـغْيَارُكُـم، و مُـمَيِّزٌ مَابَيْنَ إيـمَانٍ وَبَـينَ نِـفَاقِ[۱]

«حسین الجامع» نیز در لابلای اشعار خود در بارهٔ محبت علی علیه‌السلام سروده‌هایی دارد که به ذکر یک نمونه آن بسنده می‌کنیم. وی در ضمن یک قصیدهٔ بلندی می‌گوید: ای کسی که قلبت خانهٔ محبت و دوستی علی است و سرشت و خونت به ولایت او می‌بالد! آهنگ سفر و زیارت نجف کن؛ چراکه مجسمهٔ ارزش و اخلاق در آنجا اقامت گزیده است.

يَـا مَـنْ بِـحُبِّ عَـلِيٍّ قَـلبُهُ ثَـمِلُ وبِـالولاءِ تَسَـامَتْ طِـينَةٌ و دَمُ
عَرِّج عَلى النَّجفِ السَّامِي فـانَّ بِـهِ قَبْرٌ بِـهِ ثَـوَتِ الأَخـلاقُ و القِـيَمُ[۲]

«حسن بحرالعلوم»[۳] محبت علی علیه‌السلام را، رسیدن به درجات عالی در بهشت جاودان می‌داند که اگر گنهکاری به او پناه جوید، ترسش زائل شود. محبت او را اکسیری می‌داند که اگر بر استخوان پوسیده‌ای پاشیده شود، روح زندگی در آن به جنبش در آید. و هرگاه دست کار آمد او درخت خشکیده‌ای را لمس کند، میوه‌اش پدیدار گردد.

و سرانجام محبت او را بر جهانیان لازم و واجب می‌داند؛ چراکه در روز محشر،

---

۱. عبدالأمیر منصور، عصارة قلب، ص ۵۱.

۲. حسین الجامع، دنیا القداسة، ص ۳۰، وی در ص ۲۱ و ۲۳ نیز در این باره اشعاری دارد.
الثَّمِل: مست. ثَوَى يَثْوِي: بالمَكان او فيه: در آنجا اقامت گزید، ساکن گردید.

۳. سید حسن بحرالعلوم، ادیب، مورخ و شاعر در سال ۱۲۸۲ هق / ۱۸۶۵ م در نجف متولد شد. همانجا نشو و نما کرد، و به کسب علم و دانش پرداخت. در قوت شعریش همین بس که افزون بر اشعار زیبا، حدود دو هزار بیت در تاریخ وفات بعضی از بزرگان از خود بر جای گذاشته است. وی در سال ۱۳۵۵ هق / ۱۹۳۶ م در نجف درگذشت. (علي الخاقاني، شعراء الغري، ج ۳، ص ۱۲۴).

محبت او امان دهنده و نجات بخش است و دوستدار او فردای قیامت از آتش دوزخ در امان است.

قُلْ لِمَن وَالَى عَلِيَّ المُرتَضَى نِلْتَ فِي الخُلدِ رَفِيعَ الدَّرَجَات
أيُّها المُذنِبُ إنْ لُذْتَ بِهِ لاتَخَافَنَّ عَظِيمَ السَّيئات
حُبُّه الإكْسِيرُ لوذرَّ عَلَى رِمَمٍ رُفَّ بِها رُوحُ الحَيَاة
يَدُهُ البَيضاءُ لومَسَّ بِها الـ ـشجَرَ البَالِي زَهَا بِالثَّمرات
حُبُّهُ فَرضٌ على كُلِّ الوَرَى و هو في الحَشْرِ أمَانٌ و نَجَاة
كُلُّ مَنْ وَالاهُ يَنجُو في غَدٍ مِن لَظَى النَّارِ و هَولِ العَقبَات[1]

«مهدي صحين»[2] با توجه به سفارش پیامبر اکرمﷺ در حفظ قرآن و عترت و با بیان این حقیقت که هر کس دوستدار علی باشد. دوستدار پیامبر است و هر کس دشمن علی باشد، دشمن رسول الله‌است، بر محبت علیؑ تأکید می‌کند و می‌گوید: مهر تأیید او برگ زرّین رهایی از هلاکت و بهترین ایمنی‌بخش سعادت است.

أوْصَى النَّبيُّ المُصطَفَى أصْحَابَهُ نَصّاً بِحفْظِ الآلِ و القُرآنِ
هَذا عَليُّ المُرتَضَى فِي حُبِّهِ حُبِّي و فِي عُدوانِهِ عُدوانِي
فِيهِ النَّجاةُ مِنَ الهَلاكِ فَمَنْ أتَى مِنْهُ بِصكٍّ فهوَ خَيرُ أمانِ[3]

---

۱. همان، ص ۱۲۸.
الإکسیر: کیمیاء. الرِّمَم: جمع الرِّمَّة: رشته پوسیده و پاره شده.
رَفَّ يَرُفُّ: البرقُ: برق درخشید. اليَدُ البَيضَاء: ماهر، توانا. البَالي: کهنه، پوسیده.

۲. ابوصالح بن صحن، معروف به صحین، فاضل و شاعر، در سال ۱۲۹۶ هق / ۱۸۷۵م در «العماره» دیده به جهان گشود و همانجا بزرگ شد. سپس به نجف اشرف مهاجرت نمود و در مدرسه «کاشف الغطاء» به فراگیری علوم اسلامی پرداخت. سپس بین «الحویزه» و «العماره» دائم رفت و آمد داشت و کتابهای بسیاری تألیف نمود. وی در سال ۱۳۸۲ هق / ۱۹۶۲م درگذشت (همان، ج ۱۲ ص ۲۷۴).

۳. همان، ج ۱۲ ص ۲۷۶.
الصَّک: سند، چک، امان.

«عبدالوهاب خلیل أبوزید»[۱] شاعر جوان سعودی، خود را عاشق و دلباختهٔ علی علیه‌السلام می‌داند که اظهار دوستیش به ایشان از عمق جان است نه لقلقهٔ زبان. وی عاشق نام، راه، صدا و زبان گویای علی علیه‌السلام است؛ چرا که نامش نغمه‌ساز پرندگان، و راهش کمال بخش بندگان، و زبان و روحش، جان‌بخش دلهای جویندگان او است.

يَا حَبِيبَ القُلُوبِ، حُبُّک فِينَا — رَاسِخٌ جَارِفٌ، قَوِيٌّ، کَبِيرُ
يَا حَبِيبَ القُلُوبِ، حُبُّک فِينَا — جَوهَرِيٌّ، و لِلقُشورِ القُشُورُ
إِنَّنَا العَاشِقُونَ وَجْهَ عَلِيٍّ — و عَلى حُبِّهِ يَشُبُّ الصَغيرُ
إِنَّنَا العَاشِقُونَ إِسمَ عَلِيٍّ — و عَلى إِسمِهِ تَغَنَّى الطُّيُورُ
إِنَّنَا العَاشِقُون نَهجَ عَلِيٍّ — و عَلى نَهجِهِ القَويمِ نَسِيرُ
إِنَّنَا العَاشِقون صَوْتَ عَلِيٍّ — و بِه نَحْيَا، ولِلرُّفاتِ القُبورُ[۲]

«محمد آل حیدر»[۳] نیز عزت و ارجمندی خود را در دوستی و محبت علی علیه‌السلام می‌بیند و می‌گوید:

أنَا لا أعتزُّ إلاّفِي هَوَى — حيدرٍ مَا دُمتُ أجْتَازُ البَقَاءا

۱. عبدالوهاب خلیل أبوزید، شاعر جوان سعودی در سال ۱۳۹۰هق، متولد شد. وی دوستدار نوآوری است و فرهنگ بالا و شاعریت ممتازی دارد. مدتی است در بخش زبان انگلیسی دانشگاه فیصل در «الإحساء» به تدریس مشغول است. و در مراسم و محافل ادبی شرکت فعالانه دارد. (عادل بن يوسف بن أحمد الرّمل، ظمأ اليَراعة، ص ۶۶).

۲. همان، ص ۶۶.

الجَارِف: محکم و بنیان‌کن. القُشور: جمع القِشر: پوست میوه.

الرُّفات: جسد، نعش.

۳. شیخ محمد آل حیدر، سخنور و ادیب، در سال ۱۳۴۶هق/ ۱۹۲۷م در «الناصریه» متولد شد. همانجا پرورش یافت، و به کسب دانش پرداخت. سپس به سرودن شعر روی آورد. مجموعه‌های شعری و نثری بسیاری دارد. هم اکنون در «الحلّه» به سر می‌برد. (حسين الشاكري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۲۸۴).

أنَــا لا أرمُــقُ إلاّ طَــالِعاً طَالَمَا مُوسَى بِه شَـامَ السَّـناءا
أنَا حَسْبِي مِـنهُ لوكُـنتُ عَـلى حُبِّهِ كالشَّمعِ ذَوْباً و انطِفَاءا[۱]

یاد آور می‌شود که ایشان در قصیده دیگری، خون جماعت عرب را عجین شده با محبت و دوستی علی علیه السلام قلمداد می‌کند. چرا که علی علیه السلام تخم چشم آنها است. ولی به نظر می‌رسد کمی مبالغه‌آمیز است؟! وی در این زمینه سروده است:

حَـملتُ ولاكَ رأياً واعْــتِقَادا و فِـي دُنـياكَ بَـصَّرتُ الفُـؤادا
و مَـا انـصَبَّ الدَّمُ العَـربيُّ إلاَّ عَلى حُبِّ الوَصِـيِّ و مَـاتَهادَى
ولا عَــجَبٌ فَــانَّ ولاهُ فِـينَا بَياضَ العَينِ يَكتَنِفُ السَّوادا[۲]

«حسین بحرالعلوم» از حضرت می‌خواهد که از صافی محبتش، جرعه‌ای بـه او بنوشاند تا بتواند در پرتو آن با شاعران و بزرگان ادب رقابت نماید و از ژرفای روحش نغمه‌ای ساز کند که از عطر دلنواز وجود او برخاسته باشد.

أسْـقِني مِـن وَضَـحِ الحُبِّ دَواءا لِأُبــارِي بَســناهُ الشُّـعراءا
وَ أجرِمِنْ أغْـمَاقِ رُوحِـي نَـغَماً فَاضَ مِن روحِكَ عِـطراً و نِـقاءا
انَّــمَا الحُبُّ شُــعورٌ و دَمٌ ومَتَى فَاضَا مِن القَلبِ أضَـاءا[۳]

---

۱. همان، ص ۲۸۴.
رَمَقَ یَرْمُقُ رَمقاً: هُ: نگاهی کوتاه به او انداخت. خیره شد. شَامَ یَشیمُ وشَیماً السحابَ: به ابر نگریست تا کجا می رود. السَّناء: والا، ارجمندی.
۲. همان، ص ۲۸۴.
تَهادَی تهادیاً: تحفه داد، تلوتلو خوران راه رفت. بَیاضُ العَین: سفیدی چشم، إکتَنَفَ: هُ: دور او را گرفت، احاطه کرد. در پناه خود گرفت.
۳. همان، ص ۲۹۶.
الوَضَح: نور، روشنایی. السَّناء: درخشش.

«فخرالدين الحيدري» شاعر عراقی پا را فراتر نهاده و معتقد است که اگر همه مردم دوستدار علی علیه‌السلام بودند. دوزخی وجود نمی‌داشت.

فَلَو انّ كُلَّ النّاسِ جَاؤُوا بِحُبِّهِ   جَمِيعاً لَمَا كانَتْ هُناكَ جَهَنَّمُ[۱]

«فرات الأسدي» نیز با عشق علی علیه‌السلام خانه کعبه را طواف می‌کند و خود را کشتهٔ محبت او به حساب می‌آورد.

هَانَحنُ نَشهدُ أنّا حَولَ كَعْبَتِهِ   بِحُبِّ حيدرةِ الغَالِي عَبَدنَاهُ
مَولايَ حُبُّكَ قَتَّالِي و أحْسَبُنِي   سَبعِينَ أبْعثُ حَيّاً بَين قَتلاهُ[۲]

شاعر دیگری از خود سؤال می‌کند: آیا محبت امام علی علیه‌السلام بر همگان واجب و لازم است یا خیر؟ و اگر لازم است بر چه اساسی است؟ سپس خود جواب می‌دهد: محبتش همچون محبت خدا و رسولش به فرمان خداوند متعال لازم است. آنگاه می‌پرسد: اگر مسلمانی دوستدار حضرت نباشد، گنهکار شمرده می‌شود و ضرری متوجه اوست؟ باز خود جواب می‌گوید: دوستی و محبت ایشان از سوی خداوند واجب و لازم گشته و نافرمانی حضرت حق در این امر، جز کفر، سرانجامی نخواهد داشت. و به بیانی دیگر، امام علی علیه‌السلام محبوب خداوند است و هر کس از او بیزاری جوید در حقیقت از خداوند بیزاری جسته است.

هَلْ عَلِيٌّ حُبُّهُ فَرضٌ كَمَا   آنِفاً قُلتَ و فِي نَظمِكَ مَر؟
حُبُّهُ فِي الدِّينِ فَرضٌ واجِبٌ   مِثل حُبِّ اللَّهِ، اللهُ أمَر؟
أو رَسُولُ اللهِ فِي قَولٍ لَهُ   فَرَضَ الحُبَّ بِجَهرٍ أو أسَر؟
فَاذا المُسْلِمُ لم يُحبِبْهُ هَلْ   هو مَأثُومٌ وفِي هَذا ضَرَر؟

---

۱. همان، ص ۳۱۶.

۲. همان، ص ۳۸۰.

فَأَجِبْ يَـــرْحَمُكَ اللهُ، عَـــلی   كُــلٌّ قَــولِي و رِضَـا اللهِ الثَّـمر
إنّ حُبَّ اللهِ فَـــــرْضٌ واجِبٌ   والّـذي خَـالَفَ فِـي هَـذا كَـفَر
و هــو مَـحبُوبٌ إلی اللهِ و مَـنْ   يَكـرَهُ الكَـرَّارَ لِـلّهِ نَكَـر[1]

همان‌گونه که در آغاز این مبحث گفته شد. شاعران بسیاری در بارهٔ محبت و دوستی امام علی علیه السلام شعر سروده‌اند که به موارد بارز آن اشاره شد[2].

نکوهش زیاده‌روی در اظهار دوستی و دشمنی علی علیه السلام

از نخستین روزهای طلوع خورشید جهانتاب اسلام تاکنون، علی علیه السلام همواره از سویی مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند که یکی از موارد آن ظلم مضاعفی است که گروهی او را با دیدگاههای افراطی خود. تا سرحد اُلوهیت بالا می‌برند[3] و این چنین نسبت به ایشان اظهار محبت و دوستی می‌نمایند و گروهی، لجاجت و کینه‌توزی را به حدی می‌رسانند که حتی در حد یک مسلمان معمولی نسبت به ایشان ارزش قائل نمی‌شوند. و این همان مصداق نمایان کلام امام علی علیه السلام است که فرمودند: «**يَهلكُ فيَّ**

---

۱. محمدعلي الناصِري، ديوان، ص ۲۳ و ۲۴. خاطرنشان می‌شود که ایشان در ص ۱۸ و ۱۹ و ۲۱ و ۲۲ و ۷۴ دیوانش نیز در این باره اشعاری سروده است.
الجَهد: آشكار. المأثوم: گنهكار. نَكِرَ يَنكَرُ نَكراً ةُ: او را نشناخت.

۲. برخی دیگر از این شاعران عبارتند از: «سعيد العسيلي» ديوان، ص ۲۶۹. و «شيخ عبدالغني الحُرّ» ديوان، ص ۱۰۵ و «علي عبدالله الفرج» ديوان، ص ۱۴ و ۲۶ و «ناجي بن داود الحرز» ديوان، ص ۲۳ و ۸۴، ۹۵ و ۹۶ و «محمود مهدي» ديوان، ص ۳۰، و «عبدالمنعم الفرطوسي» ج ۲ ملحمة أهل البيت ص ۸ و «مدين الموسوي» ديوان، ص ۷۵ و ۷۶. و «محسن الخضري» ديوان، ص ۱۴۱ و «قاسم محيي الدين» شعراء الغري، ج ۷ ص ۱۰۰. و «محسن الأمين» ديوان، ص ۳۱۸. و «ملامحسن الحاج سلمان الجراني» ديوان، ص ۲۳۶ و ۲۳۷. و «ابن كمّونة» ديوان ص ۱۰۶. و «كمال نصرت» ديوان، ص ۲۰۰ و «محمد سعيد الحبوبي» ديوان، ص ۵۵۱ و ۵۵۲.
همچنین «مهدي القزويني» در ص ۹۲ و «أحمد الجزائري» در ص ۱۳۵ و «علي الصغير» در ص ۱۷۹ و «جعفر الهلالي» در ص ۲۷۸ و «محمد الدجيلي» در ص ۳۶۷ و ۳۶۸ ج ۵ عَليٌّ في الكتاب والسنّة والادب.

۳. ر.ک. به: محمد بن عبدالكريم بن أبي بكر أحمد الشهرستاني، الملل والنّحل، ج ۱، ص ۱۷۳.

رَجُلانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ، و بَاهِتٌ مُفْتَرٍ»[1] یعنی دو کس در باره من به ورطه هلاکت و تباهی افتند: یکی کس که در دوستیش زیاده‌روی کند و دیگری کسی که به من بهتان زند و نسبت ناروا دهد.

سخن سرایان عربی معاصر نیز این مسأله را از خاطر نبرده و هر دو دسته را مورد نکوهش گزنده خود قرار داده‌اند که به چند مورد برجستهٔ آن اشاره می‌شود.

«فخرالدین الحیدري» در این باره سروده‌ای دارد که در بخشی از آن می‌گوید: گروهی از روی نادانی گفتند، علی علیه‌السلام خداست و گمراه شدند و گروهی کینه او به دل گرفتند و دست به اعمال مجرمانه زدند؛ که هیچ یک راه صحیح نپیموده و در طریق هدایت گام ننهادند و توانایی دیدن حق را از دست دادند. اما ما گروهی هستیم که علی علیه‌السلام و پس از آن پیشوایان هدایت‌گر را می‌ستاییم؛ چرا که آنها از طلایه‌داران و رهبران سعادت دنیا محسوب می‌شوند. و بندگان در سایه هدایت آنها حرکت نموده به مقصود خویش نائل می‌گردند. بنابراین محبت آنها لازم و هدایتگری آنها واضح و کینه و دشمنی با آنها گناهی است بزرگ و نابخشودنی.

فَقَد ضَلَّ قَومٌ أَلَّهُوهُ جَهالَةً ... كَما زَاغَ قَومٌ أَبْغَضُوهُ فأَجْرَمُوا
فَكُلُّهُم سَاروا بِغَير هِدايَةٍ ... ولَم يَسْلُكُوا دَربَ الصَّوَابِ وقَدْ عَموا
و لكِنَّنا قَومٌ نُقدِّسُ حيدراً ... و مِن بَعدِهِ الطُّهرَ الهُداةَ وهُمْ هُمُ
فهُم قَادَةُ الدُّنيَا و أَركَانُهَا الّتي ... بِظِلِّهِمُ سَارَ العِبادُ و يَمَّمُوا
فَحُبُّهمُ فَرضٌ و مَنهَجُهُم هُدىً ... و بُغضُهُمُ ذَنبٌ عَظيمٌ و مَأثَمُ[2]

---

۱. نهج‌البلاغه، صبحي الصالح، حکمت ۴۶۹، ص ۵۵۸.
البَاهِت: بهتان زننده.

۲. حسین الشاکري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۳۱۷.
زاغَ يَزوغُ زَوْغاً: از راه میانه منحرف شد، گمراه شد. زاغَ يَزيغُ زيغاً: عن الطريق: از راه منحرف شد. يَمَّمَ تَيميماً: هُ: آهنگ او کرد. المنهج: راه و روش. المَأثَم: گناه.

«اسماعیل خلیل ابوصالح» شاعر دیگری است که در این خصوص اشعاری سروده است و با نگرش دیگری به این مسأله، گفته است: چون برخی از ویژگیهای ممتاز علی﴿ع﴾ رازگشای طبیعت است، هنگامی که این ویژگیها در جهان طنین افکن شد، و ساکنان زمین مسحور مناقب بی‌نظیر حضرت شدند، در پی انعکاس آنها برآمدند که این مسأله موجب تفرقه گردید. گروهی حضرت را تا حد اُلوهیت رساندند و خود طعمه آتش دوزخ گردیدند. و گروهی آتش کینه و دشمنی بر افروختند و به انکار فضل ایشان پرداختند؟! در حالی که هنوز علی﴿ع﴾ رازی است که جوانب آن فاش نگشته است. و در یک کلام، وی قرآن ناطق و چراغ راه هدایت جویان است و بس. و ولایتش ریسمان نجاتی است که باید بدان چنگ زد.

إذ سارَ فِي الأفْلاكِ بَعضُ خِصالِهِ   فهُو الّذي عَنْ سِرِّها يَسْتَنطِقُ
و سَرَى فَعَمَّ الأرضَ يَسْحرُ أهلها   بِمَناقِبٍ فِيها الأَنامُ تَفرَّقُوا
ما بَين مَن قَدْ أَلَّهُوهُ فَهُمْ به   هَلكَى بِقعْرِ جَهنَّمٍ قَد أُحرِقُوا
و مَنِ اَستَشَاطَتْ في صُدُورٍ مِنهُم   نَارُ العَداوةِ مُنكرينَ فَأحنَقُوا
و عَليٌّ مَهما قِيلَ في تأويلِه   سَيَظلُّ سِرّاً أينَ مِنهُ المَنطِقُ
و يَظلُّ نِبراساً لِمَن طَلبَ الهُدى   و يَظلُّ قرآناً و لكِنْ يَنْطِقُ
و يَظلُّ حَبلاً لِلنَّجاةِ ولاؤُوهُ   والعُروَةُ الوُثقَى بِها نَتَعلَّقُ[1]

«عدنان الغریفي» سراینده دیگری است که مفهوم پیشین را به نظم کشیده است. ولی نظم او در این خصوص زیبا به نظر نمی‌آید. ولی به هر حال علی﴿ع﴾ را پیشوای هدایت و مایهٔ رحمت الهی دانسته که گروهی در کینه‌توزی نسبت به ایشان تباه

---

۱. اسماعیل خلیل ابوصالح، قطوف الولاء للاسلام والوطن، ص ۳۸و۳۹.

استَشَاطَ: برافروخته شد، سوخت. أحْنَقَ: سخت کینه به دل گرفت. النِّبراس: چراغ.

گردیدند و گروهی در زیاده روی در اظهار محبت به ایشان هلاک گردیدند. در واقع هر دو گروه به او ستم روا داشتند و دشمن اویند. شیعه علی علیه السلام همان شیعه ناب متعالی است.

نکوهش مخالفت با علی علیه السلام

هنگام بررسی اشعار عربی معاصر، یکی از مواردی که در لابلای اشعار جلب توجه می‌کند. نکوهش مخالفت با علی علیه السلام است که هر شاعری به میزان درک و فهم و ذوق و سلیقهٔ خود، آن را در قالبی از واژگان ارایه کرده است که بعضی با متانت و دقت همراه است و بعضی با تندی و رکاکت. اگر چه در کل، نسبت به اشعار سده‌های پیشین کم‌رنگ‌تر به نظر می‌رسد که به چند نمونه آن اشاره می‌شود.

«حسین الجامع» در ضمن نکوهش مخالفان علی علیه السلام می‌گوید: چشمانشان از دیدن حق مسلّم و آشکار، ناتوان گردید و اندیشه و خِرَد شان سرشار از حماقت و نادانی، و جمود و تحجر گشت. تلاش فراوان نمودند تا عیوبی در تو بیابند؛ ولی تیرشان به سنگ خورد و به هدف خود نرسیدند. در نتیجه با کینه‌جویی و حق ناشناسی، تو را آماج تیر ستم خود قرار دادند.

عَمِيَتْ عَنِ الحَقِّ المُبِينِ عُيونُهم   والعَقلُ فَاضَ تَبَلُّداً و جُمُودا
جَهِدُوا فَمَا وَجَدوا عَليك مَعايِباً   فَبَغوا عَليك نِكَايَةً و جُحُودا[1]

همین شاعر در قصیده دیگری خطاب به حضرت می‌گوید: تو در سایه بهترین شریعت و قانون تساهل و تسامح پا به عرصه گیتی نهادی تا مردم دنیا را سعادتمند نمایی. و در اسلام راه و رسمی را رهنمون شدی که تعالی بخش انسان باشد؛ ولی افسوس که از راه تو روی بر تافتند و کورکورانه در طریق تاریکی گام نهادند.

---

۱. حسین الجامع، دنیاالقداسة، ص ۱۶.
التّبلُّد: کودنی، احمقی. النِّكايَة: کینه جوئی.

يَـا روحَ طَـه! يَـا خُـزانـةَ عِـلمِهِ يَـا صِـنوُهُ أَبَـداً بِـغَير مِـراءِ
قَـد جِئتَ للـدُّنيَا لِـيَسْعَدَ أهـلُها فـي ظِـلِّ أفـضَلِ شِـرعةٍ سَـمْحاءِ
و رَسَمْتَ في الإسلامِ دَرْبَ مَحَجَّةٍ يَسْـمُو بِـصَاحِبِه إلى العُـلْياء
لكنَّهُم رَفـضُوا صِـراطَكَ فَـاغْتَدوا يَـستخَبَّطُونَ بِـطَخْيَةٍ عَـمْيَاء![1]

این شاعر سپس ضمن برشمردن رویدادهایی که در باره خلافت پیش آمده، می‌گوید: اینها تلاش فراوان نمودند تا فضایل تو را در میان خلق پنهان سازند و مردم را از آن در بی‌خبری قرار دهند؛ ولی آیا خورشید برای همیشه در زیر ابر پنهان می‌ماند؟!

كَمْ حَاوَلُوا إخـفاءَ فَـضْلِك فـي الوَرى فَسَمَا، و هَـلْ يَـخفَى سَـناءُ ذُكـاء؟[2]

«ابراهیم الوائلي» نیز در دیوان خود، مخالفت با علی عليه السلام را مورد نکوهش قرار داده و در بخشی از قصیده خود در این باره می‌گوید: کسانی که با تو به مخالفت برخاستند، همچون شتر نابینایی که جلو خود را نمی‌بیند در هر جنگی کورکورانه پیرو تباهی و فساد گردیدند. زندگی افتخارآمیزت دلهای کینه‌توز آنها را آتش می‌زد و در سراسر وجودشان کینه و دشمنی چنان شعله‌ور بود که سیمای آن در رخسارشان پدیدار گشته و نه تنها خاموش نمی‌گشت بلکه زبانه‌های آن چنان برانگیخته شد که دود آن همهٔ عالم را سیاه کرد و فرومایگان، دمادم بر روشن نگاهداشتن شعله‌های آن پای می‌فشارند.

هُم نَاوَؤوكَ و كـانَ الشَّـرُّ قـائدَهُم لِكـلِّ حَـربٍ كَـما تُـنقَادُ عَشْـواءُ

---

۱. همان، ص ۲۰.

المِراء: جدال. الشّرعة: قانون، مذهب، آیین، راه. الدَّرب: راه. تَخَبَّط تَخَبُّطاً: الشيءَ برجله: لگدمال کرد. الطَّخْيَة: کم خرد.

۲. همان، ص ۲۱.

الذّکاء: خورشید. السَّناء: درخشش، نور.

و كانَ عَيشُك غَيظاً في قُلوبِهِمُ — تُذكيه مِنْ نَزَواتِ الحِقدِ بَغضَاءُ
و في الجَوانِحِ أضْغَانٌ مُؤَجَّجَةٌ — عَلى الوُجوهِ تَرَى مِنهُنَّ سِيمَاءُ
حتّى أُثِيرَتْ فَلَم تُخمِد لَها شُعَلٌ — قَد اكفَهَرَّتْ بِها بِيْدٌ و أَرجاءُ
و رَاحَ يُوقِظُها في كُلِّ ثَانِيَةٍ — لُؤمُ الطِّباعِ و بَعْضُ اللُّؤْمِ إِيذاءُ[1]

«احمد الوائلي» نیز سرودهٔ زیبایی در این خصوص دارد که در بخشی از آن با اظهار یأس و ناامیدی از ایجاد وحدت در میان مسلمانان می‌گوید: روزگار در دشمنیت چنان زیاده‌روی کرده است که توان اصلاح این دو گروه را از کفشان ربوده است؟! تا جایی که نمی‌توان تو را با آن همه شأن و مقامت با پائین‌ترین فرد مقایسه کرد. و چه مقایسه بدی است همانند کردن درخت سیب و خرنوب!؟ این همانند مقایسهٔ شب تاریک و صبح روشنی است که هیچ سنخیتی بین آنها نیست. دوستدارانت تکفیر شدند و با ادعاهای پوچ و بی اساس مورد ظلم و ستم قرار گرفتند.

أسْرَفَ الدَّهرُ في عِدائِكَ حَتَّى — لَيسَ بَينَ الإثنَينِ مِنْ إصلاح
و تَصَدَّى لأنْ يُسَاويكَ بِالأَدْ — نَى و يُدْنِي شُمَّ الذَّرَى لِلْبِطَاح
إنَّها نَكْبَةُ المَقاييس فِينَا — أنْ يُقاسَ الخُرنُوب، بِالتُّفاح
ليسَ بَينَ الإثنينِ وَحْدَةُ سِنخٍ — بَينَ لَيْلٍ مُعَتَّمٍ و صَبَاح
و تَجَنَّى عَلى مَوالِيكَ بِالتَّفْـ — ـكِيرِوالظُّلمِ والدَّعاوِي الوَقَاح[2]

«حبیب محمود» نیز در این باره گفته است: شگفتم از گروهی که گمراهانه از تو

---

۱. ابراهیم‌الوائلی، پیشین، ص ۱۷۰.
المُناوِيء: مخالف. العَشْواء: ماده شتری که پیش پای خود را نبیند. کسی که کورکورانه قدم بردارد. النَّزوَة: جهش. المُؤَجَّج: برافروخته. إكفَهَّر: در تاریکی فرورفت. البِيد: جمع البَيداء: بیابان، فلات. الأرجَاء: جمع الرَّجا: کرانه.

۲. أحمدالوائلي، ایقاع الفکر، ص ۵۵.
تَصدَّى: له: عهده‌دار شد، روسوی اوکرد. شُمّ الذَّرَى: اوج بلندی. البِطاح: جمع البَطْحَة: قامت. النَّكبَة: بدبختی، بلا. الخُرنُوب: درخت خرنوب، گیاهی است همواره سبز و پربرگ. المُعَتَّم: تاریک و تیره. الوَقاح: گستاخ، بی شرم.

جدا شدند و دین خدارا به تباهی خطرناکی کشاندند و چنان ضربه‌ای زدند که نهایت ندارد و قابل توصیف نیست.

عَـجِبتُ لِـقَومٍ زَایَـلُوكَ ضَـلالةً   فَعَاثُوا بِـدِينِ اللّـهِ عَـيثَ مـخاطِرِ
و زَجُّوا بِـها زجّاً لِقومٍ لَـوانْـتَهوا   لِغَايتهم مَـا عَـدَّلُوا ريش طَـائرِ[1]

«سید موسی الطالقاني» اظهار تأسف می‌کند که چرا دشمنان حق‌او نشناختند و خلایق حقیقت او درنیافتند و غدیری را انکار کردند که همچون خورشید تابان در پهنه آسمان می‌درخشد.

لم تَـجهَلِ الأَعْـداءُ حَـقَّكَ لاوَلا   عَـرفَتْ حَـقِيقَتَك الخَـلائقُ أجـمَعُ
قَـد أنكَـروا يَـومَ الغَـديرِ و انَّـه   كَالشَّمسِ فِي أفُقِ السَّما يَتشعَّعُ[2]

سرانجام «حسن ابوالرحي» به مخالفان و دشمنان امام علی علیه‌السلام سفارش می‌کند که در دشمنی با حضرت زیاده روی نکنند؛ چراکه نجات و رستگاری، تنها در دوستی او و پیمودن یگانه راه او است. و مقام والایش همچون روز روشن در کتاب خدا نمایان است.

قُـلْ لِـمَنْ يُـبغِضُ الإمَـامَ عَـليّاً   لا تَكُـنْ فـي عِـدائِـهِ نَـاصِبِيّا
إن أردْتَ النَّـجاةَ وَالِ أبَـا السبـ   ـطَينِ و اَسْلُكْ طَرِيقَهُ الوَحَـدوِيّا
سَـيِّد الاوَصِـياء اوّل أَهْـلِ الـ   ـبَيتِ والمُـرتَضَى الصَّـفيّ النَـجيَّا
فَضلُه جـاءَ فـي الكِـتَابِ صَـريحاً   مُشرِقاً كـالضُّحَى وَضِـيْئاً جَـليّا[3]

---

۱. حسین الشاکري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۴۱۰.
زجّ يَزُجّ زجّاً: هُ: او را با نیزه یا پیکان، تیر زد. زايَلَ: هُ: از او جدا شد. العَيْث: فساد و تبهکاری.

۲. السید موسی الطالقاني، دیوان، ص ۱۰.

۳. حسین الشاکري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۳۴۹.
النّاصِبيّ: کسی که دشمن علی علیه‌السلام است و به او ناسزا گوید. النَّجيّ: طرف اعتماد، مَحرم، رهایی بخش.

البته «ناجي بن داود» نیز در ص ۵۹ دیوان خود اشعاری در این خصوص دارد که چون نکته‌بارز دیگری نداشت از ذکر آن خودداری شد.

برگزیدن راه علی علیه‌السلام

پیمودن راه و روش علی علیه‌السلام یکی از موضوعاتی است که در اشعار عربی معاصر بازتاب گسترده‌ای یافته است و شاعران گزینش راه ایشان را مایه سعادت دنیا و آخرت و موجب پیشرفت مادی و معنوی دانسته‌اند؛ که به موارد برجستهٔ آن اشاره می‌شود.

«عبدالأمیر منصور» یکی از شاعرانی است که در این زمینه اشعار زیادی سروده است و در جای جای دیوانش به پیمودن راه علی علیه‌السلام سفارش نموده است. وی در قصیده‌ای می‌گوید: اگر ما حجاب از چهره خردها کنار می‌زدیم و سینه‌ها را از حمل کینه‌ها باز می‌داشتیم و راه حقیقی علی علیه‌السلام را می‌پیمودیم و از چشمه‌سار گوارایش کفی بر می‌گرفتیم، بی‌شک از نتیجهٔ سودمند آن بهره‌مند می‌شدیم و به راه استوار الهی هدایت می‌یافتیم. و نه تنها معنی زندگی را فهمیده، گفتار و کردارمان راست و درست بود، بلکه زمام حیات را به دست گرفته در آسمان آن اوج می‌گرفتیم:

لو أزَحْنـا عَـنِ العُـقُولِ غِشـاهَا   و وَقَـينَا الصُّـدورَ حَـملَ الحُـقُود
و سَـلَكْنَا طَـريقَ حـيدرَ حَـقّاً   واغْـتَرَفْنَا مِـن عَـذْبِهِ المَـورُود
لَأَكَـلْنَا ثِـمارَهَا و رَبِـحنَا   واهـتَدَيْنَا إلى الطَّـريقِ المَشِـيد
و فَهِمْنا مَـعْنَى الحَـياةِ و كَـان الـ   ـنُّطقُ مِـنَّا والفِـعْلُ كُـلٌّ سَـدِيد
بـل قَـبَضْنَا زِمَـامَها وصَـعِدْنا   فـي سَـماء الحَـياةِ أيَّ صُـعودِ(۱)

---

۱. عبدالأمیر منصور، عصارة قلب، ص ۴۵.

أزاح الشيْ: کنار زد. أزاح السِّتارَ: پرده برداشت. الغِشاء: پرده، حجاب. الحُقود: جمع الحِقد: کینه. المَشِید: ساخته و پرداخته. الطریق المَشید: راه روشن. السَّدید، محکم و مناسب.

سپس می‌افزاید: ما به جای برگزیدن راه علی علیه السلام به وسوسه و القاء باطل، در مسیر ناتوانی، حقارت و واماندگی، گام نهادیم و طوطی وار به تقلید از غرب پرداختیم.

غیرَ أنّا سُرْنَا بِوَحیِ ضَلالٍ   وانْحِلالٍ و خِسَّةٍ و جُمُود
و طَفِقْنا نُقلِّدُ الغَربَ نَحکِي   سِیرةَ البَبَّغاء فِي التَّقلِید(۱)

همین شاعر در قصیده دیگری سوگند یاد می‌کند که اگر راه و روش علی علیه السلام را بر می‌گزیدیم، صهیونیسم، قلب کشورهای اسلامی را وطن خود قرار نمی‌داد و منبع رنج و بلا نمی‌شد و جهالت و تفرقه دامنگیرمان نمی‌گشت.

قَسَماً بِطُهرِكَ لو سَلکْنَا مَنهَجاً   أوْضَحْتَهُ یَا والِدَ النُّجَباء
لم تَتَّخذْ صَهیونُ قَلبَ دِیارِنا   وَطَناً و مَصدرَ مِحْنَةٍ و بَلاء
و لَمَا رأیْنَا فِي الحَیاةِ جَهالةً   و تَفَرُّقاً فِي الصَّفِّ و آلارَاء(۲)

باز همین شاعر در سروده دیگری، راه علی علیه السلام را تنها راه پایداری می‌داند که هر کس در آن گام نهد با شکست و ناکامی روبرو نمی‌شود و کفر بر او مسلط نمی‌گردد و دشمن راهی برای بهره کشی از او نمی‌یابد.

لَنَهجُكَ حَقّاً هو الأقوَمُ   و مَنْ سَارَ فِیهِ فَلا یُهزَمُ
و لَیسَ عَلیهِ لِکُفرٍ سَبیلٌ   ولا لِلعَدُوِّ بِهِ مَغْنَمُ(۳)

---

۱. همان، ص ۴۵.
الضّلال: گمراهی، راه باطل. الإنحلال: ناتوانی. الخِسّة: حقارت. البَبَّغاء: طوطی.
۲. همان، ص ۶۳.
۳. همان، ص ۸۰.
النَّهج، راه و روش. المَغْنَم: جایگاه غنیمت و بهره.

راه و روش علی علیه‌السلام مگر چه راه و روشی است که این همه امتیاز دارد؟ در پاسخ این سؤال، «محمد سعید الجشّي»، شاعر سعودی از زبان حضرت جواب می‌دهد که راه و روش من همان راه قرآن مجید، و عدالت فراگیر است که ثروتمند و فقیر از آن بهره‌مند می‌گردند.

نَهْجي هُوالقُرآنُ عَدلٌ شَامِلٌ   فِيهِ الفَقيرُ مَع الغَنيٍّ يُمَتَّعُ[1]

استاد «حبیب محمود»[2] شاعر دیگری است از عربستان، ویژگی راه علی علیه‌السلام را تغذیه شدن از سرچشمه فیض نبی گرامی اسلام دانسته و خطاب به علی علیه‌السلام می‌گوید: در طول حیات خود، راه و روشی را در دفتر تاریخ ثبت کردی که شعاع آن از پرتو صبح درخشان در چشم ناخفته شب برتر است. درود بر آن چهره تابناکی که شیرین‌ترین مفاخر، سرمست و شیدای اویند؛ چراکه او از چشمه سار پاک و خالص فیض احمدی شربت بلندپایگی می‌نوشد.

فَسَجَّلتَ فِي صَفَحاتِ عُمرِك سِيَرَةً   تَبُزُّ شُعاعَ الصُّبحِ لاحَ لِسَاهِرِ
فَلِلَّهِ مَا أَبْهَى مُحيَّاكَ مُشْرِقاً   تَخايَلَ فِي مَغنَاكَ حُلْوَ المَفَاخِرِ
و كَيفَ؟ و قَد غَذّاك مَنهَلُ أحمَدٍ   نَمِيراً مِنَ العلْياء عَذْبَ المَصادِرِ[3]

---

۱. حسين الشاكري، علي في الكتاب والسنّة والأدب، ج ۵، ص ۲۵۹.

۲. استاد حبیب محمود القديحي، شاعر و ادیب سعودی، در سال ۱۳۸۸ھ/۱۹۶۸م در «القطیف» سعودی دیده به جهان گشود و در جوّ فرهنگی و ادبی آن بزرگ شد. «استاد حسن ابوالرحي»، ادیب مشهور، وی را مورد توجه قرار داد تا حدی که خود معترف است وی پدر ادبی اوست. وی هم اکنون به فعالیتهای ادبی و فرهنگی خود ادامه می‌دهد و اشعار چاپ نشده بسیاری دارد. (همان، ص ۴۰۹).

۳. همان، ص ۴۱۰.

بَزَّ يبُزُّ: هُ: بر او فائق آمد. السَّاهِر: کسی که شب را بیدار مانده. مَا أَبهَی: چه زیبا و درخشان است. المُحَيّا: چهره. تَخايَلَ: کبر ورزید، خرامان راه رفت. المَغنَى: منزل. المَنهَل: آبشخور، سرچشمه. النَّمِير: آب پاکیزه و شیرین.

«محمد سعید الحبوبي»[۱] نیز در باره راه علی﵇ می‌گوید: به مخالفان بگو: راه علی﵇ راهی است که خداوند بر قدر و شرافتش افزوده است و تنها راهی است که از سرانجامی نیک برخوردار است.

فَقُلْ لامرِیءٍ لَم یَشرَحِ اللّهُ صَدرَهُ
سَبیلُ عَلیٍّ شَرَّفَ اللّهُ قَدرَهُ	سَبیلُ عَلیٍّ طَیّبُ العُقْبَان[۲]

«عباس شبّر» نیز معتقد است اگر راه علی﵇ بپیماییم سعادتمند می‌شویم و به مراتب بالا رسیده مهتر خلق می‌گردیم. راه او راه دین و دانش و هدایت گری است که زداینده شک و اوهام است، راه حکمتی است که دلها را سرشار از طراوت، همدلی، یقین و رحمت می‌نماید:

لو سَلَکْنا سَبیلَهُ لسَعِدنا	و بَلَغنَا العُلَی و سُدْنَا الأنَامَا
فَهو نَهجٌ لِلدّینِ والعِلْمِ یَهدِي	و یُزیلُ الشُّکُوكَ والأوهَامَا
حِکمَةٌ تَملأُالقُلوبَ حَیاةً	و یَقیناً و رَحمةً وانْتِظَامَا[۳]

شاعر دیگری با تأسف می‌گوید: ما گمان می‌کردیم در هر حال پیرو و دوستدار توایم در حالیکه در تمامی امور پیرو هوای نفس خود هستیم. هر سال با تو پیمان می‌بندیم اما پیمانی پوچ و بی محتوی.

---

۱. محمدسعیدالحبوبی، عالم وشاعر معروف عراقی در سال ۱۲۶۶ هق/ ۱۸۴۹م درنجف اشرف متولد شد. به فراگیری زبان عربی، ادبیات، تاریخ، جغرافی، حساب و فلک همت گماشت وچهار سال باسید جمال الدین اسد آبادی در نجف هم‌درس بود. در سال ۱۹۱۴م بر ضد استعمار انگلیس اعلان جهاد نمود و خود فرماندهی گروهی را بر عهده داشت. وی در سال ۱۹۱۵ در شهر ناصریه بدرود حیات گفت. (جعفر صادق حمودي، معجم الشعراء العراقیین المتوفین في العصر الحدیث، ص ۳۳۵).

۲. محمدسعیدالحبّوبي، دیوان، ص ۵۵۱.
العُقْبان: پایان.

۳. عباس شبّر، الموشور، ص ۲۴۶.
الإنتظام: سامان.

زعَمْنا بأنّا لَكُم شِيعةٌ!! مُوالُونَ مَهمَا تَوالَى الدُّهُور
و نَحنُ لأنفُسِنَا لا لَكُمْ نُشَايِعُها في جَمِيعِ الأمُور
و في كُلِّ عَامٍ لكُمْ بيعَةٌ و لكِنَّها مِن قَبِيلِ القُشُور(۱)

الگو قرار دادن علی علیه‌السلام

با مروری بر دیوانهای موجود، ملاحظه می‌شود که بسیاری از شاعران معاصر عرب، چه شیعه و چه سنی، علی علیه‌السلام را در جزء جزء زندگی فردی و اجتماعی خود، اسوه و الگوی خویش قرار داده‌اند و ابعاد شخصیتی حضرت را بهترین نمونه‌ای بر شمرده‌اند که درسهای خوبی از آن می‌توان آموخت.

«شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی»(۲) یکی از این شاعران است که صبر و شکیبایی خود در برابر سختیها را ناشی از داشتن الگویی همچون علی علیه‌السلام می‌داند که شکیباییش زبانزد عالم گشته است.

فإنْ صَبرتُ فانَّ الصَّبرَ مِن شِيَمي أوْلا فَبِالمُرتَضَى لِي أسْوَةٌ حَسَنَه(۳)

شاعر دیگری زندگانی امام علی علیه‌السلام را بهترین الگوی موفقیت در دنیا و آخرت معرفی می‌کند؛ زیرا در تعالیمش نور هدایت، منزلت و اعتبار، بلند پایگی و عدم تسلیم در برابر زور است. و در سفارش هایش یاری، نجات، سلامت، رحمت و برادری نهفته است.

---

۱. حسین الجامع، دنیاالقداسة، ص ۲۳.
القُشور: جمع القِشر: پوسته.

۲. شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی، عالم، فقیه و شاعر در سال ۱۳۰۵ هق در جرقویه اصفهان متولد شد. سپس به قم و نجف اشرف هجرت کرد و نزد علمای بزرگ به فراگیری فقه و علوم اسلامی پرداخت و به درجه اجتهاد رسید. در سال ۱۳۹۳ در کربلا از دنیا رفت. (کاظم عبّود الفتلاوي، المنتخب مِن أعلام الفكر والأدب، ص ۵۰۲).

۳. الشیخ محمدرضا النجفي الاصفهاني، دیوان، ص ۱۴۰.
الشيَم: جمع الشِيَمة: خوی، سرشت، عادت.

فِي حَيَاةِ الإمَـامِ خَـيرُنَجاحٍ　　في الحَياتَينِ في خُطَاهُ بَهاء
فِي تَـعالِيمِهِ الرَّفـيعَةِ نُـورٌ　　و نُـفُوذٌ و رفـعَةٌ و إبَـاء
فِي وَصَايَاهُ نُـصرَةٌ و نَـجاةٌ　　و سَلامٌ و رَحمَةٌ و إخَاء[1]

«محمد حسن آل یاسین»[2] شاعر دیگری است که هنگام تمجید از خود گوید: اگر با دیدهٔ انصاف به من نگریسته شود یا اشاره رود، از هیچ نگرش و اشارهٔ ظالمانه‌ای باک ندارم؛ چون علی علیه السلام و فرزندان پاک و مطهرش اسوه و الگوی منند و حضرت در روزهایی که مورد ستم بود در اوج عظمت و بزرگی قرار داشت.

لو أنَّ كَـفَّ مُشِيرٍ أنْـصَفَتْ رَجُـلاً　　مِثلي، لَمَابِتُّ أخشَى الكَفَّ تَـعدُوني
لِـي أسْـوَةٌ بِـعَليٍّ و هـو ربُّ عُـلَىً　　ايّـامَ ضِـيمَ، و بِـالطُّهرِ المَـيَامِين[3]

«سلیمان داود» در دیوان أغاني المزرعة سرافرازی و عزت قوم عرب را در رهبری شخصیت بزرگی می‌داند که الگویش علی علیه السلام باشد و مانند حضرت مـایه افـتخار و سربلندی باشد.

عِزَّةُ العُربِ فـي زَعِـيمٍ عَـظِيمٍ　　كَعَليٍّ يَكسُو الفِـخَارَ فِـخَارا[4]

«علی الجندي» شاعر سنی مذهب دیگری است که علی علیه السلام را الگوی یک رنگـی

---

۱. عبدالأمیر منصور، عصارة قلب، ص ۵۸.
النّجاح: موفقیت، کامیابی. البَهاء: شکوه و جلال. النُّفوذ: اعتبار. الإباء: رد، بیزاری. تسلیم ناپذیری.
۲. محمد حسن آل یاسین، عالم، ادیب و شاعر در سال ۱۳۵۰هق ۱۹۳۱/م در نجف اشرف متولد شد. همانجا به فـراگـیری علوم اسلامی همت گمارد. سپس برای تبلیغ به «الکاظمیه» رفت. بیشتر به تصحیح نسخه های خطی علاقه نشان مـی داد. به عنوان عضو مجمع علمی دیوانی انتخاب شد. در سال ۱۳۸۷ مجله «البلاغ» را منتشر نـمود. عـلاوه بـر دیـوان اشـعار تألیفات زیادی دارد. (کاظم عبّود الفتلاوي، المنتخب مِن أعلام الفکر و الأدب، ص ۴۵۳).
۳. محمد حسن آل یاسین، الأعمال الشعرية الكاملة، ص ۶۱.
الضَّیم: ستم، خوار گردانیدن.
۴. سلیمان داود، دیوان أغاني المزرعة، ص ۲۲۴.

خود دانسته و در قصیده‌ای زیر عنوان «إلی أین» به اخلاق خود می‌بالد و افتخار می‌کند که نامش مشتق از نام علی علیه‌السلام است چراکه ظاهر و باطنش یکی است.

أتعضلُ في الحُبِّ مَا تَعرِفِينَ   و أنتِ عَلى بُرئِهِ قَادِرَه
و مَا خُلُقي غيرَ مَا تَعرفينَ   يُصَدِّقُ بَاطِنُه ظَاهِرَه
خِلالي مِن اسْمِي مُشتَقَّةٌ   عَن ابنِ ابي طَالبٍ صَادِرَه[1]

شاعر دیگری به نام «محمد علي آل كمّونة» نیز افتخار می‌کند که نامش مرکب از محمد و علی است و می‌گوید:

تَشَرَّفَ اسْمِي إذ وَافَى مُرَكَّبُهُ   مُحمَّدٌ و عَليٌّ فَهوَ مُفتَخَري
صَلَّى عَليكُم إلهَ الخَلقِ مَا طَلعَتْ   شَمسٌ و مَا شَدَتِ الوَرقَا عَلى الشَّجَرِ[2]

«وجیه بدر»[3] نیز هنگامی که نوه دار می‌شود، الگویی همچون علی علیه‌السلام را فراروی خود قرار می‌دهد و نامش را «**حیدر**» می‌گذارد و در باره‌اش اشعاری می‌سراید که شجاعت و مردانگی، امارت و بندگی، و جمال و زیبایی، همراه با اصل و نسب، همچون علی علیه‌السلام از ویژگی‌های بارز اوست.

سَمّيتُ حيدرَ مِن إيمَانِيَ الأَسَدَا   وَ هوَ المَليكُ لِغَيرِ اللهِ مَا سَجَدا
فَجَاءَ طِفَلاً أميراً فِي بَراءتِهِ   حَازَ الجَمَالَ، و طِيبَ الأَصلِ قَد حُسِدا
و حُسنُ حيدرَ مَمهُورٌ بِخاتَمِه   فَقد سَبَاني و هزَّالصَّدرَ و الرَّشَدا
سَمَّيتُ حيدرَ إيمَاناً بِسيِّدِهِ   بِذِي الفَقارِ الذِي أحيَا بِهِ النُّجُدا[4]

---

۱. علي الجندي، ترانيم الليل، ص ۲۵۱.
تَعَضَّلَ الدّاءُ الاطباءَ: پزشکان از تشخیص بیماری حیران شدند، ناتوان شدند.

۲. محمدعلي آل كمّونة، ديوان، ص ۶۸.
الوَرقاء: کبوتری که رنگش مایل به سبز باشد.

۳. درباره شناسنامه زندگیش منبعی به دست نیامده.

۴. وجيه بدر، ديوان يالهامن حياة، ص ۱۲۵ تا ۱۲۷.

«احمد الشّامي»[۱] نیز در سال روز تولد فرزندش، اسوه و الگوی او را پیامبر اکرم ﷺ و حضرت زهرا ﷺ و امام علی ﷺ معرفی می‌کند و به او سفارش می‌نماید که تو نیز باید مانند آنها بیانگر مکارم اخلاق باشی. با شکیبایی و بردباری راه آنان را برگزینی. از همراهی با فرومایگان دوری کنی و از رأی و اندیشه نابخردان فاصله بگیری، و بر تلخ و شیرین زندگی راضی باشی. و باید بدانی که موفقیّت و پیروزی از آن کسی است که هم خردمند باشد و هم شجاع و توانا.

أبُـنَيَّ أنتَ مِـنَ الرَّسُـولِ   عَنِ البَـتُولِ و عَـنْ عَـلي
تُـروِي المَكـارِمَ كَـامِلاً   عَــنْ كَـامِلٍ عَـنْ أكـمَلِ
عَــن عِــترَةٍ يَـتَشاقَهونَ   مَــعَ النَّــبيِّ المُـرسَلِ



فَـاجْعَلْ صِـراطَكَ نَـهجَهُم   بِـــتَجَمُّلٍ و تَـــحمُّلِ
و احْـذَرْ مُـجاراةَ اللِّـئامِ   و وَأيَ كُـــلِّ مُـــغفَّلِ
و ارْضَ المَـعَيشَةَ حُـلوَةً   أو مُـــرَّةً كَـــالحَنظَلِ
و اعْـلَمْ بأنَ النَّـصرَ مِـنْ   حَـظِّ الشُّجاعِ الأعـقَلِ[۲]

«برهان الدین العبّوسي»[۳] شاعر دیگری است که در مضمون بسیاری از قصاید خود علی ﷺ را بهترین الگوی مبارزه با ظلم و ستم و تجاوز اسرائیل می‌داند و آرزو می‌کند که‌ای کاش علی ﷺ حضور داشت و قلعه خیبر یهود (اسرائیل) را بر سرشان خراب می‌کرد، نه آنکه آمریکا به هنگام پیروزی اعراب بر اسرائیل، سازش را بر آنها تحمیل کند.

---

۱. درباره ویژگی زندگیش منبعی به دست نیامد.
۲. أحمد الشّامي، أطیاف، ص ۳۰.
التَّجمُّل: صبر و شکیبایی. المُجَاراة: کنار آمدن، موافقت. المُغفَّل: نابخرد.
۳. در شرح حال زندگیش منبعی به دست نیامد.

كَانَتْ لَـهُم أَمِـريكا عَـونَهُم مَـدَداً — و نَحنُ لم يأتِـنَا مِـن يَـعربٍ مَـدَدُ
اخْــوانــنا سَــلَبُونا كُــلَّ قَـارِعَةٍ — نَدُكُّ فيها قِلاعَ الخَصْمِ و ابـتَعدوا
و هَادَنُوا مَـعشراً مَـا كَـان هَـادِنُهم — نَـبِيَّنا يَـومَ خَـانوااللهَ‌وانْـتَقَدوا
ولورأيتُ عَـــلِيّاًعِندَ خَـــيبَرِهم — يَـدُكُّ قَـلعَتَهم فـي شَـدقِه الزَّبَـدُ
هَاتِ السِّلاحَ و أَطلِقْ سَرْحَ لاجِـئنَا — عَلَى العَـدُوِّ يُـذقهُ النَّـار تَـتَّقِدُ[۱]

«زهیر احمد القیسي» نیز اشعار زیبایی در ایـن زمـینه سـروده کـه در ضـمن آن، اسرائیل را همان «مرحب» زمان معرفی کرده که باید علی‌گونه در برابر او ایستاد و بـا شمشیر بران علی علیه‌السلام شرّ او را از سر مسلمانان کوتاه کـرد. وی خـطاب بـه اسـرائـیل می‌گوید:

يا مُرحَبُ، يَا مَن تَبْحَثُ عَنْ وَطَنٍ
لاوَجَدَتْ أَبْنَاؤُكَ بَعدَكَ مِنْ وَطَنٍ
لِيَكُن قَبْرُكَ خَيرَ مَكَانٍ يُؤْوِيك،
فَأَنَّكَ رَمْزُ الشَّرِّ، و مَا يَنجُوالشَّرّ، ولو عَاشَ مَلائينَ مِنَ الأَعْوَام...
تَعودُاليومَ، تَعُودُ، أَيَامَرحَبُ، في شَكلِ المُجْرِمِ دَيَّانِ الأَعْوَر،
لكِن هَيهاتَ، فَلامَنجَاةَ لِنَفسِكَ مِن سَيفِ عَليٍّ يَا مُجرِم،
لا، لَنْ يَفْلتَ وَغْدٌ مِثلكَ، مِنْ سَيفِ عَليٍّ،
فهو اسمع، سيفُاللهِ الباتر، يُردِي أَهلَ الشر[۲].

---

۱. برهان الدين العبّوسي، ديوان النيازك، ص ۱۱۶.
القَارِعَة:کوبنده، راه. دَكَّ يَدُكُّ:الشيءَ:آن چیزراکوبید. القِلاع: جمع القلعة: دژ. الهادِن: سازشگر، صلح‌کننده، الشَدْق: گوشه دهان وکنج لب. الزَّبد: کف.

۲. زهير أحمدالقيسي، أغانِي الشَّبابة الضائعة، ص ۳۱۴.
آوَی إيواءً:هُ‌المَكانَ‌فِيه: منزل داد، پذیرایی کرد. الدَّيان: فرمانروا. الأَعْوَر: بی‌ارزش و پست، مرد یک چشم. در اینجا مقصود «موشه دایان» وزیر جنگ اسبق اسرائیل است. المَنجَاة: نجات، رهایی، فَلَتَ يَفْلِتُ: رها شد، دررفت. الوَغْد: شکار، فرمایه و پست. البَاتِر: شمشیر تیز و بران. أَردَىٰهُ: او را هلاک کرد.

خاطر نشان می‌شود که بسیاری از شاعران معاصر عرب در یک قصیده کوتاه، بسیاری از فضایل ومناقب امام علی علیه‌السلام رابه نظم کشیده‌اند ولی از آنجایی که اغلب آنها تکراری یا تقلیدی است ومطلب جدیدی افزون بر آنچه نمونه‌های آن آورده شد در بینشان به چشم نمی‌خورد، از ذکر آنها خود داری کردیم.

برخی از شاعران ایرانی نیز سروده‌های کوتاهی به زبان عربی در وصف امام علی علیه‌السلام دارند که چون مجال دیگری می طلبد،از ذکرآن صرف نظر شد.

نتیجه

از این پژوهش، نتایج جالب توجهی به‌دست آمده است که به‌مهمترین آنها اشاره می‌شود:

ـ حدود «هفتصد» دیوان، دفتر ومجموعه های شعری،ازشاعران قرن نوزده وبه خصوص قرن بیستم میلادی مورد بررسی قرارگرفت که از میان آنها،حدود «دویست» شاعر اعم‌ازشیعه، سنی ومسیحی دربارهٔ امام علی علیه‌السلام سروده‌هایی از خود برجای گذاشته‌اند.

ـ ازمیان شاعران شیعه، تعداد شاعران عراقی ازهمه بیشتراست وتعداد شاعران عربستان سعودی در مرتبه دوم قراردارند که ازمیان شاعران عراقی، برخی عالمیتشان نسبت به شاعریتشان بارزتر است. البته از مصر، لبنان،بحرین، کویت، اردن، سوریه، قطر، سودان والجزائر نیز شاعرانی درباره امام علی علیه‌السلام سروده‌هایی دارندکه به آنهااشاره شده است.

ـ این شاعران، بسیاری از ویژگی‌های حضرت را موردنظرقرارداده‌ودرباره آنها شعر سروده‌اند؛ ولی در برخی از موارد مانند «ویژگی‌های عبادی» همچون پیشی گرفتن در پذیرش اسلام، شفاعت درروز جزاء، ارائهٔ اعجاز وکرامت وکارهای خارق العاده. و«بیان ویژگی‌های سیاسی» همچون ماجرای سقیفه، محاصره خانه حضرت و... و بیان موارد اختلاف برانگیز، نسبت به شاعران سده‌های گذشته کمرنگ‌تر ظاهر شده‌اند که ممکن است مقتضای زمان وپیشرفت فکری ادیبان و اهتمام بر وحدت وانسجام و دوری جستن از آتش خانمان سوز اختلاف، ازعوامل آن باشد.

ـ دربارهٔپذیرش خلافت، برخی از شاعران، علی علیه‌السلام را ارزشمندترازآن می‌دانند که سخن از خلافتی بر زبان آورندکه امثال هارون و...شیفته و فریفتهٔ آن بودند؛ لذاگفته‌اند:بر حاکم دلها چه حاجت است که منصوب ماوراء باشد یا برگزیدهٔ شورا؟!

ـ اشعاری که دربارهٔ ولادت، شهادت،عید غدیر وتوصیف‌ناپذیربودن حضرت سروده شده‌است از بیانی جذاب‌تر وازاحساس و عاطفه‌ای لطیف‌تر و از آهنگ وموسیقیِ زیباتری برخوردار است.

ـ بسیاری ازاین شاعران از قالب تقلیدبه درآمده ودرضمن بیانِ ویژگی‌های حضرت، واقعیات تأسف بار مسلمانان رابه نظم کشیده‌اند وبرآزادی ورهایی ازجهل ونادانی تکیه نموده‌اند.

ـ غالب شاعران شیعه وبرخی ازشاعران اهل سنت به طورمستقیم درباره امام علی‌علیه‌السلام شعر سروده‌اند؛ ولی بسیاری از شاعران اهل سنت به تناسب موضوع مورد بیان خودبه حضرت اشاراتی دارندکه می‌توان گفت دربرخی ازمواردازمدح ومنقبتهای مستقیم شاعران شیعه بسی جالب‌تر وزیباتر به نظرمی آید.

ـ درمقام بیان ویژگی‌های علمی وادبی حضرت و دلاوری‌های ایشان در میدان‌های نبرد، شیعه و سنی شعر سروده‌اند وبسیاری از آنها تحت تأثیر سخنان حضرت،سروده‌های زیبایی ارائه کرده‌اند ومضمون سخنان ایشان را چاشنی اشعارخود نموده‌اند .

ـ اشعاری که دربارهٔ «عدالت» حضرت سروده شده‌است بیشتر مشابه یکدیگرند وعلاوه برخشک وبی روح بودنِ‌بسیاری ازآنها، ملاحظه گردید که سایه تقلید برآنها سنگینی می‌کند.

ـ مظلومیت علی‌علیه‌السلام ورخداد بیعت درشعرشاعران شیعه انعکاس فراوانی دارد؛ اما برخی از شاعران اهل سنت مانند «حافظ ابراهیم» نیز مهر تأیید برآن زده‌اند وبرخی آن را از اسرار شگفت‌انگیز سرنوشت برشمرده‌اند.

ـ دربارهٔ غدیر،اغلب شاعران شیعه مذهب،غدیریه‌ای ازخود برجای گذاشته‌اند که درآن به امر «ولایت» و «وصایت» و «محبت» و بزرگداشت «عید غدیر» اهتمام نموده‌اند.

ـ در اشعار معاصر، زیاده‌روی در ابراز دوستی ودشمنی با حضرت مورد انتقاد واقع شده و برگزیدن راه وروش و الگو قراردادن ایشان مورد تأکید قرار گرفته است.

فهرست شاعرانی که شرح حالشان در پی‌نوشت‌ها آمده است

فهرست منابع

۱. آل رمضان، ملا علي؛ ديوان؛ الطبعةالاولى، بيروت: مؤسسةالبلاغ، ۱۹۹۲ م.

۲. آل عبدالمحسن، عبدالله حسن؛ شعراء القطيف المعاصرون؛ الطبعة الاولى السعودية (الخُبر): مطابع الرجاء[بی‌تا].

۳. آل ياسين، محمدحسن؛ الأعمال الشعرية الكاملة؛ الطبعةالاولى، بيروت: دارمكتبة الحياة، ۱۹۸۰م.

۴. ابراهيم، حافظ؛ ديوان؛ تعليق: يحيى شامي، الطبعةالاولى، بيروت: دارالفكرالعربي، ۱۹۹۸م.

۵. ابن ابي‌الحديد؛ شرح نهج‌البلاغة؛ الطبعةالأولى، بيروت: دارالجيل، ۱۹۸۷.

۶. ابن‌الأثير؛ أسد الغابة في معرفةالصحابة؛ الطبعةالأولى، تهران: اسماعيليان [بی‌تا] .

۷. ابن‌البحرين، جراحات البحرين؛ الديوان الثاني؛ الطبعةالاولى،بحرين: الحركةالاسلامية في بحرين، [بی‌تا].

۸ ابن شهر آشوب؛ مناقب آل أبي‌طالب؛ الطبعةالاولى، قم: مؤسسة انتشارات علامة، [بی‌تا].

۹. ابن عثيمن، محمد؛ ديوان؛ الطبعةالاولى، مصر: دارالمعارف، [بی‌تا].

۱۰. ابن كمّونه؛ ديوان؛ جمعه و علق عليه: محمدكاظم الطريحي، الطبعةالاولى، النجف: دارالنشر و التأليف، ۱۹۴۸.

۱۱. ابن هشام؛السيرةالنبويّة؛الطبعةالالى،بيروت:دار إحياءالتراث‌العربي،[بی‌تا].

۱۲. ابو حاقة؛ الإلتزام في الشعر العربي؛ الطبعةالاولى، بيروت: دارالعلم للملايين، ۱۹۷۹ م.
۱۳. ابوالحبّ، شيخ محسن ابوالحبّ؛ديوان؛ تحقيق: سلمان هادي الطعمَة، الطبعةالاولى، النجف: مطبعة الآداب، ۱۹۶۶ م.
۱۴. ابوريشة، عمر؛ ديوان؛ الطبعةالاولى، بيروت: دارالعودة، [بی تا].
۱۵. ابوصالح، اسماعيل خليل؛ قطوف الولاء للاسلام والوطن؛ الطبعةالاولى، بيروت: مؤسسة العارف، ۱۹۹۳ م.
۱۶. ابي زرق،يوسف؛ ديوان؛ الطبعة الاولى، بيروت: دارالجيل، ۱۹۹۲م.
۱۷. احمدالقيسي،زهير؛أغانِي الشَّبابةالضائعة؛الطبعةالاولى،بغداد: دارالحرية، ۱۴۰۲ هـ ق /۱۹۸۱م.
۱۸. الاخطل، عبدالله بشارة الخوري؛ الديوان الأخير؛ الطبعة السابعة، بيروت: دارالكتاب العربي، ۱۹۹۶م.
۱۹. ادونيس؛الأعمال‌الشعرية الكاملة: ج ۱، الطبعةالخامسة، بيروت: دارالعودة ۱۹۸۸ م.
۲۰. الأزري، عبدالحسين؛ ديوان؛ الطبعةالاولى، بيروت: مؤسسةالنعماني، [بی تا].
۲۱. اسعد، أحمد حسيب؛ فارس عَلى صَهوةِ المَجد؛ الطبعةالاولى، دمشق: منشورات اتحاد الكتاب العرب، ۱۹۹۴ م.
۲۲. الاصفهاني، ابوالفرج؛ الأغاني؛ ج ۵، الطبعةالثالثة، بيروت: دارالفكر، ۱۹۹۵ م.
۲۳. الاصفهاني، الرّاغب؛ المفردات في غريب القرآن؛الطبعةالاولى، قم: المكتبة المرتضوية، ۱۳۶۲ هـ ش.
۲۴. الاصفهاني، محمدحسين؛ الانوار القدسية؛ الطبعة الأولى، بيروت: مؤسسةالوفاء، ۱۹۸۲ م.
۲۵. الامين،محسن؛أعيان الشيعة؛بيروت:دارالتعارف للمطبوعات،۱۹۸۳م.

۲۶. الاميني، عبدالحسين؛ الغدير؛ الطبعةالاولى، قم: مركزالغدير للدراسات‌الإسلامية، ۱۹۹۵م.
۲۷. الاميني، محمدهادي؛ معجم رجال الفكر و الأدب في النجف؛ الطبعة الثانية، [بی جا]، ۱۹۹۲م.
۲۸. الاندلسي، ابن عبد ربه؛ العقدالفريد؛ الطبعةالاولى، بيروت: دارالأندلس، ۱۹۸۸م.
۲۹. الانطاكي، عبدالمسيح ؛ ملحمة الإمام عليّ؛ الطبعة الأولى، بيروت: مؤسسة الأعلمى، [بی تا].
۳۰. البابطين، عبدالعزيز سعود؛ معجم البابطين للشعراء العرب المعاصرين؛ ج ۱،۲،۳،۴،۵، الطبعةالاولى، السعودية: مؤسسة جائزة عبدالعزيز سعود، ۱۹۹۱م.
۳۱. بحرالعلوم، محمد صالح؛ ديوان؛ الطبعةالاولى، بغداد: مطبعة دارالتضامن، ۱۹۶۸م.
۳۲. بدر، وجيه؛ ديوان يا لهامن حياة؛ [بی جا]، [بی تا].
۳۳. بطي، رفائيل؛ الأدب العصري في العراق العربي؛ الطبعة الاولى، مصر: المطبعة السلفية، ۱۹۲۳م.
۳۴. البغدادي، احمد بن علي الخطيب؛ تاريخ بغداد؛ الطبعةالاولى، القاهره: مكتبة الجائمي، ۱۳۴۹هـق./۱۸۳۱م.
۳۵. التميمي، جعفر صادق حمودي؛ معجم الشعراء العراقيين المتوفيين في العصر الحديث؛ الطبعة الأولى، بغداد: شركة المعرفة للنشر والتوزيع المحدودة، ۱۹۹۱م.
۳۶. الجامع، حسين؛ دنياالقداسة؛ الطبعةالأولى، منتدىالغدير الأدبي، [بی جا]، [بی تا].
۳۷. الجبريل، توفيق صالح؛ ديوان أفق و شفق؛ تحقيق: الدكتور محمدابراهيم ابوسليم و محمدصالح حسن، الطبعة الاولى،بيروت: دارالجيل، ۱۹۹۱م.
۳۸. الجراني، ملا محسن الحاج سلمان بن سليم؛ ديوان شعلات الأحزان؛ الطبعةالثانية، بيروت: مؤسسةالأعلمي، ۱۹۹۴م.
۳۹. الجزري، الإمام الحافظ، محمد الشافعي؛ أسنى المطالب؛ الطبعةالاولى، اصفهان:

مکتبة الامامامیرالمؤمنین، [بی تا].
۴۰. جمال الدین، مصطفی؛ دیوان؛ الطبعةالاولی، بیروت: دارالمؤرخ العربي، ۱۴۱۵ ه /۱۹۹۵م.
۴۱. الجمري، عبدالأمیر منصور؛ عصارة قلب؛الطبعةالاولی، البحرین: المطبعةالشرفیة، ۱۹۹۲م.
۴۲. الجندي، احمد؛ قصة المتنّبي؛ [بی جا]: دارالحریة للطباعة، مطبعة الجمهوریة، ۱۹۷۳م.
۴۳. الجندي، علي؛ ترانیم اللیل؛الطبعة الاولی، مصر: دارالمعارف، ۱۹۵۴م.
۴۴. الجواهري، محمد مهدي؛ دیوان؛جمعه و حققه، الدکتور ابراهیم السامرائي و....، ج ۲، الطبعه الاولی، بغداد، المکتبة الأدبیة البغدادیة، ۱۹۷۳م.
۴۵. الحامد، بدرالدین، «شاعرالعاصین»؛دیوان؛ ج ۲، الطبعةالاولی، دمشق: منشورات وزارة الثقافة و الارشاد القومي، ۱۹۷۵م.
۴۶. الحبّوبي، محمد سعید؛ دیوان؛ أعدّه: عبدالغفّار الحبّوبي، الطبعة الاولی، الجمهوریة العراقیة: دائرة الشؤون الثقافیه، ۱۴۰۳ هق /۱۹۸۳م .
۴۷. الحرز، ناجي بن داود؛ دیوانالوسیله؛ الطبعةالاولی، [بی جا]، مؤسسة امالقری للتحقیق والنشر، ۱۴۱۷م.
۴۸. الحسکاني، الحاکم «عبیدالله بن عبدالله بن أحمد»؛ شواهد التنزیل؛ ج ۱، الطبعةالاولی، طهران: وزارة الثقافة والاِرشاد الاسلامي، ۱۹۹۰م.
۴۹. الحسیني، عبدالزهراء؛ مصادر نهج‌البلاغة و اسانیده؛ الطبعةالرابعة، بیروت: دارالزهراء، ۱۴۰۹هق / ۱۹۸۸م.
۵۰. الحلّي، جعفر؛ دیوان سحر بابل و سجع البلابل؛ الطبعة الاولی، [بی جا]، [بی تا].
۵۱. الحَمَوي، یاقوت؛ معجم‌البلدان؛ ج ۴ و ۵، تحقیق فرید عبدالعزیز الجندي، الطبعةالأولی، بیروت: دارالکتب العلمیة [بی تا].

۵۲. الحميَري، السيد؛ ديوان؛ الطبعةالاولى، بيروت: دارمكتبةالحياة، [بی تا].

۵۳. الحُويزي، عبدالحسين؛ ديوان؛ جمعه و علّقَ عليه: حميد مجيد هدُّو، بيروت: دار مكتبة الحياة، ۱۹۶۴م.

۵۴. الخازن،وسيم «ونبيه إليان»؛كتُب و أدباء؛ الطبعة الاولى، بيروت: دارالعودة، ۱۹۸۸م.

۵۵. الخاقاني، علي؛ شعراء الحلة أوالبابليات؛ الطبعة الثانيه، بيروت: دارالأندلس، ۱۹۶۴م.

۵۶. الخاقاني، علي؛ شعراء الغريّ؛ ج ۱تا۱۰، الطبعة الاولى، قم: مكتبة آيةالله العظمى المرعشي، ۱۴۰۸ هق.

۵۷. الخنيزي، محمد سعيد؛ أضواء من الشمس؛ الطبعة الأولى، [بی جا]، ۱۹۹۱م.

۵۸. الخوارزمي؛ المناقب؛الطبعةالثانية، قم: مؤسسة النشرالاسلامي، ۱۴۱۱ ه ق.

۵۹. الخوري، رشيد سليم؛ ديوان القروي؛ الطبعة الاولى، بيروت: دارالحريّة للطباعة، [بی تا].

۶۰. داغر، يوسف اسعد؛ مصادرالدراسة الأدبية؛ الطبعةالاولى، بيروت: منشورات الجامعةاللبنانية. ۱۹۸۳م.

۶۱. داود، الدكتور سليمان؛ ديوان أغاني المزرعة؛ الطبعة الأولى، بيروت: دارالريحان للطباعة والنشر، ۱۹۶۸م.

۶۲. الرّمل، عادل بن يوسف بن أحمد؛ ظَمأ اليَراعة؛- دراسة في الغدير فِي الشعر الإحسائي المعاصر- تقديم: عبدالهادي الفضلي، الطبعة الاولى، بيروت، دارالصفوة، ۱۹۹۴م.

۶۳. الرياحي،علي حمدان؛ الشعرالحلال،محمدوالآل، الطبعة الاولى، بيروت: دارالزهراء، ۱۹۷۸م.

۶۴. الزركلي، الأعلام، الطبعة الثالثة، بيروت: ۱۹۷۴م.

۶۵. زكريا، مفدي؛تحت ظلال الزيتون؛ الطبعةالاولى، تونس: دارالنشر، ۱۹۶۵م.
۶۶. الزّهاوي، جميل صدقي؛ ديوان؛ الطبعةالثانية، بيروت: دارالعودة، ۱۹۷۹م.
۶۷. الزين، بشّار كامل؛ ديوان مشاعل النور؛ الطبعةالاولى، بيروت: دارالكتاب العالمي، ۱۹۹۲م.
۶۸. السقّاف، عبدالرحمن بن عبيدالله؛ ديوان؛الطبعةالاولى، [بی جا]، مطبعة لجنةالبيان العربي، [بی تا].
۶۹. سلامة، بولس؛ عيدالغدير؛ الطبعةالاولى؛ بيروت: دارالكتاب اللبناني، ۱۹۸۶ م.
۷۰. السماوي، الشيخ محمد؛ الطليعة من شُعراء الشيعة؛ تحقيق: كامل سلمان الجبوري، الطبعةالاولى، بيروت: دارالمؤرخ العربي.
۷۱. السماوي، عبدالحميد؛ ديوان؛الطبعةالاولى، بيروت: دارالأندلس، ۱۳۹۱ هـ ق /۱۹۷۱م.
۷۲. السويدي، أبوالفوز، محمدبن أمين؛ سبائك الذّهَب في معرفة انساب العرب؛ الطبعة الثانية، قم: منشورات الشريف الرضي[بی تا].
۷۳. الشاكري، حسين؛ علي في‌الكتاب و السنة والأدب؛ الطبعةالاولى، قم: مطبعة ستاره، ۱۴۱۸هق.
۷۴. الشامي، احمد؛ ديوان أطياف؛الطبعةالاولى، دارالندوة الجديدة، [بی جا]، [بی تا].
۷۵. الشامي، حسين بركة؛ مناجاة قلب؛الطبعة الأولى، مؤسسة دارالاسلام، مطبعةالصدر، ۱۹۹۹م.
۷۶. شبّر، عباس؛ الموشور؛ الطبعة الاولى، بيروت: مؤسسة الاعلمي، ۱۳۹۸ هـ ق/ ۱۹۷۸م.
۷۷. شریعتی، علی؛ قاسطین و مارقین و ناکثین، چاپ اول. تهران: انتشارات قلم: ۱۳۵۸هش.
۷۸. شكر،عبدالحسين؛ ديوان؛ الطبعةالاولى، قم، انتشارات الشريف‌الرضي،

۱۴۱۱هـق/۱۳۶۹هـش.
۷۹. الشهرستاني، محمد بن عبدالكريم بن أبي بكر أحمد؛ الملل و النّحل؛ تحقيق: محمدسيد گيلاني، الطبعة الاولى؛ بيروت: دار صعب، ۱۹۸۶م.
۸۰ الصالح، صبحي؛ نهج‌البلاغه؛ الطبعةالاولى، قم: انتشارات‌الهجرة، ۱۳۹۵ هـق.
۸۱ الصدّيق، احمد بن محمدبن محمد؛ فتح الملک العليّ؛ الطبعةالثالثة، اصفهان: مكتبة أميرالمؤمنين، ۱۳۶۲هـش.
۸۲ الطالقاني، السيد موسى؛ ديوان؛جمعه و حققه و قدّم له و نشره: محمد حسن آل طالقاني، الطبعة الاولى، النجف: مطبعة الغري الحديثه، ۱۳۷۶ هـق /۱۹۵۷م.
۸۳ الطبرسي، مجمع‌البيان، الطبعةالأولى، قم: منشورات مكتبةالمرعشي [بى تا].
۸۴ الطبري، محمدبن جرير؛ تاريخ الامم والملوك؛ الطبعة الاولى، القاهرة: مطبعة الإستقامة، ۱۹۳۹.
۸۵ طه حميد، عبدالحسيب؛ ادب الشيعة إلى نهاية القرن الثاني عشر؛ الطبعة الثانية، مصر: مطبعةالسعادة، ۱۳۳۸ هـق.
۸۶ الطهراني، ميرزا ابوالفضل؛ ديوان؛ عني بتصحيحه، المحدث ميرجلال‌الدين الحسيني، تهران: چاپ رنگين، ۱۳۶۹هـق.
۸۷ العاشور، حسن؛ الجذر؛الطبعة الأولى، بيروت: شركة شمس المشرق، ۱۹۹۲ م.
۸۸ العاملي، محمد بن الحسن الحرّ؛ وسائل الشيعة؛ الطبعة السادسة، طهران: مكتبة الاسلامية، مقدمات النكاح، [بى تا].
۸۹ العبّوسي، برهان الدين؛ ديوان النيازك؛ بغداد: مطبعة دارالبصري، [بى تا].
۹۰. العسيلي، سعيد؛ كربلا،ملحمةادبيّة،تاريخيّة،اسلاميّة؛ الطبعةالاولى، بيروت:دارالزّهراء، ۱۹۸۶م.
۹۱. العقاد، عباس محمود؛ ديوان؛ الطبعة الاولى، بيروت: منشورات المكتبة العصرية، [بى تا].
۹۲. العمري،عبدالباقي؛الترياق الفاروقي،الطبعةالثانية،النجف الأشرف:دارالنعمان،

۱۹۶۴م.
۹۳. الغراوي، عباس؛ تاريخ الآداب العربي في‌العراق؛ الطبعةالاولى، بغداد: مطبعة المجمع العلمي العراقي، ۱۹۶۲ م.
۹۴. الغري، صابره محمود؛ نسائم السحر، الطبعة الاولى؛ بغداد: ۱۴۰۵ هـ ق ۱۹۸۵ م.
۹۵. الفاخوري، حنا؛ الجامع في تاريخ الأدب العربي، الأدب الحديث؛ الطبعة الثانية، بيروت: دارالجيل، ۱۹۷۰ م.
۹۶. الفاخوري، حنا؛ الموجز في الأدب العربي و تاريخه؛ الطبعةالثانية، بيروت: دارالجيل، ۱۹۹۱م.
۹۷. الفاخوري، رفيق؛ ديوان؛ الطبعةالاولى، دمشق: منشورات اتحاد الكتاب العرب، ۱۹۹۶م
۹۸. الفتلاوي، كاظم عبّود؛ المنتخب مِن أعلام الفكروالأدب؛الطبعة الاولى، بيروت: مؤسسةالمواهب، ۱۹۹۹م.
۹۹. الفَرَج، علي عبدالله؛ أصداء النَّغم المُسافر؛ الطبعةالاولى، بيروت: منشورات مؤسسة الهداية، ۱۹۹۶م.
۱۰۰. الفرطوسي، عبدالمنعم؛ ديوان الفرطوسي؛ الطبعة الثانية، النجف: مطبعة الغري الحديثة، ۱۹۶۶م.
۱۰۱. الفرطوسي، عبدالمنعم؛ ملحمة أهل‌البيت؛ الطبعةالاولى، بيروت: دارالزهراء للطباعة والنشر، ۱۹۷۷ م.
۱۰۲. فرّوخ، عمر؛تاريخ الادب‌العربي؛ الطبعةالرابعة،بيروت:دارالعلم للملايين، ۱۹۸۱م.
۱۰۳. فضل الله، محمدحسين؛ياظلال الاسلام؛الطبعةالاولى،بيروت:دار التعارف للمطبوعات، ۱۹۷۷م.
۱۰۴. الفقيه، محمدحسين؛ قذائف و ورود؛ الطبعةالاولى، وحدة الاعلام في المجلس الأعلى للثورة الاسلامية في العراق، ۱۹۸۵م.

۱۰۵. القاسم، سميح؛ الكتب السبعة؛ روايةٌ عن الربذي، الطبعة الاولى، بيروت: دارالجيد، ۱۹۹۴م.
۱۰۶. القزويني، محمدكاظم؛ الإمام علي من المهد إلى اللحد؛ الطبعة الثانية، بيروت: مؤسسة النور للمطبوعات.
۱۰۷. الكاظمي، الشيخ جابر؛ تخميس الأزريّة في مدح النبي والوصي والآل؛ النجف: منشورات المطبعة الحيدرية، ۱۹۵۰م.
۱۰۸. كحالة، عمر رضا؛ معجم المؤلفين؛ الطبعة الاولى، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۴ هـ.ق ۱۹۹۳م.
۱۰۹. القندوزي الحنفي، سليمان؛ ينابيع المودّة؛ الطبعة الثامنة، قم: مكتبة بصيرتي، [بی تا].
۱۱۰. المخوضر، عبدالهادي؛ عليك تبكي السّماء؛ الطبعة الاولى، بيروت: دارالهادي، ۱۴۱۳ هق / ۱۹۹۲ م.
۱۱۱. مَردم بك، خليل؛ ديوان؛ شرح و تحقيق: عدنان مردم بک، الطبعة الاولى، بيروت: دارصادر، ۱۴۰۵ هق / ۱۹۸۵م.
۱۱۲. المسعودي، علي بن الحسين؛ مروج الذهب؛ الطبعة الثانية، قم: دارالهجرة، ۱۴۰۴ هق.
۱۱۳. معتوق، أحمد؛ شرح الأزريّة؛ الطبعة الاولى، بيروت: دارالسلام للتراث، ۱۹۹۶م.
۱۱۴. المفيد، محمد بن نعمان؛ الإرشاد؛ الطبعة الأولى، قم: مؤسسة آل البيت: ۱۴۱۳ هـق.
۱۱۵. منشورات المطبعة الحيدرية، ۱۹۵۰ م.
۱۱۶. الموسوي، السيد باقر؛ ديوان؛ الطبعة الاولى، ايران: انتشارات الامام الهادي، ۱۴۱۴ هق.
۱۱۷. الموسوي الهندي، السيدرضا؛ ديوان؛ الطبعة الاولى، تهران: دارالكتب الاسلامية، ۱۲۹۰ هق / ۱۳۶۲ هش.
۱۱۸. الموسوي الهندي، السيدرضا؛ ديوان؛ جمعه السيد موسى الموسوي، الطبعة الاولى، بيروت: دارالأضواء، ۱۹۸۸م.



۱۱۹. الموسوي، مدين؛ ديوان اوراق الزمن الغائب؛ الطبعةالاولى، بيروت: دارالزهراء، ۱۴۰۷ هق/ ۱۹۸۷.

۱۲۰. مهدي، محمود؛ نفخات عطرة؛ الطبعةالاولى، بيروت: مؤسسةالأعلمي، ۱۳۹۸ ه ق/۱۹۷۸

۱۲۱. الناصري، محمد علي؛ ديوان غديريات الناصري؛ الطبعةُالاولى، قم: انتشارات الشريف الرضی، ۱۳۷۲ هـ‌ش.

۱۲۲. النجفي الاصفهاني،الشيخ محمدرضا؛ ديوان؛ تحقيق: السيّد أحمد الحسيني، الطبعةالاولى، قم: دارالذخائر، ۱۴۰۸ هق.

۱۲۳. النيسابوري، الحاكم؛ مستدرک الصحيحين؛ الطبعة الأولى، بيروت: دارالفكر؛ ۱۳۹۸ هق/ ۱۹۸۸م.

۱۲۴. الوائلي، أحمد؛ ايقاع الفكر؛ الطبعة الاولى، بيروت: دارالصفوة، ۱۹۹۳م.

۱۲۵. الوائلي،أحمد؛ ديوان،الطبعةالأولى، قم:انتشارات الشريف الرّضي، ۱۴۱۲ هق.

۱۲۶. الواقدي، محمدبن عمر؛ المَغازي؛ تحقيق الدكتور مارسون جونس، بيروت: عالم‌الكتب، [بی تا].

۱۲۷. الهاشمي، احمد؛ المثاني؛ الطبعةالاولى، [بی جا]، مطبعةالايمان، ۱۳۸۲ هق / ۱۹۶۲م.

۱۲۸. الهاشمي البغدادي، محمد؛ ديوان؛ جمع و اعداد: الدكتور عبدالله الجبوري، الطبعة الاولى، الجمهورية العراقية: ۱۹۷۷م.

۱۲۹. الهاشمي، محمد جمال؛ ديوان مع‌النبي و آله؛ الطبعة الاولى، ايران: مطبعة سپهر، ۱۴۰۶ هق.

۱۳۰. اليازجي، ناصيف؛ ديوان؛ الطبعةالاولى، بيروت: [بی جا]، [بی تا].

۱۳۱. اليعقوبي، محمدعلي؛ ديوان الذخائر؛ الطبعةالاولى، قم: انتشارات الشريف الرضي، ۱۳۷۱ هش/۱۴۱۲م.